



کتابخانه و اسناد ملی ایران

۲۸

چاپ سوم

# عارفانِ حقی

اولین اندرھیل

مترجمان:  
حمید محمودیان  
احمد رضا مؤیدی



# The Mystics of The Church

Evelyn Underhill

A. R. Moa'iedi      H. Mahmodian

کتاب عارفان مسیحی اثر عرفان شناس برجسته معاصر خاتم اندرهیل، در پی آن است تا با بیان شرح حال عارفان مهم مسیحی گزارشی از تاریخ معنوی و عرفان مسیحی ارائه کند. در این کتاب کوچک فقط می توان به غنا و تنوع مطالبی اشاره کرد که هر کس بخواهد تاریخ معنوی و عرفانی مسیحی را بیان نماید، ناگزیر از پرداختن به آنهاست. این کتاب حتی ادعا ندارد که فهرست کاملی از عارفان را به دست داده است، بلکه از میان جمع عظیم قدیسان عارف، تنها به انتخاب تنی چند از آنها یی می پردازد که بزرگی شخصیتشان، تا حد زیادی، مرهون وابستگی شان به حیات جمعی خانواده مؤمنان به مسیح، و مشارکتشان در این حیات است. این کتاب به رابطه عارف با جامعه مسیحیت پرداخته، یعنی آن نفس بزرگ و خلاق که تجربه ویژه او از خدا به کار دیگر مسیحیان نیز می آید؛ کسی که وجدان جمعی معنوی را تعمیق می بخشد و اخباری تازه در باب زندگی جاودانی به ارمغان می آورد.



THE UNIVERSITY OF RELIGIONS  
AND DENOMINATIONS PRESS

عارفان مسیحی (ادیان و مذاهب)

کتابخانه



933098 (3)-E12/6-72/2



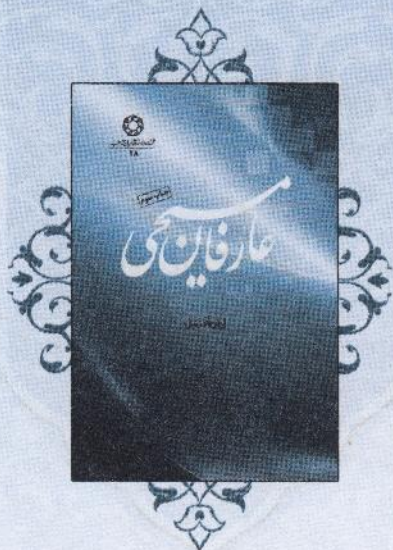
السلامة للرحمة

٢



اشارات  
دانشگاه ادیان و مذاهب





آندرهیل، اولین، ۱۸۷۵-۱۹۴۱م.  
عارفان مسیحی / اولین آندرهیل؛ مترجمان حمید محمودیان، احمدرضا مؤیدی. - قم:  
انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۲.  
۳۵۲ص - (دانشگاه ادیان و مذاهب: ۲۸)

ISBN: 978-964-8090-05-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی: The mystics of the church  
کتابنامه.  
نمایه.  
چاپ سوم.

۱. عرفان - تاریخ. الف. محمودیان، حمید، مترجم. ب. مؤیدی، احمدرضا، مترجم. -  
ج. دانشگاه ادیان و مذاهب. ج. عنوان.  
۲۴۸/۲۲۰۹ BV ۵۰۷۵/آ ۸ ع ۲ ۱۳۹۲  
م ۸۴-۲۷۸ کتابخانه ملی ایران

چاپ سوم

# عارفانِ حقی

اولین اُندرھیل

مترجمان:

حمید محمودیان و احمد رضا مؤیدی



اشارات

دانشگاه ادیان و مذاهب





## اشارات دانشگاه ادیان و مذاهب

---

عارفان مسیحی

---

- مؤلف: اولین آندرهیل
- مترجمان: حمید محمودیان و احمدرضا مؤیدی
- ناشر: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
- نویت چاپ: سوم، زمستان ۹۲
- چاپ: نگارش
- شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
- قیمت دیجیتال سال ۹۸: ۳۵۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۹۰-۰۵-۵
- حق چاپ و نشر محفوظ است.

---

### • مراکز پخش:

تهران، خ حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش کوچه بامشاد، شماره ۴۰۹،  
پکنا (پخش کتب اسلامی و انسانی) تلفن: ۵ - ۸۸۹۴۰۳۰۳ (۰۲۱)  
قم، پردیسان، رویه روی مسجد امام صادق (ع)، دانشگاه ادیان و مذاهب.  
تلفن: ۱۳ - ۲۸۰۲۶۱۰ (۰۲۵۱)، نمایر: ۲۸۰۳۱۷۱ (۰۲۵۱)

---

[www.urd.ac.ir](http://www.urd.ac.ir)   [press@urd.ac.ir](mailto:press@urd.ac.ir)   [www.adyan-eshop.ir](http://www.adyan-eshop.ir)



## سخن ناشر

پژوهش در ادیان مختلف جهان، آشنایی با آموزه‌ها و اندیشه‌ها و نوع نگرش آنان به خدا، انسان و جهان و به‌ویژه آگاهی از معنویتی که ارائه می‌کنند، راه گفت‌وگوی عالمانه و همدلی مؤمنانه را هموار می‌سازد. مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب به منظور فراهم آوردن زمینه‌های مطالعه و تحقیق با میراث معنوی ادیان بزرگ جهان آثار مهمی تدوین و ترجمه کرده است.

کتاب عارفان مسیحی اثر عرفان‌شناس برجسته معاصر خانم آندره‌هیل، در پی آن است تا با بیان شرح حال عارفان مهم مسیحی گزارشی از تاریخ معنوی و عرفان مسیحی ارائه کند.

از مترجمان اثر حاضر، آقایان احمد رضا مؤیدی و حمید محمودیان، و از آقای حسن قنبری که با توجه به متن انگلیسی اصلاحاتی را انجام دادند و آقایان دکتر ابوالفضل محمودی، محمد حسن محمدی مظفر که متن فارسی را بازخوانی کردند و نکات ارزنده‌ای را پیشنهاد کردند و آقای



محمد حسن صبوری که این اثر را ویراستاری کردند تقدیر و تشکر  
می‌نماییم. امید آنکه این اثر خلأ کتاب در زمینه عرفان مسیحی را تا  
حدی پر کند.

معاونت پژوهشی

مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

پیشانی



## فهرست

|                                          |     |
|------------------------------------------|-----|
| مقدمه مؤلف .....                         | ۹   |
| ۱. درآمد .....                           | ۱۱  |
| ۲. عرفان در رساله‌های پولس قدیس .....    | ۳۹  |
| ۳. عرفان در قرون اولیه مسیحی .....       | ۶۹  |
| ۴. عرفان مسیحی در اوایل قرون وسطا .....  | ۹۷  |
| ۵. فرقه عرفانی فرانسیسیان .....          | ۱۱۹ |
| ۶. عارفان انگلیسی قرون وسطا .....        | ۱۴۵ |
| ۷. عرفان آلمان و فلاندرز .....           | ۱۷۷ |
| ۸. کاترین سی‌ینایی و کاترین جنوآیی ..... | ۲۰۳ |
| ۹. عرفان در اسپانیا .....                | ۲۲۳ |
| ۱۰. عرفان فرانسوی در قرن هفدهم .....     | ۲۴۷ |
| ۱۱. چند عارف پروتستان .....              | ۲۷۹ |
| ۱۲. عارفان جدید .....                    | ۳۱۳ |
| نمایه .....                              | ۳۳۷ |





## مقدمه مؤلف

هر کوشش واقعی برای عرضه گزارشی از عارفان مسیحی، در نهایت، مستلزم بیان تاریخ دین شخصی - آن هم به فشرده‌ترین شکل ممکن - و رابطه آن با حیات جمعی مسیحی است. بی‌تردید برای چنین کاری کتاب‌های زیاد، سالیان دراز و اطلاعاتی بسیار عمیق در باب نفس انسانی لازم است. در این کتاب کوچک فقط می‌توان به غنا و تنوع مطالبی اشاره کرد که هر کس بخواهد تاریخ معنوی و عرفانی مسیحی را بیان نماید، ناگزیر از پرداختن به آنهاست. این کتاب حتی ادعا ندارد که فهرست کاملی از عارفان را به دست داده است، بلکه از میان جمع عظیم قدّيسان عارف، تنها به انتخاب تنی چند از آنهايي می‌پردازد که بزرگی شخصیتشان، تا حد زیادی، مرهون وابستگی‌شان به حیات جمعی خانوادهٔ مؤمنان به مسیح، و مشارکتشان در این حیات است. از این رو، از فیلسوفان عارف مسلک، عارفانی که اساساً تجارب ذوقی یا شهودی‌شان قابل توجه است، و گروهی دیگر از عارفان فردگرا که در برابر جنبهٔ نهادی دین قد علم کرده‌اند، ذکری به میان نیاورده‌ام. در این کتاب به رابطهٔ عارف

با جامعه مسیحیت پرداخته‌ام؛ یعنی آن نفس بزرگ و خلّاقی که تجربه ویژه او از خدا به کار دیگر مسیحیان نیز می‌آید؛ کسی که وجدان جمعی معنوی را تعمیق می‌بخشد و اخباری تازه در باب زندگی جاودانی به ارمغان می‌آورد. چنین عرفانی همواره برای مسیحیت ضروری بوده و هست و هیچ بیانی از حیات مسیحی بدون در نظر گرفتن این گونه عرفان نمی‌تواند دعوی کامل بودن داشته باشد.

شاید هیچ چیز تا این اندازه در جهت بدفهمی نسبت به عارفان، و بی‌اعتبار ساختن آنان مؤثر نباشد که بخواهیم آنها را از جامعه مسیحی که در آن ظاهر شده‌اند، جدا کنیم؛ آنها را نمایندگان دینی خاص که دشمن آداب و رسوم عبادی است، بدانیم و بر غیر عادی بودن تجربه معنوی آنان تأکید کنیم.

من در این بررسی کوتاه کوشیده‌ام دیدگاه دیگری را در باب ویژگی‌ها و دل‌بستگی باطنی عارفان عرضه بدارم و معتقدم که این دیدگاه به حقیقت نزدیک‌تر است. محدودیت‌ها، فرصت هر نوع بررسی تفصیلی جزئیات را ناممکن می‌سازند. برای خوانندگانی که مایل‌اند درباره هر مقطع زمانی یا هر گروه از عرفا اطلاعات بیشتری به دست آورند، در انتهای هر فصل، فهرست کوچکی از منابع را آورده‌ام. همچنین برای سهولت مراجعه، ترجمه انگلیسی آنها را - در جایی که وجود داشته است - عیناً ذکر کرده‌ام.

اولین آندرهیل



## درآمد

«عارف» و «عرفان» واژه‌هایی هستند که آنها را همواره در هر کتابی که با تجربه دینی سروکار دارد، و در واقع، در بسیاری از کتاب‌هایی که اساساً ارتباطی با دین ندارند، می‌یابیم. این دو واژه عموماً چنان مبهم و ناقص به کار می‌روند که هیچ معنای دقیقی از آنها به ذهن متبادر نمی‌شود و شاید در تمام واژه‌نامه‌های دین، هیچ کلمه‌ای به اندازه آنها ابهام‌آمیز نباشد. هر گونه احساس مبهم از امور معنوی، هر گونه نمادگرایی، هر نوع نقاشی تمثیلی گنج‌کننده، هر شعری که به روح آدمی می‌پردازد - بدتر از همه، هر گونه خرافات و اعمال جادویی - ممکن است متصف به وصف عرفانی شود، و غالباً هم می‌شود. به نظر می‌آید واژه‌ای که معنای آن تا این حد تعمیم یافته باشد، تقریباً معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد. درواقع، هیچ‌یک از این استعمال‌های واژه «عرفان» درست نیست؛ هرچند ممکن است بعضی از کسانی که واژه عارف بر آنها اطلاق شده، در مواردی، از مصادیق این واژه باشند.

«عرفان»، مطابق تعریف‌های روان‌شناختی و تاریخی‌اش، شهود

مستقیم یا تجربه بی واسطه خداوند است و عارف کسی است که کم و بیش چنین تجربه مستقیمی را دارد - کسی که حیات و دین داری اش نه فقط بر فعل یا عقیده ای مقبول، که بر دریافت هایی مبتنی است که آنها را معرفت شخصی بی واسطه<sup>۱</sup> می پندارد. در دین باستانی یونان - که واژه Mysticism از آن به ما رسیده است - کلمه *mystae* بر آن عده از محرمان «رازها»<sup>۲</sup> اطلاق می شد که به اعتقاد مردم به رؤیت خدا نایل شده و بر آن اساس، به یک حیات نوین و والاتر رسیده بودند. هنگامی که جامعه مسیحی این واژه را اقتباس کرد، معنای اولیه آن را نیز برگرفت. بنابراین عارف مسیحی کسی است که نزد او، خدا و مسیح صرفاً متعلق عقیده نیستند، بلکه حقایق زنده ای هستند که از طریق تجربه ای مستقیم شناخته می شوند؛ و عرفان برای او - تا آنجا که او به مقتضیات عرفان پاسخ می دهد - نوعی زندگی است که بر اساس این ارتباط آگاهانه با خدا شکل گرفته است. تجربه نشان داده که این ارتباط بین خدا و عارف، در کلیه اشکال و مراتب گوناگونش، همواره ارتباطی عاشقانه است؛ و در شکل کمال یافته اش، به قدری فراگیر و صمیمانه می گردد که بهترین واژه برای توصیف آن، کلمه «اتحاد»<sup>۳</sup> است. هنگامی که اگوستین قدیس<sup>۴</sup> گفت: «زندگی من زمانی یک زندگی واقعی خواهد شد که سراسر آکنده از تو باشد»، با این کلمات، آرمان عرفان راستین مسیحی را بیان داشت. واضح است که اگر بخواهیم همه معانی عرفان را به طور کامل دریابیم،

1. first-hand Personal knowledge

2. mysteries

۳. Union. مؤلف با توجه به اینکه در تمام فصول از واژه Union استفاده کرده، لازم دانسته است آن را در همین ابتدا تعریف کند تا معنایی دیگر یا نارسا از آن به ذهن خواننده منتقل

۴. رک: فصل ۳.

نشود. نیز رک: آخر همین فصل.



باید تعریف کلی فوق<sup>۱</sup> را شرح و بسط بیشتری بدهیم. این تعریف به ما نشان می‌دهد که عرفان ارائه‌کننده همان روح دین است و در حقیقت، نام دیگری است برای آن چیزی که گاه «حیات معنوی» نامیده می‌شود، و جامعه مسیحی که در آن عرفان نباشد حقیقتاً زنده نیست. نه تنها تأملات معنوی و شهود یا حالت آگاهی‌ای که در طی آن، روح عارف بزرگ به درک خدا نایل می‌شود، بلکه بسیاری از تجربیات ضعیف‌تر و مبهم‌تر عبادت، که در پرتو آن، روح حقیر آدمی حضور روح و محبت الاهی را واقعاً احساس می‌کند، باید در زمره تجربیات عرفانی دانسته شود. ما نمی‌توانیم به یک «حس عرفانی» جداگانه قائل شویم که تنها برخی افراد واجد آن، و دیگران فاقد آن‌اند، بلکه هر روح انسانی یک توانایی معین بالقوه برای درک حضور خدا دارد و در وجود برخی این توانایی با غنای خیره‌کننده‌ای فعلیت می‌یابد. چنین فعلیتی ممکن است پرتنوع و ذومراتب باشد؛ برای مثال، شخصی یا غیرشخصی<sup>۲</sup>، غیرمنتظره و توأم با خلسه یا مداوم و توأم با آرامش. این امر تا اندازه‌ای به روحیه عارف، و تا اندازه‌ای به پیش‌زمینه‌های دینی و تربیت او وابسته است.

اگر این تجربیات عرفانی را در مجموع در نظر آوریم - آن‌گونه که در هر جا که دین دل‌بستگی پرشور انسان‌ها را تشکیل می‌دهد، ظهور می‌یابند - درمی‌یابیم که آنها در واقع، بنیادهای بالفعلی هستند که جمیع ادیان بزرگ بر آنها بنا شده‌اند. معرفتی که بشریت از خدا به دست آورده، بالمآل از طریق پاره‌ای ادراکات انسانی نسبت به او، به دست ما رسیده است. به نظر می‌رسد هر یک از سنت‌های بزرگ دینی، وقتی به سابقه آن

۱. تعریف عرفان به عنوان درک و شهود و تجربه بی‌واسطه خداوند.

2. personal or impersonal

می‌نگریم، ریشه در بعضی از تجارب عرفانی یک شخص دارد که به عنوان کاشف حقیقت معنوی عمل کرده است؛ زیرا عرفای بزرگ هرگز دریافت‌های عرفانی را نزد خویش نگاه نمی‌دارند - آنان هدفی اجتماعی را دنبال می‌کنند و همواره تلاش می‌کنند آنچه را دریافته‌اند، به دیگران بازگویند. مثلاً در مورد اسلام می‌بینیم که منشأ آن نوعی شهود بی‌واسطه حقیقت ازلی، نوعی تجربه زنده عرفانی بود که محمد را پیامبر خدای یکتا گردانید، و محتوای معنوی پیام او در طول قرن‌ها از طریق قدّيسان صوفی مشرب، بارها و بارها به تأیید رسیده است. به همین نحو، کلیسای مسیحی، که ریشه در تاریخ دارد و از تجربه عرفانی سیراب می‌شود، مکرراً از طریق روابط تازه عرفانی اش با خداوند، تجدید حیات یافته است. عارف بزرگ، رویسبروک<sup>۱</sup>، گفته بود: «آرزو دارم با لطف خدا عضوی حیات بخش از کلیسای مقدس باشم». هیچ کلامی کامل‌تر از این کلام نمی‌تواند وظیفه عرفا را بیان کند. کار آنان در حوزه خانواده دینی، تأمین و تداوم عنصر نبوی دین است: آگاهی حیات بخش از خدا و حضور او در انسان و با انسان. در واقع، باید این عارفان را چشمان بدن مسیح<sup>۲</sup> بنامیم. آنان حافظان آن نگاه توأم با تجرّ و هیبت به سوی نامتناهی، و آن حس محبت صمیمانه به لطف ساری و جاری<sup>۳</sup> الهی اند که بدون آن، همه نهادهای دینی سریعاً خشک و بی‌روح می‌شوند. از این بالاتر، تجربه بی‌واسطه ایشان، آنان را وامی‌دارد تا خود را کاملاً وقف خدمت به خدا و مردم کنند. در آنان، جان‌مایه عبادت به زندگی عملی شان شکل می‌دهد؛

۱. Ruysbroeck، بان وان رویسبروک (۱۲۹۳-۱۳۸۱م)، عارف کاتولیک اهل هلند و پیرو اگوستین. آثار عرفانی او در ادبیات هلندی میانه و مسیحی مقام شامخی دارد. نیز رک: فصل ۷.

2. body of Christ

3. indwelling grace



یعنی تأمل آنان درباره حق، اعمالشان را حقیقی می‌سازد. بدین ترتیب، آنان نمایانگر ماهیت معنویت مسیحی و نیز نمایانگر مشارکتی هستند که این معنویت در زندگی جمعی دارد. مسیحیان کاملاً عمل‌گرا می‌توانند از طریق ارتباط با عرفا، واقعیات عالم معنا را دریابند و حتی اخگری از آتش آنان بگیرند.

عرفا بزرگ‌ترین معلمان طریق عبادت و طریق وصول به ارتباط عمیق‌تری هستند که عبادت منضبط بدان رهنمون می‌شود. آنان از این رو قادر به انجام این کار هستند که به واقعیات نادیده‌ای که اکثر ما، در بهترین حالت، صرفاً به آنها اعتقاد داریم، ایمانی محکم و جازم دارند. آنان در یک تجربه عرفانی، که غالباً قدرت بیان آن را نداشتند، خدا را به عنوان یک واقعیت جاودانه پایدار، نوعی محبت و حضور زنده، ادراک می‌کردند و با این ادراک، تمامی وجود آنان دگرگون می‌شد. این تحول نه محصول عنایت و محبت بیشتر خداوند – بیش از آنچه نسبت به ما روا می‌دارد – بلکه از آن جهت بود که آنان بیش از ما به او محبت و توجه داشتند. وقتی ما این عبارات اگوستین قدیس، که می‌گوید: «وارد شدم و با چشم دل نوری را نظاره کردم که هرگز تغییر نمی‌پذیرد؛ نوری فراتر از چشم دل و فراتر از عقل و هوش من»، یا این جمله آنجلا فولینیوی<sup>۱</sup> که می‌گوید: «من غنای وصف‌ناپذیر خدا را مشاهده کردم؛ اما نمی‌توانم چیزی از آن بگویم جز اینکه من غنای حکمت الاهی را که سراسر خیر است، دیده‌ام»، و یا این عبارت قدیسه کاترین سی‌نایی<sup>۲</sup> که می‌گوید: «ای حقیقت جاودانی،

۱. Angela of Foligno رک: فصل ۵.

۲. Catherine of Siena، راهبه عارف و سیاستمدار ایتالیایی (۱۳۴۷-۱۳۸۰ م) از فرقه دومینیکان. وی از کودکی به ریاضت‌های جسمانی سخت می‌پرداخت. او کوشید که فلورانس‌ها را با پاپ آشنی دهد و پاپ گریگوریوس یازدهم را تشویق کرد که از شهر آوینیون

من اکنون به یقین می دانم که تو به استغاثه‌هایی که به درگاهت داشته‌ام، بی اعتنا نیستی» و یا این سخن قدیسه کاترین جنوآیی<sup>۱</sup> را که می‌گوید: «چه می‌شد اگر می‌توانستم تنها عَشْری از اعشار محبتی را که نسبت به تو در وجودم سکنا گزیده، به تو نشان دهم» می‌خوانیم، خود را در حضور یک تجربه عینی می‌یابیم که از مراتب عادی احساس فراتر می‌رود و در محدوده‌های بیان و فهم ما نمی‌گنجد.

روشن است که چون واقعیت خدا فوق همه تصورات بشری قرار دارد، انواع بسیار گوناگونی از تجربه عرفانی می‌تواند وجود داشته باشد؛ و تمامی آنها ناقص خواهند بود. این تجربه گاه به خاطر غرابتش، مبهم و بی‌شکل است، و گاه پرمایه، شخصی و زنده. کتاب‌های عرفا حکایتگر کوشش‌های ایشان است برای اینکه این تجربه را برای ما نقل کنند و آن را به ما بیاموزند تا در آن سهم شویم: اگر ما این کتاب‌ها را با همدلی و کوششی متواضعانه در جهت فهمشان بخوانیم، درمی‌یابیم که آنها تمایل دارند حصه‌ای از «جمال بی‌منتهای» او را، به صراحت یا به اشاره، به ما بگویند؛ جمالی که این محبان بزرگ خدا دریافته‌اند. همان‌گونه که هنرمندان و موسیقی‌دانان قادرند زیبایی‌های مخلوق را که چشم‌ها و گوش‌ها از دیدن و شنیدن آنها محروم‌اند، ببینند و بشنوند و پاره‌ای از آنها را در آثارشان برای ما تفسیر و تشریح کنند و بینشی تازه از جهان به ما ارائه دهند، به همین نحو، عرفای بزرگ، که در قلمرو دین نابغه محسوب می‌شوند، جمال ازلی واقعیت‌های معنوی را، که خود به تنهایی قادر به

فرانسه به رم بازگردد. گفته شده در سال ۱۳۷۵ م اثر زخم‌های پیکر مسیح بر بدن او پدید

آمد. نیز رک: فصل ۸.

۱. St. Catherine of Genoa، عارفه معروف کاتولیک مذهب (۱۴۴۷-۱۵۱۰م). نیز

رک: فصل ۸.



درک آن نیستیم، به ما نشان می‌دهند؛ و آنان شاهدان بزرگ تجربه عرفانی انسان از خدا هستند. ما با مطالعه آثار عرفا، درست مانند مطالعه آثار شاعران بزرگ، از خود جدا می‌شویم و از بخش‌های ژرف حقیقت و زیبایی، که تا آن لحظه فراتر از دسترس ما قرار داشته‌اند، آگاه می‌گردیم. آن حقیقت که آنان می‌کوشند به ما نشان دهند، همان حقیقتی است که موضوع ایمان ماست؛ اما آنان با آنچه ما «در آینه، به صورت مبهم» می‌بینیم، در بهترین لحظه‌های زندگی‌شان، مواجهه‌ای رو در رو دارند.

تنها این دیدگاه درباره عرفا - به عنوان افرادی که واقعیتی را که برای همه ما وجود دارد، واضح‌تر و بهتر می‌بینند و تجربه می‌کنند - می‌تواند ما را در پیوندی برادرانه با ایشان قرار دهد و از این طریق، در زندگی‌مان به ما مدد رساند. مادام که آنان را عجایی معنوی<sup>۱</sup> تلقی می‌کنیم که به نوعی دین رمزی و دشوار عمل می‌کنند که با آنچه «مسیحیت عملی» نامیده می‌شود، مخالفت دارد، برایمان غریبه خواهند بود و خود را از آن نور و حیات، که همانا معرفت خاص خدا و ارتباط نفس با اوست، محروم خواهیم داشت؛ معرفتی که ارائه آن به جهان وظیفه اولیه آنان است. اما اگر پیام‌های آنان را با همدلی و فروتنی - خصوصیتی که باید در مواجهه با همه آثار هنری که در صدد فهم آنها هستیم، از خود نشان دهیم - دریافت کنیم، آنگاه ایشان حساسیت دینی ما را فزونی بخشیده، انگیزه و معیار تازه‌ای در عبادت به ما خواهند داد و دست‌کم تا حدودی، ما را با «ذخایر درگاه الاهی»<sup>۲</sup> آشنا خواهند ساخت.

نویسندگان آثار معتبر مسیحی می‌گویند که تمامی معرفت ما به خدا، از سه منبع به ما می‌رسد: (۱) او در جهان طبیعی و مخلوقات آن، آشکار

1. spiritual freaks

2. riches of the House of God

است و فهم این منبع همانا «الاهیات طبیعی»<sup>۱</sup> است. (۲) او خود را در تاریخ، در مراتب مختلف بسیاری، بر ما متجلی ساخته است؛ اما بالاترین مرتبه در وحی مسیحی و از طریق آن بوده است. این ساحت از حقیقت در «الاهیات جزمی»<sup>۲</sup> شرح داده می‌شود. (۳) او از طریق تجربه بی واسطه و رمزی نفس یافت می‌شود و این «الاهیات عرفانی»<sup>۳</sup> نامیده می‌شود. پس برای پرورش کامل‌تر روحمان، برای داشتن یک زندگی همه‌جانبه و کامل، به بهره‌مندی از هر سه منبع نیاز هست. باید بیاموزیم که حضور دائمی خدا در طبیعت را دریابیم و به آن عشق بورزیم؛ باید به ظهور کامل او در

۱. natural theology. در اینجا مراد نویسنده از الاهیات طبیعی، کسب معرفت به خداوند از طریق غور در طبیعت و آفریده‌های الاهی است؛ اما امروزه الاهیات طبیعی کم‌وبیش همان فلسفهٔ اولی بالمعنی الاخص است که از امور مفارقاتی، مثل خداوند و عقول و سایر مجردات، صرف‌نظر از التزام به دین و وحی بحث می‌کند. به عبارت دیگر، امروزه در الاهیات طبیعی یا عقلی، مباحث مختلف درباره خدا با استمداد از عقل و بدون اتکا به وحی انجام می‌پذیرد.

۲. dogmatic theology. در الاهیات جزمی، کسب معرفت به خداوند از طریق متون مقدس دینی و تجلی خداوند در صورت مسیح است. امروزه از مسائل و معضلاتی همچون تثلیث، خلقت، هبوط و معاد، در الاهیات جزمی بحث می‌شود.

۳. mystical theology. این واژه پیش‌تر به جای واژه mysticism به کار می‌رفت و به معنای معرفت انتقال‌ناپذیر، پنهانی و بی‌واسطه به خداوند که در اثر تأمل و مکاشفه به فرد اعطا می‌شود - بود؛ در برابر الاهیات عقلی یا طبیعی که به معنای معرفت به خداوند از طریق تعمق در مخلوقات بود و نیز در برابر الاهیات جزمی که به معنای معرفت به دست‌آمده از خداوند از طریق وحی بود. امروزه الاهیات همچنین به معنای علمی که با پدیده‌های مرتبط با معرفت عرفانی از خداوند - همچون رؤیت - و غایات و آثار متنوع و عینی این معرفت - مثل جذب - سروکار دارد، نیز به کار می‌رود. اما کاربرد اخیر، در نظر برخی صاحب‌نظران، نامناسب است، همان‌طور که اگر واژه dogmatic theology به عنوان نامی برای روش فراگیری جزمیات دینی و تأثیرات آنها در ذهن و رفتار دین‌دار به کار می‌رفت، نامناسب بود. از این رو، به نظر برخی صاحب‌نظران، عنوان mystical theology یک تجربه است، نه یک علم؛ زیرا نمی‌تواند در قالب کلمات به وصف درآید.



«مسیح تاریخی» توجه کنیم و بالاخره باید، در وهله اول، او را در زندگی توأم با عبادت جست و جو کنیم. اما تنها از طریق ساحت سوم از دین، یعنی پرورش حیات سرّی باطنی است که می‌توانیم به طور کامل امیدوار باشیم که ورود به دو ساحت دیگر برایمان ممکن خواهد بود. بدون آنچه به نحو عام ممکن است «تمایل قلبی به نیایش»<sup>۱</sup> نامیده شود، تجلّی خدا در طبیعت و تعالیم و اعمال کلیسا نمی‌تواند معنا داشته باشد یا برای روح‌های ما از اثر زیادی برخوردار باشد. پس اگر می‌خواهیم به کمال مردان و زنان الهی برسیم، باید از عرفا، این هنرمندان بزرگ حیات باطنی، تعلیم بگیریم.

تاریخ عرفان در مسیحیت، تاریخ واکنش خلق و خوی‌های مختلف به یک واقعیت و یک تقاضاست. از این رو، تاریخ عرفان، تاریخ متنوعی است؛ همان‌طور که هر چیزی که با سرشت آدمی ارتباط نزدیک دارد، چنین است. این تاریخ یک نوع خاص از تجربه یا شکل واحدی از کمال را به ما عرضه نمی‌کند. فرانسیس<sup>۲</sup> و ریچارد رول<sup>۳</sup> غرق در موسیقی و شعر؛ کاترین، دختر یک دباغ؛ ایگناتیوس<sup>۴</sup>، یک نظامی اشرافی؛ یوحنا صلیبی<sup>۵</sup>، یک قدّیس کشاورز؛ ترزا<sup>۶</sup>، یک راهبه مجرّد تارک دنیا؛ لوسی

#### 1. prayerful disposition of mind

۲. Richard Rolle رک: فصل ۶.
۳. Richard Rolle رک: فصل ۶.
۴. Ignatius (۱۴۹۱-۱۵۵۶ م)، افسر نظامی و درباری و مؤسس فرقه جماعت عیسوی (یسوعیان). نیز رک: فصل ۲ و ۹.
۵. John of the Cross (۱۵۴۲-۱۵۹۱ م)، عارفی اسپانیایی که نام اصلی‌اش خوان دیپس بود. وی مؤسس فرقه کرملیان پابرهنه و از دوستان نزدیک قدّیس ترزای آویلایی بود؛ قدّیس مذکور او را به زندگی عرفانی هدایت کرد. وی به علت سرسختی در حمایت از اصلاحات ترزا، گرفتاری‌هایی پیدا کرد. از آثار او سرود روحانی، ترانه‌های روح، شب تاریک روح و صعود به کوه کربل می‌باشد. نیز رک: فصل ۹.

تصوراتی که ما در میان عرفا می‌بینیم، افراط‌آمیز و تحریف‌شده‌اند و نیز گاه آنها تحت تأثیر دیدگاه‌های نادرست درباره‌ی الوهیت و ماهیت انسان قرار داشته یا ارزش معنوی را به عواطف پست‌تر نسبت می‌داده‌اند. این امر از جمله دلایلی است که چرا عرفان، تا حد زیادی، نیازمند آن است که به واسطه‌ی عقل سلیم عموم اهل کلیسا<sup>۱</sup> مورد آزمون قرار گیرد و اصلاح شود؛ و بسیاری از اوقات، به مجرد جدایی از این حکم، عرفان به افراط کشیده می‌شود. عارف لزوماً یک انسان کامل نیست و نقایص و ناپختگی‌های شخصیت و نگرش او ممکن است بر عرفانش مؤثر واقع شود و با آن درآمیزد. گاه ممکن است عجولانه هیجان‌زده شود یا نقد محبت‌آمیز مریدانش را از دست بدهد، و یا بسیار حسّاس، پرخاش‌جو و کم‌طاقت گردد. ما در قدیسه مشتیلد اهل گلدبورگ،<sup>۲</sup> ریچارد رول و جورج فاکس،<sup>۳</sup> آثاری از این قبیل نواقص را می‌بینیم.

حقیقت آن است که هرچه عارف به خدا نزدیک‌تر شود، انقیاد و محبتی که خدا در جان او بیدار می‌کند، فزونی می‌گیرد و بر این کاستی‌های شخصیتی فائق خواهد آمد. با این حال، باید توجه داشته باشیم که رگه‌هایی از خوی طبیعی باقی خواهد ماند. این عدم تعادل‌های انسانی بر بیان مافی‌الضمیر عارف مؤثر واقع شده و به ایجاد این تنوع در تاریخ مسیحیت، که آن را چنین غنی و جالب توجه کرده، مدد رسانده

#### 1. general good sense of the Church

۲. George Fox (۱۶۲۴-۱۶۹۱ م)، عارف مشهور مسیحی و مؤسس فرقه عرفانی انجمن مذهبی دوستان خدا یا کواکرها. وی معتقد بود مسیحیت امری بیرونی نیست، بلکه نوری درونی است که خداوند بر بنده مؤمن خود می‌تاباند. نیز رک: فصل ۱۱.

۳. George Fox (۱۶۲۴-۱۶۹۱ م)، عارف مشهور مسیحی و مؤسس فرقه عرفانی انجمن مذهبی دوستان خدا یا کواکرها. وی معتقد بود مسیحیت امری بیرونی نیست، بلکه نوری درونی است که خداوند بر بنده مؤمن خود می‌تاباند. نیز رک: فصل ۱۱.



است. همچنین این عدم تعادل‌ها ما را متوجه می‌سازد که به ساده‌انگاری مفرط دچار نشویم و از تحویل عرفان به تجربه‌ای یگانه و یکسان خودداری کنیم. از آنجا که انسان‌ها در مراتب مختلفی هستند، این تجربه نیز مراتب مختلفی خواهد داشت؛ یعنی این تجربه، تازگی، ظرافت، پاسخ‌هایی با بی‌نهایت مرتبه، و ویژگی‌های حیات واقعی را به نمایش خواهد گذاشت. پس هنگام مطالعه آثار عرفا باید مراقب باشیم که آنان را از پیش‌زمینه‌هایشان جدا نکنیم و سعی نکنیم صرفاً بر اساس موازین عرفانی دربارهٔ آنان قضاوت کنیم. آنان انسان‌هایی هستند که در جریان تاریخ بشری غرقه بوده‌اند؛ یعنی همان‌طور که فرزندان محبت ابدی‌اند، فرزندان زمان خویش و کلیسای خاص خود هستند؛ یعنی آنان همچون دیگر انسان‌ها، جنبه‌های اجتماعی و فردی خاص خود را دارند و ما نمی‌توانیم به یک دیدگاه واقعی در مورد آنان دست یابیم، مگر آنکه این هر دو جنبه را در خاطر داشته باشیم:

الف) از لحاظ تاریخی، هر عارفی عمیقاً تحت تأثیر محیط زندگیش قرار دارد و نمی‌توان او را خارج از محیط فهمید. او در گذشتهٔ دینی نیاکان خود ریشه دارد و اوضاع دینی عصر او، خواه ناخواه، او را احاطه کرده و در او رسوخ نموده است و از طریق این اوضاع معاصر، و در واقع به مقدار بیشتر، از طریق این گذشته است که باید بخشی از معرفت او نسبت به خدا، به او برسد. هر اندازه هم که وحی مستقل و «مستقیم» دریافت کرده باشد، تحقیقات دقیق نشان می‌دهد که او در واقع، بیشتر مدیون دودمان معنوی، مطالعات و تأثراتی است که در زندگی گذشته خویش داشته است. اگر او روح تنهایی باشد که گاه دوست دارد به خود بیندیشد، در نزد شاگردان و مریدانش اهمیتی پیدا نمی‌کند و در نتیجه، اصطلاح «عارفان

مسیحی»<sup>۱</sup> بی معنا خواهد بود.<sup>۲</sup> اما حتی در جایی که او مخالف حیات ظاهری جامعه مسیحی زمان خود است - چنان که این مخالفت کم یا زیاد وجود دارد - در معنایی وسیع تر، او وامدار آن است و به حق، فرزند جامعه مسیحی است. تغذیه او از غذای مشترک خانواده بزرگ مسیحی او را حفظ می کند؛ و اگر بخواهد مردم او را درک کنند، مجبور است زبان مشترک این خانواده را به کار برد. در نهایت، اکثر افکار و تصوراتش را از طریق این جامعه به دست آورده است؛ و در جایی که به انتخاب خویش، در این نهاد قرار می گیرد، تأثیرات سودمند زندگی جمعی و مساعدت سنت به او، شدیداً جلب نظر می کند.

همچنان که روند زندگی و رشد جامعه مسیحی به پیش می رفت، آگاهی جمعی آن به واسطه دریافت های قدّيسان تقویت شده، غنی تر می گشت؛ به طوری که باید هرچه بیشتر، این آگاهی را به هریک از فرزندان می بخشید.<sup>۳</sup> به هم پیوستگی زیبای جان های مسیحیان، مرده یا زنده، و هر آنچه مقصود از آموزه «جماعت همه مؤمنان واقعی» جامعه قدّيسان<sup>۴</sup> مسیحیت، اعم از زنده و مرده» بود، در اینجا به نحو بارزی

۱. اشاره به عنوان کتاب.

۲. نویسنده در مقدمه خود تأکید کرده است که در این کتاب، به عارفان مسیحی و رابطه آنها با جامعه توجه دارد.

۳. مؤلف کوشش دارد نشان دهد که از یک سو، عارف مسیحی انسانی نیست که پس از تزکیه نفس وتوجه زاید الوصف به خدا، برای همیشه از جامعه جدا شود و در انزوا و عزلت زندگی را بگذراند، بلکه از آنجا که از جهات بسیاری به جامعه دینی زمان خود مدیون است، خود را وقف خدمت به مردم می کند و از گوشه نشینی پرهیز می نماید و از سویی دیگر، جامعه مسیحی نباید عرفا را طرد کند و آنها را بیرون از چارچوب سنت ها قلمداد کند؛ زیرا پیکره جامعه دینی برای رشد و تعالی، به عرفا، مکاشفات و نفس گرم آنها نیازمند است.



آشکار می شود و این عقیده رابح را که عرفان امری فردی است و می تواند مستقل از تاریخ یا سنت شکوفا گردد، رد می کند. از این رو، تمام عرفان مسیحی مملو از زبان و مفاهیم کتاب مقدس است؛ و همواره از سوی پولس و یوحنا قَدیس موضوع تعلیم به دیگران بوده است. علاوه بر این، عرفان مسیحی در هر عصری صبغه دینی خاص آن عصری را که به آن تعلق داشته، منعکس می کند و گنجینه های معنوی تراویده از خود را به زمان بعد عرضه می نماید. برای نمونه، عرفای کاتولیک قرون وسطا از زیبایی های عصر خود برخوردارند و در گفته های خود، به طور مکرر، همان روح هنری معماری گوتیک<sup>۱</sup> را به ما خاطرنشان می کنند. پس از نهضت اصلاح دینی، نگرش و مشرب عرفانی دیگری غلبه پیدا کرد؛ با این حال، ارتباط آن با گذشته کاملاً گسسته نشد. حتی عرفای تک بعدی ای چون کواکرها<sup>۲</sup> که معتقدند تمامی حقیقت مستقیماً از طریق نور باطنی

۱. Gothic. معماری گوتیک از سبک های معماری غربی است که از ۱۱۴۰ تا ۱۵۴۰ م به مدت چهارصد سال، رایج ترین سبک معماری در اروپا بود. در این گونه معماری، به دلیل استفاده فراوان از پنجره های عظیم در میان دیوارها، نور فراوانی به داخل بناها راه می یافت و از این رو، سطح دیوارهای بسیاری از کلیساهای گوتیک به پرده ای عظیم و شفاف مانند بود. بر این اساس، کیفیت روحانی و رمزگونه نور از اجزای مهم نمادگرایی مذهبی کلیساهای جامع گوتیک به شمار می رود. در قرن سیزدهم میلادی، فرقه های فرانسیسیان و دومینیکیان کلیساهای بزرگی بنا کردند که خصیصه اصلی آنها سادگی و بی پیرایگی بود. از این لحاظ، میان بناهای این دوره و بناهایی که با تزئینات و پیرایه های فراوان در دوران بعدی سبک گوتیک ساخته شد، تفاوت چشمگیری وجود دارد. از نمونه های پر زور در دوران بعد، نمای داخل کلیسای سانتاماریا در فلورانس و کلیسای ژاکوبین ها در شهر تولوز فرانسه است.

۲. Quakers یا انجمن مذهبی دوستان، فرقه ای درون گرا بود که در قرن هفدهم میلادی به رهبری جورج فاکس در انگلستان پدید آمد. فاکس معتقد بود که انسان بدون واسطه و تنها با هدایت نور باطنی که روح القدس به او اعطا می کند، قادر است با خدا رابطه شخصی و مستقیم برقرار کند. پیروان او به نام «انجمن دوستان» معروف شدند و معمولاً کواکر خوانده

خدا در روح آدمی مکشوف می‌شود، یا پیروان فرقه «اهل تسلیم و توکل»<sup>۱</sup> که سعی دارند در یک حالت سکون و انفعال، منتظر پیام الاهی بمانند، هنوز هم در برجسته‌ترین مفاهیم خاص خود، به اعتقادات عمیق و رایج جهان مسیحی در باب خدا و ارتباط او با روح انسانی وابسته‌اند.

جنبه جمعی عرفان مسیحی اهمیت زیادی دارد. اگر واقعاً می‌خواهیم ادبیات، تاریخ و به ویژه، روان‌شناسی عرفان مسیحی را بشناسیم، نمی‌توانیم تأثیر مجموعه بزرگ و در حال رشد حقیقت معنوی را که هر عارف موفق، دانسته یا ندانسته، جان خود را از آن سیراب می‌کند، نادیده بگیریم. در هر تجربه دینی، آنچه روان‌شناسان آن را «آندریافت»<sup>۲</sup> می‌نامند، نقش مهمی دارد، و باید داشته باشد. «آندریافت» به این واقعیت اشاره دارد که در تمام تجربه‌های ما دو عامل متمایز وجود دارد: (۱) دریافت، یا پیامی که از جهان بیرون به ما می‌رسد؛ (۲) افکار، تصورات و خاطراتی در ذهن ما وجود دارند که بی‌اختیار آنها را با آن پیام بیرونی درمی‌آمیزیم و با این درآمیختن، آن پیام را توسعه می‌دهیم یا تعدیل یا تفسیر می‌کنیم. حال، این اختلاط ادراکات بیرونی و خاطرات، به روشنی، در تمام تجربه‌های عرفانی رخ می‌دهد. ذهنی که عارف در مواجهه با خداوند به کار می‌گیرد، یک کاغذ سفید نیست؛ بر عکس، ذهن به نحو عام، کاملاً با مفاهیم و استعاره‌های دینی شکوفا شده، با گونه‌های خاصی

می‌شدند؛ زیرا هنگامی که عبادت می‌کردند، از شدت هیجان می‌لرزیدند. نیز رک: فصل ۱۱. ۱. Quietists فرقه‌ای عرفانی است که در اواخر قرن هفدهم میلادی توسط یک زاهد اسپانیایی به نام میگل مولینوس (Miguel Molinos: ۱۶۲۸-۱۶۹۶ م) در مذهب کاتولیک و در کشورهای ایتالیا و فرانسه بنیاد نهاده شد. آنان بر این باورند که برای وصول به حق و اتحاد با او، نفس باید حالت انفعالی به خود بگیرد و در انتظار کشش او، کوشش را کاملاً رها کند و استدلال، عواطف و شعایر دینی و حتی عبادت را ترک گوید. نیز رک: فصل ۱۰.

2. apperception



از اعمال دینی تربیت می‌شود، که تمامی اینها به عارف در فعلیت بخشیدن به دریافت‌های کم‌وبیش ابهام‌آمیزش از حقیقت ازلی - که در تأملاتش بر او وارد شده است - کمک می‌رساند. اگر این چنین نبود، او نمی‌توانست دربارهٔ احساس و فهم خود به ما چیزی بگوید. از این روست که در آثار عرفا، بارها و بارها به بعضی نمادها و عبارات، چون آتش عشق<sup>۱</sup>، نکاح معنوی<sup>۲</sup>، نورباطنی<sup>۳</sup> و مراحل سنتی عروج روح برمی‌خوریم، و این نمادها و عبارات بر وحدت ذاتی تجربه‌های عرفا اشاره دارند. این عبارات ما را به پیش‌زمینه‌ای تاریخی که عرفا از درون آن سربرآورده‌اند، هدایت می‌کند و به ما خاطر نشان می‌نماید که آنان نیز چون دیگر مسیحیان، از اعضای یکدیگرند و - هر چند به شدت خاصی - همان زندگی‌ای را که همهٔ مسیحیان به آن دعوت شده‌اند، می‌گذرانند.

ب) جنبهٔ اجتماعی عرفان مسیحی اهمیت بسیار دارد؛ یعنی واقعیت

### 1. fire of love

۲. spiritual marriage از گذشته‌های دور در آیین مسیحیت، اصطلاح «ازدواج معنوی» برای اشاره به پیمانی به کار می‌رفته است که زنان راهبهٔ مسیحی (موسوم به Agapatae) و مردان راهبی که در کنار هم در یک صومعه یا محل دیگر زندگی می‌کردند، با یکدیگر می‌بستند مبنی بر اینکه در عین زندگی در کنار یکدیگر، در برابر هرگونه وسوسهٔ نفسانی و شهوانی مقاومت نمایند. نمونه‌هایی از زندگی گروهی این زهاد و با زندگی چند دوشیزهٔ راهب در خانه بزرگان مسیحی در تاریخ ذکر شده است؛ چنان‌که در انطاکیه، کشیش پل (Paul of Samosata) چندین دختر جوان را نزد خود داشته است. گویی این افراد با مواجهه دادن دائمی خود با وسوسه‌های نفسانی، قصد داشته‌اند از طریق تقویت یا تفویض اراده، به آرمان‌های زاهدانه دست یابند. اما نویسنده کتاب، که خود به این نحوهٔ تلقی از زندگی زاهدانه انتقاد دارد و این نحوهٔ ریاضت را نمی‌پذیرد، در انتهای همین فصل می‌گوید: «ازدواج معنوی واقعی [...] عرفای حقیقی را به کار کردن برای خدا و - در صورت لزوم - ترک لذات معنوی وامی‌دارد» و در فصل چهارم از قول قدیسه ترزا می‌گوید: «هدف ازدواج معنوی کار و فعالیت در راه خداست».

### 3. inward light

عظیم و مستمّر دینِ بی واسطه معنوی، و ارتباط معنوی بی واسطه با خدا، هیچ‌گاه از حیات بخشیدن به جامعه مسیحی‌ای که از میان آن پدید آمده، در نمانده است. اما جنبه دیگری که همان اندازه برای ما اهمیت دارد، جنبه فردی عرفان است؛ یعنی شکل و آثاری که در جان‌های خود عرفا ایجاد می‌کند.

عرفان به «علم محبت به خدا» تعریف شده است و مسلماً این کلمات ماهیت آن را تشریح می‌کنند. اما من با نگاهی به آن، چنان‌که با تمام اشکال و مراتب در جامعه مسیحی ظاهر شده است، ترجیح می‌دهم آن را «زندگی‌ای که هدفش اتحاد<sup>۱</sup> با خداست»، بنامم. واژه‌های «زندگی»، «هدف» و «اتحاد» اشاره به پویایی و هدفمندی عرفان دارند؛ این واقعیت که عرفان حقیقی مسیحی نه یک نظریه فلسفی و نه یک نام برای احساسات لذت‌بخش دینی است، بلکه حیاتی هدفمند است و این هدف چیزی کمتر از اتحاد روح انسان با مرکز عالم نیست. این تجربه کم‌وبیش زنده از خدا، که ممکن است در ابتدای دوره سیر و سلوک عارف پیش آید و همواره در دل او محبت و اشتیاق ایجاد کند، تنها، ماده خام عرفان حقیقی است. در ادامه زندگی و رشد عرفانی سالک، که به دنبال این اولین ادراک می‌آید و توان او توسعه می‌یابد و کاری خلاق<sup>۲</sup> انجام می‌شود، ما به ارزش واقعی و جایگاه آن در نظام حیات معنوی پی می‌بریم.

همان‌گونه که می‌دانیم، تمام مراحل زندگی مشمول رشد است. زندگی انسان از خردی آغاز می‌شود، تغییر می‌کند، رشد می‌کند، به بلوغ

۱. منظور مؤلف از کلمه «اتحاد» در ابتدای همین فصل آمده است.

۲. creative work. در نظر مؤلف، کار خلاق همانا تحمل سختی‌ها و مشکلات و ... برای انجام آن کاری است که عارف، خود را از نظر اجتماعی و معنوی، موظف به انجام آن می‌داند. در بقیه فصول بارها به نمونه‌هایی از این کارها اشاره شده است.



می‌رسد، قویاً تحت تأثیر محیط اطرافش واقع می‌شود، به غذا و جان‌پناه نیاز پیدا می‌کند، خود را با کنش‌ها و واکنش‌های مختلف بیان می‌کند، و قدرت باروری می‌یابد و می‌تواند منشأ حیات جدید شود. این ویژگی‌ها، که به راحتی در زندگی دنیای طبیعی مشهود است، در روند زندگی معنوی هم کاملاً وجود دارند. زندگی معنوی یک عارف نیز از یک مبدأ کوچک آغاز می‌شود و از مراحل متوالی رشد، که به واسطهٔ واکنش‌های مختلف به محیط معنوی اطرافش مشخص می‌شود، عبور می‌کند. عرفا نیز برای پرورش روحشان به غذا نیاز دارند و این غذا را از طریق عبادت و قرائت (کتاب مقدس)، از تأمل آمیخته با سکوت دربارهٔ خداوند و غالباً از راه انجام آیین‌های کلیسای خویش کسب می‌کنند؛ زیرا این پندار که عارف مسیحی نوعاً یک سرباز مزدگیر دینی، مستقل و بی‌قید نسبت به سنت و روش‌های معمول عبادت است، آن‌چنان که بعداً خواهیم دید، توهمی بیش نیست.

وبالاخره عرفا واقعاً خلاق‌اند. آنها از طریق زندگی، اعمال و تعالیشان، منابع عظیم حیات معنوی تازه‌ای هستند؛ یعنی مریدانی گرد می‌آورند و تدریجاً گویی پدر یا مادر خانواده‌های معنوی می‌شوند. زندگی شدیداً عرفانی و وابسته به مسیح پولس قدیس بود که او را پدر واقعی اولین جوامع مسیحی ساخت؛ به طوری که وقتی او این جوامع را فرزندان کوچک خود نامید، فرزندان‌انی که از دست آنها درد و رنجی طاقت‌فرسا - همچون درد مادر هنگام زایمان - را متحمل شد، این نام‌گذاری صرفاً در معنای کنایی نبود. کسی نمی‌تواند رسالهٔ پولس به رومیان را بخواند بدون اینکه آنچه را که او زندگی حیات‌بخش می‌دانسته یا آنچه را که او ارزش می‌انگاشته است، درک کند؛ و ما می‌توانیم همین مطلب را در مورد فرانسیس قدیس،

قدیسه ترزا، جورج فاکس، وسلی<sup>۱</sup> و بسیاری از عرفای دیگر بگوئیم. بدین سان، ما از واژه مسیحی نوع خاصی از زندگی آگاهانه روبرو شدیم. را در نظر داریم؛ یعنی «رشد و تکامل در محبت، هستی حقیقی و شخصیت معنوی و خلاق» که به عنوان جوهر تقدس توصیف شده است. این زندگی مستلزم کناره گرفتن از وظایف روزمره و توجه کردن به گونه‌ای از تخیلات وجدآمیز دینی نیست، آن‌چنان که بسیاری از مردم درباره زندگی عارفانه تصور می‌کنند. زندگی سخت و فداکارانه برخی از بزرگ‌ترین عرفای مسیحی، بی‌درنگ، این دیدگاه را نقض می‌کند. زندگی عرفانی از یک هدف معین و زنده ملهم است؛ زندگی یک اراده متعهد که یک‌سره وقف حرکت به سوی یک جهت است؛ یعنی به سمت اتحادی کامل و ناگسستنی با خدا.

تجربه عرفا، هر شکلی که به خود بگیرد - چه به شکل آرامش عمیق ناشی از دعای متفکرانه باشد و چه به شکل خلسه یا هر صورت غیرعادی دیگر - نهایتاً به این هدف، یعنی اتحاد، ختم می‌شود. آنها حس می‌کردند یا بهتر بگوئیم، حس می‌کنند - زیرا در دنیای امروز هم تعداد زیادی از آنها وجود دارند - که نوعی یقین بسیار قوی و روزافزون از ارتباط بی‌واسطه با خدا در دلشان نفوذ کرده و تمام وجودشان را متحول کرده است. با این یقین، آنان در یک لحظه، عمیقاً فروتن و آرام، و در عین حال شدیداً فعال می‌گردند؛ و این تحول، که یک بار و برای همیشه رخ می‌دهد، عامل اصلی در حیاتشان می‌شود و ذهن، اراده و احساسشان را

۱. John Wesley (۱۷۰۳-۱۷۹۱ م) مصلح دینی مسیحی و مؤسس مذهب متودیسم که در ۱۷۳۸ م به مذهب پروتستان گرایید و سپس در انگلستان و آمریکا کلیساهای جداگانه‌ای برای پیروان خود تأسیس کرد.



به واکنش کامل می‌کشاند.

هرچند چنین تجربه‌ای منحصر به مسیحیت نیست، ولی در جامعه مسیحی شکل خاصی گرفته است که در جوامع دیگر یافت نمی‌شود. البته در مسیحیت دو جریان متمایز و مکمل یکدیگر در بعد احساس عرفانی و عبادی وجود دارد. یکی از این دو معطوف به خدا - آن وجود نامتناهی و جاودانی - است و دیگری معطوف به وحی متجسد او در عیسی مسیح. این دو جریان در تجربه عرفانی مسیحی منعکس می‌شود. از یک سو، ما گروهی از عرفا را داریم که دریافت عرفانی غالب آنان از وجود مطلق خدا، و اتحاد جان آنان با اوست؛ مثل اگوستین قدیس و قدیسه کاترین جنوآیی، که نمونه‌های اعلای این گروه‌اند. به زبان فنی، آنان خدا محورند<sup>۱</sup>. خدا در نزد آنان کم‌وبیش با نمادهای ناانسان‌وار و به خصوص به عنوان نور و محبت دریافت می‌شود. برای مثال، اگوستین قدیس می‌گوید: «آن هنگام که به تو محبت می‌ورزم، به چه چیز محبت می‌ورزم؟ آن‌گاه که به خدایم محبت می‌ورزم، در حقیقت، به نوری معین، به آهنگی خوش و به رایحه‌ای خوشبو و به آغوش پر مهر، محبت می‌ورزم». عرفای دارای این خلق و خو، غالباً شباهت‌های نزدیکی را با تجربه عشاق بزرگ دیگر خدا، خارج از جماعت مسیحی، نشان می‌دهند. این مطلب نباید ما را متعجب کند؛ زیرا که خداوند یکتاست و «از هیچ یک از ما دور نیست»؛ پس باید یک عنصر مشترک در ادراک محدود بشری از او وجود داشته باشد.

از سوی دیگر، زندگی باطنی بسیاری از پرشورترین عرفای مسیحی، از طریق احساس آنان نسبت به نوعی ارتباط مستقیم شخصی با خداوند

ما، عیسی مسیح، کنترل می‌شود؛ آنان مسیح محورند<sup>۱</sup> و هم‌سخن با والتر هیلتون<sup>۲</sup> می‌توان گفت که برای این قبیل عرفا «خدا، لطف و عیسی هر سه یکی‌اند». در آن ادراک از خدا به عنوان حقیقت جاودانه - که شاید ادراک خاص عارف باشد - این‌گونه تجربه دینی [مسیح‌محور]، حضور نزدیک و کنونی الاهی شخصی عشق را درمی‌یابد که آنان آن را با مسیح زنده‌شده و عروج‌کرده، یکی دانستند و به عنوان مراد، مصاحب و یاور جان تلقی کردند.

مسیحیت، در میان ادیان بزرگ جهان، از این جهت بی‌همتاست؛ یعنی بنیان‌گذار آن در نظر نزدیک‌ترین پیروانش، صرفاً یک پیامبر، الگوی هدایت یا چهره‌ای الاهی که در گذشته تاریخی ظاهر شده باشد، نیست؛ بلکه متعلق کنونی و همیشگی زنده‌ترین نوع پیوند مجرب است. مسیحیان ادعا دارند که این پیوند برای نوزده قرن، بی‌نقص ادامه داشته و منشأ واقعی نیروهای فناپذیر مسیحیت بوده است.

آن کسانی که - به صورت متوالی از اولین عید پاک<sup>۳</sup> تا کنون - به زنده‌ترین وجه این را تجربه کرده‌اند، وسیله‌ای بوده‌اند برای زنده نگه داشتن وفاداری جامعه مسیحی به مراد خود. این افراد، به معنای کامل کلمه، عارف نامیده می‌شوند؛ زیرا معتقدان به تجسد - با تأسی به یوحنا، مؤلف انجیل چهارم - باید دریافت خود را ادراک خدا در مسیح قلمداد کنند. همان‌گونه که فنلون می‌گوید: «کلمه، آن هنگام که در حالت دعا و در صورت تجسد با ما سخن می‌گوید، باید سخنانش با توجه تام شنیده

1. Christocentric

۲. Walter Hilton. رک: فصل ۶.

3. Easter



شوند، همچنین است وقتی که او بدون تجسّد یافتن با ما سخن می‌گوید». واضح است که نیایش دلپذیر نام مقدس<sup>۱</sup>، مربوط به قرون میانی، و نیایشی که بعضاً «تجربه انجیلی»<sup>۲</sup> نامیده می‌شود، هر دو به یکسان، ویژگی عرفانی دارند. در واقع، تنها از طریق تعمق، جدّیت و ارتباط نزدیک است که می‌توانیم از میان این انواع دین شخصی، این مرآه را که مدعای عرفای بزرگ مسیح‌محور نظیر کاترین اهل سی‌ینا یا ریچارد رول بوده است، تمیز دهیم. در مورد تجربه ناشی از آیین‌های عبادی که از طریق آنها، برخی از اهل مراقبه و حضور ظاهراً ناهوشیارند - از جمله قدّیسه کاترین جنوایی و رویسبروک - ادراک زنده شخصی خود از ارتباط با خدا را فعلیت بخشیده و تقویت کرده‌اند، باید همین مطلب گفته شود. البته این نوع تجربه با تجربه‌ای که غذای معنوی لازم را برای حیات دینی جان‌های میلیون‌ها مؤمن ساده فراهم می‌آورد، تفاوت رتبی دارد، نه تفاوت نوعی. این دو جریان از احساس عرفانی - که به زبان فنی، گرایش خدامحور و مسیح‌محور نامیده می‌شوند - با ابعاد و مراتب گوناگون، توسط جان‌های مشتاق و عارف به فعلیت رسید و در مجموع، ادراک عرفانی مسیحیت را ساخت. در آن فضای معنوی که جوهره دین است، گویی این ادراک از حقیقت، بین دو قطب دو تجربه بزرگ عرفانی، یعنی تعالی و تجلّیات متجسّد خدا، در نوسان است. به لحاظ تاریخی، این دو تجربه از دو منبع مأخوذ است: اولی از طریق اگوستین قدّیس از افکار یونانیان گرفته شده است و دومی از طریق پولس قدّیس از عهد جدید. به لحاظ

۱. Holy Name. در سال ۱۲۷۴م نام عیسی به عنوان متعلق پرستش رسمی از سوی پاپ گریگوری یازدهم مطرح شد و برای این منظور، انجمنی به نام «انجمن نام مقدس» (Holy Name Society) ایجاد گردید.

روان‌شناختی، این دو تجربه، در اشکال اعلای خود، نمایانگر واکنش‌های مکملی هستند که دو ذهن متفاوت، به لطف خدا نشان داده‌اند.

دروچود عارف مسیحی مسلماً یکی از این دو غلبه دارد. اما بزرگ‌ترین و حقیقی‌ترین ویژگی عرفای مسیحی، از پولس قدیس به این سو — از جمله یاکوپونه تودی،<sup>۱</sup> جولیان نوروچی،<sup>۲</sup> قدیسه ترزا و به‌ویژه رویسبروک بزرگ — آن است که هر دو جنبه از کامل‌ترین و عمیق‌ترین پیوند بشر با الهه خلاق عشق<sup>۳</sup> را در بر دارند. آنان در تأملات خود دربارهٔ امر جاودانه<sup>۴</sup>، می‌توانند خدای نامتناهی و نامتجسد را به عنوان «واحد و وصف‌ناپذیر»، نور بی حد و حصر و خیر مطلق<sup>۵</sup> احساس و ادراک کنند. با این حال، آنها می‌توانند به او در حالت تجسدش به عنوان مسیح جاودانه و جای‌گرفته در قلوب، محبت و خدمت کنند. بنابراین آنان در حوزهٔ خود، هم تجلیات تاریخی و هم تجلیات جاودانهٔ حیات الاهی را به بهترین شکل ممکن، به صورت نوعی معنویت گسترش می‌دهند که هم متعالی و هم بی‌پیرایه است؛ از سویی، احساس خشیت در برابر وجود جاودانه کاملاً در وجودشان رخنه کرده است و از سوی دیگر، این امر را با نوعی دل‌بستگی پرشور شخصی به مسیح و پیوند با او متعادل می‌کنند.

در نتیجه، باید در اینجا مطلبی دربارهٔ «سلوک عارفانه»، که در آثار عرفانی مرتباً به آن اشاره شده است، گفته شود. «سلوک عارفانه»، با سه مرحله‌اش که عبارت‌اند از «تزکیه»، اشراق و اتحاد، قاعده‌ای است که اول بار توسط نوافلاطونیان<sup>۶</sup> به کار برده شد و نویسندگان مسیحی در ارتباط با

۱. Jacopone de Todi. رک: فصل ۵. ۲. Julian of Norwich. رک: فصل ۶.

3. Creative Love

4. Eternity

5. Goodness Without Form

۶. فلسفه نوافلاطونی از قرن سوم میلادی به بعد، در حوزه‌های فرهنگ و تمدن یونانی رواج



حیات معنوی، آن را اقتباس کردند. به طور کلی، این قاعده به توصیف راهی می‌پردازد که معمولاً روح عارف می‌پیماید. این قاعده موازی قاعده دیگری است با این بیان: سالک مبتدی<sup>۱</sup>، خبره<sup>۲</sup>، و انسان کامل<sup>۳</sup>، که بسیاری از مرییان در قرون وسطا این را ترجیح می‌دادند. باید به خاطر داشته باشیم که همه این اصطلاحات، اغلب توسط نویسندگان مختلف، در معانی گوناگونی به کار رفته‌اند و از این رو، اگر فهم آنها همراه با انعطاف‌پذیری نباشد، باعث گمراهی می‌شوند.

تصفیه معمولاً به معنای تهذیب نفس و کناره‌گیری از علایق دنیوی است که تا حدی، به واسطه ندامت و تلاش خود سالک - از هنگامی که با جدیت، حیات معنوی را آغاز می‌کند - به دست می‌آید و تا حدودی، به واسطه لطف ساری و جاری خدا فراهم می‌آید. این تهذیب همواره بیانگر مراتب اولیه تجربه عرفانی است و نمودی قوی از سختی غلبه بر نفس است که همه کسانی که واقعاً با مسائل زندگی و واقعیات طبیعت خود مواجه‌اند، به آن دعوت می‌شوند. همچنین عبارت «طریق تزکیه‌کننده»<sup>۴</sup> گاه از سوی کسانی چون قدیس یوحنا صلیبی، به معنوی شدن تدریجی دعای عارفان، مخصوصاً تلاش‌ها و مشکلات دردناکی که عارفان را در گذر از مرحله تأمل در موضوعات و تمثال‌های دینی به طلیعه‌های مراقبه و حضور واقعی، همراهی می‌کنند اطلاق شده است.

یافت و سپس در مسیحیت، به‌ویژه در فلسفه قرون میانه، اهمیت فراوانی پیدا کرد. این فلسفه در فلسفه اسلامی نیز نفوذ بسیار یافت. فلسفه نوافلاطونی التقاط و تلفیقی است از عقاید افلاطون، ارسطو و رواقیون، که به تدریج نضج یافت و نبوغ فکری فلوطین که طراح اصلی آن بود، آن را به صورت یکی از کامل‌ترین نظام‌های فلسفی جهان با رنگ و بوی دینی در آورده است.

1. beginner

2. proficient

3. perfect

4. purgative way

اشراق یعنی یقین توأم با آرامش سالک به خدا و ادراک ارزش‌های حقیقی زیستن در نور او، که پاداش ارادهٔ تسلیم‌شده است: ادراکی که — همچنان که رشد می‌کند — باعث تعمق بیش از پیش سالک در حقایق دین و معنای زندگی، و دوست داشتن آن می‌شود؛ همان‌طور که آنجلا فولینیوی دریافت که «تمام عالم آکنده از خداست». تمام هنرمندانی که در وجودشان، عشق به زیبایی از عشق به خود قوی‌تر است، بهره‌ای از این اشراق دارند. این دو مرحله کاملاً متمایز از یکدیگر نیستند. در واقع در بسیاری از عارفان، تهذیب و اشراق تدریجی، همراه یکدیگر بوده‌اند؛ زیرا هرچه عارفان به رؤیت کمال مطلق نزدیک‌تر می‌شوند، نواقص بیشتری را در خود کشف می‌کنند.

و بالاخره اتحاد به معنای هماهنگی کامل و عاری از خودبینی ارادهٔ تازه‌تولدیافته با خداست که نسبت عارف کامل به خیر ازلی را همچون نسبت دست انسان به خود او قرار می‌دهد. عارف در حالی که در مراتب قبلی، خود را در مسیر حرکت به سمت روح پاک می‌دید، اکنون خود را غرق در آن می‌یابد، به نحوی که در تمام اعمال، خود را ملهم از محبت باطنی خدا می‌بیند. این مرحله، گُل حیات بابرکت است و اغلب با نوعی تحمل و توان شگفت‌آور همراه است؛ نوعی توان برخورد با اشخاص و رویدادها که فراتر از توانایی‌های «طبیعی» نفس است. نمونه‌هایی از این‌گونه حیات را در اعمال شجاعانهٔ پیروان اولیه فرقه فرانسیسیان<sup>۱</sup>، نظیر قدیسه ترزا، یا قدیسان فرقه کواکر شاهدیم. این است معنای حقیقی «نکاح روحانی» نفس؛ یعنی اتحاد با خدا، که چنان کامل و پابرجاست که با وجود موانع دنیوی، همچنان ناگسستنی باقی می‌ماند و اغلب کسانی را



که به آن نایل آمده‌اند، به ترک لذات خصوصی ناشی از مکاشفات، برای کارکردن در راه خدا، می‌کشاند. «دعای اتحاد»<sup>۱</sup>، که قدیسه ترزا و دیگران داشته‌اند، انعکاس این تسلیم کامل و خلّاق در زندگی عبادی است. نیازی به گفتن نیست که تمام این واژه‌ها واژه‌هایی عام هستند و به مراتب و انواع بسیار متنوعی از حصول کمال عرفانی اشاره دارند و با دقت علمی به کار برده نمی‌شوند. از این رو، نباید آنها را تحت یک نمودار بیاوریم و انتظار داشته باشیم هر عارفی با آن نمودار مطابقت داشته باشد؛ و نباید متوقع باشیم که مراتب متوالی دعا و تأمل، که بسیاری از عرفا برای ما توصیف کرده‌اند، تحت قوانین علمی درآیند. ما با مخلوقات شدیداً سرزنده، محدود به خلق و خوی، تاریخ و محیط زندگی سر و کار داریم و باید از آنان انتظار داشته باشیم که ویژگی‌های تازه و گوناگون حیات کامل را نشان دهند.

---

1. prayer of union

منابعی برای مطالعه بیشتر:

Butler, Dom Cuthbert, *Western Mysticism*, London, 1922.

Herrmann, W. *The Communion of the Christian With God*. London, 1895.

Hügel, Baron F. von. *The Mystical Element of Religion*, 2nd edition, London, 1923.

Inge, W. R. *Christian Mysticism*, London, 1899.

Poulain, A. *The Graces of Interior Prayer*, London, 1910.

Underhill, E. *Mysticism*, 10th edition, London, 1924.





## عرفان در رساله‌های پولس قدیس

ادبیات مسیحی با مجموعه رسائل یک عارف، یعنی با رساله‌های پولس قدیس، آغاز می‌شود که قدیمی‌ترین بخش عهد جدید را تشکیل می‌دهد. گرچه ممکن است به تصویر ارائه شده در اناجیل هم‌نوا از عیسی، به عنوان ضامن واقعی مایه کسب حیات محتلا، توأم با پیوند محبت‌آمیز با خدا و محبت سازنده به مردم — که آرمان عرفان مسیحی است — تمسک کنیم، اما اناجیلی که اکنون در دست ماست متأخر از دوره زندگی پولس هستند. این بدان معناست که اولین شاهد کتبی از عیسی مسیح که اکنون در اختیار داریم، شاهد عرفانی است، و این شاهد نه درباره زندگی ظاهری عیسی، که درباره تجربه پرشور و تحول‌آفرین حضور مستمر عیسی مسیح است که کسی که هرگز حضور جسمانی او را ندیده بود، از آن بهره‌مند گشت. با پولس قدیس تمام آنچه به نحو بسیار بارزی، عرفانی واقعاً مسیحی است، در غنی‌ترین شکل آن در جهان، شکوفا شد و الهام‌بخش کارهای تبلیغی او شد و توسط او به جامعه نوپا منتقل شد. بنابراین هر تبیینی از وظیفه‌ای که عارفان در جامعه مسیحی

احساس می‌کنند، باید از اینجا آغاز شود.

در عین حال، هم‌بستگی انسان‌ها و وابستگی روح آدمی، نه تنها به خدا بلکه به دیگران، حتی در این سرچشمه آشکار نیز خود را نشان می‌دهد. عرفان مسیحی ریشه در تاریخ پیش از مسیحیت دارد. آن صدایی که با پولس قدیس در مسیر دمشق سخن گفت، کسی را مخاطب قرار داد که سر تا پا غرق در تعالیم عهد قدیم بود، به‌ویژه از کتاب‌های انبیای<sup>۱</sup> آن رنگ پذیرفته بود و بی‌چون و چرا ادعای نبوی در باب داشتن تجربه بی‌واسطه از خدا را پذیرفته بود. پس اگر مراد ما از عرفان در عهد جدید، ادعاهای حواریون در باب ارتباط بی‌واسطه با روح عیسی باشد، این عرفان واجد عواملی است که قبلاً در بالاترین اشکال دین یهودی وجود داشتند. این عرفان از ادبیات عبری - و شاید خصوصاً از مزامیر داود - تغذیه کرده است و جامعه مسیحی، در حالی که حیات عبادی خود را بر مزامیر مبتنی می‌کند، به یک حقیقت بزرگ تاریخی، پای‌بند می‌ماند. غالباً گفته می‌شود که گرچه عرفان متأخر مسیحی، از جهت فلسفی، در فلسفه نوافلاطونی ریشه دارد، اما این وابستگی به کتاب مقدس، ویژگی خاص آن است. از اگوستین قدیس تا بلیک<sup>۲</sup>، تمام چهره‌های ممتاز عرفانی مسیحی قطعاً «مسیحیان کتاب مقدس»<sup>۳</sup> هستند، و عبارات ظاهراً مبهم کتاب مقدس منشأ واقعی بسیاری از آن تصاویر و نمادهایی است که محققان امروزی در مواجهه با آنها، دچار سردرگمی و آشفتگی ذهنی می‌شوند. اعتقاد به ارتباط مستقیم با خدا - یعنی یک شهود واضح از حضور و

۱. بخشی از عهد قدیم (در کنار اسفار خمسه، تواریخ و کتاب‌های حکمت‌آمیز).

۲. William Blake. نقاش و شاعر انگلیسی (۱۷۵۷-۱۸۲۷ م).



واقعیت وجود او - ویژگی تمام نویسندگان بلندمرتبه عهد قدیم، و در واقع و در یک کلام، ویژگی دین فردی یهودی، به طور کلی، است. این اعتقاد، حتی در دوران انبیای درس‌ناخوانده اولیه، قویاً وجود داشت که ایشان به خلسه و جذبه و تصور صرفاً قومی از یهوه تمایل داشتند و نیز این اعتقاد از مشخصات داستان‌های نیمه‌افسانه‌ای انبیایی چون سموئیل و ایلیا گردید؛ که در آنجا کسی نمی‌تواند آهنگ صادقانه توصیفات ایشان از مراوده رمزی میان روح آن نبی با خدایش را نادیده بگیرد.

در کتاب اول «پادشاهان»، باب ۱۹، آیه ۱۲ ما با اطمینان، آن یقین مطلق را می‌یابیم که در اثر سکوت عمیق ناشی از تدبّر به عارف دست می‌دهد. چنین تجربه‌هایی منبع حقیقی و در واقع، تنها منبع ممکن نیاز گسترده به پاکدامنی و پرهیزکاری حقیقی، و نه صرفاً ظاهری، بودند که این افراد و پیروانشان در قبایل عبرانی نیمه متمدن روزگار خود داشتند. این عرفان صریح در نوشته‌های انبیای درس‌ناخوانده، از عاموس<sup>۱</sup> به این سو، توسعه یافت و در بخش اول و دوم کتاب اشعیا به اوج خود رسید. یک دریافت بی‌واسطه و کامل از خداوند، که اصولاً ویژگی‌های عرفانی دارد، الهام‌بخش عبارات حزقیال نبی<sup>۲</sup> است. معنای عمیق مراوده روح انسان با روح القدس را به طور بارزی، در ارمیای نبی<sup>۳</sup> می‌بینیم؛ کسی که شاید عارف‌ترین انبیای بنی اسرائیل باشد و مسلماً کسی است که به نحو بسیار آشکاری، اسرار حیات باطنی خود را برای ما عیان ساخته است. به علاوه، به نظر می‌رسد بسیاری از خصوصیات عجیب جسمی -

۱. از بزرگ‌ترین انبیای بنی اسرائیل در قرن هشتم ق م که در یهودیه زاده شد.

۲. از انبیای بنی اسرائیل در اواخر قرن هفتم ق م و اوایل قرن ششم ق م. وی در اسارت بابل به اسارت برده شد.

۳. از انبیای بزرگ بنی اسرائیل در قرن ششم ق م.

روانی، که اغلب در ارتباط با عرفان مسیحی مطرح می‌شوند - مثل خلسه، شهودها، شنیدن صداها، فوق‌طبیعی و انجام اعمال نمادین عجیب تحت الزام درونی - در کتاب‌های انبیا، به طور برجسته وجود داشته‌اند؛ انبیایی که در مقایسه با جانشینان واقعی‌شان، یعنی عرفای جامعه مسیحی، برای ما فهمیدنی‌ترند. گویا در ابتدایی‌ترین مراحل نبوت عبری، همچون دیگر ادیان ابتدایی، خلسه - که فرض می‌شد در آن، خدا در آدمی حلول می‌کند؛ اما در اغلب موارد، صرفاً شهودات و رؤیاهای نیمه‌آگاهانه رهاکننده دارای مراتب گوناگون ارزش هستند - با موسیقی، رقص و برنامه‌های دیگر، به نحو اختیاری ایجاد می‌شده است. نوعی روش‌های درویش‌مسلمانانه در اولین «حلقه‌های نبوتی» به چشم می‌خورد و حتی پس از اینکه این مرحله خام از پیشرفت عرفان سپری شد، بسیاری از پیشگویی‌های انبیای بزرگ در این حالت بی‌خودی یا الهام‌آمیز ارائه شده است؛ همان‌طور که قدیسه کاترین اهل سی‌ینا مطالب کتاب گفت‌وگوی خود را در چنین حالتی بیان کرده است. هرچند بعضی از گزارش‌های ایشان از مشاهداتشان را می‌توان به عنوان یک میثاق مکتوب<sup>۱</sup> ملاحظه کرد، اما مسلم است که بسیاری از آنها حاکی از تجربه‌های واقعی بوده‌اند که پیوند نزدیکی با آن مکاشفات و صداها، داشته‌اند که در آنها غالباً شهودات عمیق معنوی عارفان بیان شده است.

در مکاشفه پرشوری که قداست اشعیاء<sup>۲</sup> را نشان می‌دهد (اشعیاء، باب ۶)، گزارش مستندی همراه با رؤیایی مصور از یک تجربه عرفانی از خدای بنشسته بر عرش اعلا را ملاحظه می‌کنیم. در اینجا عرفان عهد قدیم

1. literary convention

۲. از انبیای بزرگ بنی اسرائیل در ناحیه جنوبی، که در سال ۷۴۰ ق م زاده شد.



به رفیع‌ترین بیان خود می‌رسد. در این چند آیه، ما قادر به شناخت تمام لحظات ممتاز فهم روح بشری از وجود خدا می‌شویم: اول، تجلّی یک حقیقت توصیف‌ناپذیر که همه چیز را پر کرده و [در عین حال] متعالی از همه چیز است، که حتی بزرگ‌ترین روح‌های مخلوق جرئت نظاره کردن آن را ندارند. در کتاب اشعیاء چنین آمده است:

خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیكل از دامن‌های وی پر بود؛ و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هریک از آنها شش بال داشت و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و با دو، پاهای خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود.

آن‌گاه ابهت بی حد و حصر او و ستایش پرشور عالم مخلوق را ذکر، و سرود سرافین را بیان می‌کند:

قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صبايوت. تمامی زمین از جلال او مملو است [...] پس گفتم: وای بر من که هلاک شده‌ام؛ زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صبايوت پادشاه را دیده است.

سپس از احساس درد پاک‌کننده که به سرعت در ادامه مکاشفه به او دست می‌دهد و احساس بی‌واسطه دعوت و از خودگذشتگی که پاسخ جان را کامل می‌کند، سخن می‌رود:

آن‌گاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت و آن را بر دهانم گذارده، گفت که اینک این، لبه‌ایت را لمس کرده است و عصیان‌ت رفع شده و گناه‌ت کفاره گشته است. آن‌گاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟ گفتم: لبیک، مرا بفرست (اشعیاء، ۶: ۸-۱).

این گذر باشکوه از اهمیت تاریخی و نیز روان‌شناختی بسیار برخوردار است؛ زیرا عارفان سده‌های میانه، که چگونگی آن را درک می‌کردند، از تصاویر آن بارها و بارها استفاده کرده‌اند. به نظر می‌رسد تنها، جای یک چیز در آن خالی است و آن ذکر دوستی لذت‌بخش و احساس دلپذیری است که با شوق آمیخته به خشیت در خلسهٔ مسیحی همراه است. برای مثال، اگر آن را با مکاشفه‌ای که شاخصهٔ رسالت قدّیس فرانسیس آسیزی<sup>۱</sup> است، مقایسه کنیم، یا آن را با لحن مهربانانه، تقریباً طعنه‌آمیز و ملامت‌آمیز ندایی که پولس قدّیس را در مسیر دمشق مورد خطاب قرار داد، مقایسه کنیم، به این مطلب پی می‌بریم. مرز میان تجارب عرفانی عهد قدیم و عهد جدید در همین جاست. با این حال، اگر از پذیرش این مطلب امتناع ورزیم که در پشت مکاشفات و پیشگویی‌های نبوت عبری، یک درک اصیل عرفانی از خدا وجود دارد، هرگونه توضیح کافی دربارهٔ طریقی که در آن، احساس زندهٔ حضور بی‌واسطهٔ خدا در دین عبرانی وارد شده و در آن باقی مانده است، را از دست می‌دهیم؛ از این بالاتر، آیا ما در فهم اینکه چرا شهودات اشعیا، برای خود وی، چنین اعتبار قطعی‌ای داشته است، دچار عجز نمی‌شویم؟ اما اگر وحدت حس دینی انسان‌ها را تصدیق کنیم، در می‌یابیم که چه ارمیاء که سرنوشت خود را به واسطهٔ اخطار درونی خداوند، با اکراه پذیرفت و چه اشعیا، که با پای برهنه و لباسی نامناسب، همچون یک اسیر، در اطاعت از فرمان الهی سه سال راه رفت، هر دو از اسلاف معنوی پولس رسول هستند؛ پولسی

۱. آسیزی (Assisi) شهری در شرق منطقه آمبریا (Umbria) در ایتالیا است و قدّیس فرانسیس مؤسس فرقه فرانسیسیان و از بزرگ‌ترین قدّيسان مسیحی است. گویند در عالم مکاشفه زخم‌هایی مطابق زخم‌های مسیح مصلوب بر تن او ظاهر شد. نیز رک: فصل پنجم.



که «در برابر مکاشفه آسمانی سر تسلیم فرود آورد» و در پرتو قوتی که این مکاشفه به او اعطا کرد، جامعه مسیحیان غیریهودی را بنیاد نهاد.

نه تنها نبوت یهودی، بلکه شعر یهودی هم در پیشرفت عرفان مسیحی دخیل بوده و آن را پرورانده است. اناجیل هم‌نوا خداوند ما [عیسی] را کسی معرفی می‌کنند که عمیقاً تحت تأثیر اشعار مزامیر بوده و در حال زمزمه کردن عبارات آن در زیر لب، مرگ را ملاقات نموده است؛ و حتی با قطع نظر از این موضوع، تداوم احساس میان بالاترین قله‌های معنویت یهودی، که در مزامیر بیان شده است، و اخلاق عرفانی مسیحی، کامل است. عارفان مسیحی، بیش از هر منبع ادبی دیگری، از این بخش از کتاب عهد قدیم نیرو و انگیزه گرفته‌اند. محتوای مزامیر نشان می‌دهد که سرایندگان آن توانسته‌اند به بهترین وجه، احساس خود را از حضور خصوصی و در عین حال عام خدا و استقرار نور و محبت او بیان کنند؛ از جمله در زمزموره‌های ۲۳، ۶۳ و زمزمور حیرت‌انگیز ۱۳۹، و به‌ویژه زمزمور ۷۳، با تلفیقی از بیان حقارت خود و یقین آمیخته به محبت:

و من وحشی بودم و معرفت نداشتم

و مثل بهایم نزد تو گردیدم

ولی من دائماً با تو هستم

تو دست راست مرا تأیید کرده، موافق رأی خود مرا هدایت خواهی نمود

و بعد از این مرا به جلال خواهی رساند

کیست برای من در آسمان به جز تو

و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم (زمزمور ۷۳، بند ۲۲ تا ۲۵).

جوهر حیات و نگرش عرفانی در چند سطر فوق است.

بر این اساس پولس قدیس، اولین و از بزرگ‌ترین عارفان مسیحی، مشتاقانه منتظر خیل عظیم قدیسان عارف مسیحی بود، و زبانی را به ایشان ارزانی داشت که با آن بتوانند مقدس‌ترین دریافت‌ها و ادراک‌هایشان را بیان کنند. او نگاه خود را به عقب و به انبیای بنی اسرائیل و سرایندگان مزامیر برمی‌گرداند و بر جریان ناگسستنی حیات معنوی که به مسیحیت سرعت می‌بخشد، گواهی می‌داد. ما به راحتی، در زندگی او، مراحل سه‌گانه «طریق عرفانی» را باز می‌یابیم؛ یعنی: تلاش‌های تهذیبی و اخلاقی و غلبه تدریجی بر نفس، که به وضوح در دو رساله به رومیان بیان شده است؛ بینش‌های عمیق و اشراق‌ها که از ویژگی‌های حیات روبه‌تکامل است؛ احساس اتحاد ناگسستنی با مسیح که فعالیت‌های گسترده‌ او را مورد حمایت قرار می‌داد؛ موفقیت نهایی که عبارت است از تسلیم و تولد دوباره‌ای که با آن توانست بگوید: «من زندگی می‌کنم، اما نه من [بلکه مسیح در من زندگی می‌کند]».

مقایسه رساله‌های او با قابل اعتمادترین بخش‌های «اعمال رسولان» به ما کمک می‌کند تا دست‌کم به صورت موقت، سیر احتمالی تکامل معنوی او را بازسازی کنیم؛ و با انجام این کار، کلید فهم معنای حقیقی بسیاری از سخنان او — که به نظر منتقدان دانشگاهی، سخنانی در باب آموزه‌های دینی است — به دست می‌آید؛ سخنانی که اغلب تلاش‌هایی سخت برای بیان یا توصیف تجربه خاص اوست.

گسترش سریع تعالیم و دیدگاه‌های خداوند ما، که می‌توانیم آن را در اناجیل پی بگیریم و باید در زمان کوتاه میان تعمید یافتن و مصلوب شدن او — شاید کمتر از دو سال — رخ داده باشد، در تقابل آشکار با گسترش تعالیم و دیدگاه‌های بزرگ‌ترین شاگرد او، یعنی پولس قدیس، قرار دارد.



گرویدن پولس قدیس به آیین مسیحیت، در زمانی بین سال‌های ۳۰ تا ۳۶ میلادی رخ داد. این امر از آنجا مشخص می‌شود که اگر ما «رساله به غلاطیان» (که احتمالاً در سال ۴۶ میلادی نوشته شده) یا «رساله اول به تسالونیکیان» (که در حدود ۴۹ میلادی به نگارش در آمده) را به عنوان قدیمی‌ترین نامه‌های باقی‌مانده از او در نظر بگیریم، حداقل ده و شاید پانزده سال یا بیشتر، بین ایمان آوردن او و ظاهر شدنش در نقش یک رسول مبلغ مسیحیت و سازمان‌دهنده جامعه مسیحی، فاصله است. با استفاده از روش‌های روان‌شناسی تطبیقی<sup>۱</sup> می‌توانیم چگونگی سپری شدن این دوره از زندگی او را استنباط کنیم. او در اوایل سده اول میلادی به دنیا آمد و بنابراین در زمان شهادت قدیس استیفان<sup>۲</sup> باید حدوداً سی ساله بوده باشد. با توجه به آموخته‌های خوب و دقیق او از آیین یهود و خلق و خوی دینی آشکار و قابل ملاحظه‌ای که داشته است، تغییر کیش او به هیچ وجه تغییر کیش به سوی خدا نبوده است؛ این تغییر کیش، به تلاشی که پولس در جهت اجتناب از پذیرش تجلی خدا در عیسی در میان انسان‌ها داشت، پایان داد. آن صدا، نور و یقینی که زندگی او را دگرگون ساخت، اساساً اشراقی درونی از این تجربه بوده است. شکل واقعی این تجربه چیزهای بیشتری را درباره خلق و خوی، شور و حرارت عاطفی و تزلزل روانی پولس قدیس به ما می‌گوید. در بسیاری از زندگی‌های عرفانی، لحظه بحران و تولد دوباره با شنیدن ندایی، متمرکز کردن ذهن و فشار آوردن بر آن در جهت سوق دادن آن به حقیقت، نیاز یا انتخابی که

1. comparative psychology

۲. St. Stephane. اولین کسی که در راه مسیحیت شهید شد. وی در سال ۳۵۵ میلادی به حکم زعمای یهود، به مرگ محکوم و در اورشلیم سنگسار گشت.

نفس تا آن زمان، خواسته آن را نادیده بگیرد، همراه بوده است. بنابراین فرانسیس قدیس در لحظه‌ای که رسالت خویش را معین کرد، ناگهان صدای مسیح را شنید که به او گفت: «فرانسیس! برو و خانه مرا بازسازی کن» و زوزو<sup>۱</sup> در حالی که قبل از تحمل درد و رنج‌های ناشی از تسلیم کامل نفس به اراده‌ی الهی، دچار تردید بود، آن فرمان روحیه‌بخش را شنید که می‌گفت: «مردانه عمل کن!». در واقع، ما ممکن است متوقع باشیم که آن لحظه بحرانی که تسلیم شدن پولس قدیس را رقم زد، باید به صورت نوعی سخن گفتن لفظی باشد؛ زیرا فراخوانده شدن انبیای بنی اسرائیل نیز غالباً این گونه توصیف شده است. با وجود این، در مورد او، همچون تغییر کیش‌های بسیار بزرگ، تجربه عملی صرفاً آخرین مرحله از روندی بود که مدت‌ها پیش آغاز گشته بود. این سخنان مهربانانه و در عین حال طعنه‌آمیز که: «برای تو مشکل است که با انگیزه‌های درونی مخالفت کنی» اشاره به فشاری دارد که از مدت‌ها پیش و به طور مداوم بر او وارد می‌آمد و در نهایت پولس تسلیم آن شد؛ و گزارشی که در «اعمال رسولان» آمده، منشأ احتمالی این فشار را، یعنی حوادثی که با شهادت استیفان قدیس همراه بود، به ما می‌شناساند. گرچه شاید دیگر ناظران، در این فاجعه، فقط حکم اعدام یک متعصب مزاحم را دیدند، اما پولس به آن، به عنوان عملی شجاعانه و توأم با لذت و یقین، واکنش نشان داد و دریافت که منشأ این گونه اعمال، خارج از این جهان است. در حقیقت، اینجا ما در شخص استیفان، اولین و یکی از بارزترین مصادیق ویژگی عجیب و مُسری تقدس و لذت مسیحی را می‌بینیم که در بیان معروف قدیس اگوستین چنین توصیف می‌شود: «روحی عاشق بر جان دیگری شور انداخت». استیفان

۱. هاینریش زوزو (susu ۱۳۰۰-۱۳۶۶م) عارف آلمانی. نیز رک: فصل ۷.



که با خود فراموشی و سرخوشی «چشم به ملکوت دوخته بود»، تأثیری بر پولس قدّیس گذاشت که وی هرگز نتوانست آن را فراموش کند. رضایت پولس از شهادت استیفان، و تنفر دیوانه‌وارش از مسیحیان - که در عبارتی همچون «شائول (پولس) کلیسا را معذب می ساخت [...] و به تهدید و قتل پیروان خداوند ادامه می داد» (اعمال رسولان، ۸: ۳ و ۹) جلوه گر است - همه ناظر بر آن است که او مقاومتی غریزی و طاقت فرسا در برابر وحی، که خود می دانست اگر یک باره آن را می پذیرفت، زندگی اش را مطالبه می کرد، از خود نشان می داد. واکنش خلق و خوی واقعاً عارفانه - که یک باره هشیار گشته - در برابر خدا یا مسیح، همواره واکنشی است که علم روان شناسی آن را واکنش همه یا هیچ می نامد. در این واکنش، ابتدا تمام طبیعت غریزی مقاومت می ورزد؛ اما در نهایت، هنگامی که فشار خیلی شدید شود، کاملاً تسلیم می گردد. تغییر کیش پولس قدّیس نمونه کاملی از این قانون است. ورود او به حیات عرفانی هم ویژگی واقع گرایانه داشت و هم ویژگی خلسه ای. او بعدها در همه ارجاعات متوالیش به این تحول، این اعتقاد خاص را بیان می کند که عیسای برخاسته از مردگان - یعنی کسی که بارها، بر شاگردانش ظاهر شد و ارتباط مستمرش با حواریون در آیات آخر اناجیل متی و مرقس آمده - بر او هم ظاهر شده است. مسیح یک بار و برای همیشه او را به دست آورد: «مسیح نیز مرا به دست آورد» (رساله به فیلیپیان، ۳: ۱۲). مابقی زندگی پولس قدّیس تحت تأثیر بهت و حیرت ناشی از آن تجربه گذشت؛ او دائماً «مطیع آن شهود آسمانی بود» و به تدریج، هر آنچه در دل این شهود نهفته بود، بر او عیان می شد و به طور روزافزون، جان او را تصرف و تغذیه می کرد. از این

پس، همان طور که دایسمان<sup>۱</sup> هم به خوبی بیان داشته است، «در مرکز فرماندهی شهود پولس قدّیس از مسیح، آن شخص زنده‌ای قرار دارد که در عین حال به صلیب کشیده شده است؛ یا شخص مصلوبی قرار دارد که در عین حال زنده است». وی بعدها گفت: «شکی نیست که پولس قدّیس دقیقاً به دلیل نگرش عرفانی‌اش در بارهٔ مسیح بود که در تاریخ جهان مؤثر واقع شد».

شکسته شدن قاهرانهٔ مقاومت پولس و اشتغال ذهن او به محبت و وفاداری تازه، در این خلق و خوی پر شور، اثرات جسمی و روحی شدیدی ایجاد کرد. تأثیر نوری خیره‌کننده، که با نابینایی جزئی او همراه بود، باعث شد سه روز بدون آب یا غذا در این حالت بماند و این امر نشانگر شدت بحرانی است که او در گذر از حیات سابق به حیات لاحق از سر گذراند. همهٔ آنچه این کشمکش دربارهٔ چنین بیماری روحی‌ای در اختیار ما می‌گذارد، گزارش کوتاه کتاب «اعمال رسولان» دربارهٔ این بیماری ناگهانی و نحوهٔ معالجهٔ آن را آشکار و تأیید می‌کند. از دل چنین بیماری‌ای بود که پولس قدّیس به صورت «انسانی غیر از انسان سابق» پدیدار گردید - همان‌گونه که فرانسیس در نتیجهٔ تجربهٔ‌اش در صومعهٔ «سنت دمیانو»<sup>۲</sup> تولدی دوباره یافت - و یک باره با شور و شوق و دقت ذاتی خود شروع به تبشیر مردم با نام مسیح کرد؛ نامی که اکنون برای وی منبعی بی‌متنا از نیرو و اشتیاق شده بود.

از آنجا که هدف ما در این فصل، صرفاً مطالعهٔ ویژگی عارفان پولس قدّیس و ادعای او در پیشگامی عارفان جامعهٔ مسیحی است، نیازی نیست تاریخ ظاهری زندگی او را به طور جزئی پی بگیریم، مگر تا آنجا که

1. Deissmann

2. St. Damiano



رشد باطنی او را آشکار سازد. واقعیتی که اساساً دل‌مشغولی ما در این مطالعه را تشکیل می‌دهد، آن است که او در تجربه عرفانی‌اش، فصل کاملاً جدیدی باز کرد. او حلقه اتصال بی‌نظیری است میان تجربه‌های اولیه حواریون از ارتباط با «عیسای برخاسته از مردگان» و عرفان مسیح‌محور موجود در جامعه مسیحی؛ و منصفانه باید او را اولین فرد انجیلی و اولین فرد کاتولیک نامید.

ما به خوبی می‌توانیم از اشارات رساله‌های او و شناخت خودمان از الگوهای عرفانی، خط سیرهایی را بیابیم که بر اساس آنها، حیات باطنی پولس تکامل پیدا کرده است. درست است که این رساله‌ها برای اهداف عملی نوشته شده و گروه‌هایی از انسان‌ها را مخاطب قرار داده‌اند که فاقد احساسات عرفانی‌اند - و در پی افشای رازهای عمیق تجربه شخصی نیستند - اما به تدریج که با آنها آشنا می‌شویم، می‌توانیم به معنای این عبارات پی ببریم؛ معنای مورد نظر کسی که برای اولین بار آنها را به کار برد و عملاً قالب‌هایی برای انتقال تجربه مسیحی ایجاد کرد. بی‌شک ماده اولیه عرفان پولس قدیس خلق و خوی به‌ویژه حساس او نسبت به دین بود؛ خلق و خویی متغیر که با افسردگی و شادی متناوب همراه بود و قادر نبود آرامش را جز در خدا بیابد. ما می‌توانیم به این ویژگی‌های کلی او، طغیان شدید و تسلیم شدن کامل او در تغییر دادن دین خود را بیفزاییم. اما این طغیان آشکارکننده کشمکش‌های درونی و شایستگی او بود؛ یعنی تسلیم شدنش، انقیاد یک جدیدالایمان پر از شور و حرارت بود، نه انقیاد یک قدیس کامل. این طغیان صرفاً او را در آغاز راه قرار داد. پس این بیان در «رساله به غلاطیان»<sup>۱</sup> که پولس بدون بحث و گفت‌وگو با هم‌کیشان

۱. «غلاطیه» استانی رومی در آسیای صغیر بوده است.

مسیحی‌اش یا حتی بدون آشنا شدن با رسولان، به یک باره، در شبه جزیره عربستان خلوت می‌گزیند، تبیین خاص خود را به همراه دارد. شاید در متابعت از آنچه از عیسی شنیده بود و شاید صرفاً به دلیل احساس نیاز خود بود که او به گوشه خلوت صحرا کشانده شد تا با حقایق زندگی تازه‌اش روبه‌رو شود و اراده‌الاهی را کشف کند. به نظر می‌رسد که اولین دیدار او از اورشلیم به عنوان یک مسیحی، سه سال پس از ایمان آوردن او اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

مسلم است که آن سه سال برای او پر از سختی و تلاش ارزشمند اخلاقی بوده است؛ یعنی همه آنچه عارفان بعدی از روش تهذیب منظور داشته‌اند. جامعه مسیحیان غیریهودی<sup>۲</sup> نه توسط یک کاهن خیال‌پرداز، که توسط مردی اهل عمل که با وسوسه‌ها و کشمکش‌های انسانی آشنا بود، ایجاد گردید. اگر بیش از بیست سال بعد توانست در باب هفتم از «نامه‌ای به رومیان»، از جدال پایان‌ناپذیر میان انگیزه‌های عالی و دانی وجودش، از ناتوانی اخلاقی‌اش زیر لوای شریعت یهود و نجات یافتنش به واسطه نیروی مسیح، توصیف بی‌نظیری ارائه دهد، این مبارزه درونی - آن هم در بالاترین سطحش - چه باید بوده باشد؟ می‌توان مطمئن بود که وقتی او از فرآیند مسیحی شدنش به عنوان یک مرگ واقعی و زایش دوباره در حیاتی تازه سخن می‌گوید - هرچند عرف و سنت، معانی شگفت‌آور این کلمات را برای ما بی‌اثر کرده است - صرفاً تصویری از اسرار مربوط به مشرکان را به عاریه نمی‌گیرد، بلکه چیزی را توصیف می‌کند که از میان آن

۱. ظاهراً این اولین دیدار او از اورشلیم و ملاقات با پطرس و یعقوب حواری بوده است.

۲. Gentile Church. این جامعه بر اثر پافشاری‌های پولس و تبلیغات او در بین غیریهودیان،

پس از جامعه «یهودی - مسیحی» ایجاد گردید.



گذر کرده است: «زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد؛ زیرا این را می‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم» (رساله به رومیان، ۵: ۶).

به نظر می‌رسد این دوره از غلبه بر نفس با فزونی یافتن تمایلات مکاشفه‌ای و خلسه‌ای همراه بوده است، که شرایط تغییر کیش پولس ثابت می‌کند که او این تمایلات را داشته است. در «اعمال رسولان» آمده است که وقتی او در معبد اورشلیم دعا می‌کرد، خلسه‌ای به او دست داد که در آن، نسبت به دعوت منحصر به فرد خویش آگاه شد (اعمال رسولان، ۲۲: ۱۷، ۱۸)؛ و می‌بینیم که خود تصدیق می‌کند که دست کم در این دوره، در معرض چنین مکاشفه‌هایی قرار داشته است. ظاهراً در عبارات عارفان بعدی به واژه «جذبه»<sup>۱</sup> اشاره شده، آنگاه که به نظر می‌رسد روح ورای زمان و مکان، به ادراکی بی‌واسطه از واقعیت دست یافته و آگاهی نسبت به حیات جسمانی از بین رفته است.

در نامه‌ای کوتاه و پرهیجان، که باب دوازدهم از رساله دوم «قرنتیان» بخشی از آن است، او از «فراوانی الهامات»<sup>۲</sup> یا به قول مافت<sup>۳</sup>، «وفور مکاشفات»<sup>۴</sup> - که از آن بهره هم برده - سخن می‌گوید؛ و نیز از بیماری دائمی همراه با آنها که به احتمال زیاد، نتیجه مستقیم فشار جسمی - روانی موجود در خلسه‌های او بوده است، صحبت می‌کند؛ بیماری‌ای که با بسیاری از عارفان بعد هم همراه بوده است. اگر این نامه، چنان که محتمل است، حوالی سال ۵۳ میلادی نوشته شده باشد، پس آن تجربه بزرگ

1. rapture

3. Moffatt

2. abundance of revelation

4. wealth of visions

عرفانی - که در آن ذکر شده که چهارده سال قبل اتفاق افتاده است - باید حدود سال ۳۹ میلادی رخ داده باشد؛ تقریباً همان زمان دیدار او از اورشلیم، که در اعمال رسولان (۱۷:۲۲)<sup>۱</sup> و رساله به غلاطیان (۱۸:۱) ذکر آن رفته است. در این عبارت پولس قدّیس، به طور روشن، به یک تجربه کاملاً خلسه‌ای - با ویژگی‌های خاص خود، مثل آگاهی محدود و توأم با جذب - اشاره می‌کند و می‌گوید: «خواه در جسم و خواه جدا از جسم؛ نمی‌دانم؛ خدا می‌داند» (رساله دوم قرنتیان، ۱۲: ۲ و ۳). دیگر ویژگی این تجربه شوق‌انگیز، وصف‌ناپذیری‌اش بوده است، که می‌گوید «سخنان ناگفتنی شنید» (رساله دوم قرنتیان، بند ۵) یا آن‌طور که مافت ترجمه کرده، «اسراری مقدّس که دهان هیچ انسانی توانایی بازگو کردن آنها را ندارد».

پس اگر می‌خواهیم به بینشی صحیح از شخصیت پولس قدّیس و سرچشمه توانایی‌های حیرت‌آورش دست یابیم، باید دیدگاهی که او را اساساً به عنوان یک الهی‌دان و سازمان‌دهنده مسیحیت می‌شناسد، با این دیدگاه که او را صاحب تأملات بزرگ عرفانی می‌داند، تصحیح شود؛ زیرا در اینجا ما نه تنها احساسی زنده از ارتباط با عیسای برخاسته از مردگان داریم که در قالب اصطلاحات مکاشفه‌ای آورده شده است - «در یک حالت خلسه افتادم و او را دیدم که با من سخن می‌گوید» - بلکه ادراکی بی‌واسطه از وجود خدا نیز داریم، چنان‌که در اگوستین قدّیس و برخی از صاحبان خلسه در قرون وسطا شاهدیم.

با توجه به دانش ناقص ما از حیات باطنی پولس قدّیس، بسیار جالب

۱. نویسنده در متن، باب ۲۰ بند ۱۷ را به عنوان شاهد آورده، درحالی‌که صحیح، باب ۲۲ بند ۱۷ است.



خواهد بود اگر به منظور درک بهتر شخصیت معنوی او، وی را با یکی از عارفان متأخر مسیحی مقایسه کنیم؛ کسی که از رشد و تحول عرفانی او اطلاعات کافی داشته باشیم. یکی از بهترین نمونه‌ها برای این مقصود قدیسه ترزا است؛ زیرا گرچه در وهله اول، به نظر می‌رسد دوره‌های زندگی این راهبه صومعه‌نشین با زندگی آن مبلغ بی‌قرار یهودی وجوه اشتراک اندکی دارد، اما شباهت معنوی میان آن دو بسیار است: هر دو دارای شور و شوق فراوانی نسبت به خدا و مسیح بودند و هر دو در معرض نداها، مکاشفات و خلسه‌های وجدآمیز قرار می‌گرفتند. هر دو دارای شجاعت بی‌نظیر، نیرو و حس مشترکی بودند.

حیات عرفانی قدیسه ترزا به دو بخش مجزا قابل تفکیک است: در بخش اول، زندگی را بیشتر در صومعه خویش و در عزلت می‌گذراند و توجه اندکی به حضور فعال در حیات بیرونی داشت؛ اما در این دوره، در حیات باطنی به پیشرفت قابل توجهی دست یافت. همچون پولس قدیس، در اواخر مرحله اول از حیات عرفانش، از «فراوانی الهامات» بهره‌مند شد و مکاشفات و خلسه‌هایی را تجربه کرد که در شرح زندگی خود آنها را توصیف کرده است. مرحله دوم حیات عرفانی او — دوره فعال زندگی اش، به عنوان بنیان‌گذار و اصلاحگر «خانه‌های دینی»<sup>۱</sup> — از مکاشفات و خلسه‌های کمتری برخوردار بود که این حالات با یک یقین قلبی پایدار نسبت به اتحاد با خدا و با نوعی بردباری و قوت تازه جای‌گزین شده بود؛ یعنی نوعی توانایی در عمل که او آن را به این غایت نسبت می‌داد. با زبان رایج عرفان، این دو مرحله، مراحل حیات «اشراقی» و حیات «اتحادی» بودند.

۱. منظور از خانه‌های دینی، کلیساهای فرقه کرملیان است.

نوعی تکامل تا حدودی مشابه را می‌توانیم در پولس قدیس پی بگیریم. در خلال ده - دوازده سال تقریباً ناپیوسته که او به عنوان یک مسیحی عادی در کلیسای «یهودی - مسیحی»<sup>۱</sup> فعالیت می‌کرد، چنان که ملاحظه کرده‌ایم، او ادعا می‌کند که «از رؤیاهای و مکاشفات خداوند بهره‌مند» بوده است (دوم قرتیان، ۱۲). همین طور می‌توانیم تصور کنیم که در این زمان، او نه تنها با وظیفه غلبه بر نفس خویش مواجه بود، بلکه با تردیدی که در ابتدا، به طور اجتناب‌ناپذیری گریبانگیرش شده بود، مواجه گردید (اعمال رسولان ۹: ۲۶). اما هنگامی که دعوتش به نحو معین اعلام گردید (شاید حدود ۴۶ یا ۴۷ میلادی) و برای حرفه فعال تبلیغی «توسط روح القدس برگزیده شد»، این مرحله اساساً درون‌گرایانه از رشد معنوی، جای خود را به احساسی پرثمرتر و عمیق‌تر داد که همان حس به تملک کامل روح مسیح در آمدن بود؛ حسی که کارهای حیرت‌آورش را تأیید می‌کرد، سختی‌های طاقت‌فرسا را برایش قابل تحمل می‌ساخت و الهام بخش او در نوشته‌هایش بود. بی‌شک همچون اکثر نوابغ دینی، او در برابر شهودات ناگهانی و معتبر، متعبد باقی ماند - چیزی که جورج فاکس آن را «گشایش‌ها»<sup>۲</sup> نامید - و همچنین در برابر امواج ناگهانی احساسات پرشور پا بر جا ماند، آن‌گاه که به نظر می‌رسید «فارغ از خود و رو به سوی خدا» بود؛ هرچند با این حال، در رفتار و معاشرت با مردم، آرام و جدی بود (دوم قرتیان، ۵: ۱۳).

پدیده‌های خلسه‌ای در نزد جامعه اولیه مسیحی تقریباً مسلم بود و

۱. یهودیانی که معتقد بودند عیسی همان مسیح موعود آیین یهود است و در همان حال، عبادات و شعائر دین خود را به جا می‌آوردند.



تمایز پولس قدّیس به عنوان عارف، نه به خاطر بهره‌مندی او از این پدیده‌ها، که به واسطهٔ عدم وابستگی او به آنها بود. از این رو، در سال ۵۲ میلادی، وقتی او اولین نامه‌اش به قرتیان را نوشت، به وجود موهبتی بسیار پرارزش در خود با عنوان «تکلم به زبان‌ها» اشاره کرد؛ یعنی آن تراوشات و سخنان خلسه‌ای و نامعقول در اوقات هیجان دینی. اما این نوع نگاه به این تجلّیات خارجی روح القدس، که از ویژگی‌های عقل خشک عرفی بود، باید ما را دچار حیرت کند، آن‌گاه که دوره‌ای را که در آن، به نگارش نامه مذکور پرداخته است - دورهٔ احترام عمومی به عجایب - و نیز شرایط تغییر کیش او را ملاحظه می‌کنیم. در این مورد، منطقی او ساده است: او هر موهبت و تجربهٔ معنوی را که به جان‌های دیگران کمکی نرساند، به حساب نمی‌آورد. ارتباط عرفانی روح او با مسیح نباید به لذت شخصی تبدیل گردد: باید حرفهٔ رسولی را تقویت کند؛ نه اینکه جای‌گزین آن شود. وی می‌گوید: «زیرا شما خواهان عطایای معنوی هستید تا در جمع مسیحیان شاخص باشید [...] من به مدد روح و به مدد عقل، دعا خواهم کرد».

بنابراین اگر عرفان پولس قدّیس را با بیانات احساسی‌تر آن عرفان خلط کنیم، دچار سوء فهم می‌شویم. همان طور که حیات معنوی پولس رشد می‌کرد، اعتقاد او به یگانگی با روح مسیح عمیق‌تر و پایدارتر می‌گشت. این اعتقاد، خود را نه در نوعی مداخله در نظام طبیعت، بلکه به عنوان منبعی قوی‌تر از نیروی طبیعی جلوه‌گر می‌ساخت. نکتهٔ اصلی آن در سخن مهم او در آخرین رسالهٔ معتبر خویش است: «قوّت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد» (رساله به فیلیپیان، ۴: ۱۳).

برای مدت مدیدی، این بیان به سطح یک سخن زاهدانه تنزل یافته بود

وما از فهم اینکه این مطالب تا چه اندازه حیرت آور بوده وهست، بازمانده بودیم. اما پولس قدیس این سخن را در معنایی کاملاً عملی به کار برد. در نامه‌ای، پس از دوازده سال تحمل رنج و محنت فوق طاقبت بشری و بدرفتاری‌ای که به بیماری مزمن او انجامید - سال‌هایی که با شلاق خوردن‌ها، سنگسار شدن‌ها، شکستن کشتی‌ها و زندان‌ها همراه بود - می‌نویسد:

در سفرها بارها در خطرهای نهرها، در خطرهای دزدان، در خطرهای از قوم خود و در خطرهای از امت‌ها، در خطرهای در شهر، در خطرهای در بیابان، در خطرهای در دریاها، در خطرهای در میان برادران کذب، در محنت و مشقت، در بی‌خوابی‌ها، بارها در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها، بارها در سرما و عریانی (دوم قرن‌تین، ۱۱: ۲۶، ۲۷).

اینها از جمله خطرهای هستند که وقتی ادعا می‌کند «توانایی انجام هر کاری را دارد» به آنها نیز نظر دارد و این ادعای او فقط به فعالیت‌ها و موفقیت‌های معنوی اشاره ندارد.

با این عبارات غیرمنتظره، تصویری جدید یا بهتر بگوییم، نوعی توسعه در تجربه انسانی، وارد تاریخ مسیحیت می‌شود که مقدر بود تأثیری داشته باشد که ارزش‌گذاری آن برای ما دشوار است. بندیکت<sup>۱</sup> که به تنهایی

۱. St. Benedictus (به ایتالیایی، سن بندتو San Banadetto) بنیان‌گذار فرقه معروف بندیکتی، که در سال ۴۸۰ متولد شد. وی در جوانی دست از همه چیز شست و به غاری پناه برد و چنان با ورع زیست که آوازه پارسایی‌اش در همه جا پیچید و کشیشان صومعه‌ای نزدیک آنجا از وی خواستند که صومعه آنها را اداره کند. اما سخت‌گیری و انضباط او و ریاضت‌های بسیاری که تحمیل می‌کرد، آنان را با وی دشمن ساخت. وی به محل اعتکاف خود بازگشت و مریدانش روزه‌روز بیشتر می‌شدند. در سال ۵۲۸ م به مونت کاسینو رفت و



ساختار رهبانیت غرب را بنا نهاد، برنارد<sup>۱</sup> که موفق به ایجاد همین ساختار ناممکن در شهر کلروو<sup>۲</sup> شد، ایگناتیوس لویولایی<sup>۳</sup> که با وجود ضعف جسمانی و در حالت فقر و نداری، از پاریس تا رم را با پای پیاده به شوق انجام وظیفه پیمود، الیزابت فرای<sup>۴</sup> در زندان نیوگیت<sup>۵</sup>، و لیوینگستون<sup>۶</sup> در آفریقا، همه در توصیف توان عملی و اسرارآمیزی که خود را تحت حمایت و تقویت آن می‌یافتند، به پولس قدیس بازمی‌گردند. او اولین

معبد قدیمی و بزرگی را که از امپراطوری روم باقی مانده بود و خاص پرستش «آپولون»، رب‌النوع رومی، بود خراب کرد و به جای آن دبری ساخت که مقر اصلی فرقه او شد. وی در سال ۵۴۳ م در همان دیر درگذشت. از هنگام تأسیس این فرقه تا پیدایش فرقه مذهبی فرانسیسیان و دومینیکن‌ها در قرن سیزدهم میلادی، یعنی در طول هفتصد سال، هیچ فرقه روحانی کاتولیک اهمیت و نفوذ این فرقه را به دست نیاورد.

۱. St. Bernard. رک: فصل ۴.

## 2. Clairvaux

۳. Ignatius of Loyola (۱۴۹۱-۱۵۵۶ م) مؤسس اسپانیایی فرقه جماعت عیسوی (Jesuits). وی مردی درباری و نظامی بود و در سال ۱۵۲۱ م توجهش به دین معطوف گردید و به تحصیل علوم دینی پرداخت. در سال ۱۵۳۴ م او و شش نفر از یارانش سوگند خوردند که فقر و تقوا پیشه کنند. در ۱۵۳۸ م به خدمت پاپ وقت رسیدند و در ۱۵۳۹ م وی اساس نامه‌ای را که ایگناتیوس تدوین کرده بود و جماعت عیسوی هنوز از آن پیروی می‌کنند، تصویب کرد. در هنگام مرگش به غیر از مبلغان تعالیم او در خارج از اروپا، تنها در ۹ کشور اروپایی، بیش از هزار نفر پیرو داشت. وی از رهبران اصلاحات کاتولیکی نیز بود. از جمله آثار او *Spiritual Exercises* می‌باشد.

۴. Elizabeth Fry (۱۷۸۰-۱۸۴۵ م)، متولد شهر نورویچ در انگلستان، بانوی انسان‌دوست پیرو فرقه کواکرها و از پیشگامان ایجاد اصلاحات در زندان‌های اروپا و نظام بیمارستان‌ها. او در جهت بررسی وضعیت زندان‌ها به اکثر اروپا سفر کرد. توصیه‌های او برای اصلاح وضع زندان نیوگیت - از جمله جداسازی زنان و مردان، طبقه‌بندی جرایم، گماردن نگهبان زن برای زندانیان مؤنث و ایجاد تمهیداتی برای آموزش مذهبی زندانیان - خیلی زود، حتی در زمان خودش، در سراسر اروپا به اجرا گذاشته شد.

## 5. Newgate Gaol

۶. Daivid Livingstone، عارف مسیحی (۱۸۱۳-۱۸۷۳ م) و مبلغ سخت‌کوش مسیحی، که عمری را در آفریقا به تبلیغ مسیحیت گذراند.

کسی بود که در مسیحیت، این حیات جدید، این آزادی و نیروی ناشی از ترک تعلقات را - که به تأکید خودش، هر مسیحی واقعی را تبدیل به «مخلوقی جدید» می‌کند و ویژگی‌های اصلی عرفان مسیحی را به نحو شایسته ایجاد می‌نماید - تجربه کرد.

مشکل عمده «آموزه» پولس قدیس از این واقعیت نشئت می‌گیرد که او در صدد ابداع نوعی الاهیات نیست، بلکه صرفاً می‌خواهد کلماتی بیابد که به وسیله آنها این حقیقت روشن را به دیگران منتقل کند که: «من زندگی نمی‌کنم [...] بلکه مسیح در من زندگی می‌کند [...] مسیح در من است». در پس تلاش‌های او برای اثبات ماهیت منطقی مسیحیت واقعی به مخاطبان سرکش، ما تأثیر آن «افزونی فیض و بخشش» (رساله به رومیان، ۵: ۱۷) را می‌بینیم؛ چیزی که استدلال او را تعالی می‌بخشد و باید بر بیشتر از آنچه اظهار می‌شود، دلالت داشته باشد.

حال اگر حتی رساله‌ای نسبتاً غیرعرفانی همچون «رساله به غلاطیان» را بخوانیم، چه چیزی در آن برای تأیید نظرمان در باره عرفان پولس می‌یابیم؟ البته این رساله هدفی عملی دارد؛ یعنی اشارات شخصی در آن غیرمستقیم و پراکنده‌اند؛ اما احساس ما آن است که یک تجربه شخصی و بی‌نظیر، تمام نگرش نویسنده - یعنی پولس - را تعیین می‌کند. اولین جمله بر واقعیت قطعی «دعوت» فوق‌طبیعی او تأکید دارد: «پولس رسول نه از جانب انسان و نه به وسیله انسان، بلکه به وسیله عیسی مسیح» منصوب شده است. این احساس زنده در باب انجام وظیفه تحت نظارت مستقیم مرادش، در هر سطر از نامه او به طور ضمنی آمده است: «دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (رساله غلاطیان ۲: ۲۰). تنفر او از حماقت نوکیشان غلاطیه متناسب



است با تعصب دینی خودش. وی می‌گوید: «ای غلاطیان بی‌فهم! کیست که شما را افسون کرد [...] آیا این قدر زحمات را عبث کشیدید» (۳: ۴-۱). حال اگر بخواهیم بدانیم این تجارب چه بوده‌اند، خروش باشکوهش در باب چهارم، پاسخ ما را می‌دهد: آن هوشیاری حیات فرد (مسیحی) در خداست که او را «نه یک غلام، بلکه پسر و [...] نه فرزندان کنیز، بلکه فرزند زن آزاد»<sup>۱</sup> (رساله به غلاطیان، ۴: ۷ و ۳۱) می‌کند. خط تکاملی طولانی‌ای میان آن جوانی که در بیرون دمشق تسلیم ایمان گردید، همراه با توجه وی به اطاعت و خشیت، با این احساس او که خود را در عالم علوی می‌بیند، وجود دارد. می‌توانیم مطمئن باشیم که همه آنچه را به غلاطیان می‌گوید، خود تجربه کرده است و با فروتنی و خوش‌بینی موجود در همه روح‌های بزرگ، معتقد است که آنها نیز می‌توانند این چیزها را تجربه کنند. مدت دوازده یا چهارده سالی که این رساله‌ها به رشته تحریر درآمدند، دوره تکامل معنوی قابل ملاحظه او را نشان می‌دهد؛ و ما می‌توانیم یک خط پیشرفت مشخص را از هیجان و شور نوشته‌های اولیه پولس تا نوشته‌هایی که آمیخته با آرامش و لذت معنوی است، نشان دهیم؛ خصوصياتی که حاکی از بلوغ واقعی روح است و از ویژگی‌های بارز «رساله به فیلیپان» می‌باشد. برداشت‌های عرفانی او پیش‌تر، در دوره نگارش «رساله اول قرتیان» بسط و تفصیل یافته بود. در این دوره، وی تمایزی جدی میان انسان «روحی» یا عقلانی و انسانی که درک معنوی دارد، قائل بود و از حکمت پنهان، که توسط روح باطنی آشکار می‌شود، سخن به میان می‌آورد: «روح، همه چیز حتی عمق‌های خدا را نیز تفحص

۱. منظور پولس، هاجر و ساره، و منظور از غلام و پسر، اسماعیل و اسحاق فرزندان حضرت ابراهیم می‌باشد.

می‌کند» (رساله اول به رومیان، ۲: ۱۰).

در «رساله به رومیان»، نامه‌ای که نشانگر دوره میانی زندگی اوست (حدود ۵۶ م)، معنای روبه‌رشدی از قدرت پایداری و آزادی را شاهدیم: شرطی که در ذهن او ارتباط تنگاتنگی با مفهوم «لطف» دارد. «لطف» برای او صرفاً یک مفهوم انتزاعی الاهیاتی نیست، بلکه یک نیروی فعال و جاری است که تحول او از حالت مادی به حالت معنوی را امکان‌پذیر می‌سازد. آن کس که هنوز تصور می‌کند او یک شریعت‌گرای برجسته است، باید در نظر بیاورد چگونه یک برداشت کاملاً فوق‌طبیعی از مسیحیت زیربنای بند آغازین رساله به رومیان را شکل می‌دهد؛ باید در عبارات مهم آن، کوششی برای توضیح واقعیات عملی، اما دقیق حیات باطنی احساس شود؛ عباراتی که اغلب در پی آن‌اند که فراتر از بیان رایج، به نوعی تجربه اشاره کنند.

این رساله اثر مردی است که کاملاً در فضای تازه‌ای از آگاهی سر برآورده، به وسیله «روح حیات» آزادگشته و «خلقی جدید» یافته است و احساس آزادی می‌کند؛ آزادی‌ای که آن را «آزادی جلال فرزندان خدا» (رساله به رومیان، ۸: ۲۱) می‌نامد. پولس، حقیقت اسرارآمیزی را می‌شناسد که فقط تجربه بی‌واسطه می‌تواند آن را به ما عرضه دارد؛ این حقیقت که حتی در این جهان محدود، «همه امور با هم در کارند تا به محبت خدا برسند». او در ایجاد ارتباط میان این اطمینان ارزشمند با سختی‌ها و فشارهای زندگی عملی – به دلیل فارغ بودن از خود – شکست نمی‌خورد. او می‌گوید: «کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد. آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحطی یا عریانی یا خطر یا شمشیر [...] بلکه در همه این امور، از حد زیاده، نصرت یافتیم» (رساله به رومیان، ۸: ۳۵، ۳۷).



پس آرامش و قوّت، ثمرات عرفان پولس هستند؛ دو ثمره کاملاً حیرت‌آور، در کسی که به نظر می‌رسد شور و حرارت طبیعی را با بیماری قابل‌ملاحظه ترکیب کرده است. او در عمل و تأمل دریافته بود که «تفکر، روح حیات و سلامتی است» (رساله به رومیان، ۶:۸). به نظر می‌رسد که تمام اسرار تقدّس مسیحی در این عبارت کوتاه آمده است.

وقتی به سراغ آخرین نامه‌های به‌جای‌مانده از او می‌رویم، بیش از پیش، این حیات و آرامش غالب را می‌یابیم؛ چیزی که موجب قدرت جسمی و لذتی معنوی می‌شود که هیچ نوع ابتلای خارجی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. البته رساله دارای این ویژگی، «رساله به فیلیپیان» است که در زندان (احتمالاً زندان روم) در حدود ۶۰ م نوشته شده است؛ اما همان روحیه، در «رساله به کولسیان» نیز، که به همین زمان مربوط است، یافت می‌شود (البته اگر اصل انتساب این رساله را به او بپذیریم).

در این رساله‌ها، به نحوی کامل‌تر، ترکیبی از دیدگاه عرفانی و اقتضائات عملی را مشاهده می‌کنیم؛ یعنی ترکیبی از لذات متعلق به جهان دیگر و فشارهای مستقیم [متعلق به این جهان]. این رساله‌ها، در حالی که با عینی‌ترین مسائل سروکار دارند، از تابش نوری روحانی جان گرفته‌اند. تقریباً تمام دانش مربوط به حیات باطنی از آنها استنباط می‌شود؛ یعنی ترکیب دو امر متناقض‌نمای لذت و تأدیب نفس؛ تأکید بر تواضع و محبت؛ طلب انزوا؛ آموزه اتحاد با مسیح به عنوان منشأ قدرت (رساله به فیلیپیان، ۲: ۹-۱، ۳: ۸ و ۱۳: ۴). در اصطلاح عرفانی، پولس قدّیس با بلوغ کامل معنوی، در «حیاتی الهی» آمیخته با احساساتی قوی زندگی می‌کند؛ متواضع و عمیقاً آگاه از نیروی واقعی الهی که بر همه افعال و تصمیمات

او تأثیر دارد. آشکار است که در زمان نوشتن رساله فیلیپان، حداقل برخی از کسانی که به دست او ایمان آوردند، به تجربه‌های معنوی عمیق‌تری دست یافته بودند. از این جهت، در باب سوم آیه ۱۵، او تعداد افراد «کامل» را مخاطب قرار می‌دهد؛ یعنی کسانی که دیگر مبتدی نیستند، بلکه به واقعیات اسرارآمیز «تولد دوباره مسیحی» وارد شده و به «زندگی کاملاً تقدّس‌یافته» کشانده شده‌اند و همراه با او «در پی مقصد» تلاش می‌کنند. او به این گروه، به عنوان پاداش ترک کامل نفس - که همان «بی‌توجهی به هر چیز دنیوی است» - وعده می‌دهد که آرامشی غیر قابل بیان در اعماق جان‌های کاملاً تسلیم ساکن خواهد شد: حضور آرام‌بخش نامتناهی «که ورای ادراک انسان است» محافظ همه احساسات و اندیشه‌ها در برابر نوسانات خواهد بود.

معتمد که در این عبارت، به لب تجربه عرفانی پولس قدّیس دست می‌یابیم؛ نقطه‌ای که در آن، دریافت‌های آشکار او از شخص مسیح زنده و از خدای جاودانی و لامکان به هم می‌پیوندد. از آنجا که او یک عارف راستین و ایجادکننده سنت بزرگ عرفانی در مسیحیت بود، همواره - با مسیح‌شناسی واقع‌گرایانه و پرشور و شوق خود - فهمی عمیق از خدای نامتناهی و نامتغیّر، که خویشتن را در مسیح متبلور ساخت، در ذهن داشت. تجربه‌های سرّی روح پولس، او را واداشت که مسیح را چنین بیابد: «همه در او بلی» (رساله دوم قرن‌تین، ۱: ۲۰) و «پر از الوهیت» (رساله به کولسیان، ۲: ۹). اما نگرش قدسی او و آگاهی شخصی‌اش از روح باطنی مسیح در نوعی تعالی‌گرایی بی‌حد و حصر پوشانده می‌شود، نوعی آگاهی همراه با تحیر از «دریای بی‌کران و پرتلاطم الوهیت»؛ و آن دو معنا و ارزش خود را از همین امر به دست می‌آورند. «خدا کل در کل



است» (رساله اول قرتیان، ۲۸:۱۱۵) آخرین بیان اوست از کمالی که در انتظار آن است. گرچه سخنان پرشور او خطاب به مردم آتن (اعمال رسولان، ۱۷: ۲۲-۲۸) نمی‌تواند همان عباراتی باشد که حواریون به کار می‌بردند، مسلماً این سخنان در نگرش معنوی او صادق‌اند. خدای پولس یک حضور جاودانی و قابل کشف است؛ جوهری بی‌حد، صمیمی و مسلط بر همه چیز؛ نزدیک و در عین حال دور؛ «خدایی که در او زنده‌ایم، حرکت می‌کنیم و وجود ما از اوست».

از آنجا که افکار یونانی مآبانه<sup>۱</sup> همواره با خلق و خوی عرفانی تجانس داشته است، در اینجا نیز چیزهایی به رفیع‌ترین شهودات آیین یهود افزوده شد و از بشارت مقام پدری الاهی، که توسط عیسی مطرح گردید، تفسیری نو ارائه گشت. چنین اندیشه‌ای همچنین ناظر به افلاطون‌گرایی مسیحی<sup>۲</sup> است که بسیاری از عارفان، از طریق آن، عمیق‌ترین تجربه‌های خود را بیان کرده‌اند. تأثیر قدرتمند آن، کسانی چون قدیس کاترین جنوآئی را نیز در بر گرفته است، آنجا که می‌گوید: «من خداست و انانیت خود را جز در ذات او نمی‌بینم» و رویسبروک می‌گوید: «هر جا که او آید، او در آنجاست و هر جا که او هست، او از آنجا می‌آید و هر چیزی که او در آن است، آکنده از اوست؛ زیرا او هرگز از خود بیرون نمی‌شود». این قدرت تلفیق ابعاد نامحدود و بشری خودآشکارسازی خدا بر

۱. hellenistic thought. فرهنگ قدیم یونانی (زبان، آداب، افکار و هنر) که با فتوحات اسکندر مقدونی، در متصرفات وی نفوذ و گسترش پیدا کرد و این نفوذ، پس از مرگ وی نیز تداوم یافت. پس از استیلای روم بر یونانیان، رومیان از فرهنگ یونانیان مغلوب بسیار برگرفتند.

۲. Christian Platonism؛ گروهی از افلاطونیان مسیحی که کتاب مقدس را بر اساس آموزه‌های افلاطونی تفسیر می‌کردند.

انسان هاست که به پولس، به عنوان پیشاهنگ عارفان بزرگ جامعه مسیحی، اهمیتی منحصر به فرد می دهد.



منابعی برای مطالعه بیشتر:

Deissmann, A. *St. Paul*, London, 1912.

Gardner, Percy, *The Religious Experience of St. Paul*, London, 1911.

Mofatt, J. *The Old Testament: a new translation*, 2 vols. London, 1924.

*The New Testament: a new translation*, London.

Smith, Prof, David, *Life and Letters of St. Paul*, London, 1919.

Way, A. *The Letters of St. Paul*, 3rd edition, London, 1911.



## عرفان در قرون اولیه مسیحی

کاسین،<sup>۱</sup> اگوستین قدیس و دیونیسیوس آریوپاگوسی<sup>۲</sup> مسلم است که جامعه مسیحی هیچ‌گاه از عارفان، یعنی کسانی با توانایی دریافت بی‌واسطه خدا و امور معنوی، خالی نبوده است. در عین حال، دوره‌هایی وجود داشته که به نظر می‌رسد در آنها، این استعداد عرفانی به درجه بالایی از حیات آگاهانه خود ارتقا یافته و در شخصیتی بزرگ یا گروهی از اشخاص بزرگ ظهور و بروز یافته است. سپس این استعداد شکوفا می‌شود و سرآغاز جریان تازه‌ای از اندیشه‌ها و احساسات مرتبط با اسرار بی‌پایان الاهی می‌شود.

هرگز ارش مختصری از عارفان مسیحی باید توجه ما را به شخصیت‌های شاخص معطوف دارد. اما تنها زمانی به اهمیت این افراد پی می‌بریم که به خاطر داشته باشیم که آنها تک‌چراغ‌های مستقر در صحرای خشک و بی‌روح «دین ظاهری» نیستند، [بلکه] گزارش‌هایی بازمانده از یک فرهنگ معنوی‌اند که غالباً راضی بوده‌اند که در خفا

1. Cassian

2. Dionysius the Areopagite



زندگی کنند و یادگار اندکی از خود به جای گذارند. انفاس قدسیه، کشش‌های معنوی را در این عارفان جای می‌دهند و بر اساس مراتبشان، آنان را در تجربه بی‌واسطه از خدا توانا می‌سازند. تنها با درک این مطلب است که می‌توانیم به یک تلقی درست از طراوت و غنای دائمی موجود در حیات باطنی جامعه مسیحی دست یابیم.

بنابراین اهمیت نامه‌های پولس قدیس صرفاً در عظمت عرفانی نویسنده آنها و نیروی منحصربه‌فردش در توصیف مراوده اسرارآمیز شخص مسیحی با مسیح نیست، بلکه در واقع، بیشتر به جهت این واقعیت است که در میان مخاطبان پولس قدیس، افرادی وجود داشتند که استعداد فهم عمق، گستردگی و علو بیان او را داشتند؛ یعنی توانایی مشارکت در مکاشفات و لذت معنوی او را دارا بودند. این بدان معناست که در جامعه اولیه مسیحی، تجربه عرفانی پولس قدیس از نظر نوع، بی‌نظیر نبود، بلکه به لحاظ مرتبه، جایگاهی بی‌نظیر داشت. نیز به همین دلیل، اهمیت کتاب گفت‌وگوهای<sup>۱</sup> کاسین یا اهمیت نوشته‌های جماعت «دوستان خدا»<sup>۲</sup> در قرن چهاردهم میلادی، در این واقعیت نهفته است که این آثار صرفاً تجربه‌های یک روح ممتاز را بیان نمی‌کنند، بلکه نشان‌دهنده و در خدمت تمثیلات عارفانه یک دوره زمانی هستند؛ تمثیلات کسانی که مشتاق و قادر به هضم اسرار حیات عرفانی بودند.

بدین سان، تنها آن‌گاه که نوعی عرف وجود دارد که مشتاق پیام عارف است، عرفان شرح و بیان می‌یابد؛ زیرا به جز در پاسخ به نیازهای دیگران، نگاه داشتن اسرار در درون خود، جزء سرشت هر مراقبه‌گری

است. از این رو، هر نقطه عطفی را که برگزینیم، بر بیش از موفقیت‌های خاص خودگواهی می‌دهد و نشان دهنده یک موج رو به پیش انسانیت به طرف امور خدایی است.

این موج رو به جلو، در دوران اولیه عرفان مسیحی، در عهد جدید مذکور است و تحت تأثیر تجربه‌های پولس قدیس و چهارمین انجیل‌نویس<sup>۱</sup>، یعنی یوحنا، قرار دارد. یکی از دو سنت بزرگ، که تغذیه‌کننده حیات باطنی در مسیحیت است، از عهد جدید نشئت می‌گیرد. ما می‌توانیم طلیعه‌های سنت دوم، یعنی مکتب نوافلاطونی مسیحی را در آبای اولیه یونانی، خصوصاً کلمنت اسکندرانی<sup>۲</sup> (۱۵۰-۲۲۰ م) و شاگردش اوریگن<sup>۳</sup> (۱۸۳-۲۵۳ م) - که تقریباً معاصر فلوطین<sup>۴</sup> است - پی بگیریم. هیچ‌کدام از این دو اندیشمند سخت‌کوش را نمی‌توان به طور دقیق عارف نامید؛ در هر دوی آنها نوعی غلبه افراطی تفکر عقلی بر حکمت قلبی، و نیز فقدان اقدام شجاعانه ترک تعلقات - که در بین قدیسین رایج است - را احساس می‌کنیم. اما معنویت مسیحی مدیون آنهاست. کلمنت با تأکید بر تأمل درباره خدا به عنوان غایت موفقیت

#### 1. Fourth Evangelist

۲. Clement of Alexandria، نویسنده و متکلم مسیحی یونانی و فاضل‌ترین آبای کلیسا.

۳. Origen (در متون، اوریجن هم ذکر شده است).

۴. Plotinus، فیلسوف بزرگ یونانی که در اسکندریه متولد شد و پس از اینکه استادان فلسفه در شهر اسکندریه را برای تعلیم فلسفه مقبول نیافت، نزد آمونئاس ساکاس رفت و تا سال ۲۴۲ م از محضر او استفاده کرد. در چهل سالگی به روم رفت و در آنجا به تعلیم فلسفه پرداخت و به تدریس، اهمیت، اعتبار و احترام زیادی بین تمام اقشار، از مردم عادی گرفته تا سناوهرای روم، پیدا کرد تا آنجا که مورد توجه و عنایت امپراطور روم، گالیئوس، و همسرش قرار گرفت. وی مردی متواضع، مهربان و حکیم بود و در ۶۶ سالگی درگذشت.



مسیحی و با بهره‌گیری از زبان رمزی فرهنگ یونانی<sup>۱</sup> - شامل مراتب سه‌گانه «تصفیه، اشراق و اتحاد» - در جهت رشد نفس متأمل، پایه‌های الاهیات عرفانی<sup>۲</sup> را بنا نهاد. در آوریگن نیز دیدگاه‌های شگفت‌انگیزی می‌بینیم. اما نمی‌توانیم در این دو نفر، زندگی فوق طبیعی را که مستلزم تسلیم کامل خویشتن و نشانه اتحاد کامل با خداست، بباییم.

هم نهضت پیرو مونتائوس<sup>۳</sup> در قرن دوم میلادی، با روش تربیتی لجام‌گسیخته و خواسته غیر ممکن آن، یعنی «کلیسای معنوی از انسان‌های معنوی»<sup>۴</sup>، و هم گنوسی‌های نیمه‌مشرک، اغلب به عنوان نمونه‌هایی از حیات عرفانی در جامعه اولیه مسیحی تلقی شده‌اند. اما تاریخ نشان می‌دهد که انسان هرگز نمی‌تواند سرچشمه‌های واقعی حیات معنوی یا ارتباط راستین با جاودانگی را در این گونه تأکیدهایی که بر امور نامتعارف می‌شود، بیابد. این نهضت‌ها با شور و شعف زایدالوصف خود و نداشتن تعادل و تواضع، و ادعاهای متکبرانه مبنی بر داشتن معرفت نامتعارف، چیزی بر تجربه مسیحی از حقیقت الاهی اضافه نکردند و در فهرست نام‌آوران مسیحی، نامی از آنان به چشم نمی‌خورد. آنها فقط نمونه‌هایی از عرفان کاذب‌اند که در طول تاریخ مسیحیت یافت می‌شود. نه در اینجا، بلکه در حیات معقول توأم با دعا و اتحاد هزاران مؤمن عابد، متواضع و

#### 1. Hellenic

#### 2. Mystical Theology

۳. Montanist movement: نهضت مسیحی پرشور قرن دوم میلادی که در آسیای صغیر، توسط مردی بنام مونتائوس و دو زن مدعی نبوت ایجاد گردید. برخلاف نظر کاتولیک‌ها، آنان معتقد بودند که گناه فرد مسیحی را نمی‌توان خرید. هنگامی که پیروان مونتائوس در صدد برآمدند دستگاه دینی خاصی را پی نهند، کاتولیک‌ها از بیم تفرقه، با آنها به مخالفت برخاستند. این فرقه در ۲۲۰ م از میان رفت. گفتنی است ترتولیان، از اولین متکلمین مسیحی، در سال ۲۰۷ م به آن پیوست و چند سال بعد از آن جدا شد.

#### 4. a spiritual church of spiritual men

بی‌نام‌ونشان، ما استمرار حیات عارفانهٔ جامعهٔ مسیحی را می‌یابیم. با آغاز قرن چهارم، به دوره پراهمیت دیگری از رشد عرفان مسیحی می‌رسیم؛ دوره‌ای که جامعه در حال رشد و سازمان‌دهی، در پی جمع‌آوری عناصری با منشأ مصری، یونانی و لاتینی بود تا تجربه باطنی خود را فعلیت و غنا بخشد و به آموزه و فهم خود از خدا تنوع و وحدت عطا کند. پس پیدایش رهبانیت اولیهٔ راهبان و تارکان دنیا در بیابان‌های مصر - تلاشی بزرگ، اما یک‌سویه در گسترش حیات عرفانی - شرایطی را فراهم آورد که در آن، مردان بتوانند در ارتباط کامل با خدا و تسلیم خود به او زندگی کنند. چنان‌که بعدها عارفی درباره روی‌گردانی خود از دنیا گفت: «از آنچه مرا سرگردان می‌ساخت، گریختم»<sup>۱</sup> و در نتیجهٔ این ساده‌گویی، آن عارف قادر بود جامعهٔ مسیحی را از بینش‌هایی عمیق‌تر و بدیع‌نسبت به امور معنوی برخوردار سازد.

تحقیر مبالغه‌آمیز زندگی طبیعی از سوی راهبان نخستین، نباید چشمان ما را بر روی این حقیقت ببندد که این کار تلاشی بزرگ و هماهنگ برای تقویت جنبهٔ معنوی انسان و پیشرفت در شناخت خدا از راه انکار نفس بود. این تلاشی سخت بود؛ اما اگر تمام آزمون‌های سخت دین سرکوب شود، دین تا حد زیادی تضعیف می‌شود. انکار جسورانهٔ دنیا از سوی آبای صحرا در شعور عمومی جامعهٔ مسیحی عمیقاً تأثیر گذارد؛ چنان‌که این تأثیر را در آن عبارات کتاب اعترافات اگوستین قدیس شاهدیم که توصیف می‌کنند که چگونه تغییر آیین او [از مانویت به مسیحیت] از راه شنیدن تاریخ حیات قدیس آنتونی مصری، برای اول بار، و تاریخ «دیرهای پرجمعیت، طرق چشیدن حلاوت نو و خلوت‌های پر

۱. این جمله از ریچارد رول، عارف انگلیسی قرن چهاردهم میلادی است. رک: فصل ۶.



از دحام صحرا» که ناشی از الگو و فعالیت او بود، تسهیل گردیده بود (اعترافات، فصل ۶/۸). پس از تعمید، اولین اندیشهٔ اگوستین، عزلت گزیدن با تعدادی از یارانش در آفریقا و تشکیل اجتماعی زاهدانه از نوع مصری آن بود. در واقع، در اینجا در برابر سرچشمهٔ «عرفان عزلت‌گزینی» قرار داریم که نمونه‌های زیاد و جذابی از حیات متحد با خدا را ایجاد کرد. همراه با این جریان، معرفهٔ النفس و انضباط زندگی عرفانی پیشرفت نمود و آداب عبادت و تأمل، به تدریج، ایجاد گردید. در اینجا اشتیاق خودجوش، شور محبت‌بخش معنویت اولیه مسیحی، تابع تعلیم و تربیت اساسی - و حتی سخت‌گیرانه - شد. اندیشهٔ تزکیه و انضباط اختیاری، که در مذاهب سرّی یونانی تلویحاً آمده بود، در نظام مسیحی وارد شد و درست یا نادرست، عرفان با زهدگرایی متحد شد.

دو کتاب مهم، روح این دورهٔ اتحاد را در تاریخ تکامل معنوی انسان آشکار می‌کنند و معبرهایی هستند که از طریق آنها، حکمت این راهبان متقدم به جهان سده‌های میانی و جدید منتقل می‌شود. یکی از این کتاب‌ها تذکرهٔ احوال متقدمان<sup>۱</sup> است؛ مجموعه‌ای عظیم از موضوعات حیرت‌آور در رابطه با زندگی و سخنان آبای صحرا؛ و دیگری، کتاب ارزشمند گفت‌وگوهای کاسین است که احتمالاً چند سالی پس از مرگ اگوستین قدّیس تألیف شده است؛ اما مفاد آن بر گونه‌ای از حیات عرفانی که در زمان حیات اگوستین شکل گرفته، مبتنی می‌باشد.

کاسین، مردی با دانش و تقدّس فراوان و مرید قدّیس یوحنا زَین‌دهان<sup>۲</sup>، حدوداً در سال ۳۵۰ م زاده شد و در بیت اللحم تحصیل کرد.

1. Vitae Patrum

۲. St. John Chrysostom از بزرگ‌ترین روحانیون مسیحی که او را پدر کلیسای ارتدوکس

در اوایل میانسالی، برای مدت هفت سال به صحرای مصر سفر کرد و از دیرهای بزرگ دیدار کرد و نحوه زندگی ساکنان آنها را مورد مطالعه قرار داد و با راهبان دیرها در باره امور معنوی به گفت‌وگو پرداخت. سپس این مطالب جمع گردید و اساس کتاب گفت‌وگوها را شکل داد؛ کتابی که راهب بزرگ، باتلر<sup>۱</sup>، درباره آن می‌گوید: «اولین شرح و تفسیر علمی قابل توجهی است که در باب حیات روحانی نگاشته شده و تا به امروز نیز از بسیاری جهات، عالی‌ترین و بهترین کتاب محسوب می‌شود». تمام عارفان متأخر مسیحی، به میزان زیادی، مدیون این کتاب هستند. در این کتاب، نخستین تبیین روان‌شناختی از حالات و تحولات شهود دینی - که پس از آن، تحت عنوان «مراتب عبادات» مشخص شده‌اند - و تطابق آنها با مراحل متوالی حیات معنوی را می‌بینیم. همین امر به تنهایی، برای آنان که می‌خواهند ویژگی‌های تاریخی عرفان مسیحی را به طور کامل دریابند، به کتاب گفت‌وگوها اهمیت منحصربه‌فردی می‌دهد. از زمانی که قدیس بندیکت قواعد سیر و سلوک را نگاشت، این دو کتاب بخشی از برنامه مطالعات معنوی هر راهب فرقه بندیکتی را تشکیل داده است و توماس آکوئیناس<sup>۲</sup> همواره از این دو کتاب استفاده می‌کرد. زبان و تصویرپردازی این دو کتاب در آثار همه بزرگان حیات معنوی قابل تشخیص است و رجوع به آموزه‌های جزمی در این آثار ممکن است فواید زیادی برای ما

---

لقب داده‌اند. وی در ۳۴۴ م در انطاکیه به دنیا آمد و در ۴۰۷ م در تبعید مرد. فصاحت او در کتب مسیحی ضرب‌المثل است.

#### 1. Abbot Butler

۲. St. Thomas Aquinas (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) فیلسوف و الهی‌دان بزرگ کاتولیک و واضع دستگاه فلسفی‌ای که پاپ وقت آن را فلسفه رسمی مذهب کاتولیک اعلام کرد. وی معتقد بود که الاهیات و علوم نمی‌توانند متناقض باشند؛ زیرا حقیقت قابل تجزیه نیست. وی بر اساس این فکر، دست به کار تلفیق فلسفه ارسطو با عقاید مسیحی شد.



داشته باشد.

واقع‌گرایی معقول در توصیفات کاسین همواره مورد توجه کسانی بوده است که با تربیت نفس سر و کار داشته‌اند و روان‌شناسی امروز بر صدق اساسی آنها صحه می‌گذارد. کاسین نشان می‌دهد که ارتباط با خدا، طی مراحل تدریجی، تکامل می‌پذیرد که همگام با تهذیب نفس روبه‌رشد، پیش می‌رود؛ تا جایی که این ارتباط به حالتی از پرستش و شکرگزاری خالصانه می‌رسد که در آن، روح سالک، بنا به گفته کاسین، با اشتیاق قلب به مرتبه‌ای از ذکر سوزنده نایل می‌آید که بیان انسان از وصف آن، و اندیشه آدمی از درک آن قاصر است و در نهایت، به «مرتبه‌ای والاتر و متعالی‌تر می‌رسد که تنها به واسطه شهود خدا و محبت سوزان نسبت به او فراهم می‌آید؛ مرتبه‌ای که گویی در آن، عقل در این محبت، ذوب و غوطه‌ور می‌گردد؛ در مأنوس‌ترین صورت ممکن، با خدا به گفت‌وگو می‌پردازد».

اما حتی این تجربه وصف‌ناشدنی نیز از سوی کاسین، به عنوان وسیله و نه هدف تلقی می‌شود و با توجه به ثمراتش مورد داوری قرار می‌گیرد. او می‌گوید: «هنگامی که روح ما اوج می‌گیرد و در مقام رفیع فرزندان خدا نشانده می‌شود، به یک باره احساس می‌کنیم که با آن میل 'فرزندخواندگی' که در وجود تمام فرزندان راستین او شعله‌ور است، می‌سوزیم و دیگر از علایق نفسانی خود قطع ارتباط کرده، فقط در جست‌وجوی افتخار و جلال پدر خویش برمی‌آییم». از این رو، ماهیت حیات رهبانی، آن چنان که او در جای دیگر می‌گوید، در اعمال زاهدانه نیست، بلکه در نفی هر روز و هر ساعت خود است؛ در کشاندن روح به حالتی از ارتباط پایدار و بی‌انقطاع با خدا، که اساساً با طریق وحدت‌بخش

عرفان یکی است. وی می‌گوید: «بدین سان، نهایت کمال ما انجام اعمالی است که روح، از طریق آن، روزبه‌روز خود را از جمیع تمایلات نفسانی و دنیوی خالی سازد و بی‌وقفه و روزافزون، خود را به سمت امور معنوی بالا برد، تا اینکه تمام افکار، اعمال و کشش‌های قلبی‌اش چیزی جز ذکر مدام نباشد» (Dial x. cap.5).

این تصویر برجسته و نشاط‌آفرین از حیات معنوی، نه انجام عبادات طولانی دینی، هنوز باقی است و فرقه‌های عرفانی مسیحی آن را به پیروانشان می‌آموزند. بسیاری از عرفا به آن عمل کرده‌اند و در آن دست نبرده‌اند؛ زیرا آن نه فقط با گوشه‌نشینی سازگار است، بلکه با زندگی پرمشغله نیز سازگار است. واین اندیشه مستلزم بازسازی واقعی شخصیت بر اساس ساحت‌هایی از ایتار است که سرانجام - بازهم به نقل از کاسین - «همه آنچه می‌طلبیم و به آن عشق می‌ورزیم، همه آنچه می‌جوییم و در اشتیاق آنیم، همه آنچه می‌پنداریم و درمی‌یابیم و همه آنچه درباره‌اش سخن می‌گوییم و به آن امیدواریم، خداست».

اما حکمت خلوت‌نشینان مصری، تنها مساعدت بزرگی نبود که تا قرن چهارم میلادی به عرفان مسیحی شد. در شخص و آثار اگوستین قدیس دومین نقطه عطف بزرگ را در تاریخ عرفای مسیحی شاهدیم؛<sup>۱</sup> نقطه عطفی آن‌چنان مهم که برای درک کامل عرفای قرون وسطا، مجبوریم کتاب اعترافات<sup>۲</sup> او را با تمام وجود بفهمیم. اهمیت اگوستین قدیس از دو جهت است: اول اینکه او یک عارف بزرگ طبیعی (عقلی)<sup>۳</sup> با توانایی قابل

۱. مؤلف: پولس را اولین شخصیت بزرگ عرفانی مسیحی می‌داند. رک: فصل ۲.

2. Confessions

۳. عارف عقلی (natural mystic) در برابر عارف نقلی (revealed mystic).



توجه در خودکاوی<sup>۱</sup> و فن بیان است و او یکی از حیرت آورترین گزارش‌ها را در تاریخ تحول یک نفس - به واسطهٔ لطف فوق‌طبیعی خدا - برای ما به یادگار گذاشته است. دوم، او اندیشهٔ یونانی و احساس دینی را به مسیر اصلی عرفان مسیحی وارد ساخت و رنگی به آن بخشید که هرگز آن را از دست نداده است.

تأثیر فلوپین، عارف صاحب خلسه و نوافلاطونی بزرگ (۲۰۴-۲۷۰م)، در تشکیل چارچوبی که اگوستین توانست تجربهٔ خود از حیات جاودانی را در آن وصف کند، قطعی و حتمی است. اگر فلوپین آن‌چنان که فیلسوف بزرگی بود، عارف بزرگی نبود، آثارش چنان زیاد در اگوستین مؤثر واقع نمی‌شد. اگر اگوستین عارف بزرگی نشده بود، نمی‌توانست مفاهیم فلوپینی از خدا را با حرارت و نوری که آن مفاهیم را مجاری الهام الهی ساخت، سرشار سازد. عقیدهٔ قابل‌توجه اویکن<sup>۲</sup> این بود که فلوپین، به‌رغم اینکه مسیحیت را قبول نکرد، بیش از هر نویسندهٔ دیگر - بعد از پولس قدیس تا زمان خود این عارف مشرک - بر اندیشهٔ مسیحی تأثیر گذارد و این تأثیر عمدتاً از طریق اگوستین قدیس محقق شد. اگوستین، که در سال ۳۵۴ م در شمال آفریقا زاده شد و با طبعی شهوت‌گرا و حریص به تجربه، توانست طیف وسیعی از واکنش‌ها را از خود بروز دهد - برای مثال، هم در طلب حقیقت و جمال بود و هم عاشق و دوستی بی‌باک - از خمیرمایه‌ای بود که نوکیشان بزرگ از همان خمیرمایه ساخته شده‌اند. او در سی و دو سالگی - به نحوی که برای

1. self-analysis

۲. Rudolf Christoph Eucken (۱۸۴۶-۱۹۲۶ م) فیلسوف آلمانی و برندهٔ جایزهٔ نوبل در

خوانندگان نوشته‌های دینی معلوم است - به آیین مسیحیت در آمد. واقعیت و هر امر سابق بر آن در این زندگی سخت و متغیر، در این برجسته‌ترین کلام او آمده است: «[خدایا!] قلوب ما همواره بی تابند تا در تو آرام گیرند».

فهرستی از اموری که کمتر ذهن را قانع می‌کنند و ذهن خود او نیز با آنها قانع نشده بود، در ابواب اولیه کتاب اعترافات آمده است. در این ابواب، می‌توانیم اثر سه مخمصة طولانی، یعنی تمایلات نفسانی، ذهن منطقی و روح عمیقاً عرفانی و خداجوی او را ببینیم. او، به وضوح، وابستگی عارف به محیط را نشان می‌دهد؛ یعنی گستره‌ای که در آن تمام پیشامدهای زندگی او - حتی آشکارترین بخش‌های غیرمعنوی زندگی - در شکل‌گیری شخصیت او دخالت دارند. اگوستین یک انسان رؤیایی ضعیف نیست، بلکه انسان کاملی است که عاشق شده، مرتکب گناه گردیده و مدت‌ها بر این رویه بوده، تمایلات نفسانی خود را بی‌ندامت ارضا کرده و قوای فکری خود را بدون تواضع به کار برده است؛ نشاط خود را در راه شناخت مشتاقانه همه ابعاد زندگی مصروف داشته است. دوستی‌های عاطفی او دلالت بر جاذبه فردی‌اش می‌کند؛ جاذبه‌ای که شاید بیشتر از سوی هم‌قطاران وی احساس می‌شد تا از سوی افراد برتر و ممتاز. عبارتی از کتاب اعترافات، که از راه یافتن این استاد جوان و دارای اعتماد به نفس به حضور قدیس امبروز<sup>۱</sup> و دریافتن اینکه حضور او - که معمولاً

۱. St. Ambrose. امبروز قدیس، یکی از چهار عالم کلیسای لاتین و مرد پارسایی بود که موجبات گرویدن اگوستین به مسیحیت را فراهم آورد. وی در ۳۹۶/۷ م درگذشت. به دنبال کشتاری که در «تسالونیا»ی یونان صورت گرفت، او تئودوزیوس، امپراطور روم، را به استغفار و توبه در ملأ عام واداشت و با این کار، حیثیت کلیسا را بسیار بالا برد. از جمله آثار او کتاب درباره ایمان (On the Faith) می‌باشد.



بسیار ارج نهاده می شد - اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است، سخن می گوید، نوری خیره کننده بر تعلیم و تربیت این قدیس بالقوه (اگوستین) می افکند. علاقه فراوان اگوستین به بحث، غرور علمی، خودشیفتگی، توقعات و سرخوردگی ها، جملگی در مواجهه کوتاه این نجیب زاده جوان، مغرور، بی قرار و مستعد با شبان آرام و پیر جان ها به نمایش درآمده است. اگوستین می گوید:

من نمی توانستم مسائل را، آن گونه که می خواستم، از او بپرسم؛ زیرا انبوه مردم گرفتار که برای حل مشکلات خود گرد او جمع آمده بودند، میان من و گوش و لبان او حائل می شدند [...] اغلب هنگامی که به حضور او می رسیدیم (زیرا در منزل او همیشه باز بود و کسی مانع رفتن به آنجا نبود) او را می دیدیم که به آرامی مشغول مطالعه است - و اوضاع همواره بر این منوال بود - و پس از مدتی ساکت نشستن می رفتیم؛ زیرا چه کسی را یارای آن بود که مزاحم کسی که چنان سخت مشغول بود، بشود؟ سیلاب مشکلات تنها می توانست بر یک مستمع فارغ البال که گوش و وقت خود را برای این منظور گذاشته باشد، فرو ریزد؛ و چنین کسی را نمی توانستم بیابم. (Conf VI. 3).

با این همه، مشکلات واقعی اگوستین، مسائل عقلی نبود، بلکه مشکلات شخصیتی و رفتاری بود: خودسری در «امور نفسانی و عادات»؛ تناقض حل ناشدنی میان رفتار و آرمان هایش؛ و بالاتر از همه، احساس فلج کننده اش نسبت به ذکاوت خود. پس از نه سال تجربه حیات معنوی، هنگامی که کتاب اعترافات را نگاشت، این حقایق بر او روشن بود

و او آنها را در عباراتی روشن بیان کرد: «به واسطه غرور بی حد، من از تو جدا شده بودم و چهره آکنده از غرورم، چشمانم را فرو بسته بود!» (Conf VII 7). او فقط با اصطلاحات خاص خود، اشتیاقش را به خداوند بیان می‌دارد و می‌گوید: «آرزو داشتم درباره چیزهای نادیدنی یقینی داشتم چونان یقین به اینکه هفت و سه، در مجموع، ده می‌شوند». گویی او در آستانه تسلیم محض قرار دارد که می‌گوید: «بارها برای کسب پاکی دل، به درگاهش استغاثه کرده‌ام؛ اما آن پاکی هنوز حاصل نشده است» (Conf VIII 17). از این رو، مکاشفه برای مدت کوتاهی متوقف شد:

من به واسطه جمالت اسیر تو بودم ولیکن به واسطه بار سنگین گناهانم از تو جدا گشتم و به یک‌باره با فریاد و ناله به دنیای محسوسات فرو افتادم [...] در پرتو یک توجه مختصر تو، به شهود آنچه هست، نایل شدم [و در آن لحظه، آن ماهیت نادیدنی‌ات را، که از طریق آفریده‌هایت چون آسمان و زمین و ... قابل درک است، مشاهده کردم] اما نتوانستم برای همیشه این شهود را حفظ کنم (Conf VI. 3).

از هیچ نویسنده دیگری چنین احساس روشنی را - آن طور که اگوستین از عمل بی‌واسطه و شکل‌دهنده روح الهی نسبت به حیات انسانی، به دست می‌دهد - نمی‌توان دریافت کرد؛ یعنی نیروی نافذی که هر کس را در جایگاه شایسته خود قرار می‌دهد. او می‌گوید: «من دستخوش امواج بودم و تو راهنمایم کردی [...] تو آن خداوندی هستی که سکان هدایت هر آنچه را آفریده‌ای، به دست داری». در عین حال، این هدایت اسرارآمیز، از طریق و در متعلقات ذهن و



احساس انجام گرفت. کتاب‌های افلاطونیان - به ویژه انتادهای<sup>۱</sup> (تاسوعات) فلوپین با واقع‌گرایی عرفانی و رویکرد فلسفی - که روشنگر معنای خداپرستی مسیحی بود، مقدمه تغییر کیش اگوستین شد و ایمان متزلزل او به خدا را به یک درک قوی مبدل ساخت؛ هرچند این ادراک، تا حد زیادی، عقلی بود. اگوستین لحظاتی را درک کرده است که درباره آن می‌گوید: «ای خدا، متحیر بودم که محبت تو را در وجود خود بیابم؛ اما این دیگر یک خیال واهی نبود». اما این توجهات لحظه‌ای و در عین حال، خیره‌کننده هنوز از آن تجربه پر ثمر، حیرت‌آور و آرام‌بخش عارفان از حق متعال، فاصله داشت: «همچون یک علامت چوبین در راه، سرزمین آرامش را بنمایانند؛ اما نمی‌توانند راهی به سوی آن باشند»؛ یعنی قدرت ایجاد تحول در زندگی را نداشتند. اگوستین با درک متواضعانه این واقعیت دریافت که مشکلاتش ناشی از تفوق نیروی عقل نیست، بلکه ناشی از رفتارهای کودکانه و کم‌ظرفیتی معنوی است. وی می‌گوید: «آن هنگام که اول بار تو را شناختم، تو دستم را گرفتی تا بدانم چیزی برای دیدن وجود دارد، گرچه هنوز برای دیدن آن آمادگی نداشتم [...] و بینایی ضعیف مرا عقب زدی و با عظمت خود مرا مبهوت کردی؛ و از محبت و خوف تو در هیجان بودم و خود را دیدم که در سرزمین بی‌شبهاتی با تو دور افتاده‌ام، گویی ندای تو را شنیدم که از بالا مرا می‌خواند که من آن غذای انسان کامل هستم؛ کامل شو و از من تغذیه کن» (Conf VII 7810).

این کشش در «خانه تنگ روح او» برای داشتن تجربه‌ای عرفانی که

۱. Enneads، آثار و نوشته‌های فلوپین که توسط شاگردش فرفوربوس در ۴۵ رساله، که هر ۹ رساله در یک مجلد جمع شده بود، به ترتیب موضوع تنظیم شد. به خاطر همین تقسیمات نه‌گانه، آثار فلوپین به انتادها یا تاسوعات موسوم گشت.

هنوز فراتر از شایستگی روحی اش بود، از دو امر ناشی می شد: نخست، به واسطه کشفی نو و آمیخته با فروتنی از معنویت مسیحی، که در مطالعه مکرر نامه های پولس قدیس در آن مقطع بحرانی از زندگی حاصل کرد و دوم، به دلیل تأثیرپذیری شخصی از برخی انسان های مؤمن مسیحی. بدین سان، وصول او به خدا در آخر امر، نتیجه مستقیم تأثیرات تاریخی و اجتماعی بود و در واقع، با کلام فلوطین، یعنی «پرواز یک [روح] تنها به سوی [یگانه] تنها» فاصله بسیار دارد. اگوستین در وجود پولس قدیس، «آن عشقی را که بر تواضع بناگشته است، دریافت»؛ یعنی آن ویژگی نفس که فلسفه افلاطونی قادر به تعلیم آن نیست. اگوستین این عشق را در عمل، در وجود مادرش، قدیسه مونیکا<sup>۱</sup>، دید و احساس کرد: زندگی مؤمنانه آن زن، که اکثراً با عبادت همراه بود، بی شک عامل مهمی در تحول او بود. در همان زمان، حکیم و زاهد پیر، سمپلی سیانوس<sup>۲</sup>، داستان ایمان آوردن ویکتورینوس<sup>۳</sup> را - که هوش سرشار وی اگوستین را به تکریم وامی داشت - برایش بازگو کرد و از اقرار متواضعانه این فیلسوف نام آور

۱. St. Monica. وی یک مسیحی بسیار مؤمن و پرهیزکار بود و تقریباً تا آخر عمر، به خاطر مسیحی نبودن فرزندش، اگوستین - همچون مسیحی نبودن شوهرش تادم مرگ - دل نگران بود تا اینکه یک سال قبل از مرگ، اگوستین به حریم مسیحیت وارد شد. وی (مونیکا) در سال ۳۸۷ م درگذشت.

۲. Simplicianus، اسقف شهر میلان که پس از آمبروز، جانشین او شد (۳۹۷ م) و در سال ۴۰۰ م درگذشت.

۳. Victorinus، سخنوری آفریقایی الاصل و مؤلف کتاب های متعدد در باب فن خطابه و بلاغت، جدل، دستور و عرضه کننده آثار ارزشمند فلوطین و شاگرد او فروزیوس (Porphyry) به لاتین و مترجم برخی نوشته های ارسطو بود. او مطالعه فلسفه نوافلاطونی را به عنوان پیش درآمدی بر فهم انجیل یوحنا لازم می دانست و به رغم مسیحی نبودن، هوادار مسیحیت محسوب می شد. وی در هفتاد سالگی، به آیین مسیحیت ایمان آورد (احتمالاً ۳۵۵ م). آثارش در باب الاهیات مسیحی از افکار و فلسفه افلاطون متأثر است.



به ایمان سخن گفت (Conf VIII 1,2). در نهایت، تاریخ زندگی آنتونی قدیس و راهبان مصری، که توسط دوستش پوتتیسیانوس<sup>۱</sup> برایش گفته شد، اشتیاق اگوستین را برای از خودگذشتگی شجاعانه برانگیخت و او را واداشت تا فرومایگی زندگی گذشته‌اش را دریابد: «خدایا، تو چشمم را به خودم باز کردی. من خویشتن خویش را در پس نفس نهاده بودم؛ زیرا نمی‌خواستم به خود بنگرم و اکنون تو مرا در برابر خود نهاده‌ای تا بینم که چقدر زشت‌رو بوده‌ام؛ چقدر منحرف و پلید، آلوده [و ...] بوده‌ام» (Conf VIII.7). در همان لحظه، غرور و خودبینی در او کشته شد و معنویت در وی تولد یافت.

می‌بینیم که اگوستین، با چه فراز و نشیب‌هایی، به تاریخ و هویت انسانی پیوند می‌خورد و چگونه این حیات نو، از مسیرهای بسیار، راه خود را به روح تشنه و در عین حال، اسیر هوس او می‌گشاید؛ و در می‌یابیم که هر تبیینی از تغییر دین اگوستین، که آن را صرفاً مولود یک مواجهه ناگهانی و در خلوت با خدا بداند، تا چه اندازه نادرست است. صدای کودکی که از باغ شنیده می‌شد، شرایطی را که مدت‌ها فراهم آمده بود، کامل ساخت.<sup>۲</sup>

پس اگوستین در سی و سه سالگی — یعنی تقریباً سن پولس قدیس

۱. Ponticianus (یا Pontitianus)، مسیحی عارف مسلک، آفریقایی‌الاصل و هم‌وطن و دوست اگوستین.

۲. اگوستین در عبارتی از کتاب اعترافات، آنجا که آخرین کشمکش درونی میان دعوت مادرش و قدیس امبروز از او برای مسیحی شدن، از سویی، و وسوسه‌های درونی، از سوی دیگر، را بیان می‌کند، خطاب به خداوند می‌گوید: «مضطرب بودم، خشم شدیدی به دلیل امتناع از قبول درخواست تو و وارد نشدن به پیمان تو احساس می‌کردم؛ ناگهان در حینی که در باغ ایستاده بودم، صدای کودکی را شنیدم که می‌گفت: آن را بگیر و بخوان [...] با برداشتن کتاب مقدس و خواندن آن [...]» و بدین سان، این کشمکش درونی پایان پذیرفت و او به آیین مسیحی وارد شد.

هنگام مسیحی شدن - با کمال تزلزل ناپذیر یک انسان بزرگ، قدم در راه عرفان نهاد. همچون پولس قدیس که برای مدتی به صحرای عربستان پناه برد، اگوستین تمایل داشت برای فرار از محیطی که در آن چهره‌ای بسیار موفق محسوب می‌شد، به آفریقا بازگردد و یک زندگی توأم با زهد و فروتنی را در پیش گیرد. او در یک لحظه، هر آنچه را که به آن عشق می‌ورزید - مثل دل‌مشغولی‌های زندگی، هواهای نفسانی و خوشی‌ها - قربانی کرد، اما نه در پیش پای آرامشی که همواره عارف مشتاق آن است. اگوستین با مسئولیت‌های ساده و عملی - همچون تربیت شاگردان، مریدان و تعهدات خانوادگی - احاطه شده بود. مادرش که پشتیبان اصلی او در امور معنوی و دارای عشق و تقدس الهی بود، یک سال پس از گرایش او به مسیحیت، از دنیا رفت. وضعیت عجیب اُستیا<sup>۱</sup> که در برجسته‌ترین بخش کتاب اعترافات وصف شده (BK. IX. 10)، حاکی از آن است که قدیسه مونیکا اولین راهنمای فرزندش به سوی حیات عرفانی بوده است. در آن بخش، اگوستین به کسانی اشاره می‌کند که جان‌هایشان به معراج می‌رسد تا شایسته تجربه حکمت جاودان - که فراتر از همه چیز است - شوند و مشخص است که منظور، مادرش بوده است که در نتیجه سال‌ها عبادت و انکار نفس، توانست حامی و هادی فرزندش باشد. از این رو، با مرگ او اگوستین دچار دلتنگی شد. شاید در اشاره به مادرش باشد که در کتاب در عظمت روح<sup>۲</sup> - که بلافاصله پس از تعمید نوشته شده است - آنجا که مرحله آخر در مسیر صعود معنوی را توصیف می‌کند و

۱. Ostia شهری است در جنوب غربی رم در ایتالیا که یک بار در قرن چهارم قم ویران شد. این شهر از جمله مکان‌هایی بود که اگوستین به آنجا سفر کرد.



وصول به این حیات توأم با «آرامش و تنفس در حال و هوای امر جاودانه» را شرح می‌دهد، «از برخی افراد بزرگ و بی‌نظیر که به اعتقاد ما این چیزها را دیده‌اند و می‌بینند و درباره آنچه دیده‌اند، سخن گفته‌اند»، یاد می‌کند. از این سخن درمی‌یابیم که در زمان مرگ قدیسه مونیکا، اگوستین ادعای تجربه شهود خدا را نداشته است؛ ادعایی که در بسیاری از بخش‌های کتاب اعترافات، که در مرحله بعد از ایمان به مسیحیت نگاشته شده، به چشم می‌خورد. این بدان معناست که در دوره نه‌ساله پس از گرایشش به مسیحیت، شاهد رشد کامل باطنی او هستیم؛ رشدی درونی که این مرد تازه‌کیش آتشین مزاج و سختی‌کشیده را به مردی پرمصلابت در عبادت بدل کرده است، به نحوی که می‌تواند «غذای انسان‌های کامل» را دریافت کند. این سال‌ها، اشتیاق او را به احسان، میل به رها شدن او را به میل به رها ساختن و اشتیاق خودمحورانه او به خدا را به محبت خروشان‌ی مبدل ساخت که همه امیال را به سوی خدا جهت داد. این سخن حکیمانه از اگوستین است که قلب انسان به بزرگی عشقی است که در آن نهفته است و ضیق روح، در میان نقایصی که او در وجود خویش می‌یابد، اهمیت و برجستگی بیشتری دارد؛ و از این رو، می‌گوید: «خانه روح من تنگ‌تر از آن است که تو در آن فرود آیی؛ آن را وسعت بخش» (Conf I 5). شرایطی که این انبساط روح در آن رخ داد، شرایطی نبود که مناسب عارف باشد. فشار فزاینده ناشی از کارهای کشیشی و رسمی — که مستلزم صرف وقت، فکر و همدلی بود — در او محبت، ملایمت و خودفراموشی را پروراند و به بوتۀ آزمایش گذارد. اگوستین، پنج سال پس از مسیحی شدن، با اکراه فراوان، کشیش و معاون اسقف شهر هیپو<sup>۱</sup> شد. چهار سال

۱. Hippo شهری است بندری در کشور (قدیمی) نومیدیا (Numidia) در شمال آفریقا

بعد، در ۴۱ سالگی، اسقف همان شهر گردید. موقعیت او در شهر هیپو با موقعیت یک کشیش پرکار در یک ناحیه بزرگ، که در آن، برخی نهضت‌های دینی جدید و احساسی، اکثر جمعیت را دربرگرفته باشند، بی‌شبهت نبود. انشقاق فرقه دوناتیان<sup>۱</sup>، در جامعه مسیحی آفریقا جدایی افکنده بود و بخش کاتولیک، کوچک‌تر، و نسبت به گروه دیگر، کمتر شناخته شده بود. این امر مباحثه و تبلیغ مداوم اسقف شهر را می‌طلبید. نبوغ اگوستین در بحث و قدرت او در سخنوری میدان عمل تازه‌ای یافته بود. مواعظ کتاب‌ها، رساله‌های علیه بدعت و نامه‌های خصوصی‌اش بر فعالیت‌های اسقفی او ناظر است: حیات باطنی او، همچون پولس قدیس، مددکار او در ایجاد آثار خلّاق بود. همچنین آثار و افکار پولس، موضوعات مورد علاقه‌اش بودند که اکنون در جهتی همسو با مسیحیت، او را تکامل می‌بخشیدند. برای این عارف و افلاطونی بزرگ، اولین کار، تعریف ماهیت جامعه مسیحی، به عنوان خانه‌ای برای نفوس و شرط لازم برای حیات توأم با لطف بود.

پس اگوستین، با آغاز دوباره آن زندگی عقلی و عملی کامل، که از شاخصه‌های دوره جوانی او بود، یکی از بزرگ‌ترین مصادیق یگانگی تأملات عرفانی با عمل را - چنان‌که قدیسه ترزا از آن با عنوان «پیوند مارتا و مریم»<sup>۲</sup> یاد می‌کند - تحقق بخشید.

(تقریباً در الجزایر کنونی).

۱. Donatists پیروان یک فرقه مذهبی در کلیسای مسیحی‌اند که در سال ۳۱۱ م در شمال آفریقا به وجود آمد. آنان مدعی بودند که تنها آنها کلیسای حقیقی را بنا نهاده‌اند و عمل تقدیس (دست‌گذاری) و تعمید توسط کشیشان غیر فرقه خود را بی اعتبار می‌دانستند.
۲. Martha & Mary. مارتا و مریم دو خواهر بودند که در بیت عنیا میزبان حضرت عیسی و شاگردانش شدند. مارتا برای پذیرایی از آنها سخت مشغول کار بود (کنایه از فعالیت اجتماعی در راه دین) و مریم، با تمام وجود، به سخنان و تعلیم عیسی گوش فرامی‌داد



اگوستین کتاب اعترافات را در اوایل نیل به مقام اُسقفی نگاشت، از این رو، شور و هیجان‌های مهم عرفانی مندرج در آن، بیانگر احساسات او پس از نُه سال مجاهده — به عنوان عضوی از جامعه مسیحی — است. بدون شک، آن سال‌ها برای او آمیخته با کشمکش‌های فوق‌العاده و تهذیب‌کننده بود؛ تلاشی مستمر برای تلفیق مقتضیات زندگی بیرونی با مقتضیات زندگی درونی. او به «عارفان بیکاره»، که تصور عمومی نسبت به آنان چنین بود، هیچ شباهتی نداشت. در عین حال، در هیچ‌کس دیگری بیش از این نویسنده واعظ و مبلغ خستگی‌ناپذیر، آن حقیقت آشکار مربوط به دنیای روح، پرواز واقعی روح به سوی خدا، را احساس نمی‌کنیم.

پس اعترافات صرفاً دربردارنده یک زندگی نامه معنوی نیست، بلکه تأملات عمیق یک عارف مسیحی پیرامون تجربه گذشته خویش است. اگوستین می‌گوید: «خداوند، با این کتاب که در پیشگاه توست، چه سودی دارد که در نزد مردم اعتراف بکنم که اکنون کیستم و اعتراف نکنم که قبلاً چه بوده‌ام» (Conf X 3).

بر اساس مطالب اعترافات، او به یک خداپرست تجربی مبدل شد؛ شاید بزرگ‌ترین کسی که از مراوده‌اش با خداوند سخن گفته است. با مدنظر داشتن فصاحت ذاتی او و تأثیر مکتب نوافلاطونی، کسی نمی‌تواند زبان تجربه بی‌واسطه را با احساسات پرشور اشتباه بگیرد. اگوستین با نگاهی به گذشته‌اش، تعقیب دائمی خود از طرف «شکارچی بهشت»<sup>۱</sup> را،

(کنایه از تمرکز تمام قوا و حواس به خداوند و تأملات عرفانی). نیز رک: انجیل لوقا، ۱۰:

۳۸-۴۱ و انجیل یوحنا، ۱۲: ۳-۱.

از همان اول، می بیند؛ یعنی عمل شکل دهنده به آن محبتی که اکنون در زندگی اش رخنه کرده، آن را تحت حمایت خود قرار می دهد. او می گوید: من دور افتاده بودم. سراسر زندگی ام را تاریکی فرا گرفته بود. با وجود این، در آنجا، آری، حتی در آنجا هم به دام عشق تو افتادم! سرگردان بودم و در همان حال تو را در خاطر داشتم و آوای تو را در پشت سر می شنیدم که مرا به بازگشت فرا می خواندی؛ اما به دشواری می توانستم این آوا را به سبب هیاهوی دشمنان آرامش تشخیص دهم و حال شاهد باش که اینک به سوی تو باز می گردم، در چشمه تو غرقم و در آن نفس نفس زنان پیش می روم. نگذار کسی در مسیرم به سوی تو مانع شود. از این سرچشمه می نوشم و در این طریق، عمرم سپری می شود (Conf XII 10).

ای خدای من، خودت را به من بنما و به سوی من رو کن. بنگر که به تو عشق می ورزم و اگر این عشق بسی اندک است، توفیقم ده تا آن را قوت بخشم. من قادر نیستم عشق خود به تو را اندازه بگیرم تا بدانم این عشق به چه میزان باید باشد، تا زندگی ام به گونه ای باشد که مقبول تو افتد و دیگر از تو دور نیفتم، تا آن هنگام که زندگی ام در نهانگاه خشنودی تو فنا شود (Conf XIII). خداوند، بی شک و با اطمینان می گویم که بر تو عاشقم. تو قلب مرا با کلام خود به حرکت درآوردی و بر تو عاشق شدم [...] پس چه چیز دیگری را می توانم دوست بدارم، وقتی که تو را دوست می دارم؟ [...] آن گاه که نسبت به خدایم عشق می ورزم، تنها یک نور، یک آوا، یک رایحه، یک آغوش و یک غذا را دوست دارم؛ یعنی نور، صدا، رایحه، آغوش و غذای انسان باطنی. جایی که آن نور بر روح و جان من می تابد، هیچ فضایی ظرفیت پذیرش آن را ندارد و گذر زمان قادر نیست آن را از بین ببرد و آن رایحه ای است که نسیم نمی تواند آن را پراکنده سازد و آن حلاوت، وقتی



چشیده می‌شود، نقصان نمی‌پذیرد و حضور مداوم موجب سیری و جدایی از او نمی‌شود. این است آنچه دوست دارم وقتی که به خدایم عشق می‌ورزم (Conf X 6).

نویسنده عبارات فوق، در یکی از نامه‌هایش، چه خوب می‌گوید: «گاه از درک روشن امور پایدار لذت می‌برم» (Ep. IV 2). در این جمله کوتاه، او کلید تصور خود از حیات معنوی را به عنوان حرکت یا سفری به سوی هدف غایی محبت به دست می‌دهد. اگوستین می‌گوید: کمال تامّ ما در حرکت روبه‌رشد و بدون وقفه است<sup>۱</sup> و این کمال، یک تلاش بی‌وقفه، یک حرکت مستمر و یک سفر یا صعود است؛ صعودی همیشگی از محبت [ناسوتی] به محبت [لاهوئی]؛ حرکتی از مخلوقات متغیر به سوی «آن که دائمی است». گرچه اگوستین عمیقاً یک مسیحی است، اما در وی اثر اندکی از عرفان غالباً مسیح‌محور پولس قدّیس وجود دارد. عمیق‌ترین گرایش‌های روح او به سوی خدای ابدی و نامتغیر است. توصیف خدا به «امری تغییرناپذیر» روشن بی‌روح و خشکی است که در پس آن، لذت وجدآمیز اتحاد انسان با آن حقیقت غایی را مخفی می‌دارد. با این حال، از همین «امر» به وجه دیگری فریاد برمی‌آورد: «چه می‌توانم بگویم، ای خدای من، حیات من، شادی مقدس من؟ و دیگران چه می‌توانند بگویند آن‌گاه که از تو سخن می‌گویند؟» (Conf I 4). با چنین احساس عمیق شخصی نسبت به متعلق همیشگی پرستش، یعنی «آن که عادل‌ترین است و در عین حال، قوی‌ترین؛ قریب و در عین حال بعید»، او درک شهود

۱. بیت زیر نیز به همین معنا اشاره دارد:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم  
موجیم که آسودگی ما عدم ماست

عارفانی کلیسا را غنا بخشیده است. پس اگوستین همراه با پولس قدیس، سرچشمه‌هایی هستند که همه عارفان بعدی عمیقاً از آنها سیراب شده و بهره جسته‌اند. آنان صرفاً از جهت تعالی، مدیون اگوستین نیستند، بلکه وامدار تأثیر او از جهت خلق و خوی نیرومند و پافشاری بر اهمیت اساسی اراده - به عنوان دستمایه‌های اصلی برای پیشبرد معنوی انسان - هستند و همین امر به آثار آنان، این کیفیت معقول و پذیرفتنی را عطا کرده است. همچنین به مدد اوست که شناخت مدام این عارفان از فروتنی و محبت، به عنوان اصول دوگانه حیات راستین باطنی، شکل می‌گیرد (Conf VII 20).

او یک روان‌شناس ملهم از الهامات الاهی بود و کشفیات علمی امروزی در باب نفس، بر درستی کلام او مهر تأیید می‌نهد. وی می‌گوید: «ما چیزی غیر از اراده نیستیم ... محبت نمی‌تواند امری بی اساس و بوج باشد ... محبت کن و آنگاه هر آنچه را می‌خواهی، انجام بده ... فضیلت فرمان محبت است. محبت کامل، درستکاری کامل است ... جان آدمی تنها هنگامی در سلامت کامل است که در محبت، کامل باشد ... آرامش ما در اراده‌توست ... محبت من قدر و قیمت من است». این عبارات اگوستین و بسیاری دیگر از برداشت‌های او در آثار مکتب قرون وسطایی ظاهر گردیده است و تمام این آثار مستقیماً به تعلیم او وابسته‌اند.

نویسنده بزرگ سومی هم وجود دارد که در ترکیب کامل تأثیرات مسیحی و یونانی مآبی که عارفان مسیحی بعدی را تغذیه فکری کرده، سهم زیادی داشته است. اگر آنان از طریق کاسین تعلیم خلوت‌گزینان مسیحی در باب عبادت را دریافت کردند و اگوستین به آنها مفهومی عمیق‌تر و پربارتر از ارتباط خدا با روح انسانی اعطا کرد، این نویسنده پر



رمز و راز، موسوم به دیونیسیوس آریوپاگوسی (آریوپاغی)،<sup>۱</sup> که از طریق پروکلوس<sup>۲</sup> از افکار مابعدالطبیعی فلوپین متأثر بود، یک احساس تازه و آمیخته به خشیت را از تعالی خدای جست و جوناپذیر به مسیحیت وارد ساخت. امکان آشنایی جهان غرب با کتاب‌های دیونیسیوس که در اواخر قرن پنجم میلادی، احتمالاً توسط یک راهب سوری، به زبان یونانی نوشته شد، تنها در قرن نهم میلادی، وقتی که توسط جان اسکات<sup>۳</sup> به لاتین ترجمه شد، فراهم آمد. تأثیر این کتاب‌ها بر عارفان قرون وسطا زیاد بود؛ این کتاب‌ها مفاهیمی فراهم آوردند که رویسبروک و دیگر بزرگان عارف، با آن مفاهیم توانستند بخشی از عمیق‌ترین شهودات خود را از حقیقت بیان کنند.

در مطالعه آثار دیونیسیوس باید به یاد داشته باشیم که او تلاش دارد یک تجربه غیر عقلی و در حقیقت فراعقلی، یعنی عروج روح به سوی خدا، را به وسیله زبان عقلی به عاریت گرفته شده از فلسفه — و در اصل از پروکلوس — توصیف کند. «ظلمت الوهی» یا جهل که وی از آن سخن

۱. ذکر این نکته لازم است که دیونیسیوس آریوپاگی شخصیتی تاریخی و مربوط به قرن اول میلادی است که توسط پولس به مسیحیت گروید؛ ولی همان‌گونه که در متن آمده، این آثار در اواخر قرن پنجم میلادی، احتمالاً توسط راهبی سوری، نوشته شده است. از آن جهت که این نوشته‌ها به دیونیسیوس منتسب گردیده، مؤلف آن به دیونیسیوس کاذب (Pseudo-Dionysius) هم مشهور است.

۲. Proclus (۴۱۱-۴۸۵ م)، متولد گنستانتپیل (اسلامبول فعلی) و آخرین فیلسوف بزرگ یونانی. وی به عنوان یک آرمان‌گرای نوافلاطونی، با مسیحیت مخالفت کرد و معتقد بود که تعقالات، متضمن واقعیت است و اشیای خارجی صرفاً نمود هستند. حقیقت غایی، یعنی آن یگانه واحد، هم خدا و هم خیر است و این تلقی، نظام اخلاقی و الاهیاتی پروکلوس را همسان می‌سازد. کتاب‌های او عبارت‌اند از:

*Elements of Theology, Elements of Physics, Platonic Theology*

3. John the Scot

می‌گوید، یک حالت روان‌شناختی است که در آن، روح حالت برخوردار محض<sup>۱</sup> یا مکاشفه را جای‌گزین تفکر برهانی می‌کند و در اینجا است که روح به «وحدت با او، که فوق همه دانش‌ها و همه وجود است» نایل می‌شود.

عارفان بزرگ، که بی هیچ شک، این کتاب‌ها اساساً برای آنها نوشته شده است، همواره در نوشته‌های دیونیسوس مضامینی یافته‌اند که تجربه‌ها را تبیین می‌کند. دیونیسوس بر قلل رفیع جای دارد و کسانی که می‌توانند هوای رقیق و لطیف آنجا را استنشاق کنند، قادر خواهند بود کلام او را بفهمند، تلاش مستمر او در اثبات متفاوت و متمایز بودن خدا را دریابند و ماهیت بیان‌ناپذیر تجربه پراکنده آدمی از الوهیت را درک کنند. او می‌گوید:

بیان ما به میزان صعود روح ما وابستگی دارد؛ اما هنگامی که این صعود به انجام رسید، بیان یک‌سره متوقف می‌شود و در دریای وصف‌ناپذیر غرق می‌شود (De Myst. Theo, Cap III).

حقیقت آن است که صمیمیت و اصالت احساسات مسیحی، در این نوشته غایب است و هیچ نظریه عرفانی مبتنی بر مکتوبات دیونیسوس به تنهایی نمی‌تواند توانایی‌ها و نیازمندی معنوی انسان را به طور کامل بیان کند. او نوعی روی‌گردانی خطرناک از حیات عینی را ترغیب می‌کند و افراد ناآگاه را به صعودی دعوت می‌کند که تعداد خیلی می‌توانند از عهده آن برآیند. اما او با ارائه مصرا نه سرّ ماورای طبیعی گوهر الوهی<sup>۲</sup>، برای تعمیق و غنای شهود عرفانی، کارهای بزرگی انجام داد. این گوهر الوهی،

1. Pure Fruition

2. The supernatural mystery of the Divine Nature



«وجود فوق موجود، و وجود نامخلوق» است که همه دریافت‌های جزئی انسان از خدا را در خود جای می‌دهد. نفوس زیادی از نوشته‌های او ارتزاق کرده‌اند: عقل‌گرایی تمام‌عیار اکهارت و شوق عاطفی یاکوپونه تودی توانستند در نوشته‌های دیونیسوس، مضامینی بیابند که با تجربه خودشان همخوانی داشته باشد. بنابراین او به خوبی در گروه سه نفری از نویسندگان که در این دوران، در «گسترش علم مسیحی در باب تأملات عرفانی سهم داشتند، جای می‌گیرد و این مثلث، مسیر را برای راه‌یابی عرفان به کلیسای قرون وسطا هموار کرد.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- Augustine, St. *Confessions: Text and Translation*, (Loeb Classical Library,) London, 1919.
- Bertrand, Louis. St. Augustine, London, 1914.
- Butler, Dom Cuthbert, *Benedictine Monachism*, London, 1919.
- Western Mysticism*. London, 1922.
- Cassian, J. *Dialogues*, (*Select Nicene and Post-Nicene Library*,) Oxford, 1894.
- Dionysius the Areopagite, *The Divine Names and Mystical Theology*, Trans. C. E. Rolt. London, 1920.
- Hannay, J. O. *The Spirit and Origin of Christian Monasticism*, London, 1903.
- Hügel, Baron F. von, *Eternal Life*, London, 1912.
- Pourrat, P. *Christian Spirituality*, Vol. i. London, 1922.



## عرفان مسیحی در اوایل قرون وسطا

قدیسه هیلدگارد<sup>۱</sup> - هلفد<sup>۲</sup>، ریچارد ساکن صومعه سنت ویکتور<sup>۳</sup> و برنارد قدیس<sup>۴</sup>

قرن‌ها بعد از پایان دوره «آبای کلیسا»، ما به نام چند عارف برمی‌خوریم. لزومی ندارد از این سخن استنباط کنیم که در آن چند قرن، حیات عرفانی از بین رفته بود، بلکه صرفاً در آن دوره، تجربه‌های عرفانی، به ندرت، ضبط و ثبت شده است. اما در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی، تجدید حیات قابل‌ذکری در دیانت عرفانی رخ داد؛ و اینجا و آنجا به صورت اعتراض به بی‌بندوباری در زندگی معمول دینی، و یا به صورت تلاش کسانی که گونه‌ای تجربه بی‌واسطه عرفانی از خدا داشتند و می‌خواستند یقین و احساس تعهد خود را منتقل کنند، مورد بررسی قرار گرفت. قدیس پیتر دامیان<sup>۵</sup> (۱۰۰۷ - ۱۰۷۲ م) که اساساً به عنوان یک مصلح دینی

1. St. Hildegarde

2. Helfde

3. Richard of St. Victor

4. St. Bernard

۵. St. Peter Damian، مصلح ایتالیایی و عالم علوم دینی مسیحی (به ایتالیایی Pietro Damiano)، در «راونا» متولد شد. او در سال ۱۰۳۵ م به صومعه فونته‌آلانا رفت و ده سال

شناخته شده است، بیش از معاصرانش، از احساس روشن نسبت به حقیقت، ملهم بود؛ بقایای مبارک تأملات آنسلم قدیس<sup>۱</sup> (۱۱۰۹-۱۰۳۳ م)، منابع عمیق دل‌بستگی عرفانی، اشتیاق، تواضع و محبتی را آشکار می‌سازند که کردارهای فعالانه این کشیش و رجل سیاسی بزرگ را مدد می‌رساندند.

در قرن دوازدهم میلادی، در میان خیل عرفا، سه نام برجسته می‌بینیم که بیانگر سه جنبه از حیات عرفانی مسیحی‌اند: رئیس صومعه زنان و پیشگوی آلمانی، قدیسه هیلدگارد (۱۰۹۸-۱۱۷۹ م)؛ عارف و محقق اسکاتلندی، ریچارد از سنت ویکتور (متوفی حدود ۱۱۷۳ م) که تمام عرفای قرون وسطا روان‌شناسی خود را بی‌کم و کاست از او گرفتند؛ و به‌ویژه قدیس برنارد (۱۰۹۱-۱۱۵۳ م) جانشین شایسته پولس و اگوستین قدیس در زنجیره عارفان مؤثر و بزرگی که جامعه مسیحی، تجدید و توسعه حیات باطنی خود را به آنان مدیون است.

قدیسه هیلدگارد اولین شخصیت برجسته در زنجیره زنان عارفه - زنانی با هوش و نیرویی بی‌پایان - است که به طور کامل، تهمت‌های رایج آن روزگار علیه عرفان را نفی کردند و نظریه قدیسه ترزا را که «هدف از ازدواج معنوی، کار و فعالیت است» کاملاً اثبات نمودند.

شخصیت و وسعت فعالیت‌های هیلدگارد، که به‌رغم مزاج روانی نامتعارف و ضعف جسمانی، از قدرت فکری گسترده‌ای برخوردار بود،

---

بعد کشیش بزرگ آنجا شد و در ۱۰۵۸ م به مقام کاردینالی و اسقفی شهر اُستیا رسید. وی عضو هیئت اصلاح‌طلب گریگوریوس هفتم بود و خرید و فروش مناصب کلیسایی و ارتکاب زنا و سایر انحرافات را در میان کشیشان به شدت مورد حمله قرار می‌داد.

۱. St. Anselm، اسقف اعظم کانتربری. وی در نزاع کلیسا با شاهان انگلستان بر سر انتخاب اسقف‌ها، جانب پاپ را گرفت و با ویلیام دوم و هانری اول منازعات طولانی داشت. تألیفات او در الاهیات، تأثیرات زیادی داشته است.



برای هر زمانه‌ای حیرت‌آور است: او دو صومعه بنا نهاد. یک رساله مفصل در نه کتاب در باب پدیده‌های طبیعی - از جمله راهنمای کاملی از طبیعت و خواص گیاهان - نگاشت. در پزشکی مهارت داشت و عمیقاً به سیاست علاقه‌مند بود. با اقتدار علیه فساد و بی‌بندوباری موجود در کلیسا قدا علم کرد. با بزرگ‌ترین مردان روزگار خود مکاتبه داشت و حتی بعضاً در این مکاتبات، آنها را مورد ملامت قرار می‌داد. همچنین او شاعر و موسیقی‌دان بود و بیش از شصت سروده به او منسوب است. در راستای انجام وظایفش، در اواخر عمر، صدها مایل مسافرت کرد که برای یک راهب سالخورده قرن دوازدهم میلادی، امر قابل توجهی است. با وجود این، او در درجه اول یک عارف بود؛ کسی که انگیزه فعالیت‌هایش همواره فرمان‌های درونی بود و سرچشمه نیرویش فراتر از این عالم قرار داشت. به یمن تحقیقات شاگردان عمیقاً علاقه‌مند به او و پاسخ‌های روشن و قابل تحسین او، ما بیشتر تجربه‌های عرفانی او را در دست داریم. در نظر او، خدا «نور» بود. تصوّر خدا به صورت نور، که مکرراً در آثار عرفانی قرون وسطا می‌بینیم، مسلماً تا اندازه‌ای متأثر از اوست. او در سنین پیری، به راهبی به نام گیر<sup>۱</sup>، که منشی‌اش هم بود و پس از مرگش زندگی‌نامه او را نگاشت، گزارشی از تجربه عرفانی خود عرضه داشت. در این گزارش، دو مرتبه متمایز از ادراک معنوی را می‌یابیم: ادراک اول - که در نوع خود نادرترین محسوب می‌شود - دریافتی خلسه‌آمیز از «نور حیات‌بخش»<sup>۲</sup> است؛ نامی که خود بر خدا نهاده بود - نامه‌های عرفانی او غالباً با عنوان «نور حیات‌بخش می‌گوید» آغاز می‌شود. دریافت دوم، پرتو پراکنده‌ای است که او آن را «سایه نور حیات‌بخش» می‌نامد و شهودات بزرگ تمثیلی

او از طریق آن رؤیت شده است. او می‌گوید:

از اوان کودکی تاکنون که به هفتاد سالگی رسیده‌ام، همواره روح این نور را مشاهده کرده است؛ و در پرتو این نور، روح من به اوج آسمان و به حال و هوایی دیگر پر می‌کشد ... آن درخشندگی که من می‌بینم، در هیچ فضایی محدود نمی‌گردد و درخشنده‌تر از تشعشع خورشید است ... قادر نیستم طول آن، عرض آن و بلندای آن را اندازه بگیرم. نام آن - نامی که به من گفته شده - «سایه نور حیات‌بخش» است ... که در درون آن، گاه نور دیگری را می‌بینم؛ نامی که برای این نور به من گفته شده، نور حیات‌بخش است. اینکه چه موقع و چگونه این نور را دیدم، نمی‌توانم بیان کنم؛ اما گاهی اوقات که آن را رؤیت می‌کنم، تمام غم‌ها و دردهایم از وجودم رخت برمی‌بندد و من دیگر نه یک زن سالخورده، که گویی دوباره یک دخترک ساده‌دل می‌شوم.

این گفتار، به تنهایی، هیلدگارد را در میان عرفا، یعنی کسانی که دریافتی بی‌واسطه از خداوند را همراه با موهبت طراوت و شادی داشته‌اند، قرار می‌دهد. ما با مطالعه آن، سخن رویسبروک را به خاطر می‌آوریم در مورد تمایز میان آن نور ازلی که «خدا نیست، بلکه نوری است که ما از طریق آن، او را می‌بینیم» و «آن نور ناگهانی که همچون برقی تابان از چهره محبت الهی می‌تابد» و باعث «شادی و شعف فراوان جسم و جان می‌شود؛ در حالی که نمی‌داند چه برایش رخ داده است». در واقع، آثار هیلدگارد - که به طور وسیعی در قرون بعدی شناخته شد و مورد احترام قرار گرفت - منشأ افکار رویسبروک بود.

شاید اصطلاح «سایه نور حیات‌بخش» از سوی هیلدگارد، برای آن



انبساط آشکار شهودی به کار رفته باشد که در پرتو آن، او به عنوان یک انسان اهل بصیرت و پیشگو به مراتب تازه‌ای از فهم و معرفت دست یافته است. هیلدگارد، که دوران کودکی اش آشکارا با دیگران متفاوت بود، می‌گوید که این تجربه را اولین بار در سه سالگی داشته است و در پنج سالگی درک عالم رؤیایی - که در آن می‌زیسته - را آغاز کرده است؛ هرچند نارسایی واژه‌ها او را از انتقال آنچه می‌دیده، بازداشته بود. در طول دوران کودکی و جوانی، او مشاهدات درونی ثابت و پیش‌آگاهی‌هایی در باب حوادث آینده داشت که با بیماری‌های بسیاری همراه می‌شد. پیش از آنکه این داستان‌ها را با برجسب نامعقول کنار بگذاریم، باید به خاطر داشته باشیم که روش زندگی هیلدگارد گواه آن است که وی زنی با نبوغ بالا بوده است و این بلوغ زود هنگام معنوی و روانی بی‌شک وجود دارد و ماده خامی است که گونه خاصی از عرفان از آن شکل می‌گیرد. نمونه‌های زیادی می‌توان آورد: از فراخوانی سموئیل نبی<sup>۱</sup> تا فراخوانی فلارنس نایتینگل<sup>۲</sup> (که با یک احساس الزام‌آور، در حالی که شش سال بیشتر نداشت، رسالتش را ادراک نمود) و به ما می‌فهماند که ما از درک شرایطی که عظمت بشری را برجسته می‌کنند، دور هستیم.

گزارش هیلدگارد از مشاهداتش دقیق و عادی است. به گفته خودش، این مشاهدات شامل تصاویری بودند که از طریق ذهن، و «نه در خواب و رؤیا و در حال آشفته‌گی روحی» دیده بود. این مشاهدات توهم نبوده و

۱. Samuel، از انبیای بنی اسرائیل. بنا به گفته عهد قدیم، وی در سنین نوجوانی به نبوت مبعوث شد. رک: کتاب اول سموئیل، باب ۳، بند ۴ و ۱۹.

۲. Florence Nightingale، پرستار انگلیسی (۱۸۲۰-۱۹۱۰ م) که به بانوی چراغ‌به‌دست مشهور است. وی مبدع حرفه پرستاری و موجب اصلاحات زیادی در شرایط کار و نحوه آموزش پرستاران است.

تحت تأثیر بینایی ظاهری هم نبوده‌اند. وی می‌گوید:

من این چیزها را با چشم و گوش ظاهری ندیده‌ام و نشنیده‌ام، بلکه آنها را بر اساس اراده‌ی الهی مشاهده کرده‌ام. من کاملاً به هوش و بیدار بودم و با بصیرت ذهن و گوش و چشم باطنی آنها را مشاهده کرده‌ام. اینکه این امر چگونه است، فهم آن برای انسان مادی سخت است [...] آن هنگام که با نور خودم کاملاً نفوذ می‌کردم، چیزهای زیادی را به مخاطبان خود می‌گفتم که برایشان غریب می‌نمود.

او مکرراً و به طور دقیق، به پیش‌بینی وقایع آینده می‌پرداخت. اما در آغاز دوره‌ی میانسالی، وقتی که برای چند سالی مادر روحانی صومعه خود بود، تنها به تعداد اندکی از راهبه‌ها اعتماد می‌کرد. آنگاه دوره‌ی حقیقی رسالت عرفانی او در سایه‌ی شهودی پویا<sup>۱</sup>، که یادآور شهودهایی است که با دعوت انبیا پیوند داشتند، آغاز شد.

۱۱۴۱ سال پس از تجسد پسر خدا، در حالی که چهل و دو سال و هفت ماه از عمرم می‌گذشت، نوری درخشان، با درخشندگی عجیب، از یک روزنه‌ی آسمانی به قلب و مغزم نفوذ کرد؛ شعله‌ای که گرمی می‌بخشید، اما نمی‌سوزاند. حتی سوزندگی شعاع خورشید را - که بر زمین می‌تابد - هم نداشت.

این نور، شهود بی‌واسطه‌ای از معنای روحانی کتاب مقدس به او عنایت کرد و او را به ترویج الهامات خود در عالم، امر نمود. او در برابر انگیزه‌هایی که در پوشش تواضع و احتیاط، او را از این ترویج برحذر می‌داشت، مقاومت نمود و این کشمکش درونی به یک بیماری خطرناک



منتهی گردید. آخر الامر در اطاعت از آن ندای درونی، او املائی مکاشفات خود را آغاز نمود و بهبود یافت.

برای ده سال، صورت‌های نمادین بزرگی - آن‌گونه که در کتابش موسوم به مکاشفات<sup>۱</sup> آمده است - پیوسته در برابر چشم دلش مکشوف گردید و او به بیان تعلیمات معنوی و هشدارهای پیشگویانه از فسادهای عصر خویش پرداخت. وی فشار زیادی را تحت تأثیر این تجربه‌ها تحمل کرد و در نوشته‌هایش اغلب از آنها چنین سخن می‌گفت: «این شهودی که جانم را می‌سوزاند». وی در اواخر عمرش به برنارد قدیس گفت که از زمان کودکی هرگز از ابتلائات فارغ نبوده است. در سال ۱۱۴۷م مکاشفه دیگری برایش رخ داد و محلی که مقدر بود صومعه جدیدش را در آنجا بنا کند، به او نشان داده شد. او این راز را سریه مهر نگاه داشت؛ اما ناگهان دچار ناپیینایی فیزیکی و ضعف شد. او این مکاشفه را بیان کرد و شفا یافت.

اگر احساس روشن او از خدا و خصیصه خلّاقیت در زندگی معنوی او نبود، ممکن بود در عرفانی نامیدن غلیان عواطف و تجربه‌های هیلدگارد تردید کنیم. او گونه‌ای از عرفان را بنا نهاد که از سوی عارفه معاصر خودش، راهبه بندیکتی، الیزابت اهل شونا<sup>۲</sup> (۱۱۲۹-۱۱۶۵م) و سپس در قرن بعد توسط سه راهبه از صومعه هلفد<sup>۳</sup> - یعنی شاعره پرشور، مشتیلد اهل ماکدبورک<sup>۴</sup> (۱۲۱۰-۱۲۸۵م)، قدیسه گرترودکبیر<sup>۵</sup> (۱۲۵۶-۱۳۰۱م) و

1. Seivias

2. Convent of Helfde

3. Convent of Helfde

۴. Mechthild of Madgeburg (مگبورگ شهری است در غرب برلین در آلمان). مناجات‌ها و مکاشفه‌های این عارفه آمیخته‌ای از منظومه راسپودی (قطعه‌ای از یک منظومه حماسی در یونان باستان، که امروز شعر حماسی یا موسیقی هیجان‌انگیز خوانده می‌شود) و شعر

دوست و راهنمایش، قدیسه مشتیلده اهل هکبرن<sup>۶</sup> (۱۲۴۰-۱۲۹۸م) - ادامه یافت.

در تمام این زنان، مشاهدات مصوّر روشن از مسیح و قدّيسان، که اغلب بی واسطه در آیین عبادی الهام می شد، یا مکاشفات تمثیلی مربوط به اسرار ایمان، ابزار اساسی برای ادراک معنوی محسوب می شدند. بنابراین احساس روشن قدیسه گرتروود از محبت خالصانه به خدا در نماد زیبای قلب مقدس<sup>۷</sup> مجال بیان یافت. قدیسه مشتیلده که صوت دلپذیرش از افتخارات صومعه هلفد محسوب می شد، کشش درونی خود به هنگام حمد و ثنا را در منظره دلربایی متبلور دید که در آن، مسیح او را «بلبل خود» نام نهاد. مشتیلده اهل مگبورگ، تحت تأثیر تخیل رماتیک که شدیداً وامدار شعر عرفی آن دوران بود، سیر کلی و کامل حیات روح را نظاره کرد. می توانیم بپذیریم که راهبه های صومعه هلفد در دنیایی از تخیل زندگی می کردند؛ اما دنیایی که در آن، تمام زیبایی های لطیف عالم خلقت، جزئی آمیخته به تقدّس محسوب می شدند و منوّر از نور الاهی بودند. در نگاه گذرای آنان، بهشت مملو از پرندگان و گل ها بود. محبت جاودانه آنان را احاطه کرده بود، چنان که مشتیلده اهل مگبورگ می گوید: «در شبنم صبحگاهی، در ترنم پرندگان». دعاهايشان در نظر ایشان همچون چكاوك هايي می نمود که با نوای دل انگیز به سوی خداوند اوج

است که به زبان عامیانه آلمانی نگاشته شده است.

۵ St. Gertrude the Great، عارفه بزرگ آلمانی که در صومعه بندیکتی تحت تعلیم قدیسه مشتیلده اهل هکبرن قرار گرفت. در بیست و پنج سالگی اولین تجربه عرفانی خود را کسب کرد. وی سه کتاب از خود به جای گذاشت؛ به نام های:

*Revelation of Divine love; Exercise of Spirituality; Prayers of St. Gertrude*

6. St. Mechthild of Hackeborn

7. the Sacred Heart



می‌گرفتند و در برابر او پر و بال می‌گشودند. به علاوه، نوعی تمایل ساده زنانه به پوشاک و زیورآلات - با توجه به توصیفات دائمی و مفصل آنان از ردهای باشکوه و تاج‌های نمادین قدّيسان - در بسیاری از این مشاهدات، به نحو ساده‌ای، تحقق می‌یابد.

با این همه، عالم مسیحیت، به لحاظ معنوی، فقیرتر از این می‌شد اگر در طلب سخت‌گیرانه و محال - و در واقع، خودخواهانه - «حقیقت محض»، بر اخراج این اهل کشف و شهود از سلسله عارفان اصرار می‌ورزید. آنان در بهترین صورت، شاعران و هنرمندانی هستند که موضوع کارشان مسائل توصیف‌ناپذیر است: و هماهنگ با دیگر هنرمندان، از طریق رؤیاهای دلپذیرشان، اخباری از زیبایی‌ای فراتر از حواس را در اختیار ما می‌نهند.

اگر جریان عرفانی که با قدّسه هیلدگارد آغاز شد، به نوعی عرفان عاطفی و رمانتیک میل داشت، عناصر سخت‌گیرانه‌تری در آثار معاصران او وجود داشت. یکی از این کسانی که در تاریخ مسیحی اهمیت مشابهی دارد، شخصیت متواضع و پیرو قواعد رهبانی اگوستین، ریچارد ساکن صومعه سنت ویکتور (متوفی ۱۱۷۳ م) است. او اولین عارفی است که تبیینی روان‌شناختی از احوالات عرفانی فراهم آورد. ریچارد یک اسکاتلندی و شاگرد جانشین هیو<sup>۱</sup> فیلسوف صومعه سنت ویکتور بود؛ اندیشمندی که تمایلات عرفانی قوی داشت. هر دوی آنها در جهان دینی قرن دوازدهم به خوبی شناخته شده بودند و با برنارد قدّیس مراوده داشتند؛ گرچه به نظر نمی‌رسد اندیشه‌های فلسفی آن دو در برنارد تأثیری گذاشته باشد. بیشتر زندگی ریچارد احتمالاً در صومعه سنت ویکتور در

پاریس گذشت و او مدتی قبل از مرگش، رئیس این صومعه شد. دانت<sup>۱</sup> در کتاب کمدی الاهی، بخش «بهشت»<sup>۲</sup> به او به عنوان یک انسان مشتعل از عشق الاهی «که در عالم تأمل و مراقبه فراتر از انسان بود» (Par. X, 132) اشاره می‌کند. این سخن ثابت می‌کند که ریچارد در نزد متألهین قرون وسطا به عنوان یک عارف عامل بزرگ مطرح بوده است. درواقع، ما در پس اظهارات غیرشخصی او، شوریقین شخصی او را درمی‌یابیم. تأثیر او بر عارفان بعدی عظیم و کارآمد بود و الاهیات عرفانی مسیحیت — که امروزه تقریباً وجود او را به فراموشی سپرده — عمیقاً به او مدیون است.

هرچند ریچارد نسبت به تعالیم دنیوی بدگمان بود و آن را «حکمت بی‌ارزش» می‌خواند، اما فردی با قدرت تعقل بالا بود. او به طور قطع، فعالیت‌های عقلی و عرفانی را در هم آمیخت. او می‌گفت که ما با کمک عقل قادریم در امور قابل رؤیت و قابل ادراک تأمل و تفکر کنیم و پس از آن، ذهن متأمل به روش عادی بالا می‌رود تا به مشاهده امور غیر قابل رؤیت و دور از دسترس عقل نایل شود. در این فهم عرفانی، او سه مرحله را یافت: اول، انبساط ذهن، که در آن، ذهن استعداد خود را برای ورود به یک قلمرو وسیع‌تر و عجیب‌تر تجربه فعلیت می‌بخشد. دوم، عروج ذهن و وارد شدن آن به درک اموری فوق خود، که جوهره عبادت محسوب می‌شود و بالاخره سوم، روی گردانی یا «بیگانگی» کامل ذهن از این جهان

۱. دانت آلیگیری (۱۲۶۵-۱۳۲۱ م)، نخستین شاعر مهم و از بزرگ‌ترین شعرای ایتالیا و متولد فلورانس که در عین شوق به مطالعه آثار قدیم یونانی، لاتینی و علوم مسیحی، به سیاست هم توجه داشت و همین امر باعث شد از فلورانس تبعید گردد. او به فرانسه رفت و در آنجا کتاب کمدی الاهی را به زبان ایتالیایی نوشت. آغاز نگارش این کتاب، ۱۳۰۷ م بود و بنا وقفه‌هایی در ۱۳۲۱ م پایان پذیرفت. از دیگر آثار او خیالت، در سلطنت و منشآت است.

۲. Paradiso. کتاب کمدی الاهی اثر مشهور دانت شامل سه بخش «دوزخ»، «برزخ» و «بهشت» است.



و التفات به قلمرو دیگری از واقعیت، که موجب خلسه می‌گردد.

این آموزه در سه اثر او بسط یافت: بنیامین صغیر<sup>۱</sup> یا آمادگی روح، بنیامین کبیر<sup>۲</sup> یا تأمل عرفانی و رساله کوچک مراتب چهارگانه محبت سوزان<sup>۳</sup> که کمال روح را در دو حیطه محبت و عبادت، به صورت موازی، به نمایش می‌گذارد. اولین مرحله، با تأمل پرورش می‌یابد. او این مرحله را با مرحله نامزدی مقایسه می‌کند. مرحله دوم، «جشن عروسی» است که روح انسانی را به روح الهی وصل می‌کند و این مرحله با مراوده عمیق «عبادت سکوت»<sup>۴</sup> اظهار می‌شود. مرحله سوم مستلزم آن تسلیم کامل یا فناست که در آن، چنان که خود به طور رازگونه‌ای می‌گوید، «روح، دیگر تشنه برای وصول به خدا نیست، بلکه تشنه حلول در خداست»<sup>۵</sup> و در آن مقام، عبادت عارف خلسه است (یا ممکن است باشد). مرحله آخر، مرحله آفرینندگی الهی یا «اتحاد تحول‌بخش» است که در آن، «روح فرزندان معنوی خود را می‌آفریند و این مرحله، هدف واقعی مراحل پیشین است. ریچارد در این آموزه، کلید ورود به زندگی عارفان بزرگ را به دست می‌دهد و هر تصویری از عرفان مبتنی بر محوریت حظ فردی روح از خدا را رد می‌کند. همه چهره‌های بزرگ و مقدس مسیحی، همچون بولس، اگوستین، برنارد، فرانسیس و ترزا، در مراحل آخر از زندگی حیات‌بخش خود، نمونه‌های راستینی از «باروری الهی» اند که مدنظر ریچارد بوده است.

ریچارد در راه بسط و توسعه علم حیات معنوی، کمک‌های ارزشمند

1. Benjamin Minor

2. Benjamin Major

3. Four Degrees of Burning Love

4. Prayer of quiet

۵. مقایسه کنید با اصطلاح‌های «الی الحق» و «فی الحق» در عرفان اسلامی.

دیگری هم کرد. او به یک خودشناسی کاملاً دقیق، به عنوان عاملی مهم در تزکیه نفس ما انسان‌ها اشاره دارد که نه تنها به معنای شناخت گناهانمان، بلکه به معنای شناخت استعدادهای معنوی مان نیز می‌باشد. او این چنین خودشناسی را با کوهی مرتفع مقایسه می‌کند که در سایه تلاش فراوان فتح می‌گردد. هنگامی که بر فراز قله می‌رسیم، افقی چنان بی‌کران را کشف می‌کنیم که حقارت خود را درمی‌یابیم. در عین حال، این درک حقارت خودمان در فضای واقعیت را نباید با مکاشفه واقعی خلط کرد؛ زیرا چنین حیرت، دل‌بستگی و تلاش خردمندانه‌ای، هرچند روح را برای داشتن تجربه عرفانی مستعد می‌سازد، هرگز آن را ایجاد نمی‌کند. آن تجربه عرفانی، همان گونه که نویسندگان بعد از او گفته‌اند، افاضه‌ای یا «القایی» است. ریچارد شاید اولین کسی بود که این تمایز را میان عبادت طبیعی و فوق طبیعی قائل شد. همان گونه که از یک پیرو اگوستین انتظار می‌رود، پس از کتاب مقدس، منبع اصلی ریچارد، نوشته‌های اگوستین قدیس است که ریچارد سنت او در حیات عرفانی را تداوم بخشیده است. ما نمی‌توانیم عارفان قرون وسطا، به خصوص عارفان انگلیسی را بدون درک میزان فراوان تأثیرگذاری ریچارد بر آنها مورد مطالعه قرار دهیم: او به‌رغم کتمان خاضعانه تجارب عرفانی اش، با مقتضیات باروری الهی کاملاً هماهنگ بود.

با این حال، تأثیر تعالیم صومعه سنت ویکتور<sup>۱</sup> تحت الشعاع تعالیم چهره غالب حیات دینی قرن دوازدهم، قدیس برنارد (۱۰۹۰-۱۱۵۳ م) بود که در بیست و دو سالگی، وارد فرقه تازه تأسیس سیسترسیان<sup>۲</sup> شد.

1. Victorine teaching

۲. Cistercian، فرقه رهبانی مسیحی که در ۱۰۹۸ م توسط قدیس روبس (Robert) در شهر



عظمت شخصیت برنارد چنان به سرعت محسوس شد که سه سال بعد، به او مأموریت داده شد صومعه‌ای در شهر کلروو<sup>۱</sup> بنا نهد و پس از آن تا زمان مرگش، مسئولیت راهبان آنجا به عهده او گذاشته شد. بدین سان، او وظیفه اداره صومعه و ارشاد معنوی راهبان را بر عهده داشت و در همان حال، بر سیاست‌های معاصر خود هم تأثیر زیادی گذارد.

تاریخ دوران نخست صومعه‌های سیسترسی بریتانیای کبیر، بیانگر زهد، سخت‌کوشی و محبتی است که نشان‌دهنده بخشی از آرمان‌های برنارد قدیس است و دستمایه او در تربیت فرزندان او بود. تابناکی و جذابیت شخصیت او، صدها نفر از نوکیشان، از جمله والدین و تمام برادرانش، را به سوی زندگی دینی کشاند و در زمان مرگش، فرقه سیسترسی - که در زمان ورود او صرفاً وجود داشت - دارای ۳۵۰ صومعه و ۱۵۰ حجره مستقل بود.

زندگی این انسان بزرگ خلّاق نمونه‌ای از زندگی توأم با کارهای اجرایی فراوان و مسافرت‌های زیاد و فعالیت‌های بی‌وقفه است. او مقام پاپی را [به دلیل سهل‌انگاری در تهیج مردم برای شرکت در جنگ‌های صلیبی] مورد ملامت قرار داد و خود به این امر مبادرت کرد<sup>۲</sup>. با وجود

---

سیتو (Citeaux) فرانسه ایجاد شد. در زمان قدیس برنارد، که اغلب اوقات دومین مؤسس این فرقه شمرده می‌شود، سیسترسیان رونق بسیار یافتند. آنان به منظور بازگشت به سادگی و بی‌ریایی نخستین راهبان بندیکتی، می‌کوشیدند هر چه بیشتر خود را با عشق به خدا بیارایند و با خوشرویی تن به ریاضت می‌دادند. از سال ۱۴۰۰ به بعد، رونق فرقه رو به انحطاط نهاد تا آنکه مجدداً اصلاحاتی صورت گرفت.

۱. Clairvaux، منطقه‌ای در جنوب فرانسه.

۲. قدیس برنارد محرک اصلی و بانی دومین جنگ بزرگ صلیبی بود که به شکست فلاکت‌بار مسیحیان منجر شد. ولی با وجود این شکست، مقام روحانی او روزبه‌روز بالاتر رفت؛ به طوری که غالب پادشاهان و شاهزادگان مسیحی نسبت به او گوش شنوا داشتند. شور و

این، او سادگی و جذابیت را، که از امتیازات کسانی است که در قدرت «ساختن صومعه‌ای کوچک در قلب» با قدیسه کاترین سی‌ینایی سهیم‌اند، از دست نداد. کلام یک بازدیدکننده از شهر کلرو و شخصیت واقعی برنارد را - که وجودش از شعله‌ای پنهانی گرما می‌گرفت - در عبارتی به ما نشان می‌دهد و بیان می‌کند که ره‌آورد برنارد، تربیت سالکان و حفظ آنهاست. این زایر می‌گوید: حجره خود برنارد قدیس، بیشتر درخور یک انسان جذامی بود تا رئیس یک صومعه. با وجود این، «او با خوشرویی از ما استقبال کرد». از او پرسیدیم روزگار را چگونه می‌گذرانند، و او با صمیمیت خاص خود تبسمی کرد و گفت: بسیار عالی!<sup>۱</sup> به شکرانه این محبت حقیقی، اما نه سخت‌گیرانه نسبت به فقر، فروتنی و تنهایی در خود، او یک عارف تمام‌عیار باقی ماند و از همین رو، به درستی از سوی داتته به عنوان راهبر روح آدمی به سوی رفیع‌ترین اسرار بهشت انتخاب شده است. داتته می‌گوید:

او کسی است که شاید از کرواسی می‌آید تا «ورونیکا»<sup>۲</sup> یا ما را نظاره کند و به سبب شهرت دیرین آن، از این تلاش خود خسته نمی‌شود؛ اما تا آن هنگام که ورونیکا در معرض دید اوست، در اندیشه‌اش چنین می‌گوید: ای مولای من، عیسی مسیح، ای خدای راستین، آیا چهره تو این‌گونه بود؟ بدین‌گونه من، که به

---

شوق روحانی برنارد قدیس، بیش از همه، بر ستایش و تقدیس مریم مقدس تکیه داشت. وی طرفدار عقیده «امکان نیل به حق»، یعنی درآمیختن روح بشر با ذات واجب‌الوجود بود و از این حیث، افکار او با عقاید بسیاری از عرفای اسلامی نزدیکی داشت.

۱. کولتون منبع فوق را چنین ذکر می‌کند: Coulton, Five Centuries of Religion, P. 321

۲. Veronica (ترکیبی از کلمه لاتینی Vera - به معنای واقعی - و کلمه یونانی Icon - به معنای تصویر - در مجموع به معنای صورت واقعی) نام پارچه‌ای است که زنی با همین اسم، هنگام حرکت عیسی به طرف صلیب به او داد تا عرق از چهره خود پاک سازد و بنا بر روایات، نقش صورت عیسی بر آن باقی ماند.



محبت حیات بخش او چشم دوخته‌ام، در این دنیا از طریق مراقبه، طعم آن آرامش را چشیده‌ام (PAR. XXXI. 103-111).

عشق برنارد از نوع حیات بخش و پرباری بود که نشانه عارف خلاق است. او می‌گوید: آن که عشق بورزد، در واقع، فراتر از شهود، طالب نفوذ خدا در زمین قلبش است و بیعانه این تجربه، باید آثار عملی آن باشد. همچون ریچارد، او معتقد بود که اتحاد با خدا باید در (قدرت) آفرینندگی عارف نمود یابد. او می‌گوید: «ارواح پاک، همچون مادران مقدس، می‌توانند با رنجی که متحمل می‌شوند، پاکانی را پدید آورند یا با تأملات خود به حقایق معنوی جان ببخشند». به علاوه، او آنچه را که در گفتار می‌آورد، جامه عمل می‌پوشاند. هرچند بی شک او دوستدار زندگی توأم با سکوت و عبادت بود، هرگز از فعالیت‌های اجتماعی شانه خالی نمی‌کرد یا هرگز در تحقق بخشیدن به نظر خود مبنی بر اینکه هدف کلی تأملات عرفانی آن است که باعث شود انسان‌ها شبان بهتری برای مردم باشند، کوتاهی نکرد. می‌توان مطمئن بود که او از تجربه شخصی سخن می‌گوید آنگاه که در موعظه چهل و یکم از کتاب سرودهای روحانی<sup>۱</sup> می‌گوید:

اغلب ما چیزی را می‌خواهیم و چیز دیگری نصیبمان می‌شود.  
مشتاق آرامش ناشی از تأمل هستیم، ولی وظیفه پرزحمت و عظ  
به ما محول می‌شود. مشتاق حضور داماد هستیم، ولی زحمت  
به دنیا آوردن و شیردادن به فرزندان او به ما داده می‌شود...<sup>۲</sup>

#### 1. Canticles

۲. در تمثیل فوق، قدیس برنارد، عارف را به عروس، خدا را به داماد و امر تربیت سالکان طریق را به زادن فرزند و تغذیه او تشبیه کرده است.

اغلب، لذت هم‌آغوشی با مکاشفات عرفانی باید به منظور تغذیه روحی سالکان کوچک منقطع گردد و هیچ‌کس تنها برای خود نمی‌زید، بلکه برای همه زندگی می‌کند (Cant. 41).

بیشتر تعالیم عرفانی برنارد قدیس، در رسالهٔ کوچک دربارهٔ محبت خدا<sup>۱</sup> آمده است. وی این رساله را در سی و پنج سالگی و قبل از شروع فعال‌ترین دوران از زندگی پرمشغله‌اش نگاشت و آن را به صورت مجموعه‌ای شامل ۸۶ موعظه در کتاب سرودهای روحانی، که در شهر کلروو برای راهبان موعظه شده بود، آورده است. در این مجموعه، مشخصه و خط‌مشی کلی یک زندگی معنوی، و محبتی که به آن شکل می‌دهد، با فصاحتی شگفت‌انگیز و یقینی ناشی از وصل و توجهی خاص به نمادگرایی کتاب غزل سلیمان<sup>۲</sup>، تحلیل و توصیف شده است. نمادهایی از این دست، خوانندگان امروزی را - که فاقد نفسی نورانی و مذهب هستند که حافظ آنان باشد - خوش نمی‌آید؛ اما استعاره‌های او، سادگی، عمق و اعتدال عرفانش را مبهم نمی‌سازد؛ عرفانی که استمرار آموزهٔ استوار کاسین<sup>۳</sup> در باب تعمیق پیوند با روح القدس است که از طریق تأدیب نفس<sup>۴</sup> و طی مراتب عبادت حاصل می‌شود. برنارد، در اواخر زندگی خود، با صراحت و تواضع صادقانه کوشید تا تجربهٔ خود از این پیوند را بازگوید:

#### 1. Love of God

۲. *Song of Solomon*، از کتاب‌های عهد قدیم که در ظاهر گفت‌وگوی عاشقانهٔ زن و مردی را بیان می‌کند. بسیاری از منتقدین آن را از نوشته‌های قرن سوم قم می‌دانند. این غزل‌ها اغلب از سوی یهودیان به عنوان تصویری از رابطه خدا و بنی اسرائیل، و از سوی مسیحیان به عنوان تصویری از رابطه میان مسیح و مسیحیان تفسیر می‌شود. این کتاب به غزل‌ها (*Song of Songs*) هم معروف است. ۳. Cassian، رک: فصل ۳

#### 4. self-discipline



اندکی با حماقت من صبور باش؛ زیرا می‌خواهم همان‌گونه که وعده دادم، به تو بگویم که چگونه این امور در من رخ داد. البته گفتن آن اهمیتی ندارد و مطرح ساختن آنها تنها از آن روست که تو را نفعی رساند و اگر سودی برایت داشت، تسلایی برای من در برابر وسوسه خودپرستی‌ام خواهد بود و اگر تو را سودی نداشت، در آن صورت، حماقت خود را به نمایش گذاشته‌ام. پس هرچند احمقانه است، اعتراف می‌کنم که در حقیقت، کلمه خدا بارها بر من ظاهر شده است. اما گرچه مکرراً بر جانم نازل شده، هیچ‌گاه از لحظه نزول او آگاه نشده‌ام. حضور او را بارها احساس کرده‌ام و به خاطر دارم که او با من بوده است. حتی گاهی اوقات، آمدن قریب الوقوعش را احساس کرده‌ام؛ اما هرگز لحظه آمدن یا رفتنش را متوجه نشده‌ام ... این چشم‌ها نمی‌توانند ورود او را مشاهده کنند؛ زیرا او بی‌رنگ است. گوش‌ها نمی‌توانند ورود او را بشنوند؛ زیرا که آمدن او بی‌صداست. شامه هم نمی‌تواند بوی او را درک کند؛ زیرا او با ذهن آمیخته است؛ و از راه هوا و دهان نیز وارد وجود آدمی نمی‌شود؛ زیرا حقیقت او خوردنی یا آشامیدنی نیست و آخر از همه، آنکه ما قادر نیستیم با حس لامسه رد او را جست‌وجو کنیم؛ زیرا او لمس‌ناپذیر است. پس تو خواهی پرسید، حال که بی‌اثر و بی‌نشان است، چگونه من متوجه شده‌ام که او حضور دارد؟ زیرا او زنده و سرشار از نیروست و به مجرد اینکه در وجود من وارد شد، روح خفته مرا بی‌درنگ بیدار ساخت و قلب مرا که همچون سنگ سخت و کم‌تحرك شده بود، تحریک و نرم کرد. او کندن و ویران کردن، کاشتن و ساختن، سیراب کردن مکان‌های خشک، روشن ساختن تاریکی‌ها، راست کردن راه‌های کج، بازکردن هر در بسته‌ای، گرمی بخشیدن به هر آنچه سرد بود و هموار ساختن مکان‌های ناهموار را آغاز کرده است

... در نتیجه اصلاح و احیای روح ضمیر من، که انسان درونی من است، اندکی از دلربایی جمال او را دیده‌ام و در این چیزهایی که آکنده از عظمت اوست، اندیشه کرده‌ام. اما هنگامی که کلمه خدا از من دور شد، همه این نیروهای معنوی و قوای ذهنی تحلیل رفت، همچون آتشی که در زیر کتری در حال جوش خاموش می‌شود؛ و این حال برای من نشانگر دور شدن اوست. آنگاه روحم باید افسرده و غمگین بماند تا زمانی که او بازگردد و دوباره قلبم در درونم گرمی بگیرد - آن‌چنان که عادتش است؛ زیرا این حالت برای من نشانه بازگشت اوست (با تلخیص از Cant. 74).

چنین عرفانی تنها یک تجربه از حق متعال را عرضه نمی‌دارد، بلکه پیوند با [خدای] دوست و پشتیبان روح را نشان می‌دهد؛ و شاید این صورت از عرفان، صورت ویژه‌ای بود که توسط معنویت والای برنارد قدیس که فعالیت‌های اجتماعی بی‌وقفه‌اش را در مرحله دوم از زندگی، جبران و تقویت می‌کرد - شکل گرفته بود. او به خوبی از کاستی‌های این عرفان آگاه بود و مانع توسعه‌یابی آن را ابزار بشری می‌دانست. او می‌گوید: «مادام که این حجاب ضعیف تن تاب آورد، آن پرتو نورانی‌ترین نورها<sup>۱</sup> از میان درهای باز وارد نخواهد شد، بلکه تنها از طریق شکاف‌های باریک وارد می‌شود». این عبارت، تصوّر روزنه‌ای را به مخیله آدمی وارد می‌سازد که از طریق آن، شعاع‌های درخشان نور از عالم بیرون به قلعه‌های تاریک قرن دوازدهم میلادی وارد می‌شد. اما آگاهی قوی او از خدا همچنین توانست خود را از طریق گونه دیگری از تأمل عرفانی، که

۱. یا «نور الانوار».



متعالی تر هم بود - و شاید مربوط به سال‌های اولیه حیات عرفانی‌اش، که فراغت بیشتری داشت - ظاهر سازد که خود می‌گوید: «مرتبه چهارم محبت» است که در آن، نفس «ناگهان و برای لحظه‌ای کوتاه‌تر از یک دم، در غفلت کامل از خود، فانی در خداوند به نظر می‌رسد»<sup>۱</sup>. او می‌گوید: چنین استعداد لازمی برای اینکه خود را محو کنی - که گویی هیچ‌گاه نبوده‌ای - و از نفس خود یک‌سره فارغ شوی و از خود خالی شوی،<sup>۲</sup> در مجموع، الهی و کاملاً درک‌ناشدنی است، مگر برای کسانی که آن را تجربه کرده‌اند ... آن‌گاه به روح، که به برون از خود منتقل شده، نسبت به جلال الهی، شهودی شفاف‌تر - گرچه تنها یک دم و در حد یک رعد و برق - عنایت می‌شود.

آثار برنارد قدیس بر عارفان قرون وسطای متأخر، تأثیر عظیمی داشت. آنان در نوشته‌هایشان مرتباً از او یاد کرده و از اعتبار او مدد جسته‌اند؛ ولی میزان دیون ناشناخته آنها قابل ملاحظه است. در حقیقت، مبالغه نیست اگر بگوییم تمام حیات عرفانی جامعه مسیحی در قرون وسطا رنگ تعالیم او را دارد. آن مراسم زیبای «نام مقدس» که در عرفان انگلیسی مقام برجسته‌ای پیدا کرد، منشأ ادبی خود را در موعظه پانزدهم کتاب سرودهای روحانی او یافت. با خواندن آن، نمی‌توانیم از این نتیجه چشم‌پوشیم که این موعظه الهام‌بخش دست‌کم ابیات آغازین سرود «حلاوت یاد مسیح»<sup>۳</sup> بوده است. البته زمانی این شعر به خود برنارد نسبت داده می‌شد؛ اما امروزه این انتساب را منتفی می‌دانند. به هر حال،

1. *The Love of God*. cap. x

۲. همان

3. *Jesu dulcis memoria*

این شعر قطعاً بر فضای معنوی قرون وسطا تأثیر گذارد و به یک باره قالبی منظوم و احساسی فراهم ساخت که احساسات پر شور مسیح محور<sup>۱</sup> قرون وسطا توانست در آن جریان یابد. در مورد برنارد نیز، همچون آگوستین، بسیاری از اندیشه‌ها و تصاویری که مایه اعتبار عارفان بعدی شد، ریشه در کلام او دارد. برای مثال، حتی معروف‌ترین سخن پاسکال<sup>۲</sup> که می‌گوید: «در آنچه مرا جست‌وجو کرده‌ای، مرا یافته‌ای»، انعکاس سخنی از برنارد در کتاب محبت خدا<sup>۳</sup> است: «در اینجا چیز عجیبی است! کسی نمی‌تواند در جست‌وجوی تو باشد به جز آنکه اول تو را یافته باشد». بی‌شک هنوز شمار بسیار زیادی از این‌گونه اقتباس‌ها از کلام او، نامکشوف است. او یکی از آن انسان‌های خلاق است که نسل‌های بعد، از خرمن آنان خوشه می‌چینند؛ تجربه عرفانی‌شان تنها به خودشان تعلق ندارد، بلکه سراسر حیات جامعه مسیحی را غنا بخشیده است.

۱. Christocentric، نیز رک: فصل ۱.

۲. Pascal. بلز پاسکال (۱۶۲۳-۱۶۶۲ م) فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، متکلم و عارف بزرگ فرانسوی. او معتقد بود عقل از اثبات وجود خدا ناتوان است و فقط ایمان می‌تواند انسان را از وجود او مطمئن سازد. وی بنیان‌گذار نظریه جدید احتمالات در ریاضی و «شرط‌بندی پاسکال» در بیان معقولیت و موجه بودن اعتقاد به وجود خداست.



منابعی برای مطالعه بیشتر:

**Bernard, St.** *Sermons on the Canticles*, 2 vols. Dublin, 1920.

*The Love of God*, Translated by Edmund Gardner, London, 1916.

**Butler, Dom Cuthbert**, *Western Mysticism*, London, 1922.

**Coulton, G. G.** *Five Centuries of Religion*, Cambridge, 1923.

**Gertrude, St.** *Prayers of St. Gertrude and St. Mechthilde*, Translated by  
Rev. T. Alder Pope, London, 1917.

**Hildegarde, St.** *Vie*, Paris, 1907.

*Révelations*. 2 vols. Paris, 1912.

**Mechthild, St.** (*of Hackeborn*), *Révelations*, Paris, 1919.

**Morison, J. Cotter**, *Life and Times of St. Bernard*, London, 1868.

**Pourrat, P.** *Christian Spirituality*, Vol. ii. London, 1923.

**Taylor, H. O.** *The Mediaeval Mind*, London, 1914.

## فرقه عرفانی فرانسیسیان<sup>۱</sup>

فرانسیس قدیس<sup>۲</sup> - فرانسیسیان روحانی<sup>۳</sup>، یاکوپونه تودی<sup>۴</sup> و آنجلا فولینیوی<sup>۵</sup>

در دوره حیات فرانسیس قدیس اهل آسیزی (۱۱۸۲-۱۲۲۶ م) عنصر تازه‌ای به حیات معنوی جامعه مسیحی وارد شد. او خود از میان «مستی و

۱. Franciscans: فرقه‌ای از راهبان کاتولیک رومی است که در سال ۱۲۰۹ م توسط فرانسیس تأسیس شد و در ۱۲۱۰ م به تأیید پاپ وقت رسید. امروزه سه سازمان از راهبان فرانسیسی وجود دارد: راهبان کهنتر (Friars Minor یا Observants)، راهبان کهنتر کاپوسن (Friars Minor Capuchin) و راهبان کهنتر دیری (Friars Minor Conventual). فرانسیسیان در آغاز در فقر می‌زیستند و هیچ‌گونه ملکی نداشتند؛ ولی بعدها این رسم سست شد و از این رو، به کزات، نهضت‌هایی برای بازگشت به فقر مطلق در میان این فرقه پدید آمد. در پنجاه سال اول، گروهی افراطی از فرانسیسیان، که به «روحانی» (Spirituals) معروف‌اند، پدید آمد که با دیرها و زندگی در یک جا مخالف بودند. بعدها نهضتی برای بازگشت به شعایر اولیه در میان فرانسیسیان پدید آمد و راهبان پیرو این نهضت با نام «مراقبان» (Observants) معروف شدند. روحانیگران به قواعد و سفارش‌های فرانسیس سخت پای‌بند بودند، ولی «راهبان کهنتر دیری» به تسامح در انجام ریاضات و قواعد رهبانی‌شان، و توجه بیشتر به مطالعه و موعظه صرف باور داشتند.

2. St. Francis of Assisi

3. The Spiritual Franciscans

4. Jacopone da Todi

5. Angela of Foligno



عادات ناپسند» سر برون آورد تا پیوندی نو با حقیقت ایجاد کند و این پیوند شکل نوعی عرفان نادمانه، عزلت‌گزیز، شاعرانه و مسیح‌گونه به خود گرفت. از آنجا که این ویژگی‌ها، با مراتب و طرق مختلف، در تجربه معنوی پیروانش ظاهر گردید و از طریق آنان، خودآگاهی مسیحی غنای بیشتری یافت، فرانسیس را باید در زمره آن شخصیت‌های خلاق قرار داد که عمیق‌ترین تحولات این خودآگاهی از آنان ناشی می‌شود.

از آنجا که فرانسیس قدیس از جمله قدیسان بسیار معروف و محبوب قرون وسطاست، لزومی ندارد که داستان زندگی‌اش را دوباره بیان کنیم. اما با توجه به جنبه عرفانی زندگی وی - استعدادی دائمی برای تعمیق بخشیدن به تجربه خدا - تأکید بر آن نوع زندگی، هرگز مخرب آن بخش‌های زیبا از حیاتش، که به خاطر آنها اکنون مورد تحسین و تمجید همه انسان‌هاست، نخواهد بود. قبل از هر چیز، او یک واقع‌گرای معنوی است که دوست داشت زندگی ظاهری و باطنی‌اش یکسان باشد. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم با مطالعه یا تحسین کارهای ظاهری‌اش او را بشناسیم، مگر اینکه این فعالیت‌ها را ظهورات گرایش تزلزل‌ناپذیر قلبی وی قلمداد کنیم. ممکن است فراموش کنیم که او «برادر کوچک شپش‌ها» بود و بخواهیم او را «برادر کوچک پرندگان» بنامیم. این حقایق را تنها وقتی می‌توانیم بفهمیم و بین آنها ارتباط برقرار کنیم که به یاد آوریم او نخست خود و پیروانش را «نادمان شهر آسیزی» خواند. او به معنای واقعی کلمه، توصیه زاهدانه متقدمان در مورد تواضع کامل و محبت بی‌قید و شرط را به عنوان دو ستون اصلی ارتباط حقیقی میان روح غیرمخلوق و روح مخلوق، پذیرفت. در داستانی، او در حالی تصویر می‌شود که تمام شب را با تکرار ذکر عارف تنهای مشتاق و متحیر «خدای من! خدای من! تو چه هستی و

من که هستم؟» می‌گذرانند. هرچند صورت ظاهر این داستان به افسانه می‌ماند، اما وظیفه واقعی افسانه را که حفظ حقیقتی است که در تاریخ ظاهری جایی ندارد، انجام می‌دهد. این داستان به عظمت و عمق روح فرانسیس، به فروتنی، احساس راز و اشتیاق مداوم او برای رسیدن به ذات نامتناهی، که اساس نشاط و جذابیت او را شکل می‌دهد، اشاره دارد؛ و اصلاح‌کننده سودمندی است برای این دیدگاه رایج و دلنشین که او را به عنوان «داماد بانوی فقر»<sup>۱</sup> و «تروبادور مسیح»<sup>۲</sup> وصف می‌کند.

همچنین هدف از آن فقر ظاهری که او چنین اصراری بر آن داشت، امری متعالی بود: برای فرانسیس قدیس، فقر وسیله بود، نه هدف؛ هرچند برای طرفداران متعصب او هدف بود. به او نسبت داده می‌شود که فقر را «فضیلتی آسمانی می‌دانست که با آن، همه چیزهای زودگذر و دنیوی زیر پا گذاشته می‌شود و همه موانع از سر راه نفس برداشته می‌شوند تا آزاد شده، خود را به خدای ابدی پیوند دهد».<sup>۳</sup> از این رو، بر هدف و علقه واقعی زندگی خود تأکید، و هر آنچه را در مقابل فقر بود، نفی می‌کرد. به دیگر سخن، از مال و ثروت نه به جهت منشأ گناه بودن،

۱. Bridegroom of Lady Poverty. در ارتباط با لقب «داماد بانوی فقر» بیان قطعه‌ای از

سرود یازدهم از بخش بهشت کتاب کمدی لای لازم به نظر می‌رسد: «زیرا وی (فرانسیس) بس جوان بود که به خاطر آن بانویی که هیچ کس بر روی او - چون بر روی مرگ - در لذت‌طلبی نمی‌گشاید، با پدرش از راه جنگ درآمد و به بانوی فقر روی خوش نشان داد؛ و در برابر [...] با این بانو در پیوست. پس روزی‌به‌روز بیشتر دل به مهرش بست».

۲. Troubadour of Christ. تروبادورها طبقه‌ای از شاعران غزل‌سرای قرون وسطا بودند که در جنوب فرانسه در فاصله قرن یازده تا سیزدهم میلادی پیدا شدند و شعرهایی به لهجه محلی معروفی به زبان «اک» و با مضامینی عاشقانه می‌سرودند و می‌خواندند. آنها اغلب از طبقه اشراف بودند. در فاصله این دو قرن، حدود چهارصد شاعر تروبادور وجود داشته است.



بلکه از آن رو متنفر بود که در توجه انسان، که باید به یک متعلق محبت و پرستش معطوف باشد، خلل ایجاد می‌کند و معتقد بود مال و ثروت رابطهٔ اخوت را، که در سایهٔ آن همهٔ موجودات زنده باید پدر مشترک خود را بپرستند، به یک رابطهٔ تملک جویی بدل می‌سازد. بسیاری از عرفا این حقیقت را، دست‌کم گاه‌گاهی، دریافته‌اند؛ اما امتیاز فرانسیس قدیس در آن است که او بر عمل به آن تأکید داشت. شاگرد معروفش، یاکوپونه تودی، راز و روش فرانسیسیان را در عبارتی خلاصه کرده، می‌نویسد: «فقر، هیچ چیزی نداشتن و هیچ میلی نداشتن، و کسب همه چیز در روح آزادی است» (Lauda 60).

تمام همٔ فرانسیس، از لحظه تحول معنوی به بعد، مصروف عرضهٔ تفسیری مهیج از این اصل، و در نتیجهٔ آن، ایجاد نوعی زندگی و ارتباط با حقیقت شد، به گونه‌ای که نحوهٔ حیات او بلافاصله از سوی پیروانش حیاتی مسیح‌گونه و بی‌همتا تلقی گردید. بازگشت حقیقی به اناجیل، در هر کجا و در هر شرایطی، همواره تحول‌آفرین است. بازگشت او، در نظر معاصرانش، از نظر کمال، قوّت و تازگی بسیار حیرت‌انگیز بود و تحولی که ایجاد کرد، به گونه‌ای بود که او از سوی شاگردانش و فرانسیسیان نسل بعد، به عنوان مقلّد کامل مسیح مورد توجه قرار گرفت. در نظر آنها، در واقع، فرانسیس کسی بود که در سیمایش حیات عملی ناسوتی عیسی، دوباره ظاهر شده بود. یاکوپونه تودی با شهادت همیشگی خود گفته است: «مسیح خود را در تو نشان داده است!».

این تصور نسبت به فرانسیس قدیس، در ذهن عالی پی‌یر پتینانو<sup>۱</sup> (متوفای ۱۲۸۹م)، آن عارف فروتن فرانسیسی که همهٔ خوانندگان آثار

دانته دوستش دارند، صورت جذاب‌تری به خود گرفته است. او در عالم رؤیا، حضور باشکوه حواریون، قدّيسان، شهدا و در رأسشان باکره مقدس (مریم)<sup>۱</sup> را دید که با دقت و وسواس بسیار و با شوق و شور فراوان حرکت می‌کردند تا بلکه بتوانند تا حد امکان، در جای پای مسیح قدم بگذارند. در پایان این مراسم باشکوه مسیحی، چهره زنده و حقیر فرانسیس نمایان شد که همچون غارت‌شدگان با پای بی‌برهنه می‌آمد و او به تنهایی، محکم و به آسانی، درست پا جای پای سرور ما مسیح می‌نهاد. داستان‌هایی از این سنخ نشان می‌دهد که زندگی و قواعد سلوک او تا چه حد برای کسانی که تحت تأثیر روح او بوده‌اند، هدف و مقصود بوده است؛ و نقطه آغاز عرفان فرقه فرانسیسی را، که آمیخته با دوستی فقر و احساسات روشن مسیح‌محور بوده است، مشخص می‌سازد. توجه خاص به واقعه مصیبت مسیح، که همه عارفان فرقه فرانسیسی را به هم پیوند می‌دهد، ناشی از داستان پدیدار شدن علایمی شبیه به زخم‌های مسیح<sup>۲</sup> بر بدن فرانسیس است؛ داستانی که عمیقاً بر ذهنیت دینی قرون وسطا تأثیر گذارد. نظر ما در مورد این داستان، هرچه باشد، شاهی بر خصلت عرفانی و بسیار عاطفی آن گونه حیات باطنی است که فرانسیس قدّیس را - همچون عیسی مسیح - به خوبی از جهان مادی جدا ساخت. همان‌طور که اناجیل، تقریباً در مورد تعالیم باطنی عیسی - که با واقعه دستگیری او در باغ جتسمانی<sup>۳</sup> به پایان رسید - چیزی نمی‌گویند، به همان ترتیب، پیشرفت

#### 1. Blessed Virgin

۲. Stigmata. زخم‌های ایجادشده بر دست و پای عیسی مسیح با برخی از مسیحیان. معروف‌ترین این افراد قدّیس فرانسیس است که چنین زخم‌هایی، پس از مکاشفه معروف او در سال ۱۲۲۴م در کوه ورنّا، بر بدنش ظاهر شد.

۳. Gethsemane، باغی که بنا به روایت انجیل‌ها، عیسی مسیح در آنجا با خیانت بهودا



تدریجی روح فرانسیس در مدت هجده سال حیات دینی‌اش تنها در سایه تعالی آن در واقعه «کوه ورنه»<sup>۱</sup> می‌تواند مورد قضاوت قرار گیرد؛ یعنی وقتی که برای یک دم، جسم او کاملاً مطیع ادراکات و اشتیاقات معنوی روح گردید.

همه عارفان بزرگ فرقه فرانسیسی، به رغم تفاوت‌های فاحش خلق و خوی آنها با فرانسیس و با یکدیگر، شیفته این رویداد هستند. این رویداد، از یک سو، به آنان شور و شوق لازم برای تحمل رنج و درد را عنایت می‌کند و از سوی دیگر، نشاطی وجدآمیز و تقریباً طرب‌انگیز در تسلیم ساختن خود عطا می‌کند؛ نشاطی که با آن، این عارفان خودآگاهی جامعه مسیحی را غنا بخشیدند. البته این خلسه تسلیم‌آور، این اتحاد متناقض‌نمائی محبت شورانگیز و دردآلود، اساساً از سوی راهبان دیری، کسانی که به زودی فهمیدند لازم است قواعد فقر<sup>۲</sup> را منطبق با عرف تفسیر کنند، مورد توجه قرار نگرفت. این خلسه توسط برادران پاک، که روحیه فرانسیس قدیس را کاملاً در خود زنده نگه داشته بودند، حفظ و منتقل شد؛ مردانی که اکثراً در صوامعی دوردست زندگی کرده، همان

اسخربوطی گرفتار یهودیان شد. نیز رک: متی ۲۶، بند ۳۶ به بعد و مرقس ۱۴، بند ۳۲ به بعد.

۱. La Verna، نام کوهی که فرانسیس قدیس در سال ۱۲۲۴م به آنجا رفت تا ایام عید صعود مریم به آسمان (The Assumption of Our Lady؛ پانزدهم اوت) و چهل روز روزه‌داری خود را در آنجا بگذارند. در آنجا واقعه‌ای برایش رخ داد: از خداوند خواست بهترین راه برای خشنود شدن خود را به او نشان دهد؛ و بعد سه بار به انجیل تفأل زد و هر بار ابواب مربوط به مصیبت مسیح (The Passion of Christ) آمد. ناگاه عیسی مسیح را دید که بر صلیب کشیده شده بود. پس از اتمام این مکاشفه متوجه شد که زخم‌هایی همچون جای میخ بر کف دستانش ظاهر شده است.

«قواعد اولیه سلوک»<sup>۱</sup> را با تمام شدت و سختی اش رعایت می کردند و اوقاتشان را به ذکر و عبادت می گذراندند: ما برادر لئو<sup>۲</sup>، دوست صمیمی فرانسیس را، که در سنین کهولت نیز به همین متوال روزگار می گذراند، می شناسیم؛ و نیز همین گونه بود دوست دیگرش کنراد اوفیدایی<sup>۳</sup> (۱۲۴۱-۱۳۰۶ م)، که وارث اعمال قدرت فرانسیسی بر حیوانات بود و گفته شده است که روح عرفانی برادر ژیل<sup>۴</sup> در او رسوخ کرده؛ و زاهد پارسا جان [مقیم] کوه وزنا<sup>۵</sup> که «برای سه سال تمام، قلبش با آتش محبت الاهی برافروخته بود»، به طوری که «کلام حیرت آور و آسمانی او قلوب انسان ها را متحول می ساخت». جان دوست یا کوپونه تودی و احتمالاً استاد او در حیات معنوی بود و همین امر کافی است که باور کنیم که روح زیبای او الهام بخش دست کم برخی از اشعار شاگردش بوده است. علاوه بر این افراد، می توانیم مطمئن باشیم که در میان راهبان «فرقه روحانی»<sup>۶</sup> تعدادی عارف گمنام بودند که درباره شان گفته شده «مسیح و روح او در وجودشان مأوا گزیده است».

این خادمان متواضع عالم بالا، در گوشه های عزلت خویش، از سوی

۱. Primitive Rule؛ قواعد اولیه سلوک و آیین رهبانی که در سال ۱۲۰۹ م از سوی فرانسیس برای پیروانش نگاشته شد.

۲. Brother Leo، کشیش کانولیک و دوست صمیمی فرانسیس که پس از مرگ وی، حالات فرانسیس در هنگام مرگ را مکتوب ساخت.

3. Conrad of Offida

۴. Brother Giles، مشهور به ژیل سعادت مند، متوفی به سال ۱۲۶۲ م و یکی از مصاحبان و یاران فرانسیس قدیس. سخنان، نصایح و پاسخ هایش به سئوالات مختلف، در مجموعه ای به نام سخنان زرتین برادر ژیل (The Golden Words of the Blessed Brother Giles) در سال ۱۹۰۶ م منتشر گردید.

5. John of La Verna

۶. Spiritual Party، رک: پاورقی مربوط به فرقه فرانسیسیان.



کسانی که برای حیات روح القدس ارزشی قائل بودند، شناخته شده و محترم بودند و با ایشان ملاقات می کردند؛ و بدین سان، ویژگی باطنی و اصیل عرفان فرانسیسی با شور و شوق و خلوص ویژه آن، حفظ و منتشر شد.

بخش دوم از تأثیر فرانسیسیان، نقشی بود که توسط گروه سوم فرقه فرانسیسیان<sup>۱</sup> ایجاد شد. اینها مردان و زنانی از طبقات مختلف بودند که - در عین زندگی در شهرها - تحت تأثیر جذابیت های مختلف فرانسیسیان واقع شده، مایل بودند قواعد متعادلی از سادگی و پارسایی را که با زندگی عادی آنان منطبق باشد، بپذیرند. اینان یک جامعه تقریباً متحد را که وقف دین معنوی بود، شکل دادند. در این جامعه بود که عارفان بزرگ فرانسیسی همچون پی یر پتینانو، یاکوپونه تودی، آنجلا فولینیوی و ابرتینو کاساله<sup>۲</sup> رشد کردند. اگر ما این عارفان را، صرف نظر از وابستگی آنها به محیط اطرافشان و به صورت مجزا، مورد توجه قرار دهیم، در مورد جایگاه معنوی آنها دچار سوء فهم می شویم. در همان زمانی که یاکوپونه سروده های معنوی خود را می نوشت، در شهرهای مهم ایتالیا گروه های علاقه مندی بودند که منتظر دریافت و خواندن آنها بودند.

۱. Franciscan Tertiaries. در ۱۲۰۹م فرانسیس قدیس فرقه فرانسیسیان را برای مردان راهب تأسیس کرد. در سال ۱۲۱۲م صومعه ای نیز برای راهبه ها بنا نهاد و ریاست آن را به زنی پارسا به نام قدیسه کلر (St. Clare of Assisi) سپرد و برای آنان که نمی توانستند خانواده و خانه خود را ترک کنند، در ۱۲۲۱م «قاعده سوم ریاضت برای برادران و خواهران نادم» (Third Order of Brothers & Sisters of Penance) را پدید آورد. این افراد بدون دست شستن از دنیا، با بستن عهد دینی می توانستند اصول و روش زندگی فرقه فرانسیسی را در پیش گیرند.

۲. Ubertino da Casale، از رهبران گروه روحانیگران در قرن سیزدهم یا چهاردهم میلادی.

خطاب به اعضای چنین گروه‌هایی، آنجلا تعالیم<sup>۱</sup> خود را نوشت. سطح بالای آموزه‌های مندرج در نامه‌هایش و سفارش‌های مؤکد او به فرزندان معنوی‌اش، حاکی از مرتبه بالای فهم معنوی آنهاست؛ و اشاره دارد که هنگامی که ابرتینو کاساله آنان را «بزرگ‌عاملان به حکمت ملکوتی»<sup>۲</sup> نامید، بیش از فقر داوطلبانه‌ای که آنها در پیش گرفته بودند، در نظر داشت. ابرتینو بیان می‌کند که او ابتدا از دو نفر از اعضای این گروه، یکی سسیلیا فلورانی<sup>۳</sup> - که یک عارف گمنام بود - و دیگری پی‌یر پتینانوی پارسا اهل سی‌ینا، «هنر کامل تأملات برتر دربارهٔ حیات مسیح»<sup>۴</sup> را فراگرفت و سپس می‌گوید که «امر عجیبی خواهد بود اگر بتوان صفای روح آنها را در قالب تنگ کلمات قرار داد». با قرار دادن این‌گونه عبارات در کنار اشعار یا کوپونه، فهم وجود مجموعه‌ای گسترده از عرفای فرانسیسی - در قرن سیزدهم در ایتالیا - را آغاز می‌کنیم که نه تنها عارفانی مجذوب، بلکه مبلغان و معلمان مشتاق بر تبلیغ و تعلیم بوده‌اند؛ افرادی که عشق و شور و شوق معنوی‌شان «بر دیگر جان‌های عاشق شعله می‌افکند». کسانی که آنها را شناخته‌ایم - همچون فرانسیس - تقریباً گویی دوباره زاده شده بودند: مردان و زنانی سخت‌کوش و آکنده از آرزوها یا احساسات شورانگیز، مجذوب، متحول، که توانایی‌های خود را به سمت مقاصد معنوی متوجه ساختند. یا کوپونه تودی یک قاضی

۱. *Instructions* بخشی از سخنان و تعالیم آنجلا که توسط شاگردانش نوشته شده است.

دیگر مجموعه‌هایی که از کلام او توسط شاگردانش مکتوب شد، عبارت‌اند از: *Divine*.

*Consolation, Visions (of Blessed Angela)*

2. great practisers of seraphic wisdom

3. Cecilia of Florence

4. The whole art of the higher contemplation of the Life of Christ



جاه طلب بود که در اواسط عمر، مطابق روایت‌ها، بر اثر مصیبتی بزرگ متحول شد. گفته شده که مرگ ناگهانی همسر زیبا و جوانش، و کشف این موضوع که آن زن، به واسطهٔ توبه، در زیر لباس‌های مورد علاقه‌اش، جامه موئینی بر تن می‌کرده است، یا کوپونه را به سوی پذیرفتن فقر فرقه فرانسیسیان و کناره‌گیری از دنیا به شدیدترین صورت ممکن، کشاند. پس از آن، او به نوبهٔ خود به یک مبلغ سیار، یک شاعر، یک پیشوای گروه فرانسیسیان روحانی و بالاخره یک عارف بزرگ مبدل گردید. اشعار وی که بیانگر گذر او از میان تمام مراتب توبه، شوق، پریشانی و یقین آرامش‌بخش است و نشانگر رشد عرفانی اوست، مظهر ادبی تام معنویت فرانسیسیان است؛ یعنی شدت عواطف، واقع‌گرایی دینی، آمیختگی به ظاهر متناقض حلاوت اصیل و توبه مشقت‌آمیز، و پرواز ناگهانی به نادیدنی‌ها.

پیش از آنکه به قدرت محبت مسیح واقف شوم  
در دعا آن را می‌طلبیدم، با این باور که آن امری است مطبوع  
تصور می‌کردم با این محبت در فضایی توأم با آرامش و سکون  
تنفس خواهم کرد  
در اعلا مرتبهٔ آرامش، جایی که تندبادها هرگز نتوانند گزند  
وارد کنند.

اما در آنجا به جای حلاوت، درد و رنج یافتم.  
قلبم با گرمایی هراس‌انگیز از هم شکافت  
با وقوع این امور عجیب، همهٔ کلمات بی‌معنا و پوچ‌اند  
من کشتهٔ برکت اویم و هنوز (در عشق او) زنده‌ام و پرجنبش



کنون نمی‌توانم دیدگانم را به سوی هیچ‌یک از آفریده‌ها معطوف  
کنم

زیرا تمام توجه من معطوف به صانعم است  
 زمین، آسمان و دریا خالی از لذت‌اند  
 زیرا برای عشق ارزشمند مسیح، هر آنچه غیر اوست را پاک به  
 فراموشی سپرده‌ام  
 ماسوای او پست و حقیر می‌نماید؛ روز همچون سیاهی شب  
 تار است  
 کروییان و فرشتگان با آنکه در پرتو وجودشان محبت و حکمت  
 رؤیت می‌شود، با این حال باید  
 جای را رها کنند، جای را بسپارند  
 به آن سیمای یگانه  
 به آن خداوند محبوب من، آن خداوند محبت<sup>۱</sup>

در این شعر باشکوه که عواطف را به قلمروی تقریباً بی‌نهایت  
 می‌رساند، شور و شوق فرانسیسیان را در اوج حرارت می‌بینیم  
 و می‌فهمیم که این شور و حرارت نیازمند به یاد داشتن و دریافت  
 این حقیقت است که همه فضایل در پرتو نظام بخشیدن به محبت به دست  
 می‌آید. البته یاکوپونه در شعر خود، این حقیقت را از زبان مسیح نقل  
 می‌کند؛ اما در واقع، آن را به طور مستقیم از کلام اگوستین قدیس گرفته  
 است:

تو که به من (مسیح) محبت داری، این محبت را سامان بخش  
 زیرا محبت بی‌سامان فضیلتی نیست؛  
 و چون تو با چنین شور و حرارتی مرا جست‌وجو کرده‌ای  
 باشد که آن فضیلت بر اندیشه و محبت تو حاکم شود

۱. 90. Lauda؛ این شعر و اشعار بعدی از ترجمه آقای تشودوریک (با اجازه ایشان) اقتباس  
 شده است.



آن اصل محبت را طلب کن  
که شور و اشتیاق‌های او با نظمی اصیل آموخته می‌شود.<sup>۱</sup>

اما حالات روحی ملایم‌تر و در واقع، برجسته‌تر دیگری در بیت‌بیت اشعار یاکوپونه چهره می‌نماید، که با همه تأکیدش بر ارزش‌های فقر و ساده‌زیستی و تحقیر تلویحی علم‌آموزی، به روشنی، چشمه‌های ادبی تمامی اشعار را، که اکثرشان به طور جدی بیانگر اندیشه‌ها و عقاید هستند، نشان می‌دهد. در حالی که تأثیر مستقیم فرانسیسیان، تبیینی برای سرودهایی در باب فقر قدسی<sup>۲</sup>، و در باره فرانسیس قدیس است، ترانه‌های عاشقانه کریسمس، اشعاری در مورد «صلیب» و دیگر اشعار نشان‌دهنده آگاهی قابل توجه (یاکوپونه) به فلسفه عرفانی است. مشخصاً دیونیزیوس آریوپاگوسی و اگوستین قدیس برای او افراد شناخته‌شده‌ای بودند و افکارشان همواره او را در بیان اشعار فلسفی مدد رسانده است؛ و از این استادان بزرگ با دیدگاه‌های افلاطونی، یاکوپونه آموخت که آن احساس وجدآور هستی الاهی<sup>۳</sup> - یعنی همان پس‌زمینه متعالی برای حیات روح و متعلق پرستش روح - را مورد اشاره قرار دهد و تقریباً توصیف کند؛ هستی‌ای که جمیع کوشش‌ها و کشش‌ها (آرزوها)ی فردی انسان را تعادل بخشیده، به خود معطوف می‌سازد.

آن هنگام که عقل انسان از دست می‌رود

و در خوابی هشیارانه و خلسه‌ای عمیق و الاهی فرو می‌رود

خودش در الوهیت گم می‌شود

و مسحور، مغلوب و تسلیم می‌گردد

در مسیر جاودانگی قرار می‌گیرد  
 در حالی که مات و مبهوت به پشت سر خود می‌نگرد  
 نمی‌داند چگونه آن را در نور دیده  
 اکنون به دنیایی نوین پرتاب شده  
 از وضع پیشین بیرون کشیده شده  
 و به عالمی دیگر عالمی بزرگ و بی‌حد کشانده شده است  
 که در آنجا محبت به دریا (ی عظمت او) می‌ریزد.<sup>۱</sup>

این دیدگاه دوگانه نسبت به تجربه‌های عاطفی - شخصی از خدا و تجربه‌های مابعدالطبیعی - غیرشخصی از خدا (که توسط یا کوپونه در حد اعلا مورد اشاره قرار گرفت) مجدداً در خانم آنجلا فولینیوی، که حدود بیست سال از او کوچک‌تر بود، دیده می‌شود، و از جهات بسیاری در برجسته‌ترین عارفان بزرگ فرقه فرانسیسیان یافت می‌شود. خصیصه رهایی‌بخشی عنصر شور و شوق در فرقه فرانسیسیان - و توانایی این عنصر برای تحول، پذیرش و انبساط دورترین ارواح و واداشتن آنان به انجام کارهای تأدیبی و فارغ از خود - به خوبی در او هویدا است.

آنجلا یک نمونه قابل تحسین از آن چیزی است که هاوِلین<sup>۲</sup> آن را عادتاً معنویت تدریجی<sup>۳</sup> می‌نامید. حتی با اغراق آمیز دانستن توبه‌وی، او تا حدود سنین میانی عمر، زندگی مشخصی داشته است؛ حیاتی سراسر معطوف به دنیا و حتی گناه‌آلود؛ ولی او یکی از تأثیرگذاران بزرگ در حیطه دین در زمانه خود شد و بی‌دلیل نبود که او «بانویی در الاهیات» نامیده شد. معروف‌ترین شاگرد او، یعنی اُبرتینو کاساله، تصویر تحسین‌برانگیزی

1. Lauda, 91

2. Abbe Huvelin

3. bit by bit spirituality



از قدرت معنوی وی از خود به جای گذاشته است و با توجه به تجربه او می‌توانیم نسبت به بسیاری از تجربه‌های دیگران مطمئن باشیم. اُبرتینو یک راهب جوان مغرور و مستعد، ولی بی‌بندوبار بود که اولین قدم در مسیر حیات معنوی را به دست سسیلیا فلورانسی و پی‌یر پتینانو پیمود. او صرفاً تخیل دینی خود را به کار انداخته بود و انکار حقیقی نفس را به یک‌باره متوقف ساخته بود. او به خوبی مردم را موعظه می‌کرد و در عین حال، زندگی آسوده‌ای را در پیش گرفته بود. تحول کامل وی در چهل سالگی و تحت تأثیر آنجلا انجام شد و به مدد هدایت او، به قوت هدف خود پی برد.

او (آنجلا) همه مواهب روح را که به خاطر زندگی گناه‌آلودم از کف داده بودم، به من بازگرداند؛ به طوری که از آن به بعد، دیگر آن انسان پیشین نبودم. از آن زمان که شکوه فضیلت پرشور او را تجربه کردم، تمام صورت اندیشه‌ام را متحول ساخت. همچنین ضعف، سستی و پریشانی را از جسم و روحم بیرون راند و تشنگی خاطر مرا، که بر اثر پریشان‌حالی‌ها ایجاد شده بود، از بین برد؛ به طوری که هر کس که مرا از قبل می‌شناخت، شک نمی‌کرد که روح مسیح از طریق او دوباره در من فرود آمده است.<sup>۱</sup>

بانویی که درباره او چنین نوشته شده است، در حدود پنجاه سالگی، در اثر مدت طولانی شاگردی کردن و تحمل رنج‌های باطنی فراوان، به مراتب والایی در حیات عرفانی دست یافته بود. همچون اکثر عارفان بزرگ، او دارای عواطف طبیعی شدیدی بود و در

مسیر تسلیم و وقف آنها در جهت اهداف معنوی، تلاش و کوشش طاقت‌فرسایی متحمل شد. او ازدواج کرده بود و شرایط خوب اقتصادی داشت و به زندگی انسانی با آسایش و خوش‌گذرانی عشق می‌ورزید؛ لذت جو، تن‌پرور، متزلزل و ریاکار بود و در ابتدا بهره‌مندی کامل از تمتعات دنیوی را با تظاهر به ریاضات فرقه‌فرانسیسیان در هم آمیخته بود. وی می‌گوید:

وانمود می‌کردم که میل به چیزی جز آنچه ضروری است، ندارم؛ در حالی که وجودم آکنده از حرص و میل شدید به خوردنی‌ها و شراب بود. با تلاشی بسیار، ظاهری فقیرانه برای خود ساخته بودم؛ اما ملحفه و زیراندازهای زیادی در محل خوابم مهیا ساخته بودم و گفته بودم اول هر صبح آنها را جمع کنند تا کسی متوجه نشود [...] وجود من منزلگاه غرور و شیطان شده بود؛ اما وانمود می‌کردم که حضور خدا در روح من و تسلائی او در خانه‌ام جریان دارد؛ در حالی که آن که در روحم و هم در خانه‌ام حضور داشت، شیطان بود و می‌دانم که در تمام مدت زندگی‌ام، آنچه مرا به خود مشغول ساخته بود، این بود که چگونه می‌توانم شهرت «مقدس بودن» را کسب کنم.<sup>۱</sup>

این تصویر جالبی نیست و در واقع، دارای موارد مایوس‌کننده‌ای است که به ندرت، در پرورش یک قدیس به کار رفته است. آنجلا احتمالاً در این زمان، یک فرد عادی از گروه سوم فرقه فرانسیسی<sup>۲</sup> بود که از انجام الزامات واقعی قواعد تهذیب طفره می‌رفت. به علاوه، او مرتکب گناهان بزرگی شد که از اعتراف کردن هم واهمه پیدا

1. *Book of Conversion*, cap i

2. Franciscan Tertiary



کرد، تا اینکه به درگاه فرانسیس قدیس دست به دعا برداشت. فرانسیس در خواب بر او ظاهر شد و به او وعده یاری داد. روز بعد به کلیسای جامع شهر فولینیو رفت و بر سکوی خطابه آنجا، عموی خود آرنالدو<sup>۱</sup> را که از راهبان فرقه فرانسیسیان بود، دید و در سیمای او، یاری دهنده موعود را یافت. آنجلا در برابر او به گناهان خود اعتراف کرد و از اینجا اولین قدم از «مراحل معنوی» را برداشت که در آن «به کاستی های زندگی اش واقف شد» و در صدد اصلاح آنها برآمد.

این روند، سال ها ادامه پیدا کرد. اغلب پیش از رسیدن به مرحله بعد، وقفه های طولانی پیش می آمد و انصراف حاصل می شد. آنجلا سلوک در مراحل معنوی را با کناره گیری از آسایش های زندگی آغاز کرد. وی می گوید: «انجام این کار با توجه به اینکه محبت چندانی نسبت به خدا در خود احساس نمی کردم و از طرفی دیگر، با همسرم زندگی می کردم، برایم از سویی خجالت آور، و از سوی دیگر، سخت بود». زهدگرایی کامل تر زمانی برای او میسر شد که شوهرش را و در همان اوقات، فرزندان را - که احتمالاً در اثر یک بیماری واگیردار که هر از چندگاهی، شهرهای منطقه اومبریا<sup>۲</sup> را در بر می گرفت - از دست داد، و همین طور مادرش را «که مانعی بزرگ در دنبال کردن راه خداوند بر سر راه او بود». با شروع زندگی در کنار هم نشین دیگری، به عنوان عضوی از گروه سوم راهبان فرقه فرانسیسیان، به تدریج دارایی های خود را به کناری نهاد و در پاسخ به ندای درونی اش، در پای بندی کامل به فقر فرانسیسی، با خوف ذاتی خود نسبت به سختی راه مبارزه کرد. او توبه های سرّی را متحمل

1. Arnaldo

۲. Umberia منطقه ای کوهستانی است در مرکز ایتالیا که شهر فولینیو در آن واقع شده است.

شد و بسیار عمیق‌تر از پیش، به زندگی توأم با تأمل پرداخت. او از تردید درونی‌اش، قبل از این چشم‌پوشی قدرتمندانه و کامل از دارایی خود، گزارشی بسیار انسانی ارائه می‌کند و می‌گوید: «در ذهن خود عمیقاً آرزو داشتم که فقیر باشم، و آنچه غالباً دغدغه خاطر من را فراهم می‌آورد، این بود که مبادا پیش از رسیدن به فقر، مرگم فرا رسد. از سوی دیگر، وسوسه‌های درونی مرتباً در گوشتم زمزمه می‌کردند که جوان هستم و گذراندن زندگی از راه گدایی ممکن است به آبروریزی و خطرات بزرگ و یا مرگ در اثر سرما، گرسنگی و یا برهنگی منجر شود. به علاوه، جمیع دوستانم مرا از این کار برحذر می‌داشتند». به نظر می‌رسید از جمله این ناصحان محتاط، راهبان فرانسیسی بودند که آنجا با آنان مشورت می‌کرد؛ اما گویی یک انگیزه قوی‌تر از همه احتیاط‌ها به او بانگ می‌زد که هر راه میان‌بُری بی‌فایده است. او می‌گوید: «می‌اندیشیدم که هیچ چیزی را نمی‌توانم برای خود نگه دارم جز اینکه آرزو داری خدا را - که این چنین قلبم را روشن ساخته - در پی خواهد داشت».

این زمانی بود که آنجا تصمیم بر چشم‌پوشی کامل از تمام دارایی‌ها و وابستگی‌های مادی گرفت؛ یعنی چیزهایی که در ابتدا، آنها را لذت‌هایی مانند الزامات زندگی معنوی می‌دانست. تا پیش از این، او «به دلیل گناهانش غرق در تلخ‌کامی بود و ابداً حلاوت حیات معنوی را نچشیده بود». اما پس از آنکه تصمیم بر زندگی در فقر کامل گرفت، [به گفته خودش] «فهمی بسیار روشن از خیرخواهی الهی و بی‌لیاقتی خودم - که به هیچ طریق، قادر به توصیف آن نیستم - به من عنایت شد»، و از این زمان، «شیرینی و تسلای خدا را در قلبش احساس کرد».

مرحله اشراق، کامل شد و با برجسته‌ترین مکاشفه روحانی بر تقدس



خویش اطمینان حاصل کرد؛ تجربه‌ای که هنگام زیارت، در راه فولینیو به آسیزی، برایش رخ داد. او به ما می‌گوید که اندکی پیش از آن، هنگامی که باقی‌مانده اموال خود را بین فقرا تقسیم می‌کرد، به درگاه خداوند چنین دعا کرده است: «پروردگارا، آنچه را انجام می‌دهم، تنها از آن روست که تو را بیایم» و به نظرش رسید که ندایی پاسخش را چنین می‌دهد: «با جدّ و جهد بکوش تا خود را مهیا سازی؛ زیرا هنگامی که آنچه را در حال انجام هستی به پایان رساندی، تمام تثلیث<sup>۱</sup> بر تو نازل خواهند شد». قدیمی‌ترین نوشته‌ها از مکاشفات آنجلا به ما می‌گویند که دقیقاً همان هنگام که او به صومعه کوچک تثلیث مقدس<sup>۲</sup>، در راه اسپلو<sup>۳</sup> به آسیزی، پا گذاشت، ناگهان احساس کرد جانش با حضور خدا احاطه شده است، که با او سخن می‌گوید و او را به عشق‌ورزی ترغیب می‌کند و به او وعده می‌دهد که تا هنگام دیدار دومش از کلیسای باسیلیکای<sup>۴</sup> شهر آسیزی با او همراه باشد. از نشانه‌های قوّت روح آنجلا آن است که او حتی چنین تجربه کاملی را بدون نقد نپذیرفت. وی می‌گوید: «روح من بعدها گفت اگر تو که از آغاز با من تکلم کرده‌ای، به راستی روح القدس بودی، چنین مطالب عظیمی را به من نمی‌گفتی؛ و اگر تو به راستی در درون من بودی، آن‌گاه مسرت من به حدی عظیم می‌بود که نمی‌توانستم آن را تحمل کنم و در عین حال زنده بمانم. حضور [الاهی] در وجودش پاسخ داد: «من این نشانه را به تو عنایت خواهم کرد تا بدانی من که هستم: هم‌اکنون بیرون رو و کوشش کن با همراهانت سخن بگویی و درباره هر آنچه می‌خواهی، خوب یا بد،

۱. Whole Trinity؛ پدر، پسر و روح القدس.

2. The Holy Trinity

3. Spello

۴. basilica؛ کلیساهای تاریخی با جایگاهی ممتاز در مسیحیت کاتولیک.

شد و بسیار عمیق‌تر از پیش، به زندگی توأم با تأمل پرداخت. او از تردید درونی‌اش، قبل از این چشم‌پوشی قدرتمندانه و کامل از دارایی خود، گزارشی بسیار انسانی ارائه می‌کند و می‌گوید: «در ذهن خود عمیقاً آرزو داشتم که فقیر باشم، و آنچه غالباً دغدغه خاطر من را فراهم می‌آورد، این بود که مبادا پیش از رسیدن به فقر، مرگم فرا رسد. از سوی دیگر، وسوسه‌های درونی مرتباً در گوشم زمزمه می‌کردند که جوان هستم و گذراندن زندگی از راه‌گدایی ممکن است به آبروریزی و خطرات بزرگ و یا مرگ در اثر سرما، گرسنگی و یا برهنگی منجر شود. به علاوه، جمیع دوستانم مرا از این کار برحذر می‌داشتند». به نظر می‌رسید از جمله این ناصحان محتاط، راهبان فرانسیسی بودند که آنجلا با آنان مشورت می‌کرد؛ اما گویی یک انگیزه قوی‌تر از همه احتیاط‌ها به او بانگ می‌زد که هر راه میان‌بری بی‌فایده است. او می‌گوید: «می‌اندیشیدم که هیچ چیزی را نمی‌توانم برای خود نگه دارم جز اینکه آزرده‌گی خدا را - که این چنین قلبم را روشن ساخته - در پی خواهد داشت».

این زمانی بود که آنجلا تصمیم بر چشم‌پوشی کامل از تمام دارایی‌ها و وابستگی‌های مادی گرفت؛ یعنی چیزهایی که در ابتدا، آنها را لذت‌هایی مانند الزامات زندگی معنوی می‌دانست. تا پیش از این، او «به دلیل گناهانش غرق در تلخ‌کامی بود و ابداً حلاوت حیات معنوی را نچشیده بود». اما پس از آنکه تصمیم بر زندگی در فقر کامل گرفت، «به گفته خودش» «فهمی بسیار روشن از خیرخواهی الهی و بی‌لیاقتی خودم - که به هیچ طریق، قادر به توصیف آن نیستم - به من عنایت شد»، و از این زمان، «شیرینی و تسلای خدا را در قلبش احساس کرد».

مرحله اشراق، کامل شد و با برجسته‌ترین مکاشفه روحانی بر تقدس



خویش اطمینان حاصل کرد؛ تجربه‌ای که هنگام زیارت، در راه فولینیو به آسیزی، برایش رخ داد. او به ما می‌گوید که اندکی پیش از آن، هنگامی که باقی‌ماندهٔ اموال خود را بین فقرا تقسیم می‌کرد، به درگاه خداوند چنین دعا کرده است: «پروردگارا، آنچه را انجام می‌دهم، تنها از آن روست که تو را بیایم» و به نظرش رسید که ندایی پاسخش را چنین می‌دهد: «با جدّ و جهد بکوش تا خود را مهیا سازی؛ زیرا هنگامی که آنچه را در حال انجام هستی به پایان رساندی، تمام تثلیث<sup>۱</sup> بر تو نازل خواهند شد». قدیمی‌ترین نوشته‌ها از مکاشفات آنجلا به ما می‌گویند که دقیقاً همان هنگام که او به صومعهٔ کوچک تثلیث مقدس<sup>۲</sup>، در راه اسپلو<sup>۳</sup> به آسیزی، پا گذاشت، ناگهان احساس کرد جانش با حضور خدا احاطه شده است، که با او سخن می‌گوید و او را به عشق‌ورزی ترغیب می‌کند و به او وعده می‌دهد که تا هنگام دیدار دومش از کلیسای باسیلیکای<sup>۴</sup> شهر آسیزی با او همراه باشد. از نشانه‌های قوّت روح آنجلا آن است که او حتی چنین تجربهٔ کاملی را بدون نقد نپذیرفت. وی می‌گوید: «روح من بعدها گفت اگر تو که از آغاز با من تکلم کرده‌ای، به راستی روح‌القدس بودی، چنین مطالب عظیمی را به من نمی‌گفتی؛ و اگر تو به راستی در درون من بودی، آن‌گاه مسرت من به حدی عظیم می‌بود که نمی‌توانستم آن را تحمل کنم و در عین حال زنده بمانم. حضور [الاهی] در وجودش پاسخ داد: «من این نشانه را به تو عنایت خواهم کرد تا بدانی من که هستم: هم‌اکنون بیرون رو و کوشش کن با همراهانت سخن بگویی و دربارهٔ هر آنچه می‌خواهی، خوب یا بد،

۱. Whole Trinity؛ پدر، پسر و روح القدس.

2. The Holy Trinity

3. Spello

۴. basilica؛ کلیساهای تاریخی با جایگاهی ممتاز در مسیحیت کاتولیک.

اندیشه کن؛ و خواهی دید که به هیچ وجه نمی توانی درباره چیزی جز خدا اندیشه کنی؛ زیرا تنها من هستم که می توانم افکار را محدود کنم».

او از این تجربه برخوردار بود تا آن گاه که همراه با دیگر زائران، برای بار دوم، به کلیسای باسیلیکا آمد و آن گاه «آن تجربه به آرامی و به تدریج، نه ناگهانی، از او جدا شد». با وجود این، احساس جدا شدن از این تجربه به قدری تلخ بود که او بر زمین افتاد. کوشش کرد که بگوید: «ای محبوب من! تو را دوست دارم؛ چرا مرا ترک می کنی؟ چرا؟ چرا؟» اما تنها توانست به صدای بلند بگرید. راهبان به سوی او رفتند تا علت این سر و صدا را دریابند و عمویش آرنالدو نیز، که در بین آنان بود، از اینکه مبادا برادرزاده اش در دسری درست کند، برافروخته بود. بعدها که آن دو در فولینیو یکدیگر را دیدند، آرنالدو سعی کرد به طور غیرمستقیم، علت آن شور و شوق آنجلا را دریابد و بر اثر پافشاری اش، آنجلا حقایقی غیرقابل تردید از حیات عرفانی اش را فاش ساخت و مرتبه والای تجارب عرفانی اش - که ظاهراً بدون هیچ تربیت خاصی به آن نایل شده بود - برای عموی وی روشن شد. آرنالدو، بر اساس گفته های آنجلا، مجموعه ای ممتاز از «مشاهدات معنوی»<sup>۱</sup> او را که آنجلا را از جایگاهی ویژه در میان عرفای مسیحی برخوردار می سازد، نوشت. پیوند این دو، از زمان سفر زیارتی به آسیزی تا سال ۱۲۹۶م ادامه پیدا کرد. ما نتایج تلاش های آرنالدو را، که بعدها توسط شخص دیگری ویرایش و از نو مرتب گردید، در اختیار داریم و هرچند آنجلا بارها از نارسایی این نوشته ها گلایه و تأکید داشت که نوشته های عمویش خشک و نامطبوع هستند و مشیر به آن حقایق وصف ناپذیری که بر او آشکار شده اند،



نیستند، اما این نوشته‌ها در زمره ماندگارترین نوشته‌های عرفان مسیحی باقی مانده‌اند.

چشم بصیرتم باز شد و کمال الاهی را نظاره کردم و به وسیله آن، تمام عالم را ادراک می‌کردم: اینجا و آن سوی دریا را، اعماق آن و هر چیز دیگری را؛ در همه آنها چیزی جز قدرت خدا ندیدم. یقیناً به حدی غیرقابل توصیف بود که روح من از شدت شگفتی با صدایی بلند به ناله درآمد و گفت: «این جهان سراسر آکنده از خداست!». اکنون دریافتم که جهان چیزی جز یک شیء کوچک نیست. علاوه بر آن، دیدم که قدرت الاهی فوق تمام چیزهاست و باز دریافتم که سراسر عالم مملو از قدرت اوست. سپس خداوند به من گفت: «من تاکنون قطره‌ای از دریای قدرت خود را به تو نشان داده‌ام». آنگاه بود که به خوبی فهمیدم توان الاهی است که مرا قادر ساخته تا تمام امور دیگر این جهان را بهتر دریابم. خداوند همچنین به من فرمود: «من تو را بر آن داشتم تا چیزی از قدرت مرا ببینی؛ اکنون بنگر و فروتنی مرا نظاره کن». آنگاه نگاهی ژرف به تواضع الاهی در برابر انسان و دیگر مخلوقات خداوندی، به من عطا شد؛ به طوری که وقتی روح من قدرت غیرقابل توصیف خداوندی را به خاطر آورد و فروتنی عمیق الاهی را دریافت، به حیرت فرو رفته، دریافت که خود ناچیز است؛ زیرا در خود چیزی جز کبر و غرور نیافت.

این مکاشفه حتی به شکل ناقصی که امروزه در اختیار ماست، که نیمه مابعدالطبیعی، نیمه شخصی است - و نفس در آن، شاهد حضوری روحانی و نه جسمانی از خداوند است - به ما در فهم اینکه چگونه آنجلا بعدها «بانویی در الاهیات» نامیده شد، کمک می‌کند - بانویی که عمیقاً اسرار جهان فوق‌مادی را مشاهده کرد. به نظر می‌رسد در این مکاشفات،

همچون برخی از مکاشفات جولیان نوروچی<sup>۱</sup>، نوعی شهود بی واسطه و فراعقلی با تفکر اضطراب آور یک ذهن شدیداً دینی در هم آمیخته است. این مکاشفات از همان اوایل آغاز گردید و ظاهراً ویژگی خاص دوره اول یا دوره خلسه او، که به سال ۱۲۹۴م خاتمه پذیرفت، بوده است؛ «سالی که دوران مقام پایی چلستینو<sup>۲</sup> آغاز شد» - این سال از معدود تاریخ‌های دقیقی است که ما در باب زندگی آنجلا در اختیار داریم. محتملاً این مشاهدات با مراحل معنوی که او تدهین، تعلم، اصلاح و اتحاد<sup>۳</sup> می‌خواند، همخوانی دارد.

اکنون او در عزلتی بزرگ روزگار می‌گذراند. همچون دوره اول زندگانی قدیسه ترزا یا دوره خلسه او، تجربه‌های عرفانی آنجلا بر همه، به جز بر استاد و مصاحبش، پوشیده بود. این مرحله از تکامل، که در آن بر اساس گفته خودش، او گاه غرق در نشاطی معنوی بود - به نحوی که «چهره‌اش نورانی و گلگون و چشمانش همچون شمعی فروزان می‌درخشید» - در سال ۱۲۹۴م پایان پذیرفت؛ یعنی زمانی که او به «مرتبه رنج و عذاب‌ها»<sup>۴</sup> وارد شد؛ مرتبه‌ای آمیخته با بیچارگی که اغلب پیش از «مرحله خلاق» سیر و سلوک عرفانی قرار دارد. درد و رنج‌های این مرحله بیش از دو سال به طول انجامید؛ ابتلائاتی که باعث شد او از بدن «ضعیف، نحیف و پردرد» خود به سلامت عبور کند. وسوسه‌های سهمگین، اراده او را در ورطه آزمایش قرار داده، آن را تقویت کرد. او درباره مراحل نهایی تهذیب

۱. Julian of Norwich، رک: فصل ۶.

۲. Celestino V.؛ نام اصلی او Pietro di Morrone و زاهدی ایتالیایی (۱۲۱۵-۱۲۹۶م) بود که در سال ۱۲۹۴م به مقام پایی رسید.

3. Unction, Instruction, Reformation and Union

4. The degree of torments



می‌گوید: «گاه هر رذیلتی در درونم دوباره پیدا می‌شد [...] به میان مخوف‌ترین تاریکی‌های روح پرتاب می‌شدم [...] در اندیشه‌ام ترجیح می‌دادم می‌سوختم به جای آنکه چنین دردهایی را تحمل کنم». آنان که در این قبیل اعترافات، شواهدی از یک ذهن نامتعادل و بیمار می‌یابند، باید به خاطر داشته باشند که این تربیت و تهذیب سخت، نه صرفاً یک زن خیال‌پرداز و عصبی، بلکه زنی پر استعداد را به وجود آورد که دور تا دور او را گروه‌هایی از شاگردان دل‌بسته احاطه کرده بودند؛ بانویی که کتاب آموزهٔ انجیلی<sup>۱</sup> او سرمشق بسیاری از قدیسان شد و تأملات او در باب صفات الهی هنوز هم احترام و حیرت ما را برمی‌انگیزد و «فضیلت پرشور» او تمام دیدگاه‌های معنوی ابرتینو کاساله را تغییر داد و او را به ترک نفس کامل کشاند. زمانی که ابرتینو در سال ۱۲۹۸م آنجلا را ملاقات کرد، آن زن دنیاگرا و خیال‌پرداز مرموز، به مرکز عظیم تأثیرات روحی و عرفانی مبدل شده بود، به طوری که ابرتینو پروایی نداشت که با الهام از عبارت کتاب حکمت یسوع<sup>۲</sup>، او را «مادر محبت و خوف و معرفت پاک و امیدواری مقدس» بنامد. مرحلهٔ «درد و عذاب» سپری شد و حالت پُرفعالیت و در عین حال، آرامش پایدار در خدا، که او آن را «غیرقابل وصف» و دیگر عرفا «حیات وحدانی» می‌نامند، جانشین آن شد. در طول این دورهٔ رسولی، اکثر مکاشفات مکتوب او مورد توجه «فرزندان معنوی»<sup>۳</sup> آش بود، که اکنون به نظر می‌رسد کتاب کوچک آموزهٔ انجیلی که او را یک استاد و راهنمای نفوس نشان می‌دهد، فراهم آمده از نامه‌ها و

1. Evangelical Doctrine

۲. *Wisdom of Jesus* یا *Ecclesiasticus* از کتاب‌های الحاقی (Apocrypha) که در قرن سوم میلادی توسط یسوع پسر سیراخ نوشته شد.

3. spiritual sons

سخنان او خطاب به شاگردانش در ده - دوازده سال آخر عمرش باشد؛ کتابی که بسیار بهتر از کتاب‌های مکاشفات، تسلا‌ها یا عروج روحانی می‌تواند ثمرات درخور کمال معنوی را به بار آورد. در این کتاب، جنبه خلّاقانه او را به عنوان یک معلم متین که سالکان را از راهی هموار به طرف مقصد کمال پیش می‌برد، می‌بینیم.

برای آنجلا، کلام اول و آخر حکمتِ راستین، «معرفت به خود و به خدا» بود - مرتبه‌ای از حقیقت که تعداد اندکی از انسان‌ها به آن دست می‌یابند. وی می‌گوید: «ای فرزندان عزیز من! هر شهودی، هر الهامی، تمام عواطف و لذت‌های معنوی، همه معرفت‌ها، همه تأملات عرفانی، اگر انسان خودش را و خدایش را نشناسد، بی‌ارزش است». این معرفت واقع‌بینانه و این احساس تناسب معنوی، به دو عامل فقر و فروتنی انسان بستگی دارد. بر اساس روش فرانسیسیان واقعی، او این موضوع را که روح، خود را حقیر و تهی بداند با آن تقلید ظاهری از زندگی زمینی مسیح، که هر انسان آگاهی خود را به آن مقید می‌کند، همسان می‌شمرد. او در یکی از عبارات برجسته کتابش می‌گوید: «عشق به خدا هیچ‌گاه بیهوده نیست؛ زیرا ما را وامی‌دارد راه صلیب<sup>۱</sup> را دنبال کنیم». این عشق پویا با توجهی دائم، خالصانه، مستمر و پرشور به خدا بیدار می‌شود - رشته‌ای از صفات که به کمال حیات معنوی اشاره دارند و او آنها را برای فرزندانش لازم می‌شمرد.

این عشق یعنی تربیت طولانی و سخت برای شکل‌گیری شخصیت، دعا و تأمل، و نه یک زهدگرایی عاطفی از نوع زهدگرایی احیاگرایان. چنین تربیتی، وجود و قابل وصول بودن حقیقت فوق‌طبیعی را مسلم



می‌انگارد. آنجلا می‌گوید:

اولین گام برای انسانی که در این راه مستقیم وارد می‌شود و می‌خواهد به خدا تقرّب جوید، این است که پیاموزد خدا را نه فقط در ظاهر، همچون رنگ یک نوشته، بلکه ذات او را ادراک کند؛ زیرا ما به میزان معرفت خود عشق می‌ورزیم<sup>۱</sup>. بنابراین اگر معرفت ما به خدا اندک و مبهم باشد و اگر تفکر و تأمل ما دربارهٔ او سطحی و گذرا باشد، محبت ما نسبت به او اندک خواهد بود.

محبت حقیقی آن است که همراه با بصیرت باشد و با قبول محنت و خفّت و عمل توأم با فروتنی و عطوفت و ثبات قدم، به منصّه ظهور رسد - مجموعه‌ای از فضایل که شاید منعکس‌کنندهٔ فرآیندی باشد که با تحول باطنی خود آنجلا همراه بود. پایان این فرآیند سخت، تجلّی این امر است که «خیر تماماً از برکت عشق ابدی<sup>۲</sup>، و نه (تلاش) خود ما ناشی می‌شود و هر کس که این حقیقت را درک کند، روح حقیقت<sup>۳</sup> را در خود دارد».

یا کوپونه تودی به ایجاز می‌گوید: «(خداوندا) تو آن محبتی هستی که با آن، قلب به تو مهر می‌ورزد». در این دو سخن، که در عین سادگی، فریبنده و بی‌انتهایند، ما به لبّ عرفان فرقه فرانسیسیان دست می‌یابیم.

۱. میزان عشق‌ورزی به چیزی تابع میزان معرفت نسبت به آن است.

2. The Love Uncreate

3. The Spirit of Truth

منابعی برای مطالعه بیشتر:

Angela of Foligno, *Book of Divine Consolations*, (New Mediaeval Library,) London, 1908.

Cuthbert, Fr. *Life of St. Francis of Assisi*, London, 1914.

Dante, *Divine Comedy: Text and Translation*, 3 vols. (Temple Classics.) London, 1900.

Gardner, Edmund, *Dante and the Mystics*, London, 1913.

Gebhart, E. *Mystics and Heretics in Italy*, London, 1922.

Jacopone da Todi, *Le Laude*. A Cura di G. Ferri, Bari. 1915.

Little Flowers of St. Francis, Translated by T. W. Arnold, London, 1903.

*Mirror of Perfection*. Translated by R. Steele. London, 1903.

*Sacrum Commercium: The Converse of Francis and his Sons with Holy Poverty*, London, 1904.

Thomas of Celano, *The Lives of St. Francis of Assisi*, Translated by. A. G. Ferrers Howell, London, 1908.

Underhill, E. *Jacopone da Todi: A Spiritual Biography*: with a selection from the Spiritual Songs translated by Mrs. Theodore Beck, London, 1919.





## عارفان انگلیسی قرون وسطا

ریچارد رول<sup>۱</sup>، کتاب ابر نادانی<sup>۲</sup>، والتر هیلتون<sup>۳</sup>، جولیان نورویچی<sup>۴</sup>  
عارفان بزرگ انگلیسی، یک گروه نسبتاً متراکم را تشکیل می دهند. تمامی  
آثار آنها در خلال قرن چهاردهم میلادی به وجود آمد. آغازگر این گروه  
ریچارد رول است که در سال ۱۳۴۹م، یعنی سال «طاعون سیاه»<sup>۵</sup>، وفات  
یافت و آخرین آنها جولیان نورویچی است که به نظر می رسد کتاب  
الهامات<sup>۶</sup> خود را در حدود سال ۱۳۹۳م به پایان رسانید. یکی از  
ویژگی های آثار آنان این است که جملگی به عزلت یا آنچه آنان «زندگی  
انفرادی» می نامیدند، مربوط اند که به نظر می رسد در این دوره، جذابیت  
شدیدی برای کسانی که در جست و جوی کمال معنوی بوده اند، داشته

---

1. Richard Rolle

2. The Cloud of Unknowing

3. Walter Hilton

4. Julian of Norwich

۵. Black Death. این طاعون کشنده که نزدیک به سه چهارم مردم اروپا و آسیا را از بین برد، در سال ۱۳۳۴م در قسطنطنیه آغاز شد و به اروپا سرایت کرد و مدت بیست سال طول کشید. این طاعون به سبب لکه های سیاهی که در جریان بیماری بر پوست پدیدار می آمد، نزد اروپاییان به «مرگ سیاه» معروف شده است.

6. Revelations

است. ریچارد رول به هنگام تحول معنوی، زندگی در عزلت را برگزید و جولیان نورویدی یک راهبه بود. دو اثر مکتوب ابر نادانی و میزان کمال<sup>۱</sup> ظاهراً به ترتیب، خطاب به یک مرد و یک زن عزلت‌گزین نوشته شده‌اند. این کتاب‌ها به زبان محلی نوشته شده‌اند و در واقع، از اولین آثار هستند که به زبان مادری مؤلفان خود نوشته شده‌اند؛ زیرا در آن زمان، لاتین هنوز زبان ادبی بود. هدف آنان از این امر، گسترش حلقه مخاطبانشان بود؛ زیرا آنان همچون فرانسیس قدیس و پیروانش، توجه خود را نه تنها به روحانیون حرفه‌ای و طبقه اشراف فرهیخته - که حداقل تا روزگار ویکلیف<sup>۲</sup> به زبان فرانسوی مطالعه و مکالمه می‌کردند - بلکه به گفته خودشان، به مردم<sup>۳</sup>، یعنی طبقه متوسط، غیرروحانی و مذهبی، به‌ویژه مردمان روستایی، که همواره مورد توجه خاص انگلیسیان بوده‌اند، معطوف کردند.

اگرچه رول اولین نویسنده انگلیسی است که می‌توان به نحو معقول، نام عارف را بر او اطلاق کرد، اما یک رشته آثار دینی انگلیسی که ویژگی خاصشان معطوف بودن به عواطف شدیداً مسیح‌محور بود، در قرن

### 1. Scale of Perfection

۲. John Wyclif یا Wicliffe (۱۳۲۰-۱۳۸۴م)، مثاله انگلیسی، مصلح مذهبی و مترجم کتاب مقدس. وی معروف به «ستاره صبح‌دم اصلاحات»، متولد بورکشایر، دانش‌آموخته آکسفورد و معترض به نظام سلسله‌مراتب در سازمان کلیسا بود. اولین ترجمه کتاب مقدس - بخش عهد جدید - به زبان انگلیسی توسط وی انجام شد. او عقیده داشت حکومت در سایه فیض الهی است و همه اقتدارهای دینی و دنیوی صاحبان قدرت، از خدا نشئت می‌گیرد و در صورتی که صاحب قدرت به ورطه گناه درافتد، آن قدرت باید از او گرفته شود. وی دنیادوستی اهل کلیسای قرون میانی را به باد انتقاد گرفت و از این رو، از سوی پاپ گریگوری یازدهم به فساد عقیده متهم شد.

### 3. even - Christians



سیزدهم تألیف شده بود. قطعاتی همچون مجموعه منثور و مشهور سخنی از عشق الاهی<sup>۱</sup> و یا شعر بسیار معروف «کنون ای عیسای محبوب، می خواهم آواز بخوانم»<sup>۲</sup> - که اقتباس کاملی است از سرود روحانی «حلاوت یاد مسیح»<sup>۳</sup> که شامل داستان منظوم مصیبت مسیح می باشد - گرایش دین شخصی انگلیسی در قرون وسطا را نشان می دهد. در این شعر با احساسی لطیف، بی پیرایه و واقع گرایانه مواجه می شویم که در وجود عارفان می درخشد و مرتباً در ادبیات دینی ظهور می کند. در اینجا نیز همچون (ادبیات) فرانسیسیان اولیه، شیوه رمانتیک ادبیات عرفی آن عصر و خصوصاً دیدگاه هایی که با جوانمردی و فتوت گره خورده بودند، در حوزه دینی منعکس شده است. این اشعار دوست داشتنی و حقیقتاً عرفانی، مثل شعر شاعر گمنام قرن چهاردهم با نام «همچون عشق پژمرده می شوم»<sup>۴</sup> - که پیش درآمدی برای کتاب صیاد بهشت<sup>۵</sup> است - در حد خود، صریحاً از شعر «انگلو نورمن»<sup>۶</sup> آن زمان رنگ پذیرفته است:

در درّه ای از این جان بی قرار  
در کوهسار و مرغزار جست و جو کردم  
در پی یافتن محبتی راستین بودم  
سپس بر روی تپه ای پیش رفتم  
صدایی از نزدیک خود شنیدم  
گرچه از اندوه عظیم شکوه می کنم  
ای جان جانان، بنگر چگونه از تنم خون روان است

1. *A Talking of the Love of God*2. *Sweet Jesu, now will sing*3. *Jesu dulcis memoria*4. *Quia amore angueo*5. *The Hound of Heaven*

۶. Anglo-Norman. دوره زمانی ۱۰۶۶-۱۱۵۴ م، زمانی که انگلستان تحت حکومت نورمن ها قرار داشت.

همچون عشق پژمرده می شوم

\*\*\*

من آن محبت راستینم که هرگز دروغین نبوده است  
همزاد من، آن جان انسانی را دوست دارم  
زیرا به هیچ روی از یکدیگر جدا نخواهیم شد  
پادشاهی باشکوه را رها کردم  
آنجا انسانی را، قصری بسیار گران بها ساختم  
او گریخت، پس در پی او رفتم  
و به جهت عشق وافر به او، این درد جانکاه را تحمل کردم  
همچون عشق پژمرده می شوم

این جریان احساس برانگیز، که در نیایش متداول «نام مبارک عیسی» با شور و حرارت فرانسیسی اش به کامل ترین بیان می رسد و مشخصه آن، تأکید شدید بر «مصیبت مسیح»<sup>۱</sup> است، حداقل از قرن دوازدهم میلادی، رشد خود را آغاز کرد. هم اکنون احتمالاً نسخه های خطی بسیاری از آثار مهمی که تحت تأثیر این جریان - به هر دو زبان لاتین و انگلیسی - پدید آمدند، موجود است. بدون شک، تا حد زیادی به مدد گسترش آثار قدّیس برنارد،<sup>۲</sup> که قویاً بر سیر کلی عرفان قرون وسطا تأثیر گذارد، و نیز به مدد کتاب کثیرالانتشار موسوم به تأملات عرفانی قدّیس آنسلم،<sup>۳</sup> و شاید به خاطر نفوذ تدریجی علایق و احساسات فرقه فرانسیسیان، این جریان آمادگی عاطفی لازم برای شکوفایی را فراهم ساخت و به ایجاد محیطی

۱. Passion، رنج و اندوه عیسی بر روی صلیب یا رنج های متوالی او پس از شام آخر (Last Supper). داستان این رنج در اناجیل متی و مرقس آمده است.

۲. St. Bernard. رک: فصل چهار.

3. Meditations of St. Anselm



مناسب که در آن، نبوغ امثال ریچارد رول و هیلتون پرورش یابد، کمک کرد.

هنگامی که به این عارفان می‌اندیشیم، باید به یاد آوریم که چقدر فضای دینی و دنیوی قرن چهاردهم بر آنان اثر گذارده است؛ فضایی که به وجود آورنده «نمایش‌های معجزه»<sup>۱</sup>، پیکرتراشی سبک‌گوتیک<sup>۲</sup> و روشن‌فکری اواخر قرون وسطا بود. آنان مردمان زمان خویش‌اند که حتی وقتی سعی دارند عمیق‌ترین تجارب عرفانی خود را به ما منتقل سازند، آن را در ساده‌ترین صورت سنتی بیان می‌کنند. وجود کتاب کوچک اسرار مصیبت مسیح<sup>۳</sup> - که نسخه انگلیسی قسمتی از کتاب دعای مشهور فرقه فرانسسیان به نام تأملات قدیس بوناونتورا<sup>۴</sup> است - را احتمالاً مرهون یکی از شاگردان ریچارد رول هستیم. کتاب اخیر بعدها بر هنر اواخر قرون وسطا تأثیر فراوانی نهاد. در کتاب اسرار مصیبت مسیح تصویری مفصل از برخی صحنه‌های مصیبت مسیح، در برابر ذهن خواننده قرار می‌گیرد و نویسنده

۱. Miracle Plays، نام نمایش‌هایی از زندگی حضرت مسیح، قدیسین و شهدا در قرون ده تا شانزده میلادی. در آن زمان در اروپا سه گونه نمایش عامیانه وجود داشت که عبارت بودند از نمایش‌های اخلاقی، رمزی و کرامات (Morality, Mystery and Miracle Plays). مجموعه این نمایش‌ها در ابتدا در کلیسا برگزار می‌شد؛ اما به تدریج، با طولانی‌تر شدن آنها و افزایش تعداد تماشاچیان، ناچار اجرای آنها به خارج از کلیسا منتقل شد و در نتیجه، جنبه دنیایی آنها افزایش یافت.

۲. Gothic، رک: فصل اول.

### 3. The Privy of the Passion

۴. *The Meditations of St. Bonaventura*، بوناونتورا (۱۲۲۱-۱۲۷۴ م)، متأله مدرسی ایتالیایی - فرانسوی و کاردینال کلیسا و یکی از عارفان بزرگ کاتولیک بود که در سال ۱۲۲۳ م به فرقه فرانسسیان وارد شد و در ۱۲۵۷ م به ریاست این فرقه رسید و در سال ۱۲۶۵ م اسقف اعظم پاریس گردید. از وی تألیفات مهمی در علم الاهیات باقی مانده‌است؛ از جمله: *Itinerarium mentis ad Deum* و *Breviloquium*. به عنوان یک متأله او بیشتر به افکار آگوستین‌گرایی دارد تا ارسطو (بر خلاف اندیشمند بزرگ معاصر خود، توماس آکوئیناس).

با تأکید بر واقع گرایی، به منظور برانگیختن احساسات و ترغیب به توبه و محبت، آن حادثه را توصیف می‌کند. غالباً نویسنده با قدرت تخیل خود، ما را وامی‌دارد که صحنه را پیش چشم خود مجسم سازیم. برای مثال، صحنه تازیانه خوردن عیسی را چنین توصیف می‌کند:

او در برابر آنها برهنه ایستاد؛ مردی جوان، مؤدب و خوش سیما که گویا از ظاهر خود خجلت زده است. همه خاکیان از برابر او می‌گذشتند. از ضربات دردآور و کشنده آن مردان رذل بر بدن خود، که لطیف‌ترین و پیراسته‌ترین بدن بود، رنج می‌برد. گل سرسید همه بدن‌ها و همه آدمیان اکنون در معرض شلاق‌ها بود [...] هنگامی که می‌خواستند او را به ستون ببندند، اینجا و آنجا به دنبال لباس‌هایش - که در هنگام برهنه‌کردنش در هر سو پراکنده شده بود - رفت. خوب به او بنگر؛ بدین سان در حالی که همه مردم از شدت سرما می‌لرزیدند، او را با بدنی برهنه تازیانه زدند (زیرا همان‌طور که انجیل می‌گوید، آن ایام هوا سرد بود).

حقیقت آن است که این قطعه نثر زیبا که از مکتب عرفانی انگلیسی به ما رسیده، بیان‌کننده اعتقاداتی است که رول و پیروانش را تغذیه فکری کرده است؛ یعنی مفاهیمی دینی که ذهن آنان را کاملاً به خود معطوف داشته بود. همچنین قرابت‌های بسیار نزدیکی با هنر آن عصر، در مکاشفات جولیان نورویچی از مصیبت عیسی مسیح می‌توان یافت؛ مکاشفات او در مورد رنج مسیح همین ویژگی تصویری را دارد و اغلب نقاشی‌های مکتب شرقی انگلیسی<sup>۱</sup> را در ما تداعی می‌کند.



ما باید به این تأثیرات هنرمندانه و عبادی که توسط عارفان مسیحی انگلیسی - از جامعه مسیحی که در آن زندگی می‌کردند - به دست آمده و برای آنها فضا و چشم‌انداز معنوی ایجاد کرده است، امر سوم را اضافه کنیم و آن، فرهنگ مسیحی اروپای غربی است. این فرهنگ از راه کتاب‌هایی که آنها خواندند، برایشان فراهم شد و عمیقاً بر نحوه تلاش آنها برای انتقال تجربه‌های عرفانی‌شان از خدا اثر گذارد. آنها افراد تحصیل‌کرده‌ای بودند که نسبت به رشته گسترده‌ای از ادبیات آگاهی داشتند و این امر، آنان را با مجموعه عظیم احساس و اندیشه پیوند می‌داد. درواقع، آثار آنها چنان مملو است از سخنان قدیس اگوستین، قدیس گریگوری،<sup>۱</sup> قدیس برنارد، هیو و ریچارد (هر دو از صومعه سنت ویکتور)،<sup>۲</sup> قدیس بوناوتورا و دیگر نویسندگان معتبر، که تنها با تحقیق بسیار دقیق، می‌توان در آثار آنها، اقتباسات را از خلّاقیت‌ها مشخص کرد. برای مثال، وقتی نویسنده کتاب ابرنادانی، بی مقدمه می‌گوید: «دعای کوتاه از آسمان عبور می‌کند»، ممکن است بپنداریم که این جمله یکی از نکات بدیعی است که در نوشته‌های او فراوان است؛ اما او صرفاً کلمه به کلمه سخن قدیس اگوستین را ترجمه کرده است. در مورد دیگر منابع مورد استفاده این عارفان نیز وضع به همین منوال است؛ آنان نظرات و عباراتی را از بزرگان سلف خود اخذ نموده و استادانه در نوشته‌های خود جای داده‌اند. از همه مهم‌تر، رول و هیلتون از زبان و تصویرپردازی کتاب مقدس، بسیار متأثر هستند و اگر در صدد فهم همه اشارات مندرج در کلام

۱. St. Gregory (۳۹۰-۳۳۰ م)، عالم الاهیات مسیحی و یکی از آبای چهارگانه کلیسای یونانی.

۲. Hugh and Richard of St. Victor، ری: فصل ۴.

آنها هستیم، باید شناخت دقیقی از کتاب مقدس داشته باشیم. آن دو پیوسته عباراتی از وولگات<sup>۱</sup> اخذ و ترجمه کرده‌اند. در واقع، قرائت کتاب مقدس، که گاه ویژگی عجیب دین‌داری انگلیسی تلقی می‌شود، از نظر تاریخی زادهٔ عرفان است. ریچارد رول اول کسی بود که کتاب مزامیز داود<sup>۲</sup> را به انگلیسی ترجمه کرد. او شاگردان خود را تشویق می‌کرد که از «خواندن کتاب مقدس و تفکر در آن، خصوصاً جاهایی که آداب پرهیز از نیرنگ شیاطین را تعلیم می‌دهد و از عشق به خدا و زندگی متأملانه سخن می‌گوید» غفلت نکنند. ما مجموعه قابل توجهی از عبارات کتاب مقدس به زبان مادری را می‌توانیم در نوشته‌های عارفان انگلیسی بیابیم که آنها قبل از ترجمهٔ کتاب مقدس به زبان انگلیسی توسط ویکلیف، به جا گذاشته بودند. از این رو، عارفان بزرگ انگلیسی عمیقاً در حیات هنری، اجتماعی و دینی زمان خود ریشه داشتند؛ حیات و آثار آنها صرفاً اظهار علائق شخصی نبود، بلکه در بطن آگاهی عمومی جامعهٔ مسیحی رشد کرده، در آن مشارکت داشتند. با توجه به اختلاف زیاد خلق و خوی و در نتیجه، دیدگاه‌های آنها، مشارکت هر یک از آنان، طراوت و تازگی خاص خود را به دنبال داشت.

بجاست ابتدا از ریچارد رول همپولی<sup>۳</sup> سخن بگوییم؛ کسی که مسیری تازه از حیات معنوی را در انگلستان آغاز کرد و دیگران، هر کدام تا

۱. Vulgate؛ نسخهٔ لاتین کتاب مقدس که توسط قدیس جروم (St. Jerom) در اواخر قرن چهارم میلادی آماده شد و برای قرن‌ها در مراسم عبادی کلیساهای غربی به عنوان نسخه‌ای معتبر مورد استفاده قرار می‌گرفت. این نسخه حتی امروزه در کلیسای کاتولیک رومی، کتاب مقدس مبنا محسوب می‌شود.

2. Psalter

3. of Hampole



حدودی، به او وابسته هستند. وی از اهالی یورکشایر<sup>۱</sup> بود که احتمالاً در دوره پادشاهی ادوارد اول به دنیا آمد. به نظر می‌رسد که در ایجاد ارتباط با دیگران توانایی زیادی داشته است؛ دوستان نیرومندی داشت و به یک محقق در آکسفورد بدل شد. از آنجا که به هر دو زبان لاتین و انگلیسی مطالب زیادی نوشته، آثارش نشانه آن است که علاقه فراوانی به ادبیات داشته، طبیعت شاعری در او بوده و موسیقی یکی از علقه‌های زندگی او بوده است. او از جذبه‌های معنوی شعله‌ور بود و آن را به بهترین وجه در قالب موسیقی می‌ریخت. وی می‌گوید: «خداوند! تو قلب مرا پای‌بند محبت نام خود کرده‌ای و اکنون جز آنکه آن را به شعر در آورم، کاری نمی‌توانم بکنم».

شاید در آکسفورد بود که او تحت تأثیر فرقه فرانسسیان قرار گرفت و این امر در آثار و زندگی او مشهود است. او بسیاری از ویژگی‌های قدیس فرانسس را با خود داشت؛ از جمله: دیدگاه غیرمتعارف؛ حالات متناوب توبه و نشاط معنوی؛ تعالی‌جویی توأم با فروتنی؛ میل به ترنم و عشق به طبیعت و دل‌بستگی شدید به دعای «نام مبارک»<sup>۲</sup>. روش ناگهانی و جامعی که او با آن، همه دل‌مشغولی‌های دنیوی خود را رها کرد و فقر را با آغوش باز پذیرفت، آمدوشد به مناطق فقیرنشین، استفاده از شعر در امر تبلیغ، ویژگی شخصی عرفان او، همه صفاتی بودند که به نحو کامل در شخصیت قدیس فرانسس وجود داشت و گویی به فضای بانشاط شهر یورکشتر انتقال یافته بودند. همچون فرانسس، رول از سمت کشیشی امتناع ورزید و در واقع، یکی از مستقل‌ترین عارفان کاتولیک بیرون از سازمان

۱. Yorkshire، منطقه‌ای در بخش مرکزی و شرق انگلستان.

2. Holy Name

کلیساست. درست است که سادگی و دیدگاه بلند الگوی خود، قدیس فرانسیس، را نداشت و یک انسان خیالپرداز و (در عین حال) مبارز بود و شاید جاذبه شخصی اش کم بود؛ اما قاطعیت او در زندگی اش چنان صبغهٔ فرانسیسی داشت که تقریباً وسوسه می شویم در زندگی او به نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم افسانهٔ قدیس فرانسیس - که برق آسا انتشار یافت - قائل شویم.

هجده ساله بود که به طور ناگهانی، از شهر آکسفورد به زادگاه خود یورکشایر بازگشت، تحصیل علم را کنار گذاشت و جامه ای رهبانی به رنگ سفید و خاکستری از دو لباس کهنه خواهرش برای خود فراهم ساخت و - همان طور که بعدها گفت: «از آنچه مرا سرگردان می کرد، گریختم» - با اشتیاق زایدالوصف ناشی از نبوغ دینی اش، در پی یک زندگی فردی و ساده رفت تا در آن، علایق معنوی اش، مجالی برای رشد پیدا کند. سال ها بعد، او در کلماتی ذهنیت اولیه خود را توضیح داد که به نظر می رسد تقریباً همان سخنان فرانسیس هستند:

در آغاز تغییر کیش و اتخاذ هدف منحصر به فردم، واقعاً فکر کردم همچون آن پرنده ای کوچک خواهم بود که مشتاقانه در انتظار دوستدار خود است؛ پرنده ای کوچک که در عین انتظار کشیدن، شادمان از آمدن دوستدار خویش است و با شور و شغف آواز سر می دهد و در آواز و ترنم مشتاق اوست؛ اشتیاقی شیرین و پر حرارت. می گویند آواز بلبل، همه شب، از آن روست که جفتی را که به او ملحق شده، شاد کند. پس بنگر که در این زندگی، که در قیاس با روشنائی ای که خواهد آمد، ظلمتی بیش نیست، من برای مسیح، عیسی خودم، چه فراوان سروده ای دلاویزی باید بخوانم؛ برای او که جان من است.



به نظر می‌رسد که در این زمان، رول زندگی تبلیغی - رهبانی خود را آغاز کرده است؛ گاه برای وعظ و پند از مکانی به مکانی دیگر در آمدو شد است و گاه در حجره خود، ساعت‌ها در محبتی که تمام ذهنش را پر ساخته، و به قول خودش در «آهنگی آسمانی»، غرق است. به نظر واضح می‌رسد که ویژگی مراحل اولیه حیات معنوی او حالات روانی نامتعارف بوده است. او خود اظهار می‌دارد که تقریباً سه سال بعد از این «تحول زندگی» - سه سالی که بدون شک در راه تأدیب نفس و مبارزه اخلاقی گذشت - «دری از آسمان» بر او گشوده شد، تا جایی که [به گفته خودش] «چشمان دل توانستند نظاره کنند و ببینند که از چه طریقی در پی معشوق باشند».

آن باب آسمانی گشوده باقی ماند؛ تقریباً یک سال بعد از آن، رول اولین مرحله از سه مرحله نشاط معنوی خود را تجربه کرد. او این سه مرحله را چنین نام‌گذاری کرد: حرارت<sup>۱</sup>؛ حلاوت<sup>۲</sup> و ترنم<sup>۳</sup>. همچنان که در عبادتگاهی به تفکر و مراقبه نشسته بود، ناگهان در قلب خود چیزی احساس کرد: «حرارتی شدید و ناشناخته»؛ به قدری شدید که در ابتدا «چنگ بر سینه خود زد» و فکر کرد که این حرارت یک منشأ بیرونی و مادی دارد. ترجمان شور و شوق عاطفی به اصطلاحات فیزیکی، اگرچه معمول نیست، امری است که توسط بسیاری از نویسندگان زاهد انجام شده و امروزه در علم روان‌شناسی تشریح شده است. رول پانزده ماه در این «احساس محبت سوزان» به سر برد و در این مدت، شکل ویژه تجربه عرفانی‌اش تکامل بیشتری یافت. شامگاهی در همان عبادتگاه نشسته

1. Heat

2. Sweetness

3. Song

بود، سرودهای خود را می خواند و «با تمام وجود، با افلاکیان به راز و نیاز مشغول بود». ناگهان در خود فیضان یک موسیقی اسرارآمیز آسمانی را احساس کرد. این موسیقی برای همیشه در ذهنش سکنه گزید، به طوری که مراقبه و راز و نیازش به ترمم مبدل شد. از آن پس، ارتباط او با عالم معنوی اغلب در قالب های موسیقی - به مثابه تجلی آهنگین ستایش و نشاط معنوی - بیان می شد. از این محبت سوزان و نواهای خوش الحان، «انبساط خاطر باورنکردنی» برای او پدید آمد (زیرا خود می دانست که ایجاد این حلاوت خارج از اراده و قدرت اوست) که دگرگونی روح او را کامل کرد. وی می گوید:

در این سه مرحله که نشانه هایی از کامل ترین محبت اند، کمال متعالی دین مسیحی، بدون شک هویداست [...] با وجود این، من جرئت آن را ندارم که خود را همسان قدیسانی بدانم که این سه امر در وجود آنها درخشیده است؛ زیرا شاید آنان این محبت را به صورت کامل تری دریافت کرده باشند. در عین حال، باید خود را با فضیلتی مأنوس کنم تا با شور و شوق بیشتری محبت بورزم و با نوای شیرین تری نغمه سر دهم و حلاوت محبت را عمیق تر احساس کنم.

به نظر می رسد هیچ دلیلی برای امتناع از قبول این توصیف از «گرمای فرح بخش، حلاوت مطلوب و نغمه های وجدآور» که دریافت های عاشقانه رول از خدا را وصف می کند، وجود ندارد. او نابغه ای متدین، شریف و کاملاً مستعد تأثرات معنوی بود و قادر بود به سهولت، به این تأثرات ذهنی خود صورتی ملموس بدهد. حیات معنوی او کامل و متعادل



میان دو قطب «انضباط سخت»<sup>۱</sup> و «نشاط روح بخش»<sup>۲</sup> بود. می توانیم او را شلی<sup>۳</sup> عرفان انگلیسی بنامیم، که به کامل ترین وجه، نشاط یک شاعر عارف را که منبع زلال محبت و زیبایی را یافته است، نشان می دهد. ممکن است فریاد ریچارد رول که «هیچ چیز نشاط انگیزتر از فیض تأمل نیست» برای انسان قرن حاضر عجیب باشد؛ اما نمی توانیم شک کنیم که این سخن گویای نگرش خود اوست. اما این شور و شوق و شاعری، معنوبتی پر بار، معتدل و نیرومند - یعنی حسی اخلاقی که نیرومند و عملی است - را در پرده نگه می دارد. رول واکنشی سه وجهی را در قبال خدا پروراند و تعلیم داد که ویژه فطرت کاملاً دینی است: دریافت حضور دائمی الاهی در دیگر انسان ها - زیرا «اگر محبت ما خالص و کامل باشد، هر آنچه به آن عشق بورزیم، خداست»؛ دوم، ادراک و پرستش تمام و کمال خدا با وقف خود در دعای «نام مبارک»؛ و سرانجام، ادراک سرّ متعالی او به صورتی مبهم و با حالت «جهل نسبت به ذات الاهی» که در مراحل تأمل پیش می آید. او می گوید: «همان طور که وقتی در تاریکی ایستاده ایم، نمی توانیم چیزی ببینیم، به همان ترتیب، در حالت تأمل درباره آن نور نادیدنی، نفس هیچ نوری رؤیت نمی کند».

همچنین او یک اخلاق گرای دقیق بود که عمیقاً آگاه بود که سلامت حیات باطنی بر اخلاق مبتنی است و باید به شور و شوق های غیر مهذب

1. stern discipline

2. thrilling joy

۳. Shelley (۱۷۹۲-۱۸۲۲ م)، شاعر غنایی انگلیسی. وی به مطالعه آثار فلاسفه و شکاکان جدید گرایش داشت و در ۱۸۱۱ م با یکی از دوستانش، رساله «ضرورت انکار خدا» را منتشر کرد که در پی آن، هر دو از دانشگاه اخراج شدند. اشعار غنایی او را در تاریخ ادبیات انگلستان بی رغیب شمرده اند. وی مردی ایدئالیست، فیلسوف و صاحب روحی سرکش بود. وی در منظومه ای، شاهان، کشیشان، رجال و بنیادهای اجتماعی همچون مسیحیت، تجارت و ازدواج را به باد انتقاد گرفت.

همواره بدگمان بود. در مطالعه نوشته‌های اخلاقی او یا شاگردانش، قصد آن است که همراه با نوعی هدایت دقیق و مفرح، دوباره به فضای اواخر قرون وسطا وارد شویم و عمده آنچه را که می‌توانیم به عنوان افراط یا تفریط، تشخیص دهیم، بیابیم. رول در همان حال که علاقه شخصی اش به یک حیات کاملاً متأملانه را پنهان نمی‌کرد - «حیاتی که تمایل بزرگ آن حرکت به سوی نور نادیدنی است» - در عین حال محبتش او را به فعالیت وامی‌داشت. او به تعلیم، نوشتن و گردآوری شاگردان مبادرت ورزید و اصرار داشت که کسی که حقیقتاً «مشتعل به آتش (عشق) الهی است» نه تنها باید «با نوای روحانی به ستایش مسیح بپردازد، بلکه باید دیگران را نیز به محبت‌ورزی تحریک کند». او خود این کار را واقعاً انجام داد و هنوز هم می‌توان انجام داد. عرفان او نه شخصی، بلکه آفرینش‌گر نیز بود؛ تمام مکتب انگلیسی از آن سرچشمه می‌گیرد و به حق، این اعتقاد - حداقل در شمال انگلستان - توانست به‌طور واقعی، حیات معنوی را جانی دوباره بخشد.

رول در روزگار خود، تقریباً نشان‌دهنده بیشترین حد ممکن فردگرایی برای عارفی است که نسبت به جامعه مسیحی وفادار مانده است. او با تمام وجود، آزادی عقیده<sup>۱</sup> را مطرح کرد و اظهار داشت که خود، توسط «روح مقدس»<sup>۲</sup> هدایت گردیده است. سپس نسل بعد، لولاردها،<sup>۳</sup> در دفاع از نظریات خود به سخنان او استناد کردند. اگرچه تعالیم او شدیداً بر نظرات و سخنان اگوستین قدیس، آنسلم قدیس، قدیس برنارد و ریچارد

1. liberty of conscience

2. Holy Ghost

۳. Lollards، پیروان انگلیسی و اسکاتلندی تعالیم مذهبی جان ویکلیف که از قرن چهاردهم تا شانزدهم میلادی می‌زیستند.



ساکن صومعه سنت ویکتور تکیه داشت، اما تمام این تعالیم از شور و حال خود او رنگ پذیرفته بود؛ او تا حدی مستقل بود و مستقل باقی ماند. دیگر عارف بزرگ انگلیسی که احتمالاً در اواخر حیات رول به نوشتن پرداخت، مشرب دیگری داشت. اگر رول نماینده عرفان به غایت عاطفی و شاعرانه بود، او نماینده جنبه فلسفی عرفان بود. او مطمئناً یک الهی‌دان بود، شاید در لباس راهبی صومعه‌نشین، و اثر اصلی او به نام ابر نادانی خطاب به زاهد جوانی است که همچون ریچارد رول «زندگی در عزلت» را برگزیده بود. او همچنین چهار رساله کوچک در باب جنبه‌های خاص حیات عرفانی نوشت و محتملاً نویسنده کتاب الاهیات از نظر دیونیسوس<sup>۱</sup> نیز بود. این کتاب ترجمه انگلیسی کتاب الاهیات عرفانی<sup>۲</sup> از نوشته‌های دیونیسوس آریوپاگوسی است و بر رشد عرفان بومی تأثیر عمیقی داشت.

آشکار است که نویسنده کتاب ابر نادانی عارفی بزرگ بوده که به‌رغم میل شدید به سکوت و آرامش، یک راهنمای مجرب برای سالکان، و کاملاً شیفته عمل‌گرایی قوی انگلیسی بوده است. او در این کتاب، نهانی‌ترین نقاط روح را بررسی کرده و به شدت و با شوخ طبعی و حتی عصبانیت، بر تربیت شاگردانش نظارت داشته است. اگر رول و هیلتون این مرد عامی انگلیسی قرن چهاردهم را، آن‌طور که استادان معنوی‌اش او را می‌دیدند، به ما نشان دهند، ما از این عارف گمنام، تصویری شورانگیز و خنده‌دار از یک دیر قرن چهاردهم میلادی که سالکانی پرشور، مقدس، ریاکار، بی‌قرار و کسل‌کننده در آن ساکن هستند، به دست می‌آوریم. ما با چشمان او چهره مریدانی جسور و جوان را می‌بینیم که

عارفان مشربی متکلفانه‌شان، همراه با تخیل عجیب و غریبشان، دل سیارات را می‌شکافد و در گنبد افلاک رخنه می‌کند تا از آنجا به فراسو بنگرد؛ یا افرادی عاطفی و مذهبی که «به طرز زنده‌ای، قلوب جسمانی خود را در سینه‌های خود به درد و رنج واداشته و به جان خود صدمه زده‌اند و آن را با وسوسه‌های شیطانی آلوده ساخته‌اند». هر دو نوع برای عقل سلیمی که او با آن خود را عارفی واقعی می‌داند، آزاردهنده‌اند. او دوست دارد که انسان‌های معنوی صاحب گونه‌ای سکینه قلب باشند؛ اما به ندرت، به این خواسته خود می‌رسد. او با مبتنی ساختن اظهارات خود بر عبارتی از آثار هیو اهل صومعه سنت ویکتور، شیوه عمل مریدانش را - در فضایی که با «محبت فروتنانه» که خود به آن سفارش می‌کرد، سازگاری ندارد - شرح می‌دهد:

بعضی از افراد چنان رسوم غریب اما دلیذر را بر خود تحمیل می‌کنند که وقتی می‌خواهند چیزی را بشنوند، سر خود را زیرکانه به سمتی برمی‌گردانند و چانه را بالا می‌اندازند، دهان خود را باز می‌کنند و گویی سخنان را با دهانشان می‌شنوند نه با گوش‌هایشان. بعضی دیگر، آن هنگام که می‌خواهند سخن بگویند، با انگشت به انگشتان خود، یا به سینه خود و یا به سینه و انگشت مخاطب خود اشاره می‌کنند. برخی دیگر نه می‌توانند بنشینند و نه بایستند و نه می‌توانند دراز بکشند، مگر اینکه مرتباً پاهایشان را تکان بدهند یا دست‌هایشان به کاری مشغول باشد. برخی دیگر در هنگام صحبت کردن، دست‌هایشان را مرتباً حرکت می‌دهند، گویی در رودخانه‌ای به شنا مشغول‌اند. برخی دیگر همواره در هر کلامی که بر زبان می‌رانند، لبخند یا خنده‌ای را چاشنی کلام می‌کنند، گویی دخترانی خوش‌خنده هستند که به هر کس طعنه می‌زنند و هر چیزی را به تمسخر می‌گیرند.



او معتقد است که این نیرنگ‌ها گناهان بزرگی نیستند و او این گناهان را از آن جهت که «علامت ناپایداری قلب و ناآرامی فکر» هستند، ذکر می‌کند. او خصوصاً از رفتار کشیش مآبانه، «با الفاظ پرطمطراق و ژست‌های عابدانه»، اظهار انزجار می‌کند و معتقد است که معنویت راستین به قدری مردم را خشنود می‌سازد «که هرگاه انسان صالحی آنها را می‌بیند، بی‌اختیار متمایل و خوشحال می‌شود که آنها را همراهی کند» و این تواضع و زیندگی طبیعی باید رفتار دینی آنان را نشان دهد. وی می‌گوید: «محبت پرشور همراه با رفتاری موقرانه - در جسم و روح - را بیاموز و خصمانه به سوی مردم هجوم نبر که این کار سگان آزمند است و تو را حریص می‌کند و هرگز اوج نخواهی گرفت».

لزومی ندارد بیش از این، درباره‌ی توجه این نویسنده به دل‌بستگی‌های انسان سخن بگوییم. تعالیم عرفانی او بر تعالیم دیونسیوس آریوپاگوسی<sup>۱</sup> مبتنی است. او درک عمیق دیونسیوس را از خدا، به عنوان موجودی که فراتر از همه افکار و مقولات است، به اصطلاحات علمی برمی‌گرداند. در نظر او، حضور خدا در پس یک «ابرنادانی» پنهان است که فقط با «نیزه تیز عشق پرشور و شوق می‌توان در آن نفوذ کرد [...] جهشی سریع به طرف خداوند همچون جهش جرقه‌ای از میان ذغال سنگ». مسئله کشش عجیب نفس در عبادت به سمت «چیزی» فراتر از خود - به عنوان یک کل،<sup>۲</sup> و اینکه آن کل گویی «توسط اراده حقیقتاً محبت‌آمیز قلب می‌تواند به ادراک درآید» و نه هرگز توسط ذهن - به طرز شگفت‌انگیزی از سوی او مورد اشاره قرار گرفته است:

۱. رک: فصل ۳

۲. خداوند در ذات خود یک «کل» است و این گونه نیست که کل بنماید و کل نباشد.

آری، انسان می‌تواند از طریق لطف، نسبت به همه مخلوقات و آثار آنها و همچنین نسبت به آثار خود خداوند علم پیدا کند و به خوبی در آنها تفکر نماید؛ اما هیچ‌کس نمی‌تواند در ذات خداوندی تفکر نماید. بنابراین من هر آنچه را به فکر درمی‌آید، رها می‌کنم و برای عشق‌ورزی، آن را انتخاب می‌کنم که از تفکر درباره آن عاجزم؛ زیرا او به خوبی متعلق محبت قرار می‌گیرد، اما نه متعلق تفکر. با محبت شاید بتوان به او رسید و او را مشاهده کرد؛ اما با تفکر هرگز؛ و بنابراین اگرچه گاه تفکر خصوصاً در باب مهربانی و عظمت خدا، خوب است و گرچه این‌گونه تفکر خود نور است و جزئی از تأمل، با وجود این، حتی در این کار هم، عنصر تفکر با ابر (حجاب) غفلت پوشیده و محدود است. و تو با حرکت لذت‌بخش و خالص محبت، با صلابت ولی آرام، بر فراز آن حجاب قدم خواهی گذارد و کوشش خواهی کرد که در آن ظلمت رخنه کنی و با خنجر<sup>۱</sup> نیز عشق پراشتیاق، ابر ضخیم جهل را بشکافی و از آن پس، دیگر نگران آنچه رخ می‌دهد، نخواهی بود.

اما این تصور خشک و بی‌روح نوافلاطونی<sup>۱</sup> از الوهیت غیر قابل درک،<sup>۲</sup> با نبوغ انگلیسی مائوس گشت؛ به گونه‌ای که در هیچ نوشته‌ای آشکارتر از این کتاب فوق‌العاده ظاهر نشده است. از ویژگی‌های این کتاب، بی‌اعتمادی نسبت به کنج‌کاوی روحانیان و زیرکی عالمانه آنان، و اشاره مکرر به ساده‌ترین خیالات بشری است. برای مثال، این فقره کوتاه و زیبا را در نظر بگیرید که در آن، نزول رحمت الهی بر جانی ناامید را به

۱. منظور درک دیونیسوس آریوپاگوسی از خداوند است.

2. unknowable godhead



تصویر می‌کشد: «تا تو را دریابد و با محبت چشمان روح را خشک کند، مانند پدری که کودک خود را که در معرض هلاک شدن در دهان گراز وحشی است، نجات می‌دهد».

انفکاک مستمر معنویت از مقوله‌های زمان و مکان از سوی نویسنده، به ما یادآوری می‌کند که «هر جا روح است، بدن را به آنجا راه نیست»<sup>۱</sup> و «روح آسمانی به پایین همان قدر نزدیک است که به بالا، و همان قدر به بالا نزدیک است که به پایین» و «بهترین و عالی‌ترین طریق بدان سو، با امیال درنور دیده می‌شود نه با پای جسمانی». امتناع او از ارزشمند دانستن «هر دعایی که با غفلت از معنی‌اش، زیر لب گفته شود»، خواهش مصرانه و مداوم او بر رفتار «شوقمندان» - یعنی فعالیت ارادی و پرشور، در برابر سستی و بی‌جنب و جوشی - همراه با سفارش عملی به اینکه «تا آنجا که می‌توانی، روز به روز، اعمال را بیشتر انجام بده، به نحوی که همواره به آن مشغول باشی» و آن‌گاه «به آینده چشم بدوز و چشم از همه کارهای خوبت فرو بند؛ زیرا نیت خیر اساس همه کمالات است»؛ همه این خصوصیات به او شخصیتی ممتاز در میان عارفان می‌دهد.

زبان و نگرش ریچارد رول رنگی شاعرانه، و زبان و نگرش نویسنده ابر نادانی صبغه فلسفی عرفانی داشت. سومین عارف بزرگ انگلیسی، والتر هیلتون، جایگاه معینی در میان آن دو دارد. او یک دانش‌آموخته الاهیات است که با آثار هر دو سلف خود و منابع مورد استفاده آنها، به خصوص آثار اگوستین، گریگوری و برنارد قدیس، آشناست. اما نگرش او بیشتر کشیش مآبانه، و زبان نوشتاری او بیشتر از دو سلف خود مسیح‌محور است و نوشته‌هایش بیشتر با تصور مبتنی بر کتاب مقدس عجین است.

1. nowhere bodily is everywhere ghostly

هیلتون به معنای دقیق، راهب بود و نه گوشه‌نشین. او پیرو قواعد رهبانی اگوستینی، ساکن صومعه مهم تورگارتون<sup>۱</sup> و با زندگی اجتماعی عادی زمان خود آشنا بود. دوره زندگی او در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی بود و در سال ۱۳۹۶م از دنیا رفت. بنابراین او معاصر با جولیان نورویچی بود که در حدود سال ۱۳۴۲م به دنیا آمد و تا سال ۱۴۱۳م زنده بود و آثارش نشان می‌دهد که تحت تأثیر هیلتون قرار داشته است. هیلتون در دوره جان ویکلیف زندگی می‌کرد و بازتاب بحث‌های فرقه لولارد را می‌توان در کتاب اصلی او دید.

مخاطبان کتاب ابر نادانی کسانی بودند که حیاتی متأملانه را برگزیده، استعدادی طبیعی برای این گونه زندگی داشتند. نویسنده این کتاب می‌گوید: «این کتاب برای دیگران مناسب نیست» و به خصوص، درباره مردم عادی با تأکید بیشتری می‌گوید: «آرزو دارم پرگویان فره، تملق‌گویان بی‌حیا، ملامتگرانی که خود یا دیگران را سرزنش می‌کنند، اراجیف‌باغان، شایعه‌سازان و یاوه‌سرایان و همه آدمیان موزی، هیچ‌گاه این کتاب را نینند». اما مخاطب کتاب اصلی والتر هیلتون، یعنی میزان کمال، یک راهبه است و این از روح آرام‌تر و انعطاف‌پذیرتر او حکایت می‌کند. او شبانی واقعی برای جان‌هاست و در نوشته‌اش موسوم به رساله‌ای در باب زندگی مشترک، در مورد نحوه حضور عرفان در زندگی انسان‌های معمولی، رهنمودهای کاملی را به ما عرضه می‌دارد. در قدرت شاعری کمتر از ریچارد رول است و در روان‌شناسی، ریچارد از او ضعیف‌تر است — ذهنی عمیق، وسیع، حساس و در عین حال، ظریف و بابصیرت داشت. کتاب میزان کمال یک کتاب راهنمای کامل در مسیر حیات معنوی،

۱. Thurgarton، صومعه‌ای که والتر هیلتون بیست سال آخر عمرش را در آن گذراند.



از مراحل ساده و آغازین آن تا مراحل انتهایی و توصیف ناپذیر آن است. هیلتون تحت عنوان دو استعاره مکمل یکدیگر، به حیات عرفانی توجه می‌کند:

اول، به عنوان سازنده مجدد شخصیت انسانی یا شکل دهنده مجدد صورت از دست رفته خداوند در جان.

دوم، استعاره سفر یا تشرّف به اورشلیم «که نشان می‌دهد محبت کامل خداوند، در قلّه تأمل جای دارد».

به مدد استعاره اول، او بر لزوم تطهیر کامل و مؤثر شخصیت تأکید می‌کند و به مدد استعاره دوم بر جرئت داشتن و توجه محض سالکان به هدف مقصود نظرشان و پذیرش مخاطرات راه عرفانی، تأکید می‌ورزد. شناخت حقایق ماهیت انسانی و عدم غفلت از آن، از ویژگی‌های هیلتون در این کتاب است و غالباً به کمک بینش روان‌شناختی و عجیب خود و تحلیل موشکافانه خود از کاستی‌ها و خودفریبی‌های ما، ما را به وحشت می‌اندازد. او به منشأ رفتار گذشته می‌نگرد و بر تطهیر کامل انگیزه تأکید می‌کند و خشنودی سالک به نفی تمنّیات دنیوی و انجام اعمال خوب، در حالی که «چشمه بزرگ خوددوستی» هنوز به طور پنهانی در روح جریان دارد، را رد می‌کند. در این مورد می‌گوید: «تو همچون مردی هستی که در باغ خود چاهی بدبو داشت که جوی‌های زیادی از آن جاری بود. او جوی‌ها را از جریان انداخت و سرچشمه را به حال خود واگذاشت و انتظار داشت که همه چیز سالم بماند؛ اما آب آن چاه بدبو فوران کرد و جریان آن تداوم یافت تا جایی که همه طراوت و زیبایی باغ را تباہ ساخت». تعجبی نیست که کتاب میزان کمال برای قرن‌ها به عنوان مشهورترین اثر معنوی انگلیسی باقی ماند و به خاطر بسیاری از

نصایحش، امروزه به همان اندازه برای نیازهای زندگی مان مناسب است که برای مردم قرن چهاردهم مناسب بود. هیلتون همگام با استاد خویش، قدیس اگوستین، حیات معنوی را بر دو فضیلت محبت و تواضع بنیان می‌نهد و ورود انسان به حوزه پیوند با خدا را در تحصیل تدریجی این دو می‌داند. او معتقد است که تواضع صرفاً واقع‌گرایی معنوی یا خودشناسی است و محبت، «که هم عطاکننده و هم عطیه است»، خصیصه‌ای است که هم الهی است و هم انسانی. وی می‌گوید: «بنابراین خود را شبیه او بیارای، که این آراستن به تواضع و محبت است که لباس بندگی اوست، و آنگاه او تو را صمیمانه درمی‌یابد و اسرار خود را بر تو عیان خواهد ساخت».

چنین عرفانی منحصرأ فلسفی، رهبانی و خلسه‌آمیز نیست، بلکه هر مرد و زن عادی را فرامی‌خواند تا آسان‌ترین وظایف تجربه را بر آنها بار کند. هیلتون، معنویتی را که به منظور محظوظ شدن از تأمل، از وظایف اجتماعی مثل مراقبت از اطفال، بردگان یا فقرا غفلت می‌ورزد، محکوم می‌نماید و آن را بی‌ارزش می‌شمارد؛ چنان که اگوستین قدیس آن را «پرداختن به رأس خدا و غافل شدن از پاهای او» می‌خواند. هیلتون می‌گوید: «مطمئناً او از تو برای شستن فروتنانه پاهایش، وقتی که آلوده و بیمارند، بیشتر خرسند خواهد شد تا اینکه با حضور قلب و با ظرافت و دقت به آراستن و زیبا ساختن چهره‌اش پردازی»<sup>۱</sup>. با این حال، در پس

۱. در این مجازگویی، منظور از پرداختن به چهره خدا، خلوت‌گزینی و لذت‌جویی از کشف و شهود - در غفلت از نیازهای مادی و معنوی مردم - و منظور از شستن پاها، تلاش عارف در برطرف کردن نیازها و بیماری‌های مادی و معنوی مردم، به‌ویژه ضعفای جامعه - برای خشنودی حق تعالی - است و نیز اشاره‌ای به سیرت عیسی مسیح که بنا به نقل انجیل‌ها پاهای حواریون را خود می‌شست.



این عرفان قوی، بینشی آسمانی وجود دارد و من معتقدم که باید تجربه‌ای آسمانی به آن بیفزاییم؛ تجربه‌ای که با نمونه‌ای که ریچارد رول القا کرد، کاملاً شبیه است. بیشتر آثار عرفانی هیلتون هنوز به صورت نسخه خطی است؛ اما یکی از آنها، یعنی کتاب بسیار خوب آواز ملائکه<sup>۱</sup>، توسط انتشارات وینکن<sup>۲</sup> منتشر گردید و بعد از آن تجدید چاپ شده است. این کتاب نشان می‌دهد که آن احساس هماهنگی در نشاط معنوی را، که برجسته‌ترین ویژگی رول بود، هیلتون نیز احساس کرده است. زبان این کتاب ثابت می‌کند که هیلتون تا چه میزان کاملاً پیرو رول بوده است و عبارات مورد علاقه رول را تکرار می‌کرده است. تأکید رول بر لزوم تمایز قائل شدن میان خودفریبی عارف متظاهر و دریافت حقیقی امور معنوی، از سوی هیلتون در این عبارت مورد تأکید قرار گرفته است: «گاه انسانی با شور و شوق، در جست‌وجو و نظاره کردن امور آسمانی، همه قوای فکری خود را به کار می‌گیرد [...] و دوباره با مشقت فراوان، تصاویری را در مخیله خود می‌پرورد و با رنج و مشقتی پیوسته و افزون‌تر، قوه تعقل را در سر خود به چرخش در می‌آورد [...] و آن‌گاه به دلیل عجز قوه تفکر، تصور می‌کند که صداها و نغمه‌های عجیبی را شنیده است؛ در حالی که آن چیزی نیست مگر وهم و خیالی که در اثر مشوش شدن ذهن ایجاد شده است». هیلتون، به عنوان ظهور نهایی آن عقل سلیم مقدس که همواره نشانه عارف حقیقی است، در جمله گران‌بهای زیر می‌گوید: «برای من کفایت می‌کند که اصولاً در واقعیت به سر ببرم، نه در احساسات».

آخرین نفر از چهار عارف بزرگ انگلیسی، جولیان نورویچی است که

1. *Song of Angels*

2. *Wynken de Worde*

دارای امتیاز منحصر به فردی است. او به عنوان اولین زن ادیب انگلیسی، جاذبه خاصی برای ما دارد. این جاذبه زمانی فزونی می‌گیرد که سیرت زیبا، عمق اندیشه و احساس شاعرانه او را که در تنها کتابش جلوه‌گر است، نظاره کنیم. در تواضع صمیمانه، استعداد فلسفی، احساس عاطفی نسبت به طبیعت و دل‌بستگی عمیق به دعای «نام مبارک»، او مجموعه بهترین عناصر عرفان انگلیسی را از خود نشان می‌دهد. ما در وجود او، اوج ادبی روح هنرگوئیک را احساس می‌کنیم؛ یعنی آن احساس رازآلود، زیبا و لطیف، و نیز ارتباط تنگاتنگ با زندگی روزمره، که نمونه آن را در کلیساهای جامع انگلیس می‌بینیم؛ هم‌دردی آشکار انسانی با اسرار «مسیحیت مسیح» و در عین حال، تواضع و سادگی طبیعی که الهام‌بخش کار نقاشان مینیاتور قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی است؛ نقاشانی که شکل‌دهنده بخشی از آن محیط فرهنگی بودند که نبوغ جولیان در آن شکفت.

ظاهراً جولیان درون‌گراترین و واقعاً فیلسوف‌ترین عارف در بین عارفان اولیه است: چهره‌ای جذاب و نیز حیرت‌آور. اگرچه جولیان، از سر تواضع، خود را عامی و بی‌سواد توصیف می‌کند، اما شواهد موجود گواهی می‌دهد که وی بانوی نجیب شهر نورفک<sup>۱</sup> و دارای تحصیلاتی قابل توجه بوده است. او در حدود سال ۱۳۴۳م، در دوران ادوارد سوم، به دنیا آمد. به‌رغم فضای شگفت‌انگیز و نشاط‌آوری که نوشته‌های او را روشنی بخشیده و با وجود یقین او به اینکه عالم - وقتی ما در صدد درک آن برآیم - سراسر عقلانی و خیر است، زندگی اولیه او توأم با خوشی و نشاط نبوده است: «غالباً به دلیل بیماری، سستی و ضعف بدنی، طلب

۱. Norfolk، منطقه‌ای در جنوب شرقی انگلستان.



مرگ می‌کردم و دوست نداشتم زنده بمانم و چنین زجر بکشم». در دوره کودکی دعا می‌کرد که در سی سالگی دردی او را فراگیرد تا بتواند درد و رنج واپسین عیسی را بهتر لمس کند. درست در همان سن، بیماری به سراغ او آمد: واقعیتهایی که بیانگر تلقین‌پذیری روانی جولیان است. در اوج آن بیماری، حالت خلسه‌ای به او دست داد که پنج ساعت به طول انجامید و در این حالت، به مکاشفه درد و رنج واپسین عیسی و الهامات معنوی دست یافت و همین کشف و شهود، اساس کتابش را شکل داد. بعد از آن، هر آنچه نوشت، ثمره تأمل در این تجربه بود. با گذشت زمان، وی از آن تجربه، درک بیشتری به دست آورد و رشد و نمو او در پرتو بصیرت و معرفت آن تجربه میسر شد.

خطاست که کتاب جولیان را نتیجه تراوشات محض نوعی خلسه بدانیم و آن را گزارشی بی‌نقص از کار ذهن نیمه‌هشیار او قلمداد کنیم. او همچون اسلافش، قدیسه هیلدگارد و آنجلا فولینیوی، کاملاً آگاه و خوش‌فکر بود و درباره تجربه عرفانی خود بسیار تعمق می‌کرد. کتاب او به نام تجلیات عشق الهی<sup>۱</sup> در دو نسخه موجود است: نسخه‌ای مختصر که شاید به فاصله کوتاهی بعد از مکاشفات خود نوشته است؛ و نسخه‌ای مفصل که بیست سال بعد از این تجربه نوشته است. تحلیل این دو کتاب نشان می‌دهد که چگونه در فاصله کوتاهی، دیدگاه جولیان بسیار متحول شده است و چگونه وی منابع ادبی بی‌شماری را برای توصیف معانی مکشوف در آن «اشارات روحانی» - که مدت‌ها پیش، از اعماق جانش شنیده بود - به کار گرفته است. تفاوت میان اولین تجربه او و ثمره نهایی آن، بسیار شبیه است به تفاوتی که ما میان پایان سخن کتاب

اعترافات قدیس اگوستین و حوادث واقعی مذکور در آن کتاب شاهدیم. او به عنوان یک راهبه و در پای بندی به قاعده خود، موظف بود پاره‌ای از روز را در جهت تعلیم و تربیت خود، به مطالعه بگذراند و واضح است که از مطالعه این متون، مواعظ و محاورات، جولیان توانست بخش قابل توجهی از مکتب افلاطونی مسیحی را فراگیرد؛ مکتبی که از طریق اگوستین قدیس به مسیحیت قرون وسطا راه یافته بود. او مشخصاً آثار هیلتون را می‌شناخت و گاه با ذکر نام عرفای بزرگ معاصر خود، همچون زوزو،<sup>۲</sup> و تاولر<sup>۳</sup> و رویسبروک، ما را متوجه آنها می‌کند.

جولیان با درآمیختن فلسفه با سادگی متواضعانه گفتار خویش، قدم در مسیر عرفای بزرگ فرقه فرانسوسی گذاشت و بر پاره‌ای از آنها تفوق جست. جولیان در توانایی جمع میان تعالی و توجه به مردم - در حوزه کار خودش - واقعاً یک مسیحی است و توانست این کار را در سایه آگاهی خاص و روشن خود از عمل پرنفوذ، تبدیل ناپذیر و در عین حال ساده خدا انجام دهد. او می‌گوید:

در همین وقت، خداوند ما نوری روحانی از محبت صمیمانه خود را به من نشان داد. بر حسب فهم خودم دریافتم که او برای ما یک سره خیر است و آرامش؛ او لباس ماست که از سر عشق ما را دربر گرفته و همه چیز را از روی محبت لطف آمیزش به خدمت ما درآورده است و هیچ‌گاه ما را رها نمی‌سازد؛ او برای ما مجموعه همه چیزهایی است که خیرند [...] و پس از آن، خداوند را در نقطه‌ای، یعنی در فاهمه خودم، نظاره کردم که از آن منظر، او را در همه چیز عیان دیدم [...] بدین جهت، سزاوار

۲. Suso. رک: فصل ۷.

۱. رک: فصل ۳.

۳. Tauler. رک: فصل ۷.



است که هر آنچه را رخ می دهد، نیک بدانم؛ زیرا فاعل تمام آنها پروردگار ما خداوند است؛ زیرا در این زمان، فعل مخلوقات رؤیت نمی شد، بلکه فعل خداوند در همه مخلوقات هویداست؛ زیرا او نقطه پرگار همه امور است و همه چیز در ید قدرت اوست [...] خداوند، از حیث وجودش، همان طبیعت است؛ یعنی خیری که در طبیعت وجود دارد، آن خیر، خداست. او اساس و جوهر همه چیز است و او همان ذات طبیعت است.

با خواندن عبارت فوق، ما خود را در برابر فیلسوفان می بینیم؛ اما آنچه جولیان ارائه می کند، یک تصویر زنده از حیات معنوی ساده است، نه تفکرات فخیم مابعدالطبیعی مسیحی. وی می گوید:

کودک وقتی در معرض ترس یا صدمه قرار می گیرد، با عجله و با همه توان، برای استمداد به سوی مادرش می شتابد. خداوند از ما می خواهد چنین کنیم؛ مانند آن کودک ضعیف که می گوید: مادر مهربان من، مادر رئوف من، مادر بسیار عزیز من، مرا مورد لطف خود قرار ده! خود را آلوده ام و شباهت با تو را از دست داده ام؛ نه امکان آن برایم هست و نه می توانم آن را جبران کنم، مگر با کمک و عنایت تو.

این احساس لذت بخش و صمیمی که بیشتر انسان ها طفلان راه معنویت اند و از این منظر، بهتر می توان با خطاها و گناهان بشری برخورد کرد، در جولیان به دفعات دیده می شود. این احساس، بخشی از احساس دلسوزانه و سخاوتمندانه او به بشریت است. او معتقد است همه انسان ها، به رغم گناهان و ضعف هایشان، سزاوار محبت هستند. در نظر او، یک قدیس، انسانی ضعیف و نحیف و مبتدی در مسیر کسب کمالات

دست‌نیافتنی نیست، بلکه انسانی واقعی است که غالباً هم کارهای نادرستی انجام داده است؛ با وجود این، گناهان و کاستی‌هایش تعالی داده شده‌اند و (در نتیجه) به قول خودش در این عبارت شطح آمیز، «لطمه‌ای نمی‌زنند، بلکه باعث افزایش قدر و منزلت می‌شوند»<sup>۱</sup>. او می‌گوید: «حق تعالی فایده مرا در جهت آسمان برگرداند و در آن حال، ذهن من لیاقت زیارت گروه بی‌شماری از بزرگان عهد قدیم، از جمله داود، را پیدا کرد». باید بپذیریم که شخصیت‌های بزرگ را نمی‌توان با احساس زاهدانه اخلاقی مشخص و ممتاز کرد. این احساس که سعه صدر او به وسعت آسمان است، برای جولیان بسیار مسرت‌انگیز بود. با این حال، او هیچ‌گاه شرّ و بدی را کوچک نمی‌شمرد و به خوش‌بختی صرفاً عاطفی تنزل نمی‌داد. او می‌گوید: «شکست ما درد آور، سقوط ما شرم آور، و مردن ما حزن آور است. اما در تمام این احوال، نظر عنایت دو عنصر محبت و رحمت، لحظه‌ای از ما غافل نمی‌ماند و لطف او نسبت به ما زوال نمی‌پذیرد». در این نقل قول آخر، ما شاهد نمونه‌ای از درهم‌آمیختگی احساس و بیان هستیم که وی آن را با بهترین عبارات بیان می‌کند. به رغم این واقعیت که در شخصیت او، تعلق خاطر به اعداد مهم را، که غالباً با روحیه عرفانی عجین است، شاهدیم، او سبک‌پرداز بزرگی است. تصورات و استدلالاتی که وی معمولاً مطرح می‌کند، همیشه با عدد سه و یا مضرب‌های آن در آمیخته است: «[...] زیرا تمام زندگی ما در سه مرحله خلاصه می‌شود: در مرحله اول، ما هستی خود را دریافت می‌کنیم؛ در

۱. not wounds but honours: یعنی وقتی مردم بفهمند که قدیسی، به رغم ارتکاب گناهان مختلف در گذشته خود، پا در مسیر سیر و سلوک و محبت الهی گذارده تا آنکه به مقام قدیسی نایل آمده است، ارج و احترام بیشتری برای او قائل می‌شوند. مثال بارز آن، آگوستین قدیس است.



مرحله دوم، رشد و نمو پیدا می‌کنیم؛ و در مرحله سوم، به نقطه کمال خود نایل می‌شویم. مرحله اول، همان طبیعت است؛ مرحله دوم لطف است و مرحله سوم فیض است. همچنین در شهود اعلایش از حقیقت، ویژگی‌های آن را سه چیز می‌داند: حیات، محبت و نور.<sup>۱</sup> «در حیات، تواضعی شگرف در کار است و در محبت، نزاکتی اصیل و در نور، ذاتیتی پایان‌ناپذیر. این سه ویژگی مجموعاً در «خیرخواهی»<sup>۲</sup> نهفته بود؛ خیرخواهی‌ای که با عقل من متحد بود و با تمام توان خود، به آن وابسته‌ام».

کتاب جولیان چون تاجی شایسته است بر سر این دوره طلایی عرفان انگلیسی. گرچه او قویاً منحصربه‌فرد به نظر می‌رسد، و واقعاً هم هست، با این حال به بهترین معنا کاملاً هم سنتی است. حتی رفیع‌ترین بلندپروازی‌های او، گریز از محیط دینی متعارف نیست؛ بلکه بر عکس، توان این هنرمند، در بهره‌گیری از این محیط و کشف بیش از پیش زیبایی، عمق و حقیقت در آن است.

او در عبارتی که ارتباط سنتی عارف را با جامعه مسیحی به خوبی وصف می‌کند، می‌گوید:

از آغاز تا پایان، دو روش نظر کردن داشتم: روش اول، محبت بی‌پایان و مستمر — با اطمینان از نجات با برکت و محافظ؛ زیرا در این راه، همه چیز به عیان مشخص بود. روش دوم، تعالیم معمولی کلیسای مقدس بود که با آنها پرورش یافته بودم. تمام اراده و فهم خود را در این راه به خدمت گرفته بودم و به کار گرفتن این روش را هرگز رها نکردم؛ زیرا با رؤیت همه چیز، نه بر انگیزه حرکت‌م افزوده می‌شد و نه به واسطه آن، به جایی

رهنمون می شدم. اما در کلیسای مقدس آموختم که آن را دوست  
بدارم و به آن عشق بورزم؛ بدین وسیله، به کمک خداوند  
و فیض او، پیشرفت می کنم و به معرفت آسمانی تو و  
محبت بالاتر می رسم.



منابعی برای مطالعه بیشتر:

- Cloud of Unknowing*, The. Edited by E. Underhill, London, 1912.
- Gardner, Edmund**, *The Coll of Self-Knowledge: Seven Old English Mystical Works*, London, 1910.
- Hilton, Walter**, *The Scale of Perfection*, Edited by E. Underhill, London, 1923.
- Horstman, C**, *Richard Rolle of Hampole and his Followers*, 2 vols. London, 1895.
- Julian of Narwich**, *Revelations of Divine Love*, Edited by Grace Warrack, London, 1901.
- Comfortable Words For Christ's Lovers*, Edited by the **Rev. Dundas Harford**. London, 1911.
- Rolle, Richard**, *The Fire of Love and the Mending of Life*, Edited by F. Comper, London, 1914.
- The Form of Perfect Living*. Edited by Dr. Geraldine Hodgson. London, 1910.



## عرفان آلمان و فلاندرز<sup>۱</sup>

اکهارت، فرقه دوستان خدا، کتاب الاهیات آلمانی تاولر، زوزو، رویسبروک بسط و انتشار دین عرفانی در انگلستان و ایتالیا در قرون وسطا، تا حد زیادی، ثمره تجربه عرفانی قدیس فرانسیس<sup>۲</sup> و ریچارد رول<sup>۳</sup> بود؛ تجربه‌ای که تحت تأثیر غلیان شدید آداب دینی و احساس شخصی و پرشور مسیح‌محور، رنگ رماتیک به خود گرفت. در این دو عارف، ما عکس‌العمل پرشور روحیه‌ای هنرمندانه و شاعرانه را نسبت به حیات ابدی می‌بینیم. مردی که به حق، به پدر عرفان آلمانی مشهور شده است، مایستر اکهارت<sup>۴</sup> نام دارد که هرچند از نوعی بسیار متفاوت بود، اما برجستگی خصلت حیات‌بخش شخصیت بزرگ او کم نبود. همه آنچه

---

۱. Flemish Mysticism واژه Flemish مشتق از کلمه Flanders نام منطقه‌ای است در

اروپای قدیم که امروز بین بلژیک، هلند و فرانسه تقسیم شده است.

۲. St. Francis ر.ک: فصل ۵. ۳. Richard Rolle ر.ک: فصل ۶.

۴. Meister Eukhrt. کلمه آلمانی Meister به معنای استاد می‌باشد. نام کوچک او یوهانس

بوده است.



مختص تعالیم عارفان آلمانی است و آن را از سنت رایج حیات باطنی در جامعه مسیحی ممتاز می‌سازد، از تعالیم وی نشئت می‌گیرد. اندیشه‌های جسورانه - در واقع، گاه خطرناک - و تأملات و بینش‌های عمیق او، به دورنمای معنوی اواخر قرون وسطا عمق و رمزی تازه بخشید و به‌رغم مبالغه‌ها، تا حد زیادی، فهم عمومی از خدا را تقویت نمود و آن را صورتی معنوی بخشید.

اکهارت در حدود سال ۱۲۶۰م زاده شد و در جوانی، وارد فرقه دومینیکن گردید و در شهر کلن و پاریس، در مدارس الاهیاتی که در آن، تأثیر و نفوذ استادان بزرگ دومینیکن - چون آلبرتوس کبیر<sup>۱</sup> (۱۱۹۳-۱۲۸۰م) و شاگرد او توماس آکوئیناس<sup>۲</sup> (۱۲۲۵-۱۲۷۴م) - بسیار زیاد بود، به تحصیل پرداخت. او مطالب بسیاری را از این منابع فراگرفت و غالباً در نوشته‌های خود از آثار قدیس توماس نقل قول می‌کند؛ اما واقعیت تأثیرگذار در شکل‌گیری تفکرات او، مواجهه وی با فلسفه نوافلاطونی بود که دقیقاً با ذهن شدیداً دینی، و در عین حال باریک‌اندیش و پژوهشگر وی، سازگار بود. او تا حد زیادی نیز به دیونیسوس آریوپاگوسی و شاید به نبوغ عظیم ولی بدعت‌آمیز اریگنا<sup>۳</sup> مدیون بود. پاکی و بی‌علاقه بودن به دنیا، همراه با نوعی علاقه قابل ملاحظه به حقایق ماورای طبیعی و شوق عقلی نسبت به ایضاح همه چیز، حتی دست‌نیافتنی‌ترین تجربه معنوی، تا حد زیادی او را به برداشت نوافلاطونی از واقعیت سوق داد؛ برداشتی که پیوسته، نه تماماً، بخشی از سنت عرفانی مسیحیت را شکل بخشیده است. این برداشت، او را به تحقیر کامل تاریخ و توالی آن، یعنی نوعی گرایش به خارج ساختن خدا از مخلوقاتش ترغیب کرد؛ و بدین سو

1. Albertus Magnus

2. Thomas Aquinas

3. Erigena

راهنمایی کرد که بین الوهیت مطلق و نامشروط<sup>۱</sup> - که ناشناخته است و هیچ‌گاه شناخته نمی‌شود - و خدای حاضر در تجربه دینی، تمایز دقیقی گذارد. این تمایز اساس اندیشه اکهارت است و بر تمام مراحل رشد و توسعه عرفان آلمانی تأثیر گذاشته است.

در عین حال، این میل به اندیشه‌های متعالی، که نهایتاً او را در جرگه قائلین به وحدت وجود جای می‌دهد (اظهارات رسمی او ما را به این قضاوت رهنمون می‌شود) و سازگاری آن با مسیحیت ناممکن است، با تلاشی بی‌آلایش، صمیمانه و روحانی عجین بود. فرآیندهای عقلانی ممکن است به کشف الوهیتی «محض»<sup>۲</sup> منجر شود؛ الوهیتی که در مقوله زمان و مکان نمی‌گنجد، و نیز می‌تواند به نیاز منطقی به نوعی انتزاع مشابه از جانب نفوس «تقدیس‌شده» منجر شود. اما یک احساس عمیق دینی این عزلت‌گزینی غیرانسانی را تعدیل می‌کند. موعظه‌های محلی اکهارت، که غالباً برای گروه‌های مذهبی و افراد غیر روحانی شهر استراسبورگ صورت می‌گرفت، و از طریق آنها به بهترین وجه با او آشنا می‌شویم، آمیزه‌ای عجیب از اشتیاق مابعدالطبیعی و تبلیغی اوست که به ترتیب، نشانگر تأثیر تمایل قلبی و میل عقلی اوست. او با نظری که پیوسته به ورای آفاق ذهن داشت، انتزاعی‌ترین مفاهیم را همراه با اشتیاق شدید یک عاشق بیان می‌داشت. حتی امروز بدون کسب مقداری از یقین او به اینکه خدای غیرقابل شناخت حقیقتاً واقعیت دارد و باید واقعاً به او محبت ورزید، نمی‌توانیم آثار او را مطالعه کنیم.

او به کسانی که توان تحمل چنین چیزی را داشتند، آموزه خشک

1. absolute and unconditioned Godhead

2. Bare



انفصال تامّ - شهرت فراوان او در این مورد بیانگر اشتیاق وی برای تعمیق حیات معنوی است - از مخلوقات را موعظه کرد. او بر این امر اصرار داشت که «اگر کسی می خواهد خدا را رؤیت کند، نباید آنی به چیز دیگری توجه کند؛ زیرا زمانی که انسان در بند زمان یا مکان یا هر نوع خیال دیگری گرفتار است، نخواهد توانست خدا را درک نماید [...] تنها کسی می تواند خدا را بشناسد که قبول کند همه مخلوقات هیچ اند». اکهارت با تأکید مدام بر رمزآلود بودن وجود الاهی و غیرقابل تحقیق بودن ابعاد واقعی خدا، احساس هیبتی را که اساس حیات معنوی است، احیا کرد. با وجود این، او در برابر این پس زمینه غیرقابل فهم امر نامتناهی، یک محبت لاهوتی را معرفی می کند که «همیشه حاضر است، هرچند ما آماده نباشیم؛ به ما نزدیک است، هرچند ما از او دور باشیم» و یقیناً به واسطه لطف قابل کشف است، آن چنان که از طریق تأمل عرفانی نیز قابل حصول است. او می گوید:

کسی که همچون قدّیس پولس در حال جذبه به سر می برد و در همان حال، شخص بیماری را که محتاج کمک است، می بیند، بهتر آن است که از حالت جذبه بیرون آید و محبت خود را با خدمت به شخص نیازمند نشان دهد.

هرچند این قضاوت پاپ در مورد اکهارت که «او بیش از آنچه باید بداند، می خواهد بداند»، مولود صرف کهنه پرستی و تحجر نیست، بلکه مورد قبول عرف است، اما تردیدی نیست که بازگویی خشن و یک طرفه اش از بنیان های خداآوری - تلاش او در ترسیم نمودارهایی از امور غیرقابل کشف - به حیات باطنی مسیحیت خدمتی واقعی کرد. او هم ردیف عارفان خلّاقی است که تجربه آنان از خداوند، دیگر نفوس را

تحریک کرده و از طریق آنها، آگاهی عمومی مسیحیان تقویت گشته است. واقعیت ممتاز دربارهٔ عارفان آلمانی قرن چهاردهم عبارت است از انگیزهٔ شگرفی که در نتیجهٔ آثار اکهارت در آنها پدید آمد. آشنایی نزدیک آنها با تعالیم او و به کارگیری نظراتش، باعث شد که آنان، با تجارب معنوی یا ذوق خود، آن نظرات را تعدیل کرده، به آنها گرمی خاصی ببخشند. آنها از اکهارت افق‌های پهناور فکری خویش، راه گریز خود از یک رشتهٔ صرفاً انسانی از تخیل و عاطفه، را دریافتند. این امر مخصوصاً در مورد دو شاگرد بزرگ او یعنی زوزو<sup>۱</sup> (۱۲۹۵-۱۳۶۵ م) و تاولر<sup>۲</sup> (۱۳۰۰-۱۳۶۱ م)، که هر دو از فرقه دومینیکن بودند، صادق است؛ اشخاصی که تکریم و ستایش بی حد آنها نسبت به «استاد بزرگ» خود بر عظمت شخصیت اکهارت و دل‌بستگی‌ای که او الهام‌بخش آن است، دلالت دارد. در نظر زوزو، الاهیات اکهارت آمیزه‌ای است از سنت راهبانه و خلسه‌ای که از ذهنی فوق‌العاده رماتیک، پرشور و فوق‌العاده نجیب می‌گذرد. در وجود تاولر، شاهد یک شخصیت فطرتاً اصلاح‌گر و واعظ هستیم که همان الاهیات اکهارت را به سوی مقاصد خاص خود جهت داد. یکی از بزرگ‌ترین عارفان مسیحی، رویسبروک<sup>۳</sup> (۱۲۹۳-۱۳۸۱ م) اهل فلاندرز است که به نظر می‌رسد غالباً از نظریات اکهارت به عنوان ابزاری برای بیان تجربه‌های شخصی خود استفاده می‌کند؛ اما واقع‌گرایی و ذوقی که به آنها می‌بخشد، از آن خود اوست.

با این گروه از عارفان، مردانی که در زمان مرگ اکهارت جوان بودند و قویاً تحت تأثیر او قرار گرفته بودند، ما با مرحله دوم یا مرحلهٔ اجتماعی

1. Susu

2. Tauler

3. Ruysbroeck



عرفان آلمانی مواجه می‌شویم. زوزو و تاولر مستقیماً، و رویسبروک، شاید به صورت غیر مستقیم، با نهضت معنوی گسترده «فرقه دوستان خدا» مرتبط بودند؛ نهضتی که هر امر خیری را در دین شخصی و فعال آن زمان وارد می‌کرد. همان‌گونه که گروه فرانسیسیان معنوی<sup>۱</sup> سعی در جاودانه ساختن تعالیم باطنی و شور و شوق رسولی قدیس فرانسیس داشتند و عملاً فضایی دینی فراهم آوردند که در سایه آن، عرفان توانست رشد نماید، به همان صورت، برادری صمیمی موجود در فرقه دوستان خدا، که اعضای آن عمدتاً غیر کشیش بودند، از تعالیم جدی و دشوار اکهارت تغذیه می‌کرد و مهد اهل مکاشفه و عارفان گردید.

فرقه دوستان خدا، همچون فرانسیسیان معنوی، مؤمن به کلیسای کاتولیک بودند و دوست داشتند با همین عنوان باقی بمانند؛ اما آنان در برابر سنت، تجربه‌های بی‌واسطه از روح القدس را قرار دادند. همچنین در تبلیغ و وعظ خود جهتی آخرالزمانی داشتند که این امر وابستگی آنها به سنت پیشگویی آلمانی را که آغازگر آن قدیسه هیلدگارد بود، نشان می‌دهد. آنها مردم را نسبت به تبه‌کاری‌های بسیار و چشمگیر و گناهان آن زمان انداز نموده، به انتقام الاهی وعید می‌دادند و طالب کسب صداقت و واقع‌گرایی مردم بودند و به زهدگرایی بسیار سختی عمل می‌کردند. آنها خود را به عنوان یک «کلیسای باطنی» متشکل از انسان‌های معنوی تلقی می‌کردند؛ کلیسایی مؤمن در میان نسلی گناه‌آلود، که به واسطه روح القدس مستقیماً هدایت شده است. آنان شکلی عرفانی از دین شخصی را مطرح می‌کردند که مبتنی بر ادراک «بارقه‌ای الاهی»<sup>۲</sup> یا

۱. The Spiritual Franciscan. رک: فصل ۵

ویژگی ای خداگونه بود که در هر نفسی به ودیعت نهاده شده است؛ چیزی که با رشد آن، کسانی که به تجربه خداوند دعوت شده‌اند «به انسان‌هایی فوق‌طبیعی و الهی» مبدل می‌گردند. گفته شده است که این انسان‌ها به «مدرسه عالی تسلیم کامل»<sup>۱</sup> هدایت شده‌اند؛ در آنجا رنج‌ها و تلاش‌های بسیاری متحمل شده‌اند و خودخواهی آنان از بین رفته است؛ در آنجا شخص، روح‌القدس را در درون خود احساس می‌کند که بی‌واسطه نفس را مورد تعلیم خود قرار می‌دهد. در آموزه نور باطنی، گروه دوستان خدا بر فرقه «کواکرها» سبقت جستند؛ اما هیچ‌گاه دین رسمی را نقض نکردند و به نظر می‌رسد که احترام ویژه‌ای برای شعیار و آیین‌های مقدس قائل بودند.

این فضای معنوی، به نحو اجتناب‌ناپذیری، پدیده‌های غیرطبیعی فراوانی به همراه داشت. در میان اعضای این گروه، خلسه، مکاشفات، پیشگویی و باطن‌بینی مرسوم گردید. بخش قابل توجهی از مکتوبات - که بسیاری از آن هنوز موجود است - به وجود آمد و در بین اعضایی که در راینلند<sup>۲</sup> - سوئیس و باواریا<sup>۳</sup> پراکنده شده بودند، منتشر گردید. این نوشته‌ها که تا حدودی، تمثیلی و پیشگویانه و تا حدودی، اعترافی و تعلیمی است و حول محور مشکلات تاریخی و روان‌شناسی دور می‌زند، نشان می‌دهد که در حالی که تأثیر تفکر فرقه دومینیکن غلبه داشت، جهت‌گیری و الهام‌بخشی گروه دوستان خدا، تا حد زیادی، در اختیار اعضای غیر روحانی بوده است. این نهضت، در برهه‌ای از زمان که فساد و انحراف کشیشان شیوع داشت، از حق انسان حقیقتاً معنوی برای تصدی

1. The Upper School of Perfect Resignation

2. Rhineland

3. Bavaria



رهبری دینی و تعلیم حقایق دینی دفاع می‌کرد. از این رو، یکی از رهبران آن، به نام رولمن مرسوین،<sup>۱</sup> تاجری اهل استراسبورگ بود که تجربیات معنوی او در کتاب صخره‌های نه گانه<sup>۲</sup> مضبوط است و شخصیت ایدئال گروه «دوستان خدا در شهر اُبرلند»<sup>۳</sup>، آن‌گونه که از نوشته‌های به‌جای مانده از این گروه به دست می‌آید، یک مرد غیر روحانی است. همچنین کتاب استاد کتاب مقدس<sup>۴</sup> تألیف شده تا نشان دهد که حتی یک الاهی‌دان بزرگ ممکن است حقیقت ماورای طبیعی را از هر انسان مقدس، اما عامی فراگیرد.

بنابراین می‌توانیم نهضت دوستان خدا را یک تجربه جمعی سازمان‌یافته در دین عرفانی تلقی کنیم که در بعد عقلانی از اکهارت، و در جنبه مکاشفه‌ای و پیشگویانه از عرفان آلمانی قدیمی‌تر کمک می‌گیرد. راهبه‌های صاحب خلسه، مارگارت<sup>۵</sup> و کریستینا اِبنر<sup>۶</sup>، در بین رهبران این نهضت، بسیاری از خصایل قدیسه هیلدگارد را احیا نمودند. ما در کتاب کوچک و شگفت‌آور الاهیات آلمان،<sup>۷</sup> قوت و زیبایی تعالیم معنوی‌ای را می‌بینیم که این نهضت از آنها تغذیه کرده است. در این کتاب، خواسته نوافلاطونی‌گریز کامل از مخلوقات به منظور وصول به موجود ابدی و نامخلوق، بر مبنای نیروی اراده و طلب، مجدداً مورد تفسیر قرار گرفته است. از راه تمرکز این قوای نفس بر حق متعال - یعنی تمرکز کامل و فارغ از خود بر مقاصد خدا - انسان می‌تواند از قیود خودخواهی محض رها شود و در ذات الاهی سهیم گردد و آرامش

1. Book of Nine Rocks

2. Book of Nine Rocks

3. Oberland

4. The Book of the Master of Holy Scripture

5. Margaret

6. Christina Ebner

7. Theologia Germanica

و شخصیت راستین خود را دریابد.

آن کس که در ذات الاهی شریک گردد، نه اراده دارد و نه آرزو مند چیزی است و جویای چیزی نیست جز خداوند؛ طلب خداوند، تنها به خاطر خداوند [...] جایی که این نور است، غایت و هدف انسان، این یا آن و من یا تو و مانند آن نیست؛ بلکه فقط آن یکناست که نه من است و نه تو، نه این است و نه آن، بلکه برتر از من و تو و این و آن است؛ و در او همه خیرها، در صورت خیر واحد، محبوب واقع می شوند.

این آموزه استوار و روح افزا با اتصال قطعی به ماورای طبیعت و حرکت روان آن بین دو صفت سادگی و تعالی، به بهترین صورت، عارفان گروه دوستان خدا را به ما نشان می دهد؛ عرفانی توأم با واقع گرایی معنوی و ذوق اخلاقی. نویسنده گمنام کتاب مذکور، که این دیدگاه ها از طریق او به لوتر<sup>۱</sup> رسید و سپس در جویبار اصلی اندیشه پروتستان به جریان افتاد و به عنوان کشیش فرقه توتونیک<sup>۲</sup> در فرانکفورت معرفی می شود، می نویسد: کاملاً آشکار بود که این نویسنده تحت تأثیر اکهارت قرار گرفته و از شاگردش تاولر، بزرگ ترین شخصیت بین رهبران گروه دوستان خدا، تأثیر مستقیم بیشتری پذیرفته است.

۱. Luther (۱۵۴۶-۱۴۸۳ م)، رهبر معروف و مخالف پاره ای از اعتقادات مذهب کاتولیک، که بعد از مرگش، پیروانش به پروتستان های لوتری مشهور شدند. او برای اولین بار کتاب مقدس را به زبان آلمانی ترجمه کرد.

۲. Teutonic Order، از فرقه های مذهبی - نظامی، که در اواخر قرن دوازدهم میلادی در خلال جنگ های صلیبی در آلمان ایجاد شد و در ابتدا با ساخت بیمارستانی برای کمک به زخمی های جنگ، کار خود را آغاز کرد. این فرقه پس از جنگ های صلیبی، در جهت مقابله با مسیحیان ارتدکس روسیه و غیرمسیحیان اروپایی فعالیت هایی نظامی را سازمان داد. لباس سفید با یک صلیب سیاه رنگ روی آن، مشخصه آنها بود.



این نهضت از طریق تاولر تماس با سنت‌های بزرگ معنوی جهان مسیحی را ادامه داد؛ ارتباطی که گروه دوستان خدا را از افتادن به ورطه افراط‌کاری‌های تعصب‌آمیز بسیاری از فرقه‌های عرفانی آن عصر نجات داد. ما بیش از آنچه موعظه‌های خود تاولر برای ما بیان می‌کند، از او شناخت نداریم - زیرا اسناد دیگر آثار به او موثق نیست. این موعظه‌ها که تقریباً یکصد و پنجاه عدد از آنها باقی است، به تاولر در میان عارفان موعظه‌گر عالم مسیحیت، مقامی رفیع می‌بخشد. او حدوداً در سال ۱۳۰۰م به دنیا آمد، در پانزده سالگی به عنوان نوآموز وارد فرقه دومینیکن گردید و در خلال مطالعاتش در استراسبورگ و کلن، تحت نفوذ اکهارت قرار گرفت؛ مردی که تعالیمش همواره اندیشه تاولر را شکل می‌داد. او مدت زمانی را در باسل،<sup>۱</sup> مرکز عمده گروه دوستان خدا، به سر برد و بعد از آن، به استراسبورگ مراجعت نمود و در سال ۱۳۶۱م در آنجا از دنیا رفت.

تاولر عرفانی عمیقاً فلسفی را با شور و حرارت شدید روحانی درمی‌آمیزد. موعظه‌هایش که از سویی، نشانگر فرهنگ دینی است و از سویی، وابستگی بسیاری به افکار قدیس اگوستین، قدیس برنارد و قدیس توماس آکوئیناس دارد و از طرفی، میان ساده‌ترین تخیل دینی و والاترین اندیشه‌های عرفانی در نوسان است، گواه صلابت و عظمت روح اوست. او مفهوم عمیق الوهیت را که از اکهارت آموخته بود، با گرمی جذبه بیاراست و آن را در شعاع تجربه ساده مسیحی قرار داد؛ زیرا «عمق مغاک الاهی را با عقل نمی‌توان کاوید؛ آن ژرفا را با فروتنی عمیق می‌توان طی کرد». او بر این اعتقاد بود که همه انسان‌های فروتن و خوب باید قادر

باشند در باطن خود با خود ارتباط داشته باشند تا بالمآل «به منبعی که از آنجا آمده‌اند، بازگردند». او می‌گوید: «چنین بازگشتی از سوی تو به سوی منشأ اولیهات به این معناست که مصاحبت با تکثرات عالم که در وجود آنها خدای را نیافته‌ای، برای تو مانند یک جراحی است» و این امر مستلزم کناره‌گیری کامل از علایق شخصی است.

خواسته‌های تاولر از کسانی که حیات معنوی را برگزیده بودند، جملگی قهرمانانه است. او از آنها «ذهنی خالی و فارغ از تشویش می‌طلبید که در نهان، خود را با همه قوایش، در حضور خدا تسلیم کرده باشد». به کسی که حقیقتاً به این امر واصل شده باشد، گفته می‌شود که: «به قلب درونی او بسیار نظر می‌شود؛ و خدایی خدا در نظر او، از خورشید که با چشم آن را می‌بیند، بسیار واضح‌تر و آشکارتر می‌گردد». به نظر می‌رسد که تاولر در این عبارات، برای ما شمه‌ای از تجربه‌های عرفانی خویش را بیان می‌کند. در غیر این صورت، در مورد آنها کاملاً سکوت می‌کرد؛ زیرا روش او همواره آفاقی است. شاید او شگفت‌انگیزتر از دیگر عارفان - از زمان قدیس اگوستین تا زمان خودش - از آن تجربه مطلق از خدا سخن گفته باشد؛ تجربه‌ای که ورای اندیشه است و «در عین اینکه نزدیک است، بسیار دور و فراتر از همه چیز است؛ زیرا نه زمانمند است و نه مکانمند، و بسیط و بدون تغییر است». با این همه، زبان او غیر شخصی باقی می‌ماند و به آیینی که با هدف تسلای دینی، اغلب در حلقه‌های دین‌داران نشو و نما می‌کند، ترغیب نمی‌کند. در نظر او، دوست حقیقی خدا کسی است که به خاطر دوستی، زندگی دشواری را برگزیده است و حتی ممکن است فراتر از قبول، به خاطر رنج



و دردها به عطشی سوزان<sup>۱</sup> درافتد. او می‌گوید: «اینکه انسان زندگی توأم با سکون یا اعتماد به خدا داشته باشد، نیک است؛ اینکه انسان زندگی توأم با رنج و درد را تحمل کند، نیکوتر است؛ اما بهتر از همه آن است که آدمی آرامش را در زندگی توأم با رنج و درد داشته باشد». در اینجا، آموزه انزوای مطلق را موجّه می‌سازد و به اتصال بی‌واسطه، همراه با تنش‌ها و فرصت‌های زندگی انسانی، باز می‌گردد.

اگر تاولر با روش‌های منحصرآفاقی تعلیم می‌داد و هنوز هم [از طریق کتاب‌هایش] تعلیم می‌دهد، دوست و معاصر او زوزو با ویژگی آشکارا انفسی و شخصی آثار خود، تعادل لازم را برقرار ساخت. زوزو در زندگی‌نامه خودنوشت<sup>۲</sup> تقریباً بدون محافظه‌کاری، جریان زندگی باطنی خود را بیان کرده و آن اصولی را که تاولر تشریح کرده بود، عملاً نشان داده است. او نیز راهبی دومینیکنی بود و پا جای پای اکهارت گذاشت که نفوذش در عبارات فلسفی کتاب حیات<sup>۳</sup> و خصوصاً در کتاب حکمت جاودانه<sup>۴</sup> زوزو مشهود است. بعد از وفات اکهارت، برای زوزو مکاشفه‌ای رخ داد که در آن، آن «استاد سعید»<sup>۴</sup> — که مقدر بود جسورانه‌ترین نظراتش از سوی کلیسا سانسور شود — بر او ظاهر شد و نشان داد که در شکوه و جلال به سر می‌برد و روحش «در خدا حلول کرده و خدایی گشته است». بر این اساس، خدمتکار عاجزانه از او خواست که دو امر را به او بازگوید: اول، روشی که با آن انسان‌ها در خداوند سکنا می‌گزینند؛ یعنی کسانی که با انفصال خالصانه و واقعی در پی

1. consuming thirst

2. Life

3. Book of Eternal Wisdom

۴. Blessed Master. عنوان Blessed نسبت به «قدّیس» (Saint) عنوانی فروتر است که به پاره‌ای از پارسایان کاتولیک اعطا شده است.

آن‌اند که فقط در حقیقت اعلا بیارامند. در پاسخ، اکهارت بیان داشت که هیچ واژه‌ای قادر نیست بیانگر طریقی باشد که با آن، این انسان‌ها به ژرفای بی‌نشان ذات الاهی<sup>۱</sup> فرو می‌روند. پرسش دوم این بود که مناسب‌ترین ریاضت برای کسی که شدیداً اشتیاق رسیدن به این حالت را دارد، کدام است؟ استاد پاسخ گفت که او باید با انزوای کامل، خود را بمیراند و همه چیز را از خدا بداند، نه از مخلوقات، و با همه مردم — گرچه درنده‌خو باشند — با صبر و متانت رفتار کند.

به رغم احترام زوزو به اکهارت، شباهت‌های او به عارفان پیشین آلمان بیشتر بود. دیدگاه‌های نمادین و شاعرانه قدیسه مشتیلد<sup>۲</sup> و قدیسه گرتروود<sup>۳</sup> توجه آنان به کارهای احساسی و عاطفه‌گرایی پرشور و در عین حال، معصومانه آنان، با روحیه او سازگارتر بود تا آموزه خشک «الوهیت غیرقابل شناخت» اکهارت. او خیلی ساده به ما می‌گوید که «از جوانی از قلبی عاشق برخوردار بوده است» و از هجده سالگی، زمانی که این تحول برای او روی داد، این قلب عاشق بر اعمال دینی او حاکم بوده است. او همچون ریچارد رول، عارف معاصر خود، دوست داشت طعم شیرین شعله‌های پرشور و نوای ملکوتی‌ای که روح عاشقش را می‌نواخت، تقریباً با اصطلاحات محسوس توصیف کند. آواها، رقص‌ها، گل‌ها، فرشتگان و همه متعلقات فضای رمانتیک، انتزاعی‌ترین اندیشه‌های الاهیاتی او را در مکاشفاتش به تصویر می‌کشاند. او به ما می‌گوید که آرزویش آن بوده که خادم «حکمت جاودانی» گردد و به این عنوان خوانده

1. modeless abyss of the Divine Essence

۳. St. Getrude. رک: فصل ۴.

۲. St. Mechthild. رک: فصل ۴.



شود. در عین حال، او این صفت از الوهیت را - تقریباً به روش شوالیه‌ها - به مثابه یک بانوی دوست‌داشتنی و نجیب تصور می‌کرد که سرشار از حکمت بوده، در عشق غوطه‌ور است.

بدین‌سان تدریجاً این امر برایش به شکل عادت درآمد که هرگاه سرودهای ستایش یا موسیقی لذت‌بخش سازهای زهی یا اشعار کوتاه داستانی یا گفت‌وشنود دربارهٔ عشق دنیوی را می‌شنید، بی‌درنگ قلب و اندیشه‌اش را به باطن خود، جایی که تمام عشق در آن جاری بود، معطوف می‌نمود و با حالت گنجی به محبوب‌ترین عشق خود [خداوند] می‌نگریست. ناممکن بود که بگوید چگونه اغلب با چشمانی اشکبار، از ژرفای دست‌نیافتنی قلب گشودهٔ خود، این صورت دوست‌داشتنی را در آغوش می‌کشید و آن را با مهربانی به سینه خود می‌فشرده؛ و بدین‌گونه آن صورت با او همچون یک طفل شیرخوار رفتار می‌کرد که به آغوش مادرش چسبیده است. همان‌طور که کودک با سر و حرکت بدنش، خود را به سوی مادر مهربانش می‌کشد و با این حرکات محبت‌بخش خود، بر شوق قلبی‌اش گواهی می‌دهد، به همان صورت، قلب زوزو بارها به سوی محضر لذت‌بخش آن حکمت جاودانی پرواز، و تمایلات محسوس (جسمانی) را ذوب می‌کرد.

گرچه به نظر می‌رسد در چنین مکاشفه‌هایی، ناظر تمایلات و عواطف بشری سرکوب شدهٔ زوزو هستیم که در پی فراق‌کنی است، اما اساساً برای او حیات معنوی صرفاً خلسه‌ها، مکاشفات و تسلأهای عاطفی نبود. همراه با این تجربه‌های معنوی، او به نوعی زهدگرایی سخت و واقعاً شدید عمل می‌کرد که با جزئیات تعجب‌برانگیزش در کتاب حیات او توصیف شده است. انجمن دوستان خدا نظریهٔ تأدیب جسمانی به معنای

کاملاً قرون وسطایی آن را پذیرفت و طبع پرشور زوزو این فرصت تحمل رنج و درد به خاطر عشق را مغتنم شمرد و برای مدت بیش از بیست سال، به این شکنجه‌های آزاردهنده تن سپرد.

آن‌گاه ندایی درونی به او رسید که زمان شکنجه‌های جسمانی و خودخواسته به سر آمده است. «همه این اعمال چیزی بیش از آغازی خوش، و رخنه‌ای به درون انسان راسخ باطنی‌اش نبود». در همان اوان، او به «مدرسه عالی تسلیم کامل» که در آن، امر دشوار انفصال کامل معنوی تعلیم داده می‌شد، دعوت شد؛ آموزه مهمی در میان گروه دوستان خدا، که حیات عرفانی آرمانی آنها زاهدانه و دلیرانه بود. بی میلی زوزو - که در آن هنگام، به واسطه تحمل سختی‌ها و رسیدن به میانسالی، از نظر جسمی فرسوده شده بود - نسبت به این دعوت جدید به تحمل سختی‌ها، و ترجیح آشکار یک «زندگی بی دغدغه»<sup>۱</sup> و مراحمی که از طریق آنها او به اوج خودگذشتگی رسید، همگی به صراحت و سادگی در زندگی‌نامه‌اش مطرح شده است؛ صراحت و سادگی‌ای که دست‌نوشته او دارد، آن را به یکی از گران‌بهاترین و جذاب‌ترین نوشته‌ها در سراسر عرفان قرون وسطا تبدیل کرده است. به نظر می‌رسد که ابتلائات بیرونی و درونی، این «خادم بداقبال حکمت جاودانه» را احاطه کرده بود؛ به خاطر چند سالی که دچار وسوسه‌های تردید و ناامیدی شده بود، به راحتی، به نفاق و بدعت و فساد اخلاق متهم شد و همین موضوع، به رغم خیرخواهانه‌ترین اعمال نیکوکارانه‌ای که انجام داده بود، برای او

۱. منظور از زندگی بی دغدغه، زندگی فارغ از ریاضات شاقه مطرح شده از سوی گروه دوستان خداست؛ زیرا چنانچه گفته شد، او به واسطه ندای درونی خود به این نتیجه رسیده بود که دیگر نیازی به تحمل ریاضت‌ها ندارد. از همین رو، با آن با اکراه برخورد کرد.



وصومعه‌اش رسوایی به بار آورد.

در این مدت، او در انزوای شدید به سر برد؛ اما بعد از سپری شدن هشت سال، به ندای درونی دریافت که زمان تعلّم و شاگردی به سر آمده است و اکنون «باید به همسایه خود پردازد»<sup>۱</sup>. اگرچه طبع احساساتی و باذوق زوزو با شهرت همخوانی نداشت و هیچ‌گاه در مقام یک واعظ، با شهرتِ تاولر برابری نمی‌کرد، ولی شور و حرارت و عمق معنویت او شناخته شده بود و در خلال آخرین دوره حیاتش، بسیاری از مشتاقان معنویت به دور او حلقه زدند. او همچنین بسیاری از راهبه‌های راحت‌طلب را به مراقبه شدیدتر بازگرداند و راهنمای موفق و محبوب نفوس گردید. روشن است که در سال‌های بعد، بیشترین علاقه و توجه او به یکی از دختران معنوی‌اش، راهبه‌ای سوئیسی به نام الیزابت استاگلین<sup>۲</sup> بود؛ و مکاتبات زوزو با او، که نیمه آخر کتاب حیات او را دربرمی‌گیرد، نشان می‌دهد که آن حلقه ارتباطی که اعضای پراکنده گروه دوستان خدا را گرد هم می‌آورد، چقدر زیبا بوده است. الیزابت دختری باهوش، تحصیل‌کرده و «برخوردار از خلق و خوی ملکوتی بود» که آثار اکهارت را مطالعه کرده و در آنها «دیدگاه‌های خردمندانه بسیار عمیقی دریافته بود؛ دیدگاه‌هایی که برای اندیشیدن و تفکر بسیار خوشایند بودند». با وجود این، الیزابت آگاه بود که این آثار از عمق اندیشه او فراتر است. از این رو، به قصد استمداد، با زوزو مکاتبه نمود و با جسارتی دلپذیر ناشی از غرور جوانی، از او درخواست کرد که «از تعالیم عمومی و عادی فراتر رود و به موضوعات مهم پردازد». پاسخ زوزو، پاسخ انسانی عابد و مجرب است

۱. کنایه از اینکه زمان دستگیری و ارشاد خلق فرا رسیده است.

2. Elizabeth Staglin

که به واقعیات حیات معنوی نایل شده است:

آنچه باید بگویم، عبارات زیادی را نمی طلبد، بلکه در قالب چند کلمه بیان می شود. سعادت حقیقی در عبارت های زیبا نیست، بلکه در اعمال نیک است [...] عجالتاً این سؤالات عمیق را رها ساز و در پی سؤالاتی باش که برایت مناسب است. تو در نظر من، همچون خواهری خام و جوان هستی؛ بنابراین برای تو مناسب تر آن است که به مراحل ابتدایی حیات معنوی گوش فرا دهی.

الیزابت شخصیت خود را با پذیرش متواضعانه این تحقیر نشان داد. او جواب داد: «من در اشتیاق حیاتی قدسی هستم نه واژه های حکیمانه [...] با ابتدایی ترین امور شروع کن و مرا به آنها هدایت کن؛ درست همچون کودکی دبستانی که در ابتدا آنچه برای دوره نوجوانی اش مناسب است، به او آموخته می شود».

گرچه زوزو او را از تقلید روش های خاص خود در تحمل ریاضت جسمانی منع کرد، ولی به تدریج «راهی را که خود از طریق آن، از مخلوقات گذر کرده و به خدا رسیده بود»، برای او بیان کرد و گفت: «در پی تقلید ریاضت های سخت پدر معنوی خود نباش [...] خدا صلیب های مختلف بسیاری برای تنبیه دوستان خود دارد. از خدا می طلبم صلیب دیگری را بر دوش تو قرار دهد». الیزابت در پرتو این نصایح ناب و خردمندانه، در حیات عرفانی پیش رفت و توانست از راهنمای خود، که آشکارا از اشتیاق الاهیاتی الیزابت به وجد آمده بود، تعلیمات عالی بسیاری را که مبتنی بر تعالیم اکهارت، آن «استاد قدسی»، و تعالیم نورانی



قدیس دنیس<sup>۱</sup> و «توماس آکوئیناس عزیز بود»، دریافت کند. اما سختی تعالیم مدرسی این مراجع مورد علاقه زوزو با ذهن شاعرانه و عاشقانه او تلطیف شده و رنگ دیگری گرفته بود. بنابراین وقتی این دختر سؤال می‌کند که «خدا چیست؟»، زوزو ابتدا با دقتی فوق‌العاده پاسخ می‌گوید که او «وجود اصیل» است. اما شاگردش از او می‌خواهد که در این باره بیشتر به او بگوید. زوزو این بار در پاسخ، قطعه‌ای زیبا درباره خدا، آن‌گونه که در آفریده‌هایش متجلی می‌شود، برایش فرستاد که در آن قطعه، دست‌کم برای اندک زمانی، روحیه هنرمندانه و عاشق همه زیبایی‌ها بر روحیه محققانه و زاهدانه او چیره می‌گردد. وی می‌نویسد:

به بالا و اطراف خود در چهار گوشه عالم بنگر و بین که آسمان زیبا در حرکت سریع خود چقدر وسیع و مرتفع است و پروردگار آن چه باشکوه، آن را با هفت سیاره آراسته است؛ سیاراتی که بدون در نظر گرفتن ماه، هر کدام بسیار بزرگ‌تر از همه زمین است، و بین چگونه او عالم را با ستارگان نورانی بی‌شمار پوشانده است. وه! هنگامی که در تابستان، خورشید زیبا در هوای غیر ابری و روشن طلوع می‌کند، مدام چه ثمرات و برکاتی بر زمین ارزانی می‌دارد! بنگر چگونه برگ‌ها و چمن‌ها سر برمی‌آورند و گل‌های زیبا لبخند می‌زنند؛ چگونه جنگل، علفزار و چمنزار غرق در آواز خوش بلبلان و دیگر پرندگان کوچک می‌شوند؛ چگونه آن همه موجودات کوچک که در زمستان، سخت در خواب‌اند، با شادمانی دوباره پدیدار گشته و جفت می‌گردند؛ و نیز چگونه مردم، اعم از پیر و جوان، با شادکامی به وجد می‌آیند و شادی‌کنان به تفریح می‌پردازند. آه، خدای مهربان! تو که در میان مخلوقات خود تا این حد محبوب

۱. st. Denis. منظور، دیونیزیوس آریوپاگوسی است.

هستی، در وجود خود چه زیبایی بی حد و شمع‌انگیزی داری! از تو می‌خواهم دوباره بنگر و چهار عنصر خاک، آب، هوا و آتش را با اشیای شگرفی که اشکال گوناگونی به خود می‌گیرند - همچون آدمیان، حیوانات، پرندگان، ماهیان و جانوران دریایی - نظاره کن و دقت کن که چگونه آنها همگی با صدای بلند ندا درمی‌دهند: «ستایش و تکریم بر عظمت بی‌کرانی باد که در توست!». خداوند، کیست که این امور را حفظ می‌کند؟ کیست که به آنها روزی می‌رساند؟ این تویی که همه آنها را، از بزرگ و کوچک و غنی و فقیر، در طریق خودشان روزی می‌رسانی. ای خدا، تو هستی که این کارها را انجام می‌دهی. خداوند، تو به حق خدایی!

ای دختر، بیا که اکنون خدای خود را که مدتی طولانی قلبت در پی یافتن او بود، یافته‌ای. پس به بالا نگاه کن و با چشمانی پرتلاشو و صورتی نورانی و قلبی پرتپش، او را مشاهده کن و او را با بازوان کشیده روح و عاطفه‌ات در آغوش گیر و از او سپاس‌گذاری کن و او را که سلطان با عظمت همه مخلوقات است، ستایش کن. با خیره شدن به این آینه، بنگر که در نفسی که مهای تأثیراتی است، چگونه یک «ابتهاج»<sup>۱</sup> عمیق درونی با سرعت فوران می‌کند. منظور از «ابتهاج»، آن نشاطی است که هیچ زبانی را یارای بیان آن نیست، مگر آنکه (آن زبان) خود را به درون قلب و روح جاری می‌کند.

فصل‌هایی از کتاب حیات که در آنها این مکاتبات آمده، به معیار عقلانی رفیعی گواهی می‌دهد که در بین اعضای انجمن دوستان خداوند وجود داشته است و این اعتقاد را که آنها صرفاً جامعه‌ای از پارسایان ساده



یا خیال‌اندیشان احساساتی بودند، رد می‌کند. دین عرفانی آنها بر بنیان‌های استواری مستقر بود که خود را نه فقط در تهذیب کامل زندگی، بلکه در عمل دشوار رسولی نیز نشان داد. الیزابت استاگلین پنج سال قبل از پدر روحانی خود از دنیا رفت. کتاب حیات زوزو با بیان مکاشفه روح آزادشده الیزابت پایان می‌پذیرد که «[روحش] با نورانیتی خیره‌کننده می‌درخشید و آکنده از سرور ملکوتی بود».

یکی از بزرگ‌ترین عارفان جامعه مسیحی، رویسبروک است که معاصر با زوزو و تاولر و تحت تأثیر افکار آنان بود؛ اگرچه مشکل می‌توان او را از هواداران رسمی انجمن دوستان خدا محسوب کرد. یان رویسبروک (۱۲۹۳-۱۳۸۱ م) زیر نظر دو کشیش زاهد فرهیخته در بروکسل<sup>۱</sup> تربیت یافت و از کودکی با حال و هوای دین معنوی خو گرفت و نیمه اول زندگی خود را به عنوان کشیش کلیسای جامع قدیس گودول<sup>۲</sup> سپری کرد. به نظر می‌رسد که او در حالی که به آرامی و بی ادعا وظیفه معمول خود را با «ذهنی غرق در خداوند» دنبال می‌کرد، با دقت و ملایمت و بی دغدغه به قلم حیات عرفانی صعود کرده است.

زمانی که پنجاه ساله بود، اشتیاق او برای انزوا و آرامش بیشتر، او را به بیرون از شهر کشاند و به همراه دو پدر روحانی، بروکسل را ترک گفت و مجمع کوچکی را بر اساس قواعد سیر و سلوک اگوستینی در جنگل سونیس<sup>۳</sup> در گروندیل<sup>۴</sup> بنیان نهاد. در آنجا مدت سی و هشت سال در کمال آرامش زندگی کرد و در همان جا بزرگ‌ترین آثار عرفانی خود را نوشت.

1. St. Gudule

2. St. Gudule

3. Soignes

4. Groenendaal

تعالیم رویسبروک را نمی‌توان تلخیص کرد. هیچ واژه‌ای جز کلمات خود او قادر بر بیان خصوصیت واقعی آنها نیست؛ زیرا تعالیم او متضمن و ناشی از تجربه‌ای از خداست که فراتر از فرآیند معمول ذهن است. این تعالیم همان ویژگی منحصر به فردی را داراست که نوشته‌های مهم عرفانی در آن با اشعار مهم، سهیم‌اند؛ یعنی با هر بار خواندن، پرده از حقایق و اسرار تازه‌ای - تنها برای آنان که استعداد دریافت آن را دارند - برداشته می‌شود. انس بیشتر با این آثار، انسان را در این عقیده راسخ می‌سازد که هر عبارت از آنها باید از مضمونی پر ارج و واقعی برخوردار باشد و از شدت وضوح و شفافیت است که بعضی از عبارات آنها برای ما مبهم جلوه می‌کنند.

رویسبروک می‌کوشد تا تجربه‌ای اصیل از «حقیقت» را توصیف کند؛ کوششی که چون با سطح متعارف (فهم) بشری ما سنجیده شود، کاری بس بزرگ است و تلاش ما برای فهم تجربه او و دنبال کردن پرواز مجذوبانه او به سوی «آن وجود بی‌نشانی که همه ارواح باطنی، آن را فوق همه چیزها برگزیده‌اند»، ما را در سردرگمی و حیرت وامی‌نهد.

با این حال، روش خاصی را که رویسبروک آن را، تا حدودی، از نویسندگان پیشین وام گرفته - گرچه این روش اقتباسی است، ولی تجربه، اعتبار آن را ثابت کرده است - می‌توان در آثار او دید؛ و شناخت این روش، ما را در درک افکار او مدد می‌رساند. او زندگی معنوی را همواره یک حیات روبه رشد یا پیشرفت می‌دانست و معتقد بود که این زندگی از سطوح عادی ادراک بشری آغاز می‌شود و تزکیه و نظم بخشیدن به همان زندگی طبیعی - با همه انگیزه‌های حیوانی و منازعات اخلاقی اجتناب‌ناپذیرش - باید ماده اولیه تقدس باشد.



اولین وظیفهٔ «آنانی که طریق محبت را در پیش می‌گیرند» عبارت است از اینکه در انجام وظایف بیرونی یا زندگی «فعال»، «همچون دیگر مردمان نیک باشند». آنان باید از خودرأیی پرهیزند و بیاموزند که غضب را با ملایمت فروبنشانند، برخوردی دوستانه داشته باشند و آماده کمک و خدمت‌گزاری و کمک مالی به دیگران باشند و همهٔ این کارها را در حالی انجام دهند که تنها به خدا تمسک و توجه دارند. علاوه براین، آنها باید به‌فرامین کلیسا وفادار باشند. برای رویسبروک، این متعالی‌ترین عارف، دین دارای آیین و مراسم جمعی، ارزش والایی داشت. تنها کسانی که اراده و احساسات خود را بدین نحو تحت تأدیب و تعدیل درآورده‌اند، برای ورود به مرحلهٔ بعد شایسته‌اند. مرحلهٔ بعد همان زندگی باطنی است که در آن، عقل، به نوبهٔ خود، ارتقا یافته و «از روح القدس تغذیه کرده و کمال یافته است» و اشراقی فراحسی را دریافت می‌کند که «خدا نیست، ولی نوری است که با آن، در هر جا خدا را می‌بینیم». آنگاه ورای این مرحله، حیات عارفانهٔ واقعی یا حیات «فوق اصیل»<sup>۱</sup> نفس خداجوست؛ حیاتی «فوق عقل، نه بدون عقل» که در آن، روح «از طریقی که بی‌نشان است»، به عالم بالا برده شده، در خدا زندگی می‌کند و خدا نیز در آن. او می‌گوید:

در آنجا ما از خویش و هر مخلوق دیگر تهی می‌شویم و در محبت، با خداوند متحد می‌گردیم. اما این یگانگی بین ما و خدا، بی‌وقفه خود را تجدیدحیات می‌کند؛ زیرا روح خدا در حال خارج شدن و داخل شدن روح ما را لمس کرده، آن را به جنبش وامی‌دارد و ما را ترغیب می‌کند که مطابق ارادهٔ محبوب خدا زندگی کنیم و به او، آن‌گونه که سزاوار است، عشق ورزیم

1. super essential

[...] همان‌گونه که خدا با همه مواهبش ما را پیش می‌برد تا مطابق ارادهٔ محبوب او زندگی کنیم، روح او نیز ما را به طرف خود می‌کشاند تا آن‌طور که سزاوار است، به او عشق ورزیم.

بنابراین در نظر رویسبروک، «قلهٔ رفیع حیات باطنی» حالتی حاصل از لذتی توأم با سکون، یعنی فنای کامل در آن هستی مطلق نیست، بلکه برعکس، عبارت است از حیاتی بسیار پربار و کامل که در ظهور خود، مستلزم حد نهایی طمأنینه و فعالیت است و این حیات اغلب خود را به شکل کامل در اعمال نیکو «به نحو عام» آشکار می‌سازد و در عین حال، «در درون خود، در آرامشی ناگسستگی و پایدار قرار دارد». در این حالت، چنین حیاتی تصویر ضعیفی از آن حیات و محبت الاهی است که عارف با رؤیت باطنی خود مشاهده می‌کند، همچون رحمتی عام از زمین و آسمان جاری می‌شود و همه چیز را در بر می‌گیرد؛ با این حال، «مطابق بساطت ذات خود، همیشه با سکون و بی‌نشان است».

رویسبروک در زبانی که آن را مستقیماً از اکهارت وام گرفته است، کار الاهی – که هر کسی باید در آن سهیم باشد – را با «سه اُقنوم خدا»<sup>۱</sup> یکسان می‌گیرد و نیز آرامش جاودانی را که در سایه تأمل چشیده می‌شود، با الوهیت یا وجود بسیط<sup>۲</sup> همانند می‌شمارد. اما این کلمات، هنگامی که او این عبارات را به کار می‌برد، ویژگی انتزاعی و خشک خود را از دست می‌دهند و با دو عنصر محبت و حیات، جان تازه‌ای می‌یابند. هیچ عارف دیگری چنین احساس عمیقی از سرّ غیرقابل جست‌وجو، و در عین حال، پر از لذت‌های تقریباً تحمل‌ناپذیر را به خوانندگان نداد.

1. the Trinity of the Persons of God

2. Godhead or Simple Being



است. برای انجام این کار، رویسبروک محتاج تمام آن عقل‌گرایی قرون اولیه و میانهٔ مسیحیت بود و از آنها استفاده کرد - عقل‌گرایی کسانی چون اگوستین، دیونیسوس، ریچارد ساکن صومعه سنت ویکتور، اکهارت، آکوئیناس؛ و به وسیله آن حداقل شمه‌ای از حکایات وصف‌ناشدنی را همراه با یک اطمینان به ما منتقل می‌کند؛ به گفته خودش، اطمینان به اینکه «همه آنچه از این (مکاشفات) می‌چشیم، در برابر تمام آنچه از آن محرومیم، همچون قطره‌ای در برابر تمام دریاست [...] زیرا از دریای عظمت او که قادر به دریافت کامل آن نیستیم، ارتزاق می‌کنیم و در آرزوی عدم تناهی او، که نمی‌توانیم به آن نایل شویم، هستیم».

منابعی برای مطالعه بیشتر:

**Eckhart, Meister**, Translated by C. de B. Evans, London, 1924.

**Inge, W. R.** *Christian Mysticism*, 2nd ed. London, 1912.

**Jones, Rufus**, *Studies in Mystical Religion*, London, 1909.

**Ruysbroeck**. *The Adornment of the Splritual Marrlage, The book of Truth, The Sparking Stone*, Trans-lated by P. Wynschenk Dom, London, 1916.

*The XII Béguines*. Translated by J. Francis. London, 1913.

**Suso**, *Life*, Translated by T. F. Knox, London, 1913.

*The Little Book of Eternal Wisdom*. London, 1910.

**Tauler, John**, *Twenty-five Sermons*, Translated by S. Winkworth, New edition, London, 1906.

*The Inner Way: Thirty-six Sermons for Festivals*, 3rd edition, London, 1909.

*Theologia Germanica*, Edited by S. Winkworth, London, 1907.

**Underhill, E**, *Ruysbroeck*, London, 1915.





## کاترین سی‌ینایی<sup>۱</sup> و کاترین جنوآیی<sup>۲</sup>

نهایت شکوه و جلال دوره قرون وسطا و گذر به رنسانس - که به یک معنا قرار دادی هستند؛ اما با وجود این، به وقایع تاریخی معتبری اشاره دارند - در قلمرو حیات معنوی، در زندگی دو بانوی بزرگ خلاصه می‌شود. این دو بانو ایتالیایی بودند و دقیقاً با فاصله یک قرن پا به عرصه وجود نهادند. قدیسه کاترین سی‌ینایی (۱۳۴۷-۱۳۸۰ م)، معاصر رویس‌بروک و جولیان نورویچی، و قدیسه کاترین جنوآیی (۱۴۴۷-۱۵۱۰ م) - که در زمان مرگش قدیس ایگناتیوس، همان قهرمان ضد اصلاحات، فقط نوزده سال داشت - در میان جمعی از مردان و زنان که از نبوغ عرفانی کمتری برخوردار بودند، به عنوان نمایندگان برتر توان و اصالت عرفان مسیحی قد بر افراشتند. من از این بابت که فصلی را به این دو شخصیت معتبر اختصاص دادم، احساس پشیمانی نمی‌کنم؛ شخصیت‌هایی که دستاورد آنها اشاره‌های فراوانی به ماهیت و معنای حقیقی حیات عرفانی ارائه می‌دهد.

کاترین سی‌ینایی در دورهٔ تحقیر تقریباً بی‌سابقهٔ مقامات کلیسا، به دنیا آمد. ما این سخن را نه از طریق منتقدان پروتستان مذهب، بلکه از سخنان هولناک او و دیگر قدّيسان کاتولیک قرن چهاردهم، که فساد اعضای کلیسا را خود دیده و توصیف کرده‌اند، به دست می‌آوریم.

از نظر سیاسی نیز ایتالیا درگیر جنگ‌های داخلی، خیانت و انواع مصایب بود. با این حال، در این دورهٔ آکنده از خشونت، مرارت و شرارت، حیات روح با شدت خاصی شعله‌ور بود و شدت بیشتر این امر در محیط زندگی کاترین، موجب رشد و نمو نبوغ او گردید. در عکس‌العمل آشکار به وضعیت کلیسای رسمی موجود، استقرار مقام پاپی در شهر آوینیون فرانسه و رشد تقریباً بدون کنترل انواع گناهان و فسادها، مراکز تدبّین عرفانی پدید آمد؛ مراکزی که اکثراً توسط مردم عادی گردآمده پیرامون شخصیت‌های معنوی، ایجاد شده، به صورت پراکنده در اروپای غربی نشر یافته و انسان‌های پرشور را به خود جذب کرده بودند. در دورهٔ طفولیت او، «نهضت دوستان خدا» در آلمان در اوج نفوذ خود بود؛ در انگلستان پیروان ریچارد رول کار او را ادامه دادند؛ در ایتالیا جووانی کولومبینی،<sup>۱</sup> بازرگان ثروتمند سی‌ینایی که با اشتیاق پذیرای فقر ظاهری گردیده بود، در حال تأسیس جمعیت گزوتی<sup>۲</sup> بود. این جمعیت تلاش می‌کرد سادگی و اشتیاق قدّیس فرانسیس را احیا نماید و موجب اصلاحات قابل ملاحظه‌ای در میان راهبان گردید. در همین حال، قدّیس بریجت<sup>۳</sup> (۱۳۰۳-۱۳۷۳م) سوئدی که عارفی همچون قدّیسه هیلدگارد بود، پیشگویی‌های آخرالزمانی و اظهارات سیاسی خویش را

1. Giovanni Columbini

2. Gesuati

3. St. Bridget



در رم مطرح ساخت.

کاترین، که کودکی نابغه بود، در این دنیای آمیخته با زشتی و زیبایی، در سال ۱۳۴۷م به دنیا آمد. پدرش که مردی ثروتمند بود، در محله دباغ‌ها در شهر سی‌نا سکونت داشت. کاترین یکی از کوچک‌ترین اعضای این خانواده پرجمعیت بود. گفته شده که او همچون قدیسه هیلدگارد و دیگر عارفان، حتی از کودکی، از احساسات دینی روشنی برخوردار بوده است. دنیای رؤیایی کودکان دارای قوه تخیل، در مورد او شکلی معنوی داشت و رشد زود هنگام او فوق العاده بود. قبل از شانزده سالگی مصمم شده بود که زندگی خود را وقف خدا کند. در این سن، او روش «خواهران تواب پیرو قدیس دومینیک»<sup>۱</sup> را در پیش گرفت - بانوان پارسایی که در خانه خود از یک قاعده دینی پیروی می‌کردند. او در منزل پدرش، در اتفاقی کوچک در عزلت کامل به سر برد، در حالی که خود را وقف عبادت و انجام ریاضت‌های طاقت‌فرسا کرده بود. تحت تأثیر این نحوه زندگی و تمرکز کامل بر حیات باطنی، توانایی‌های عرفانی‌اش به سرعت رشد کرد و این مرحله، یعنی اولین مرحله یا مرحله تربیتی او، قبل از بیست سالگی کامل شد. این امر نه تنها از مکاشفات و خلسه‌های متعدد و کشمکش‌های هولناک با ارواح شریر - که پاره‌ای از این کشمکش‌ها به سرکوب کردن غیرطبیعی غرایز طبیعی‌اش، و برخی دیگر به درک دقیق و روشن او از گناه نسبت داده می‌شود - بلکه همچنین از بسط دائمی توانایی‌های معنوی قابل ملاحظه او نیز مشخص بود. این دوره از حیات معنوی او، با تجربه عرفانی‌اش که در سال ۱۳۶۶م رخ داد و به «ازدواج

عرفانی با مسیح<sup>۱</sup> معروف شد، به اوج رسید: شهودی پرهیجان که قطعاً مدیون شخصیت معروف و همنام خودش، قدیسه کاترین اسکندران<sup>۲</sup> بود. این داستان بیانگر دوره‌ای واقعی از پیشرفت روح کاترین بنینکاسا<sup>۳</sup> است؛ یعنی گذر او از یک عرفان شخصی و کاملاً خلسه‌ای به عرفانی فعال و جمعی. در این داستان، کاترین بنینکاسا پس از مرگ دریافت که این دوره فناى فردی او در خدا وسیله‌ای بوده است برای نیل به فناى مطلق در محبت و اراده‌الاهی. پس از آن، او به انجام کارهای اجتماعی پرداخت. کاترین در اطاعت از آن ندای الاهی که به او گفت زمان آن رسیده که لطف و اطمینانی را که به وی ارزانی شده، به دیگران منتقل کند، حجره خود را ترک کرد و در ابتدا خود را وقف خدمت به فقیران بیمار شهر سی‌ینا کرد، از آنان پرستاری نمود، به آنان آرامش و تسلاً داد و موجبات تحول قلوبشان را فراهم آورد. غالباً حضور توأم با ازخودگذشتگی و آرامش او، بیماری آنان را بهبود می‌بخشید و روحشان را تسکین می‌داد. او آماده هر نوع اشتغال ذهنی بود و به هر طریق، صدق شعار مهم خویش را که «هیچ فضیلت کاملی وجود ندارد - ثمره‌ای در بر ندارد - مگر اینکه در مورد همسایه ما اعمال شود» به نمایش می‌گذاشت. به تدریج، نیروی معنوی او مورد توجه قرار گرفت و نه تنها بانوان مؤمن، بلکه راهبان فرهیخته و کشیشان و اشراف‌زادگان جوان سرکش نیز به گرد او حلقه زدند؛ کسانی که این دختر جوان را «مادر مقدس» خود می‌خواندند و او بر آنان، اقتدار بی‌چون و چرا داشت. او با آرامش و یقین فروتنانه، به عنوان کسی که خود را در تماس با سرچشمه‌های ژرف زندگی و حقیقت

1. Mystical Marriage With Christ

2. St. Catherine of Alexandria

3. Catherine Benincasa



می‌داند، نظرات خود را در باب معرفت نفس و صلیب، به آنان تعلیم می‌داد. وی آنچه را که در دلشان می‌گذشت، می‌دانست و از انجام گناه منصرفشان می‌کرد و آنان را در طریق حیات معنوی تربیت می‌کرد و خودش آنان را به توبه وامی‌داشت. قدرت سرشت انسانی برجسته‌تر از این حد، به نمایش گذاشته نشده است.

بدون شک، کاترین از پیروان دومینیکی خود، به‌ویژه از پدر فاضل و روحانی، فرا رایموندو<sup>۱</sup> که بعدها دوست نزدیک او شد، بسیاری از تصورات و مفاهیم الهیاتی را که در تعالیمش به کار می‌برد، فراگرفت؛ اما فهم عقلانی‌ای که در استفاده کاترین از آنها به چشم می‌خورد و حرارت و حیاتی که با آن، مفاهیم را پر بار می‌نمود، از آن خود او بود. شهود او در امور ناسوتی و لاهوتی غیر قابل تردید بود و شواهدی وجود دارد که او همچون بسیاری از عارفان بزرگ، از قدرت غیب‌گویی برخوردار بود و غالباً به صورتی دقیق از افکار و اعمال «فرزندان» غایب خود، خصوصاً از وسوسه‌ها و تقصیرات آنان، آگاه بود. از این رو می‌بینیم فرانسسکو مالاوتی<sup>۲</sup>، انسانی با خوی حیوانی و تقریباً شیطان‌صفت که کاترین او را به حیات و آگاهی واقعی رهنمون شد، در نوشته‌های خود اذعان می‌دارد یک بار که دوباره در خفا، مرتکب گناه شده بود و «فقط خدا از آن آگاه بود»، کاترین فوراً از آن خبر داد و از او خواست که به آن اعتراف کند. وی می‌گوید:

و آن‌گاه که کمی تعلل کردم و از این کار امتناع داشتم، کاترین با سیمایی تابان و مهربان به من خطاب کرد: «فرزندم چگونه می‌پنداری که دیدگانم همواره بر فرزندانم نظاره‌گر نیست؟ تو

هیچ کاری نمی‌توانی انجام دهی و هیچ سخنی نمی‌توانی بگویی، مگر آنکه من از آن آگاهم. چگونه می‌پنداری که می‌توانی عملی را که اکنون چنین و چنان انجام داده‌ای، از من پنهان داری؟ بنابراین فوراً برو و خود را از چنین پلیدی بزرگی پاک ساز. آن‌گاه وقتی همه کارها و سخنانی را که انجام داده و گفته بودم، دقیقاً از او شنیدم، متحیر ماندم و در خجلت فرو رفتم و بی‌درنگ، بدون ارائه هیچ پاسخی، فرمان او را اجابت کردم.

این تصویر اشراف‌زاده جوان و سرکش که توسط دختری از مردم عادی که شاید کم‌سن‌تر از او نیز بود، وادار به توبه شد، اکنون برای ما نشانگر نیرویی است که کاترین را به یکی از شگفت‌آورترین شخصیت‌ها در تاریخ عرفان مسیحی مبدل ساخت و به ما کمک می‌کند تا این شعار او را که تنها خواسته‌اش این بوده که «حق را بشناسد و به طریق استوار از آن تبعیت نماید»، درک کنیم. اما این نیرو تنها منشأ قدرت او نبود؛ هنوز هم می‌توان جذابیت عظیم شخصی‌اش را در نامه‌هایش و در بسیاری از داستان‌های پرسوز عاشقانه‌ای که ملهم از اوست، حس کرد. گرچه به علت ریاضت‌ها، به تندرستی او صدمه وارد شد و غالباً بیمار بود، آنانی که او را می‌شناختند، اظهار می‌داشتند که «او همیشه شاد و خوشحال بود»؛ زیرا او از اینکه از وی خواسته شود «همه آلام و مصایب عالم» را بر شانه‌های خود تحمل کند - اگر بدین طریق بتواند به رستگاری برسد - هیچ هراسی نداشت. از این رو، تحمل هرگونه رنج مضاعفی برایش لذت‌بخش بود. در خلال این دوره میانی از زندگی‌اش، پی‌درپی خلسه‌ها و مکاشفاتی برایش رخ می‌داد. این حالات در سال ۱۳۷۰م، به هنگامی که جذبه‌ای به مدت چهار ساعت برایش رخ داد، به اوج خود رسید.



دوستانش گمان کردند که او مرده است و خود بر آن بود که روحش در واقع از کالبدش مفارقت نموده و به حیات ابدی وارد شده است، اما دوباره به عالم خاکی بازگردانده شده تا به هدایت دیگر نفوس ادامه دهد. او می‌گوید:

چون روح من از این بازگشت واهمه داشت، خداوند به من گفت: نجات بسیاری از نفوس، بازگشت تو را می‌طلبد و تو دیگر نباید به نحوی که تا کنون می‌زیستی، زندگی کنی و از این پس، دیگر در حجره خود سکنا نگزین؛ بلکه از شهر خود به مصلحت نفوس خارج شو. من همواره با تو و رهنمای تو هستم و تو را باز می‌گردانم. تو حامل شرافت نام من خواهی بود و در برابر خرد و کلان، عامی و متدین و روحانی، به امور معنوی گواهی می‌دهی، و من بیان و حکمتی به تو عطا می‌کنم که هیچ‌کس را یارای مقابله با آن نیست.

این تجربه سرنوشت‌ساز، آغاز دوره فعالیت واقعی و اجتماعی کاترین را نشان می‌دهد. ماهیت این رسالت، همراه با رشد نبوغ فراوان او در عبادت، اینک برای او آشکار می‌شد؛ گرچه همواره ولی به طور مبهم از آن آگاه بود. او بیست و سه ساله بود و در برابر خود تنها ده سال عمر باقی مانده داشت و این ده سال تا اندازه‌ای در فعالیت‌های سیاسی و گاهی تبلیغی سپری شد؛ فعالیت‌هایی که به نظر نمی‌رسید خانواده و تعلیم و تربیت اندک او توانسته بود او را برای آنها آماده کرده باشد. ما نمی‌توانیم تحمل او در انجام این فعالیت‌ها را درک کنیم، مگر اینکه بفهمیم تلقی کاترین از ماهیت کلیسا - که مشتاقانه به آن عشق می‌ورزید - تا چه حد عمیقاً معنوی و در عین حال، تا چه حد از جهت عملی، قوی بوده است. در نظر او، پاپ واقعاً شخصیتی بود - یا باید شخصیتی باشد - که خود،

اغلب او را «پدر مهربان ما»<sup>۱</sup> و «مسیح روی زمین»<sup>۲</sup> می‌نامید. او مصرّانه در پی بازگشت این قدرت و خلوص مسیحی به رهبران معنوی جهان مسیحی بود تا «هر آنچه را خدا مجاز می‌داند با قدرت محقق شود، اینک با محبت انجام گیرد». کاترین در حالی که چنین دیدگاهی داشت، با مناظر قرن چهاردهم مربوط به مقام پایی مواجه شد: این مقام تسلیم سیاست‌های نادرست شده بود و سپاهیان مزدور را برای جنگ علیه فرزندان معنوی خود به استخدام درآورده بود و نواحی عمده ایتالیا به سوی خصومت آشکار با کلیسا رانده شده بودند؛ مقام کشیشی آکنده از تباهی بود، پاپ در شهر آوینیون فرانسه در تبعید به سر می‌برد و کاردینال‌ها به فکر همه چیز بودند، جز اهداف خدا و مصلحت مردم.

در نظر کاترین، که یکی از عارفانی است که کاملاً وابسته به کلیسا و در عین حال فرد مستقلی است، واضح به نظر می‌رسید که تحقق اهداف خدا مستلزم تحقق صلح در شهرهای ناآرام ایتالیا و بازگرداندن مقام پایی و پاپ به رم، یعنی اعاده خلوص و انضباط دینی است. وی با گسترش نفوذ و رواج تقدّس خود، خود را وقف این امور ساخت و از طریق منشی‌های خود، نامه‌های بی‌شماری به اشخاص گوناگون نوشت که از آن میان، بیش از چهارصد نامه به‌جا مانده است. وی، به‌عنوان دیپلمات غیررسمی به شهرهای ایتالیا، و نیز به عنوان مستشاری صاحب‌اختیار و نماینده شخصیت‌های مهم سیاسی آن زمان، به شهر آوینیون سفر کرد. تنها آرزوی او این بود که صلحی برقرار کند که در سایه آن، حیات مسیحی بتواند شکوفا شود و مرجعیت معنوی کلیسا اعاده گردد، و در این شکی نیست که تأثیر سرنوشت‌ساز کاترین باعث شد که گریگوری یازدهم به رم

1. Our sweet father

2. Christ on earth



بازگردد. کاترین به او نوشت:

دعوت خدای را اجابت کن! خدایی که تو را به آمدن، استقرار و تصرف کردن مقام قدّیس پطرس، آن شبان باجلال که تو جانشین اوئی، فرا می‌خواند. پرچم صلیب مقدس را برافراشته دار. بیا، باشد که تو با کمک دیگر شبانان درستکار، کلیسا را اصلاح کنی و رنگ از دست‌رفته پرشورترین محبت‌ها را به چهره او بازگردانی؛ زیرا چه بسیار خون‌ها که از آن، توسط زالوصفتان شریر مکیده شده و رنگ از رخسارش گرفته. اما ای پدر، دل قوی دار و بازگرد! خادمان خدا را که در اشتیاق می‌سوزند، در انتظار مگذار؛ و من فقیر بیچاره، بیش از این قادر نیستم انتظار بکشم و زنده بمانم و می‌دانم که از این مصیبت که می‌بینم خدا بدین گونه مورد بی‌حرمتی قرار گرفته است، خواهم مرد.

با این حال، این برجستگی قابل ملاحظه که در این قبیل نوشته‌ها مشهود است و کاترین را برای چند سالی به یکی از شخصیت‌های مهم سیاسی آن زمان مبدّل ساخت، با تواضع کامل کسی که خود را خدمت‌گزار نالایق قدرت دیگری می‌دانست، همراه بود. کاترین همواره و به طور کامل، از این تواضع برای اصلاح نفوس استفاده می‌کرد. او در برابر برخی گلیه‌ها که از او می‌شد، گفت: «من نیامده‌ام جز برای پرورش نفوس و نجات آنان از چنگال شیاطین. برای این کار، اگر هزار جان داشتم فدا می‌کردم و نیز به خاطر این کار می‌مانم یا می‌روم؛ هر طور که روح‌القدس فرمان دهد». هرگز پرداختن به امور سیاسی از میزان رابطه عاطفی و مراقبت از خانواده معنوی‌اش - که دیگر شمار آنان بسیار افزایش یافته بود - و نیز پرداختن به فقرا نکاست. چه بسیار کسانی که تحت تأثیر او به حیات معنوی روی آوردند و از این رو، به حق، کاترین

«مادر هزاران نفوس» نامیده شد. او در خلال سال‌های آخر عمرش، هر جا ظاهر می‌شد، مردم به دور او جمع می‌شدند و غالباً به محض دیدن چهره او توبه می‌کردند. با این حال، او خاضعانه به عیوب خود واقف بود و همواره توأم با توبه زندگی می‌کرد؛ زیرا بر این باور بود که وحدت مسیحیان مستلزم تحمل رنج و درد به نیابت از آنان است و از این رو، هرگونه شکست در راه موفقیت مأموریت خود را به گناهانش منسوب می‌کرد. او در حالی که با مصروف داشتن فوق‌العاده توان و احساسات خود - که برای سلامتی بدن نحیفش خارج از حد تحمل بود - فرسوده شده بود، در سال ۱۳۸۰ م، زمانی که تنها سی و سه سال داشت، در شهر رم درگذشت.

اگر پیش از هر چیز، خدمات اجتماعی شگفت‌آور کاترین به ذهن متبادر می‌شود، این تنها بیانگر یک جنبه از عظمت اوست. این جنبه، ظهور موقت امر دیگری است که در ورای آن نهفته است؛ یعنی تجربه‌ای عمیق از خدا و احساس دل‌بستگی متعاقب آن، که از او ان بلوغ آغاز گردید و در تمام دوران زندگی او دوام داشت. شدت این تجربه غالباً او را فرامی‌گرفت و حالاتی به اصطلاح عرفانی - ولی در واقع روانی - از قبیل وجد و خلسه در او ایجاد می‌کرد. هرچند همه آنچه قدیسه کاترین توانست از آن حقایقی که در نتیجه این جاذبه‌های عمیق دریافته بود، گزارش کند، جزئی از آن کل بود، اما همین میزان نیز برای آنکه او را از جایگاه رفیعی در میان عارفان صاحب‌نظر برخوردار کند، کفایت می‌کرد. او همچون دیگر زنان عارف درجه اول - مثل قدیسه هیلدگارد، آنجلا فولینیوی و عارفه معاصر خود، جولیان نوریچی - توانست توان عقلی قابل توجهی را با معنویت پرشور تلفیق کند. کتاب مهم او موسوم به



گفت و شنود الاهی<sup>۱</sup> اساساً حاوی گزارشی است از آموخته‌های بی‌واسطه او از خدا، که در خلسه‌ها و مکاشفاتش دریافت می‌کرد، همراه با نتایج تأملات خود او درباره آنها. این کتاب در این جهت با کتاب الهامات<sup>۲</sup> نگاشته‌شده توسط جولیان نروچی بسیار شبیه است. گفته می‌شود که مطالب آن در حالتی خلسه‌آمیز به او الهام شده است؛ اما شاید معنای این گفته، کمابیش آن تمرکز عمیقی باشد که در سایه آن، قوای ظاهری انسان به حال تعلیق در می‌آید و شنوایی و بینایی روحی، حوزه ذهن را اشغال می‌کند.

کتاب گفت و شنود الاهی از اندیشه‌ای ژرف و روشن، و آشنایی گسترده با زبان و مفاهیم الاهیات حکایت دارد. در این کتاب، پندهای عملی و تقبیح بی‌حد فساد روحانیون را می‌یابیم که در عوض، با عباراتی مشحون از زیبایی حیرت‌آور همراهند و ما را به ساحتی ورای اندیشه می‌برند، که در آنجا کاترین اظهار می‌دارد که «مکنونات الاهی» را مشاهده کرده و با نور عقل و در پرتو نور خداوند، ژرفای تثلیث ازلی و جمال مخلوقات خداوند را دیده و چشیده است. این بیان او که «هر چه بیشتر وارد می‌شوم، بیشتر می‌یابم و هر چه بیشتر می‌یابم، بیشتر تو را طلب می‌کنم. تو آن غذایی هستی که هرگز انسان را سیر نمی‌کند؛ زیرا زمانی که نفس از ژرفای تو سیراب شده، در واقع از آن اشباع نشده است، بلکه همواره عطش و اشتیاقش نسبت به تو افزون می‌شود»، صرفاً فوران عاطفی یک رؤیای پرشور نیست، بلکه پیمان محکمی است از طرف نفسی که به چنین تأملی از حقیقت فوق‌طبیعی رسیده است. «حقیقت»<sup>۳</sup> یکی از نام‌های محبوب

1. Divine Dialogue

2. Revelation

3. Truth

کاترین برای مسیح است و تلاش او برای سلامت روحی همانا توانایی روبه‌رشد نفس است در دیدن اشیا، آن طور که واقعاً هستند. از این رو، او به اسقف شهر کاستلو<sup>۱</sup> می‌نویسد: «تو با میل به دیدن، با نوری حقیقی و کامل منور می‌شوی»؛ و این نور کامل و حقیقی با آن خودآگاهی که کاترین به شاگردانش آموخت که در آن زندگی کنند مثل زندگی در حجره، یکی است. این یک درون‌بینی بی‌ارزش نیست، بلکه دیدگاه روشنی دربارهٔ حقارت انسان است که در برابر کمال الاهی، که علاج قطعی خودخواهی و غرور است، قد علم کرده است؛ یعنی تنها بنیاد آن محبتی که کاترین در یکی از عبارات گهربارش آن را یک «ذکر مداوم» می‌نامد:

نفس درختی است که به محبت زنده است و تنها با محبت می‌تواند ادامهٔ حیات دهد، نه چیز دیگر. اگر این نفس محبتی الاهی نسبت به اصل محبت [خدا] نداشته باشد، نمی‌تواند میوهٔ حیات را به بار آورد و بلکه ثمرهٔ آن تنها مرگ خواهد بود. پس لازم است که ریشهٔ این درخت، یعنی تمایل نفس، در مرکز خودآگاهی حقیقی، که در «من»<sup>۲</sup> منطوی است، که همچون محیط دایره آغاز و انجامی ندارد، رشد کند و از آن سر بیرون آورد؛ زیرا به هر صورت که بخواهی در درون دایره بچرخ، از آنجا که محیط دایره نه آغازی دارد و نه انجامی، همواره در آن باقی خواهد ماند. این معرفت تو نسبت به «من» و خودت در حوزهٔ تواضع راستین یافت می‌شود؛ حوزه‌ای به پهنای قطر دایره، یعنی معرفت به خود و به من [خودت].

کاترین آدورنا<sup>۳</sup>، همانم بزرگ کاترین سی‌ینا، که بعداً مشهور به قدیس

1. Bishop of Castello

2. Me

3. Caterina Adorna



کاترین جنوآیی شد، در سال ۱۴۴۷م به دنیا آمد. گرچه ظاهراً شرایط و شخصیت این دو عارف بسیار با هم تفاوت داشت، در عین حال، آن دو عقاید و صفات مشترک متعدد و مهمی داشتند. اولی دختری بود از خانواده‌ای عادی و دارای خلق و خوی پرشور معنوی، که خود را از اوان سن نوجوانی وقف خدا کرد و هیچ‌گاه در این میثاق خود متزلزل نشد. عرفان او شدیداً مکاشفه‌ای و مسیح‌محور بود؛ زندگی عادی‌ای که تقریباً ویژگی احساسی داشت. دیگری (کاترین جنوآیی) از خانواده‌ای اشرافی بود که روحیه شدیداً احساسی و افسرده‌ او با ازدواجی نامیمون طبیعتاً وخیم‌تر شد و تحول او در بیست و شش سالگی، دست‌کم تا حدودی، نتیجه سرخوردگی او بود. عرفان او، در نهایت توسعه‌اش، جنبه‌ای عمیقاً فلسفی داشت؛ او مکاشفات چندی داشت و دل‌مشغولی اجتماعی او از ویژگی همدلانه و انسان‌دوستانه برخوردار بود. در این دو عارف، تمایل به فنای عرفانی<sup>۱</sup> در خدا، با عقلی نیرومند، شوقی به انجام کار تبلیغی و جدی و احساسی مقدس که در دل‌بستگی شدید به عشای ربّانی بروز می‌یافت، متعادل شده بود. از این رو، آن دو در کنار هم به مثابه نمونه‌هایی از هماهنگی مناسب هر عضو از اعضای یک شخصیت کامل انسانی محسوب می‌شوند؛ یعنی وقف کامل خود در جهت مقاصد روح‌القدس. هر دو قادر بودند حداقل شمه‌ای از حقایقی را که درک کرده بودند، در قالب الفاظ بیان کنند و از طریق آنها، مطالبی را به ودیعت نهند که از الاهی‌دانی فرهیخته رسیده بود و به خاطر وثاقت، اصالت و عمق آن مورد توجه واقع می‌شد. هر دو گروهی از مریدان دل‌باخته را به گرد خود فراهم آوردند و پاره‌ای از شعله معنوی درون خود را به آنان منتقل کردند.

کاترین جنوآیی از بی تفاوتی دینی و افسردگی شدید خود، به یاری تجربه‌ای که در آن «قلب او توسط محبتی بی‌کران و ناگهانی نسبت به خداوند گشوده شد»، به یک باره رها شده؛ محبتی که همراه بود با بینشی چنان عمیق نسبت به گناهان و مصایب خویش و خیرخواهی او [خداوند] که نزدیک بود بر زمین بیفتد و در نتیجه نوعی بی‌خود شدن از خود، که ناشی از عشق پاک و مطهر بود، از تمام مصایب دنیا رهایی یافت. این امر در سال ۱۴۷۴م اتفاق افتاد. او یک باره خود را وقف خدمت در میان فقیران بیمار کرد و از روی میل، تنفرانگیزترین کارها را به عهده گرفت تا اینکه غرور و خودخواهی طبیعی خود را معالجه نماید. برای مدت چهار سال، این زندگی توأم با فعالیت جدی را، که لحظه‌لحظه‌اش همراه با محبت بود، با نوعی انضباط که سمت و سوی آن اساساً تحقیر میل و خواسته‌ها بود، همراه ساخت. او همچون اکثر عارفان کاتولیک که می‌پنداشتند می‌باید در طی اولین دوره سلوک خود به ریاضت بپردازند، هر روز چندین ساعت را به دعا مشغول بود و به انجام ریاضات شاقه می‌پرداخت.

گسترش و وقف توانایی‌های بزرگ او، نتیجه طبیعی قربانی ساختن لذت‌های شخصی بود. در سال ۱۴۷۷م، اولین بیمارستان را در شهر جنوآ بنیاد نهاد. بلافاصله این بیمارستان به منزل دائمی و حوزه اصلی فعالیت او تبدیل شد و از آن پس، حیات او تجلی کامل این سخن قدیسه ترزا بود که «برای خدمت کامل به سرور ما، باید خدمات مارتا و مریم را در هم آمیخت».

در این زمان، مرحله توبه او به سر آمده بود و در دوره میانی حیاتش، یعنی حدوداً از سال ۱۴۷۷ تا ۱۴۹۹م که پنجاه و دو ساله بود، زندگی‌اش



تقریباً در درک مداوم حضور الاهی سپری می‌شد؛ درکی که توأم با عشق و نشاط، تمام وجودش را فرا می‌گرفت و غالباً به خلسه‌هایی منجر می‌شد که - گفته می‌شود - وی با صورتی گلگون و شاد، از آن خارج می‌گشت. با این حال، در همین دوره، وی عاشقانه و با مهارت، امور بیمارستان را اداره می‌کرد. حساب‌های او هرگز ذره‌ای اشتباه نبود و هیچ‌گاه قصوری در انجام وظایف، حتی در هنگام استغراق در لذات معنوی، در او دیده نشد. زمانی که طاعون به جنوآ رسید، او در رأس گروهی فداکار بود که در شهر می‌گشتند، طاعون‌زدگان را پرستاری می‌کردند و در بسیاری از موارد، جان خود را در این راه می‌باختند.

تنها اگر تعالی اندیشه عرفانی کاترین را با وسعت و شور این محبت و شقفت جوشان بسنجیم، می‌توانیم عظمت روح او را درک کنیم؛ شفقتی که دایره شمول آن از انسان‌ها گذشته، به همه مخلوقات می‌رسید تا جایی که اگر حیوانی کشته می‌شد یا درختی قطع می‌گردید، او نمی‌توانست از دست رفتن هستی‌ای را که خداوند به آنها داده بود، تحمل کند. او به خوبی خواسته‌رویسبروک را جامه عمل پوشاند که «انسان حقیقتاً معنویت‌گرا باید به صورتی یکسان، به همگان توجه داشته باشد». کاترین یک بار در راز و نیاز خود فریاد برآورد: «خداوندا، تو فرمان می‌دهی که به همسایه خود عشق بورزم و با وجود این، من نمی‌توانم به کسی جز تو محبت داشته باشم و نیز نمی‌توانم در این امر کسی را با تو شریک گردانم. پس چه توانم کرد؟» و ندایی درونی به او چنین پاسخ داد: «آن کس که عاشق من است، به هر چه من دوست دارم نیز عشق می‌ورزد». به تدریج، نفوذ او گسترش یافت و شاید او در تقلید ناآگاهانه از همانم بزرگ خود، یعنی کاترین سی‌نیایی بود که یکی از آن گروه‌های معنوی را که به نظر

می‌رسید با حال و هوای دینی ایتالیایی بسیار دمساز بود، به‌گرد خود جمع کرد. در گفت‌وگو با این مریدان و عمدتاً در مدت هشت سال - میان سال‌های ۱۴۹۹ تا ۱۵۰۷م، زمانی که نهایتاً سلامتی او رو به اضمحلال گذاشت - آموزه‌های مهم عرفانی‌اش توسعه یافت و بیان گردید.

اولین کسی که زندگی‌نامه کاترین را نگاشته است، به پویایی این جلسات گواهی می‌دهد. وی می‌نویسد: «هر کدام از شاگردان از غذای معنوی دلپذیری تغذیه می‌کرد و چون زمان به سرعت سپری می‌شد، هیچ‌گاه سیراب نمی‌شدند، بلکه همه از شعله‌های محبت درونی می‌سوختند و آنجا باقی می‌ماندند؛ نه می‌توانستند از آنجا بیرون روند و نه می‌توانستند حداقل کلامی به زبان آورند، گویی در حالت خلسه بودند». پاره‌ای از سخنان او در این دوره، در زمره عجیب‌ترین سخنانی است که عارفان مسیحی برای ما باقی گذارده‌اند و به نظر می‌رسد، تا حدودی، به ادعای نوعی «استحاله واقعی»<sup>۱</sup> شخصیت او اشاره دارند؛ استحاله‌ای که در الاهیات عرفانی به «اتحاد دگرگون‌کننده»<sup>۲</sup> روح با خدا مشهور است: «ائیت من خداست؛ خودی خود را جز در او نمی‌دانم»؛ «هستی من خداست، نه به صورت مشارکت ساده، بلکه به وسیله تغییر واقعی وجودم»؛ «خدا هستی من است، خود من، قوت من و سعادت ابدی من».

در تحول معنوی او که بر تارک آن، چنین اعتقاداتی جلوه کرده است، تقریباً با نمونه معتبری از رشد معنوی مواجه می‌شویم که از راه خدمت و

1. actual transmutation

۲. transforming union. این اصطلاح در عرفان مسیحی با اصطلاح ازدواج روحانی (Spiritual Mariage) مترادف است.



تأدیب نفس، از حصارهای طبیعت‌گرایی خودخواهانه و ناخوشایند  
 رهایی یافته و به مراتب شخصیت کامل و خلاق ارتقا یافته است.  
 قدیسه کاترین جنوایی، به خاطر تفکر افلاطونی خود، در بین زنان  
 عارف بزرگ کاتولیک تقریباً بی‌نظیر است. او که عمیقاً تحت تأثیر  
 نوشته‌های دیونسیسوس آریوپاگوسی و اشعار یاکوپونه تودی<sup>۱</sup> بود، امور  
 جاودانه را به آسان‌ترین شکل، به صورت تصورات کاملاً انتزاعی درک  
 می‌کرد و زبان حاکی از شخصیت را به کار نمی‌برد. محور تدبیر او خدای  
 لایتناهی بود نه مسیح؛ و اگر عشق شدید او به مراسم عشای ربّانی - که  
 این حقیقت بی‌حد را در کانون توجه شخصی قرار می‌دهد - نبود،  
 می‌توانستیم عرفان او را بیشتر خداپرستانه بخوانیم تا مسیحی. خدا برای  
 او نور، آتش و محبت است؛ اقیانوس حیات بخش، فراگیر و توأم با آرامش  
 واقعیت است:

محبت ناب چیزی جز خدا نیست؛ «ای محبت، تو را خواهانم،  
 تمامیت تو را»؛ «آیا می‌خواهی که به تو نشان دهم خدا چیست؟  
 خدا آرامش است؛ آرامشی که آن کس که از او جدا شد، به آن  
 دست نمی‌یابد»؛ «چنان در محبت بی‌کران او مأوا گزیده و  
 مستغرقم که گویی در دریا غوطه‌ورم و به دیدن، لمس کردن و  
 احساس چیزی جز آب، قادر نیستم».

آموزه عمیق و زیبای او در باب تهذیب نفس پس از مرگ، که به مدد آن  
 شاید شخصیت او به بهترین نحو شناخته شود، تماماً بر تصور هماهنگی  
 کامل میان محبت الاهی و انسان - به عنوان عنصر اصلی حیات کامل -  
 مبتنی است. در اینجا خدا و نفس، این دو واقعیت روحانی متعالی، در

برابر و مقابل یکدیگر قرار دارند و رنج اجتناب‌ناپذیری که هر روح کمال‌نایافته در جریان تزکیه خود متحمل می‌شود، آن است که جدایی خود از اراده و محبت الاهی را با تلخ‌کامی درمی‌یابد. در عین حال، این رنجی است خوشایند و سرشار از امید، که روح با رضایت و حتی اشتیاق، آن را استقبال می‌کند؛ زیرا این رنج و محنت زاییده توانایی مخلوق برای وصول به خداست و کمال آن در خدا محقق می‌شود. «این تحمل رنج، هر عیبی را از نفس پاک می‌کند، و زمانی که نفس بدین نحو تزکیه شد، بدون اینکه چیزی از خود داشته باشد، تماماً در خدا مأوا می‌گزیند». در اینجا، یعنی در نقطه اوج آموزه کاترین، آن پیوند نزدیک میان آموزه‌های عرفانی و اخلاقی، که شاخصه همه مکاتب عرفانی است و به بهترین صورت در معنویت مسیحی جلوه‌گر شده است، به ظهور قطعی می‌رسد.



منابعی برای مطالعه بیشتر:

**Catherine of Genoa, St,** *The Treatise on Purgatory*, London, 1858.

**Catherine of Siena, St,** *Divine Dialogue*, Translated by Algar Thorold, London, 1896.

*Letters*, Translated by V. D. Scudder, London, 1905.

**Gardner, Edmund. St,** *Catherine of Siena*, London, 1907.

**Hügel, Baron F. von,** *The Mystical Element of Religion as Studied in St. Catherine of Genoa and her Friends*, 2nd edition. 2 vols. London, 1923.

## عرفان در اسپانیا

قدّیس ایگناتیوس لویولایی<sup>۱</sup>، قدّیس پیتر آلکانتارایی<sup>۲</sup>، قدّیسه ترزا<sup>۳</sup>،  
قدّیس یوحنا صلیبی<sup>۴</sup>

تقریباً همه عارفان بزرگ اسپانیا، که گروهی منسجم را تشکیل می دهند و همگی در قرن شانزدهم می زیستند و قلم می زدند، در ارتباط نزدیک با فرقه های دینی قدّیس اگوستین و قدّیس فرانسیس و مونت کرمل<sup>۵</sup> بودند؛ البته با این استثنا که قدّیس ایگناتیوس لویولایی، به نوبه خود، تبدیل به مؤسسی دینی گردید. از این رو، آنان از درون جریان عظیم مسیحیت غربی سر برآوردند و ویژگی های فردی و ملی ای که بسیاری از آنان از خود نشان می دادند، کاملاً از طریق سنت عام معنوی حاکم بر روزگارشان بیان می شد و از آن سنت سیراب می گشت. آنان زبان و دسته بندی هایی را که عارفان قرون وسطا ما را بدان خو داده اند، به کار می بردند و از آن

1. St. Ignatius Loyola

2. St. Perer of Alcantara

3. St. Teresa

4. St. John of the Cross

5. Mount Carmel



پیروی می‌کردند؛ و چنین تأثیرات نمایان و گوناگونی چون تأثیر نوشته‌های تاوُلر، زوزو، رویسبروک و اشعار یاکوپونه تودی بر آنها مشهود است.

اگر بخواهیم ویژگی خاص عرفان اسپانیایی را معین کنیم، شاید بتوانیم آن را در عبارات زیر بیابیم: خلق و خوی شدیداً زهدگرا، عمل‌گرا و در واقع، ستیزه‌گر؛ نوعی نگرش به واقعیت که مجال اندکی برای عاطفه‌گرایی<sup>۱</sup> دینی باقی می‌گذارد؛ نوعی گرایش که هرگاه اصول حیات معنوی مورد قبول واقع گردد، باید به هر قیمت ممکن، آن اصول را به غایت منطقی‌شان رساند.

خوئان اهل لوس آنجلس می‌گوید: «به هیچ کس جز خدا نیازی نیست». یوحنا صلیبی دربارهٔ این سخن اظهار می‌دارد: «نفسی که واقعاً دوستدار خداوند است، به این امر شناخته می‌شود که به چیزی جز خدا خرسند نمی‌گردد» و به قول قدیسه ترزا، این سخن به معنای شور و شوق‌های عاطفی نیست، بلکه فضایل جان‌فرسای «فروتنی، عدالت و شکیبایی» مراد است؛ زیرا «ارزش ما به تلذذ نیست؛ بلکه به کار، تحمل سختی‌ها و محبت است». قدیس ایگناتیوس چنین می‌گوید: خوب است هر کس بداند که انسان هر چه بیشتر از خودخواهی، خودرأیی و منفعت‌طلبی اجتناب نماید، به همان نسبت، در امور معنوی پیش می‌رود» و اوروسکو<sup>۲</sup> اضافه می‌کند: «انسانی که می‌کوشد تا به لقای آن وجود لایتناهی، آن قادر مطلق، نایل گردد، ابتدا باید با خود دست و پنجه نرم کند».

این دیدگاه جان‌افزا و دشوار دربارهٔ شخصیت انسان کراراً خود را می‌نمایاند. در اینجا قدیس ایگناتیوس (۱۴۹۱-۱۵۵۶ م) - که هیچ وقت،

چنان‌که باید و شاید، به عنوان عارفی واقعی و مؤثر تلقی نشد - نمونه‌ای از معنویت اسپانیایی است. تحرّک بسیار زیاد در زندگی پراز جنب و جوش او، توقعات بی‌حد و حصر او از خود و افراد تحت تعلیمش، بی‌توجهی توأم با خونسردی نسبت به مشکلات و بیماری، و پیروزی نهایی بر اوضاع و احوال موجود و همراهی با نهضت باطنی که این سرباز پرشور و مبلغ سخت‌کوش را به مقام عالی قدّیسی رساند - قدّیسی که در نظر دوستانش، «سراپا عشق»<sup>۱</sup> بود - تمام این امور دست به دست هم داد تا زندگی ایگناتیوس را یک زندگی برجسته در مسیحیت شجاعانه جلوه دهد. ما در او گرایش دوگانه عارف را شاهدیم: یکی عزلت و توجه باطنی به زندگی خود در مانر سا<sup>۲</sup>، و دیگری فعالیت بی‌اندازه‌ای که در نتیجه آن عزلت و حیات باطنی انجام داد.

کتاب ریاضت‌های معنوی<sup>۳</sup> او که بر تربیت نفوس تأثیر عظیمی داشته و دارد - به رغم نمود ظاهری و ظاهرگرایی آن - نمایانگر کامل و واقعی این روح سرسپرده و واقع‌گراست. این نوشته‌ها اثر عارفی است که عمیقاً از حقیقت خدا و ادعای فراگیر او بر نفس آگاه است. به تعبیر ایگناتیوس تنها هدف این نوشته‌ها «هموار کردن راه برای عمل مستقیم خالق بر مخلوق و عمل مخلوق همراه با خالق و خداوند خود است». تمام نظام، مراحل پیوسته تأملات ظاهری، تعلیمات متعدد، «مقامات» دقیقاً تدریجی الوصول، همگی دستورهایی هستند که به طور واقعی تدارک شده و استادانه برگزیده شده‌اند تا سالک را مدد رسانند تا این ارتباط

1. all love

۲. Manresa منطقه‌ای است در پنجاه کیلومتری بارسلونا در اسپانیا. ایگناتیوس نزدیک یک سال را در این مکان گذراند و در آنجا تجارب معنوی فراوانی کسب کرد.

3. Spiritual Exercises



اولیه را خود حاصل کند. این هدف، با چنان ظرافتی به حد کمال رسیده است که روان‌شناسان جدید قادر به بهتر ساختن آن نیستند و هیچ‌کس را جز عارفی عامل، توان وصول به آن نخواهد بود؛ در حالی که در «گفتگوهای» همراه آنها که در آن روح می‌آموزد که با خدا، همچون «دوستی با دوستش» سخن گوید، ما نظاره‌گر نیایش ابتکاری این عارف بالفطره هستیم که با مهارتی فوق‌طبیعی، به نیازهای انسان عادی پرداخته است. به تدریج، این روش دوسویه، نفس را به سوی منظری روشن‌تر نسبت به هویت و سرنوشت خود می‌راند؛ در راهی که دقیقاً «طریق سنتی عرفانی» را به حالت «اشراقی» سوق می‌دهد؛ یعنی از راه یک خودشناسی قهری و پالاینده که در آن، روح برای آن عمل سرنوشت‌ساز «انتخاب»، که جهت رشد و تعالی‌اش منوط بدان است، توانا می‌گردد؛ و این سلوک ادامه می‌یابد تا به عالی‌ترین درجه، که همان «وصول به محبت الاهی» است، نایل آید. در تمام این مراحل، ما نیرو و عزم سربازی را احساس می‌کنیم که رویکرد طبیعی‌اش، میل به تهاجم است و از هر آنچه او را در رسیدن به هدف منتخب کمک می‌رساند، غافل نیست و از آن شانه خالی نمی‌کند. این سلوک نوعی تمرین معنوی است که به سمت هدفی معین پیش می‌رود؛ اما متضمن و متکی بر فهمی روشن و عمیق از دل‌مشغولی روح است.

ایگناتیوس کتاب ریاضت‌های معنوی را برای عوام مسیحی و نیز اعضای بی‌باک گروه خود نگاشت. اساساً به دلیل قدرت تعلیمی منحصر به فرد این کتاب چندجلدی است که قدیسه ترزا اولین یاوران و مشاوران واقعی خود را در حیات عرفانی، در گروه «جماعت عیسوی»<sup>۱</sup> یافت؛ زیرا قبل از

1. the Society of Jesus

وفات قدیس ایگناتیوس، فرزندان معنوی او برتر از سطح متوسط دینی قرار گرفتند و آن‌طور که قدیس ترزا بیان می‌دارد، به «مردان بسیار مجرب در امور معنویت» مشهور گردیدند. این «انسان‌های سعادتمند جماعت عیسوی» (آن چنان که قدیس ترزا بعداً آنها را بدان نام خواند) در بخش اعظم سال‌های حیات ترزا، به عنوان بهترین و مهم‌ترین مشاوران او باقی ماندند. قدیس ترزا آنان را انسان‌های نیروبخش و دوراندیشی می‌خواند که او به خوبی می‌توانست این خصلت‌های آنان را تمجید کند. روحیه جدی ایگناتیوس، از طریق آنها، تأثیری کاملاً سرنوشت‌ساز بر قدیس ترزا نهاد و به وسیله او بر انسان‌های بی‌شماری که از طریق آثار وی درس تدین عرفانی آموختند، تأثیر گذارد. محتمل به نظر می‌رسد که تعبیر برجسته قدیس ترزا از عبادت ذهنی تحت عنوان «دوستی با خدا»<sup>۱</sup> در اصل، از سخنان ایگناتیوس اخذ شده باشد. هشپاری نظامی<sup>۲</sup> پیروان ایگناتیوس، که خوشایند بُعد عملی شخصیت قدیس ترزا بود، التهابات قدیس پیترا آلتاتارایی (۱۴۹۹-۱۵۶۲ م) را تعدیل بخشید؛ کسی که شور و شوق فرانسیسی و روحیه ندامت بی‌حدومرز را به عالم عرفان اسپانیایی وارد ساخت و قدیس ترزا در چهار سال آخر حیات وی با او مأنوس بود. اگر قدیس پیترا آلتاتارایی به جای قدیس فرانسیس بورخای حکیم<sup>۳</sup> و همراهانش، هدایت نفس قدیس ترزا را در خلال ایام سرنوشت‌ساز پیشرفت معنوی او به عهده گرفته بود، احتمال آنکه قدیس ترزا زنده بماند تا به اصلاح نظام کرمل پردازد، ناچیز بود. اما زهدگرایی افراطی و

---

1. friendship with God

۲. یک جنبه اساسی در گروه جماعت یسوعی، مسلح بودن و شرکت در جنگ‌های مختلف علیه مخالفان مذهب کاتولیک بود.

3. wise St. Francis Borgia



تقریباً غیر قابل باور قدیس پیترا آکانتارایی، که در بخشی از زندگی نامه دست نوشت قدیسه ترزا توصیف شده است، تنها یک بُعد از زندگی توأم با تقدس و کار مداوم او در خدمت به احیای قاعده اولیه فرانسیسیان در اسپانیا است. آثار عرفانی او که صرفاً به قصد تهذیب (نفس) نگاشته شده است، اکثراً تابع شیوه‌های سنتی بود. بنا بر اظهارات خود ترزا، نه ریاضات و نه تأملات خلسه‌آمیز قدیس پیترا، با همه تقدسش، هیچ‌کدام مانع خوش‌مشربی او نشد. به نظر می‌رسید ارتباط روحی میان آن دو بسیار نزدیک بوده است. در واقع، قدیسه ترزا با اطمینان، باور داشت که قدیس پیترا بعد از مرگ، به حمایت و ارشاد او ادامه می‌دهد و در نتیجه، او را چنین یافت که «بعد از مرگش، بیش از حیاتش، به او تسلّا می‌دهد».

قدیسه ترزا (۱۵۱۵-۱۵۸۲ م) در حالی که شخصیتش، تا حدودی، تحت تأثیر منش و روش ایگناتیوس شکل گرفته، و از طریق قدیس پیترا، عرفان فرانسیسیان را دریافته بود، همچنین با همه قدرت‌ها و شخصیت‌های فعال عرفانی در قرن شانزدهم اسپانیا در تماس بود؛ به نحوی که هر گزارش واقعی از عرفان در اسپانیا باید برای او جایگاهی محوری قائل شود. او در آغاز، نحوه مراقبه و تأمل عرفانی را از نوشته‌های اوسونا<sup>۱</sup> (متوفی ۱۵۴۰م) راهب فرانسیسی آموخت؛ با خوان آویلا<sup>۲</sup> مقدس (۱۵۰۰-۱۵۶۹ م) مکاتبه می‌نمود و نیز ارتباط بسیار نزدیکی با یسوعیان اولیه<sup>۳</sup> داشت. قدیس یوحنا صلیبی، یکی از معدود عارفان والامقام مسیحی، دوست و همراه اختصاصی او بود. عظمت و جذابیت شخصیت قدیسه ترزا را هنوز هم می‌توان در آثار او احساس کرد؛ آثاری

1. Osuna

2. Blessed John of Avila

۳. پیروان جماعت عیسوی.

که شاید بیشتر از مکتوبات هر عارف دیگری خوانده می‌شود. او نمونه‌ای کلاسیک از شکوفایی کامل شخصیتی است که در وجود او، حیات عرفانی به سوی خاص‌گرایی منحرف نشد، بلکه زندگی فعال و پرشور را توسعه داد و از آن حمایت نمود. نگارش مجموعه آثاری که همگی از جمله بهترین‌های ادبیات اسپانیا و بهترین و دقیق‌ترین راهنماها در کشف اسرار حیات باطنی هستند، پای‌بندی و توصیف نوعی واقع‌گرایی بی‌نظیر، بالاترین مراتب عبادت و تأمل، بنیان نهادن صومعه‌های بی‌شمار به‌رغم مشکلات ظاهراً حل‌ناشدنی، اصلاح یک فرقه بزرگ دینی به‌رغم مخالفت محافظه‌کاران زاهد مسلکی که ترزا آنان را «پیشی کوچولو»<sup>۱</sup> می‌نامید، نظارت هم‌زمان بر وضعیت مادی و معنوی تشکیلات خود، و انجام همه این امور به‌رغم بیماری مداوم، در روحی که از عقلی سلیم و شکست‌ناپذیر، روحیه‌ای شاداب و عشقی منحصر به فرد برخوردار بود – گرچه شمار فعالیت‌های قدیسه ترزا فراتر از اینهاست – به نظر می‌رسد که برنامه مناسبی برای یک نفس باشد.

وقایع مهم زندگی او مشهور است و از این رو، به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم: او دختری بود از طبقه اشراف با روحیه‌ای رمانتیک، پرشور و پرجنب‌وجوش و علاقه‌مند به فعالیت‌ها و معاشرت‌های اجتماعی. با وجود این، بسیار زود به دین‌کشانده شد و قبل از بیست سالگی، نوآموزی در «صومعه تجسد»<sup>۲</sup> فرقه کرم‌لی‌ها<sup>۳</sup> در شهر آویلا گردید. چهار سال بعد، در حالی که شدیداً احساس بیماری می‌کرد، به مدت دو سال

۱. Pussy-cats. قدیسه ترزا مخالفین خویش را به این نام می‌خواند تا بیان نماید آنان آدمیانی ساده، عامی و بی‌غل‌وغش هستند که راه حقیقت را دریافته‌اند و خود را در ظاهر، مصلح و بالایمان جلوه می‌دهند.



زمین‌گیر شد و شور و حال معنوی اولیه‌اش به شدت تحلیل رفت. برای مدتی سیر و سلوک خود را، که تا آن زمان در آن پیشرفت‌هایی کرده بود، به کناری نهاد و به زندگی توأم با آسان‌گیری دینی در صومعه خود تن داد. در این زمان، کشمکشی بین تدین عرفانی ترزا و عشق انسانی به زندگی توأم با فعالیت در او پدید آمد که بیش از دوازده سال طول کشید. این کشمکش به وسعت و سلامت ذاتی ذهن او گواهی می‌دهد که بر دریافت رشته وسیعی از تعلقات درونی و برونی و واکنش‌ها قادر است. او در فصول نخستین زندگی‌نامه خود، اراده متشتت خود را توضیح می‌دهد و می‌گوید که هرگز نمی‌تواند زندگی عابدانه و ایثارگرانه را رها کند؛ اما در عین حال، هرگز نمی‌خواهد تسلیم محض اقتضائات آمرانه آن شود. وی می‌نویسد:

از یک طرف، خدا مرا فرامی‌خواند و از طرف دیگر، من به دنبال دنیا بودم. همه امور خدایی به من بهجتی عظیم می‌بخشید؛ ولی من در بند امور دنیوی بودم. به نظر می‌رسید که در پی آشتی دادن دو متناقض هستم که اختلاف بسیار با همدیگر دارند؛ یعنی آشتی میان حیات روحانی با خوشی‌ها و لذات دنیوی [...]. تقریباً بیست سالی، افتان و خیزان، در چنین دریای موج و متلاطم دست و پا می‌زدم؛ اما به هیچ ساحل نجاتی نمی‌رسیدم و دوباره سرگردان شده، حیران می‌ماندم.

شخصیت واقعی قدیسه ترزا از اطرافیانش پنهان بود و کسانی که عشق او نسبت به یاری مردم و فعالیت‌های فراوان منبعث از تدین او را دیده بودند، منزلتی ویژه برایش قائل بودند؛ واقعیتی که موجب افزایش شرمساری و تحقیر نفس او می‌شد. سرانجام در او ان میانسالی، آن مجادله

به نهایت خود رسید؛ آرامش و جمعیت خاطر، به تدریج، بر شوریدگی ظاهری غالب آمد و آن‌طور که خود بیان می‌دارد، «عبادت او همچون خانه‌ای به استحکام گرایید» - این جمله، که تنها او قادر است آن را بگوید، بی‌اعتمادی شدید او به توهمات احساسی و اشتیاق او به واقعیتی پیراسته را به ما می‌نماید.

سال چهل و یکم زندگی او پایان دوره کشمکش را به خود دید و سرانجام، زندگی سراسر عرفانی ترزا آغاز گردید. در حالی که در طول سال‌های تهذیب نفس از وسوسه‌ها، در خلوت به این امر می‌پرداخت، زندگی عرفانی‌اش به سرعت پیش می‌رفت. او در مدت دو سال، آن مدارج عبادت را که به «سکون»<sup>۱</sup> و «اتحاد»<sup>۲</sup> موسوم بود و به نحو شگفت‌آوری در کتاب حیات توصیف شده است، گذراند و به اوج عرفان خلسه‌ای رسید. شرح مجموعه‌های طولانی «مکاشفات»، «اصوات»، خلسه‌ها و جذبه شورانگیزی که در این هنگام، حتی در ملأ عام، برای او رنج‌های عظیم دربرداشت، ضروری نیست؛ اموری که در ابتدا معلمان معنوی او را به وحشت انداخته، مبهوت ساخت. این امور صرفاً ابزارهایی غیرطبیعی بودند که به واسطه آنها، طبیعی تخیلی و دارای شور و شوق استثنایی، تجربه فراگیر خود از خدا را دریافت و بیان کرد. صراحت لهجه قدیسه ترزا و گزارش مفصل این امور و آزمون‌هایی که در سایه آنها کوشید از توهم پرهیز کند - به لطف نبوغ شگفت‌آور او در خودشناسی - یکی از مهم‌ترین نوشته‌های روان‌شناسانه‌ای است که در دست داریم. در این زمان بود که حکمت متین و تجربه آبای اولیه یسوعی به او یاری رساند و (از طریق او) معنویت ایگناتیوس، مساعدت عظیم خود در تحول



عرفان اسپانیا را عملی کرد.

رشد مداوم قدرت تأمل او، اشتیاق شدید به یک زندگی توأم با عزلت و ریاضت‌کشی بیشتر را با خود به ارمغان آورد که نیل به آن، در «صومعه تجسد» که راهبه‌ها بی‌هیچ مانعی برای ملاقات دوستان خود از آن بیرون می‌رفتند، غیرممکن بود. رخوت و سستی روزافزون در نظام حاکم بر صومعه او را پریشان کرده، آزار می‌داد؛ گرچه تا سال ۱۵۶۰م که او برای تأسیس یک صومعه بر مبنای فقر – جایی که زندگی بر اساس انکار نفس بود – احساس وظیفه کرد، این رخوت بدان حد نبود. در این زمان، جنبه خلاق و فعال شخصیت قدیسه ترزا که در خلال سال‌های اولیه حیات عرفانی‌اش متوقف شده بود – سال‌هایی که در وهله اول و عمدتاً صرف تعلیم و تعلّم شده بود – بار دیگر خود را نشان داد؛ اما این بار در پیروی کامل از آرمان‌های معنوی او. پس از گذشتن از مشکلات بسیار، در سال ۱۵۶۲م، در چهل و هفت سالگی توانست «صومعه قدیس ژوزف»<sup>۱</sup> را در آویلا بنیاد نهد؛ صومعه‌ای فقیرانه و کوچک که قاعده مونت کرمل<sup>۲</sup> دقیقاً در آن رعایت می‌شد.

کامل‌ترین و طولانی‌ترین تجربه عرفانی قدیسه ترزا در این دوره از زندگی او بود که نه تنها با مسئولیت‌های عملی‌اش منافات نداشت، بلکه از درون، آنها را آشکار ساخته، تقویت می‌نمود. او در یک عبارت به یادماندنی می‌گوید که یگانه سبب اتحاد روح او با خداوند «عمل است؛ عمل و عمل». عبادات، مکاشفات و حالات دل‌انگیز (یگانگی روحش با خداوند) «او را جسورتر و وارسته‌تر ساخت» و به او در برخورد با موانعی که به کرات، اقدام خطیر او را به در هم شکستن تهدید می‌نمود، اراده و

1. Convent of St. Joseph

2. Rule of Mount Carmel

توان تازه‌ای می‌بخشید.

در ابتلائات بسیار جان‌فرسا، سختی‌ها و ناسازگاری‌های این چند ماه، خداوند به من جرئت بیشتری عطا کرد، و هر چه این مشکلات ناگوارتر می‌شد، جرئت من بیشتر می‌گردید؛ بدون آنکه در تحمل آنها احساس خستگی و رنج کنم.

آن زندگی کامل و متوازن توأم با کار و تأمل — که به نظر می‌رسد در آن، ما نگاهی گذرا به واکنش ارادی به نظام‌های مادی و معنوی داریم که ملازم با بلوغ آدمی است — اکنون به او تعلق داشت. ابعاد عملی و معنوی سرشت او کاملاً هماهنگ بود. او می‌توانست از صدور دستور دربارهٔ امور مالی جامعه یا دربارهٔ شیوه درست جارو کردن منزل روی برگرداند تا به شیوه‌ای کاملاً حکیمانه و دقیق به پیچیده‌ترین مسائل روح بپردازد. قدیسه ترزا که از این زمان به بعد، خود را وقف اصلاح و معنویت‌بخشی به راهبگان فرقهٔ خود و نفوس مردم نمود، یک مصداق کلاسیک از منصبی است که عارف مسیحی می‌تواند و باید در حیات جامعه مسیحی آن را پر کند. او کاملاً به اتهامات خودخواهی معنوی و کناره‌گیری از مشکلات عملی — که گاه در مسیر قدیسان عارف جامعهٔ مسیحی قد علم می‌کند — پاسخ می‌گوید. در واقع، او اغلب در سختی‌های جسمانی — همچون سفرهای طولانی که به اعتراف خویش از آنها بیزار بود یا حتی محرومیت از خوراک و پوشاک مورد نیاز — بود که اساس نشاط باطنی خود را می‌یافت. قدیسه ترزا از بنا نهادن صومعه‌ای در تولدو<sup>۱</sup> سخن می‌گوید:

1. Toledo



ما برای چند روز هیچ اثاثیه‌ای نداشتیم جز دو تشک حصیری و یک پتو. حتی برگ خشکی نداشتیم که با آن ماهی‌ای سرخ کنیم، تا آنکه شخصی که او را نمی‌شناختم، از طرف خداوند ما آمد و دسته هیزمی در کلیسا نهاد که از آن مدد گرفتیم. شب سردی بود و سردی آن را احساس می‌کردیم [...] فقری که دچار آن بودیم، برای من، همچون سرچشمهٔ تأملی شیرین بود.

کتاب‌هایی که از طریق آنها هنوز هم روح پرشور او را در می‌یابیم و تحت تأثیر قرار می‌گیریم، در فواصل اقدامات و سفرهای متعدد او به عنوان اصلاحگر و بنیان‌گذار خانه‌های دینی نگاشته شده است. به لطف توانایی ذاتی ادبی او - زیرا از نثرنویسان بزرگ اسپانیا قلمداد می‌شود - و به لطف صداقت و بینش روان‌شناختی او، این کتاب‌ها همراه با نامه‌های صمیمی و پرشوری که شمار زیادی از آنها به جای مانده است، شخصیت ترزا را - به گونه‌ای که شخصیت شمار اندکی از عارفان، چنین آشکار شده است - برای ما آشکار می‌سازند.

دو کتاب از کتاب‌های او، در واقع، زندگی‌نامهٔ خودنوشت است: نخست، کتاب حیات که عمدتاً به تجربه‌های عرفانی او مربوط می‌باشد و به خواستهٔ استادانش به نگارش درآمده است. این کتاب داستان پیشرفت او را تا آنجا که اولین صومعه خود را بنیاد نهاد و دوران پرفعالیت خود را آغاز نمود، بیان می‌دارد - در آن زمان، حدوداً چهل ساله بوده است. این کتاب با گزارش واضح و مفصل و شگفت‌انگیزش از پدیده‌های شهودی و خلسه‌ای که با تربیت روح او همراه بود، برای آنانی که طالب شناخت مراتب والاتر عبادت عرفانی و حالات ادراکی - که به خلسه منتهی می‌شوند و در آن به کمال می‌رسند - هستند و آرزو دارند همچون آنانی

که آن مراتب را تجربه کرده‌اند، آنها را احساس کنند، همواره معتبرترین مرجع بوده است. دومین کتاب، کتاب بنیادها<sup>۱</sup> است که به علایق و حوادث حاکم بر دوره دوم زندگی او<sup>۲</sup>، به عنوان اصلاحگر و بنیان‌گذار می‌پردازد و از داستان شانزده صومعه اصلاح‌شده سخن می‌گوید؛ صومعه‌هایی که اغلب در شرایط بسیار سخت، در خلال پانزده سال آخر زندگی‌اش، برای راهبه‌ها بنیاد نهاد. این اثر، که به تنهایی آکنده از علایق انسانی و شور و حرارت معنوی است و از نمونه‌هایی از شجاعت، عقل سلیم و شوخ‌طبعی ترزا سرشار می‌باشد، برای قرار دادن او در زمره زنان بزرگ جامعه مسیحی کفایت می‌کند.

دیگر کتاب‌های قدیسه ترزا حاوی جوهر تعالیم او در باب عبادت و تأمل<sup>۳</sup> است. کتاب راه کمال<sup>۴</sup> برای خواهران صومعه قدیس ژوزف در شهر آیویلا در سال ۱۵۶۶م نوشته شد. کتاب قلعه درونی<sup>۵</sup>، منظم‌ترین و کامل‌ترین اثر او در باب حیات معنوی، در سال ۱۵۷۷م نگاشته شد. آن دختر باهوش و رمانتیک که میان ادعاهای دو جهان گرفتار بود، آن بانوی والامرتبه و با شهامت در عبادت، که در تلفیق خلسه با فعالیت عملی منحصر به فرد بود، اکنون راهبه‌ای مجرب و مسن شده بود. او که از لحاظ جسمی، به واسطه بیماری و سفرهای طولانی و طاقت‌فرسا - در راه انجام اصلاحاتی که به عهده گرفته بود - فرسوده شده بود، تنها پنج سال فرصت

#### 1. Book of Foundations

۲. مؤلف در فصل دوم، حیات قدیسه ترزا را به دو دوره تقسیم می‌کند: اول، دوره عزلت‌نشینی و دوری از مردم و مسائل اجتماعی؛ دوم، دوره حضور در جامعه و رفع مشکلات مادی و معنوی مردم.

#### 3. meditation

#### 4. Way of Perfection

#### 5. meditation



زندگی در پیش رو داشت.

او در مجموع از نابخردی‌ها و خودفریبی‌های خلق و خوی دینی به خوبی آگاه بود؛ آزارها، سوءفهم‌ها و کارشکنی مقامات کلیسایی را تحمل کرده، پیروزی‌ها و ناکامی‌ها را شناخته بود؛ خستگی و عزلت‌های حیات معنوی را می‌شناخت و از سرنوشت دشوار آموزگاری که در غالب موارد، باید از درون ظلمت باطنی خود، دیگران را به سوی نور رهنمون شود، آگاه بود. وی می‌گوید:

هیچ بنایی بدون زحمت برپا نشد [...] باید در برابر بسیاری ایستاد [...] بیماری باطنی داشتم؛ جان مرا سردی و تاریکی بسیار عظیمی فراگرفته بود [...] سلامتی من عموماً قرین ضعف است؛ اما به وضوح دیدم که خداوند به من قوت می‌بخشد [...] من هرگز از ترس مشکل و زحمت، از ساختن یک صومعه دست نمی‌کشم؛ اگرچه از سفر کردن، به خصوص سفرهای طولانی، منزجرم [...] ضعف در سلامتی بود که مکرراً کاسه صبرم را لبریز می‌کرد [...] هوا طاقت‌فرسا بود و من نیز بیمار و مسن.

عباراتی نظیر عبارت فوق، که در میان گزارش‌های مربوط به فعالیت‌های فوق انسانی‌اش پراکنده است، کشمکش بیرونی بی‌وقفه‌ای را که در آن، حیات معنوی او به بلوغ رسید، و برخی از بزرگ‌ترین تجربه‌های او را به ما یادآوری می‌کند. آن حیات، در واقع، به یکی از مرادهای کامل و ثابت با خدا تبدیل شد - آن اتحاد عمیق و فعالی که پاره‌ای از عرفا آن را «ازدواج معنوی» یا اتحاد متحول‌کننده نفس نامیده‌اند؛ اتحادی که او خود، در فصول آخر کتاب قلعه درونی آن را شرح می‌دهد. از این رو، تفاوت میان اولین کتاب و آخرین کتاب بزرگ او، تفاوت میان

دفتر خاطرات روزانه یک کاشف و تعالیم سنجیده یک متخصص است. کتاب قلعهٔ درونی شکوفایی تدریجی آگاهی معنوی را با تصویر منزلگاه‌های متوالی، که کلید عبادت آنها را برای روح باز می‌کند، تعلیم می‌دهد. این کتاب آکنده از صفات روح‌بخش خود قدیسه ترزا است؛ انزجار او از هر نوع تظاهر، هر نوع ترحم‌جویی، لذات بیهوده و مخدر و هر نوع خودبینی معنوی.

نفس باید توانمند باشد؛ نه چون آن سربازانی که - وقتی به سوی کارزار فرستاده می‌شوند - بر شکم‌های خود دراز می‌کشند تا چیزی بنوشند. نفس، در آغاز زندگی، نباید در رؤیای شادی‌ها و حلاوت‌ها باشد. مائده آسمانی در اقامتگاه‌های ابتدایی فرود نمی‌آید. اگر می‌خواهیم آن را جمع‌آوری کنیم، باید بیشتر زحمت بکشیم. نفس وقتی آموخت که تنها آنچه را خداوند اراده می‌کند، بطلبد، آن‌گاه خود به تنهایی، هر چیزی را مطابق ذائقهٔ خود خواهد یافت. خودنمایی‌های ما چقدر مضحک‌اند. در حالی که هنوز غرق در نقائص و مشکلات هستیم، اظهار فضل می‌کنیم که ما پای برهنه راه می‌رویم<sup>۱</sup>؛ ولی دیگران چنین خصوصیتی ندارند. در حالی که از یک نواختی شکایت می‌کنیم، شرم نداریم که حلاوت عبادت را بطلبیم. خواهران، هرگز چنین رفتار نکنید؛ صلیب را در آغوش بگیرید. آرامش دریای بزرگی است؛ اگر خدا آن را به شما عطا کرد، متواضعانه از او سپاس‌گزاری کنید.

روح عرفان اسپانیایی، یعنی ریاضت‌کشی، بی‌باکی و عمل‌گرایی، در

۱. قدیسه ترزا پس از تأسیس فرقه کرم‌لیان، از جمله قواعدی که برای پیروانش مقرر داشت، همواره پای برهنه بودن بود.



این جملات به چشم می خورد و این تصور واقع بینانه و فعال از دل مشغولی حقیقی نفس و خواست حقیقی خدا از آن - که به طور پیوسته در خلال سیر زندگی عرفانی خود قدّیسه ترزا توسعه یافته بود - اکنون حتی قدّیسه را به اعماق آن «منزلگاه هفتم»<sup>۱</sup> سوق می دهد؛ منزلگاهی که نیل به اتحاد الاهی در آن میسر می شود. برای قدّیسه ترزا، آن اتحاد، به معنای تحول کامل شخصیت است؛ یعنی هر جنبه و توانی از نفس اعتلا یافته، به مقاصد رهایی بخش خدا اختصاص می یابد. او از جذبه ها، مکاشفات، خلسه ها و همه چیزهایی که تجارب غیرطبیعی ارزشمند محسوب شده، همراه روند رشد نفس او بودند، روی می گرداند. آرمانی که اینک او در برابر شاگردانش قرار می داد، در حقیقت، از آن آرمانی که پیروان نهضت «اهل تسلیم» مطرح می کردند، فاصله داشت:

دختران من، ثمره عزلت گزیدن و انجام اعمال متعدد از روی عشق، و وعده خداوند ما به اینکه در خدمت به او کارهای عجیب انجام دهیم، چه خواهد بود اگر وقتی که از حال عبادت خارج می شویم، کوچک ترین مسئله باعث شود عیناً برعکس عمل کنیم؟ [...] آرامشی که افراد مذکور از آن بهره می برند، تنها درونی است؛ آنها کمتر به آرامش بیرونی تمایل دارند. به نظر شما، نفس از این منزلگاه هفتم در پی چه غایتی است؟ و گویی ندایی از اعماق نفس، او را به گذشتن از همه منازل این قلعه معنوی فرا می خواند. آیا فکر می کنید همه این پیام ها برای قوای ذهنی، حواس و بدن، برای آن است که تنها آنها را به خوابیدن فراخواند و هیچ غایتی ندارند؟ نه، نه، بلکه برای آن است که بیش از پیش، آنها را به خدمت بگیرد [...] به علاوه، این همراهی که نفس اکنون از آن بهره مند است، به او قوتی می بخشد که قبلاً

هرگز نداشته است. همان‌طور که داود می‌گوید، اگر کسی با «مقدس»، مقدس شود، چه کسی می‌تواند در اینکه این انسان اکنون به واسطه اتحاد والای روح با روح القدس، با خدای متعال متحد شده و در قوت خداوند سهیم شده است، تردید کند؟ از این رو، این است آن شجاعتی که قدّيسان به تصویر کشیده‌اند؛ شجاعتی که آنها را بر تحمل دردها و جان سپردن در راه خدا قادر ساخته است.

دوست و همکار قدّیسه ترزا، راهب جوان، پرشور و حساسی که اکنون به قدّیس یوحنا صلیبی (۱۵۴۲-۱۵۹۱ م) معروف است، به بهترین صورت، این ویژگی‌های واقع‌گرایانه، ریاضتمندانه و بی‌باکانه عرفان اسپانیایی را جلوه‌گر می‌سازد؛ ویژگی‌هایی که قدّیسه ترزا هیچ‌گاه از تأکید و اصرار بر آن باز نایستاد. هیچ عارف دیگری با قدرت یوحنا در رو در رو ساختن ما با واقعیات روشن حیات معنوی، هدف واحدی که در پیش آن قرار دارد و بهایی که این حیات می‌طلبد، برابری نمی‌کند. هیچ عارف دیگری آرمان محبت را، این چنین بی‌نهایت دقیق، فراطبیعی و مستحکم، برای ما متجلی نمی‌سازد. گرچه نوشته او تعلیمی و غیرشخصی است، اما برای ما هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که در پس آن، عمیق‌ترین تجربه شخصی نهفته است و شکی نیست که او خود، حقانیت گفته خویش را به اثبات رساند که «خدا یک تلاش شخصی ما را بیش از کوشش‌های بسیار دیگران که به نفع ما انجام می‌دهند، ارج می‌نهد».

ویژگی‌های اساسی یوحنا قدّیس، تا حد وسیعی، با قدّیسه ترزا اختلاف دارد. ترزا یک اشراف‌زاده بود، در حالی که یوحنا از خانواده‌ای روستایی بود. ترزا به همان اندازه که به فعالیت‌های تشکیلاتی و عملی



گرایش داشت، به عرفان نیز علاقه‌مند بود؛ اما برای یوحنا فرح‌بخش‌ترین حالت آن بود که شاعر و زاهدی ساده و بی‌تکلف باشد و به قول خودش، در خلوت جایی که هیچ‌کس او را نیاید.

در آثار ترزا، به ثمره تجربه شخصی نو و عمیقی برمی‌خوریم که پشتوانه آن، تعالیم جماعت یسوعی و مقداری مطالعه تعالیم فرانسیسیان در باب عبادت بود. در آثار یوحنا نیز شاهدیم که اساس و بنیان عرفان او تجربه‌ای پرشور است؛ اما این تجربه، در او تحت یک تجربه غیر شخصی ارائه شد و با آزمون‌الاهیاتی تقویت گشت. در اینجا نفس مجذوب، از طریق ذهن با تجربه دیده می‌شود. قدیس یوحنا در ۱۵۶۳م، در بیست و یک سالگی، وارد فرقه اصلاح‌ناشده کرمل شد؛ ولی این فرقه نتوانست اشتیاق او را به زندگی‌ای زاهدانه و مخفی ارضا نماید. بنابراین در صدد برآمد که یک راهب کارتوزی<sup>۱</sup> گردد؛ اما قبل از اینکه بتواند تصمیم خود را عملی سازد، با قدیسه ترزا، که در آن زمان، پنجاه و دو سال داشت و در اوج فعالیت‌هایش به عنوان اصلاحگر و بنیان‌گذار صومعه‌ها قرار داشت، مواجه شد. ترزا بر آن بود که برای اقامت راهبان اصلاح‌شده دو صومعه بنا کند و یوحنا صلیبی را، که استعداد و قابلیتش را دریافته بود، ترغیب کرد که مسئولیت تأسیس یکی از آن دو صومعه را به عهده گیرد. یوحنا با دو نفر از همراهانش، اولین صومعه، یا به عبارت بهتر، دیر

۱. Carthusian. کارتوزیان فرقه‌ای از راهبان متعصب بودند که در سال ۱۴۰۸م به وسیله قدیس برونو (St. Bruno) در فرانسه تأسیس شد. برونو در نولدر چشم به جهان گشود و در چهارده سالگی به دیر دومینیکان وارد شد و به فراگیری علم مدرسی (اسکولاستیک) پرداخت. از خرافات گریزان بود؛ ناچار از رم گریخت و به مدت شانزده سال به سفر در کشورهای انگلستان، سوئیس و آلمان پرداخت. او مورد خشم آبای کلیسا واقع شد و به دیوار فرانسه پناهنده گردید و از طرف فرانسه به انگلستان رفت. سرانجام پس از بازگشت به رم و زندانی شدن، گفته‌های خود را تکذیب کرد؛ ولی او را در آتش سوزاندند.

کوچکی از برادران پابره‌نه کرم‌ل را بنیاد نهاد؛ جایی که در آنجا زندگی توأم با تقدّس بسیار و فقر قابل توجه جریان داشت. پس از آن، با بازگشت به آویلا، وی برای چند سالی در ارتباط نزدیک و دائمی با ترزا بود؛ در آنجا در نقش کشیش اعتراف‌گیر<sup>۱</sup> او عمل می‌کرد و نیز با روی باز، مسئولیت هدایت معنوی راهبان در «صومعه قدیمی تجسد» را، که ترزا به عنوان رئیس صومعه به آنجا اعزام شده بود، تقبّل کرد. یوحنا پیش از نگارش آثارش، از تألیفات ترزا - که مکرراً تأثیر خود را در نوشته‌های او آشکار می‌کنند - به خوبی آگاهی داشت.

در سال ۱۵۷۷م، سالی که در آن، نگارش کتاب قلعه درونی اثر قدّیسه ترزا پایان پذیرفت، مخالفت کرم‌لی‌های اصلاح‌ناشده با پیشرفت سریع این نهضت اصلاح‌گر به اوج خود رسید. یوحنا صلیبی توسط محافظه‌کاران دستگیر و به مدت هشت ماه در سلولی در تولدو، در اوضاع و احوالی وحشیانه زندانی شد. در همین دوره حبس و انزوا - که در آن، او دغدغه زندگی بیرونی را نداشت - بود که آن جذبه‌های ناشی از اتحاد الاهی را تجربه کرد؛ «عالی‌ترین لذتی که نفس در این حیات، مستعد آن است». یوحنا بعدها تلاش نمود تا این لذت را در آثار عرفانی خود تحلیل و تبیین کند. همچنین بعد از آن تجربه بود که اشعار بلند خود، همچون «یک سرود روحانی»<sup>۲</sup> را که تفسیری بر قسمت‌هایی از «غزل سلیمان»<sup>۳</sup> و مربوط به اتحاد خدا با «نفس» است، و کتاب در یک شب ظلمانی<sup>۴</sup> را نگاشت. اشعار او، به تنهایی کفایت می‌کنند برای اینکه او را در

۱. Contessor، کشیشی که اعتراف توبه‌کنندگان را می‌شنود.

2. *A Spiritual Canticle*

۳. Song of Solomon، از مجموعه عهد قدیم.

4. *In an Obscure Night*



بین نویسندگان اسپانیایی، مقامی رفیع ببخشند،  
 مبارک باد آن شب حیرت‌آور  
 در خلوتی که نه هیچ‌کس مرا می‌یافت  
 و نه من چیزی می‌دیدم  
 بدون نوری برای راهیابی  
 جز آن نوری که در گوشه قلب من فروزان بود  
 آن نور مرا با خود برد  
 درخشان‌تر از نور ساطع نیمروز  
 به جایی که آن یگانه را بهتر شناختم  
 جایی که او سکنا داشت، سکونت هیچ‌کس جز او در آن ممکن  
 نیست.

قدّیس یوحنا پس از فرار از زندان، سریعاً و در پی هم، چهار اثر مهم  
 خود را نوشت. دو کتاب صعود از مونت کرمل<sup>۱</sup> و شب ظلمانی نفس<sup>۲</sup> قبل از  
 ۱۵۸۰م کامل شدند. کتاب اول رساله‌ای است منظم دربارهٔ تکامل حیات  
 معنوی، و برای استفادهٔ آنانی که مسئولیت هدایت و ارشاد دیگران را به  
 عهده گرفته‌اند. تعالیم ساده و در عین حال رفیع آن - در حالی که اساساً  
 مربوط به تهذیب اراده، ذهن و حواس است و به طور کلی، فاقد هر نوع  
 اصرار بر امور غیرعادی است - نشان می‌دهد که تصور او از ارتباط نفس  
 با خدا تا چه حد عمیقاً مسیحی است و شدیداً مبتنی بر اخلاق است. در  
 حقیقت، تمام کتاب را می‌توان تفسیری بر این سخن او تلقی کرد: «انسان  
 برای خدا خلق شده و دعوت شده است که همهٔ خودخواهی و  
 بی‌شبهتی خود را به او پاک کند». این درخواست دشوار برای

1. The Ascent of Mount Carmel

2. The Ascent of Mount Carmel

از خودگذشتگی نامحدود - که پیش‌تر با اصطلاحات دیگری توسط قدیس ایگناتیوس بیان شده بود - در کتاب شب ظلمانی نفس، حتی برای ناب‌ترین لذات حیات معنوی، یعنی همه آنچه مرید می‌آموزد که بذل کند، به کار رفته است. در این کتاب، به ساعاتی که در ظلمت درونی و بی‌حاصل می‌گذرد، بهای بیشتری داده می‌شود تا ساعاتی که در مصاحبت آگاهانه صرف می‌شود؛ زیرا این ساعات رضایت ناچیزی برای نفس به دنبال دارد.

هرچند تعالیم قدیس یوحنا همیشه در شکل قالبی و غیرشخصی ارائه شده است و نیز محصول الاهی‌دانی کارآموده بود که با نظام فلسفی قدیس توماس آکوئیناس آشنا و به آن وابسته بود، با وجود این، ما در این تعالیم، بسی بیش از آنچه نزد بسیاری از عارفان پرهیجان‌تر و شادمان‌تر می‌یابیم، احساس می‌کنیم که در تماس همه‌جانبه و دقیق با عالی‌ترین تجربه شخصی هستیم. نه باورهای قدیسه‌ترزا و نه تعلیم مرسوم کلیسا هیچ‌کدام علت آن نبود که او «تأمل» را این‌گونه تعریف کند: «تأمل چیزی جز القای محبت‌بخش، آرام‌بخش و اسرارآمیز خدا نیست». صلابت ذاتی و عمیق این تصور نشانگر حالتی است که او خود در زمان نگارش آثار مهمش به آن نایل شده بود. بعد از آن، وی به راه خود ادامه داد و دل‌تنگی و فتور شب ظلمانی، و جذبه‌های شدید و خلسه‌های زودگذری که در مدت حبس تجربه کرده بود و آنها را «نامزدی روحانی»<sup>۱</sup> نفس با خدا می‌نامید، همه را پشت سر نهاد و اکنون که بالغ بر چهل و چند سال داشت، در حالی که بیمار و آزرده بود، به آن یقین پایدار و دائمی در مورد اتحاد ذاتی و خلّاق رسیده بود؛ اتحادی که آن را به تنهایی شایسته آن می‌داند که



«از دواج معنوی» نفس نامیده شود.

آنچه در این اتحاد صمیمی، خدا به نفس منتقل می‌کند، ورای هر واژه‌ای و مطلقاً و صف‌ناشدنی است [...] در این حالت خدا و نفس با هم چونان اتحاد پنجره با نور یا ذغال‌سنگ با آتش [...] متحد می‌گردند [...]. در این ارتباط، خداوند خود را به نحو جوهری در تمام نفس منتشر می‌سازد یا به عبارت بهتر، نفس در خداوند حل می‌گردد. در این استحاله، نفس در ذات و قوای معنوی‌اش، از خداوند ارتزاق می‌کند.

دو کتاب سرودهای روحانی<sup>۱</sup> و شعله عشق حیات‌بخش<sup>۲</sup>، که در فاصله سال‌های ۱۵۸۲ تا ۱۵۸۴م به نگارش درآمدند و دربردارنده تعالیم ناب عرفانی او بودند، بدون شک بر خاطرات حالات معنوی آمیخته به خلسه‌ای که او در جریان سلوک عرفانی خود از آن عبور نموده بود، مبتنی بودند. در نظم و ترتیب، آنها همانند تفاسیر اشعاری هستند که او در دوره زندان سروده بود و از این رو، نمایانگر بازتاب قابل ملاحظه‌ای از تأملات معنوی کمال‌یافته در باب فیض و تجربه‌های خاص، که رشد او را نشان می‌دهند، می‌باشند. ما تنها با توجه توأمان به آموزه سخت و روح‌بخش موجود در دو کتاب اول، و این توصیفات پرهیجان و در واقع نامتعادل از نیل به مقامات بالای عرفانی، می‌توانیم به تصور صحیحی از ویژگی عرفان قدّیس یوحنا دست یابیم؛ یعنی ارتباط تنگاتنگی که میان بنیان‌های محکم و گاه غیرجذاب، و قلل رفیعی که چون تاجی بر سر عرفان اوست، وجود دارد.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

**Graham, G. Cunninghame.** *St, Teresa: Her Life and Times*, 2 vols, London, 1894.

**Ignatius, St,** *The Spiritual Exercises, Spanish and English*, With Commentary by J. Rickaby, S.J. London, 1915.

*The Testament of*, Translated by G. M. Rix, London, 1900.

**John of the Cross, St.**

*The Ascent of Mount Carmel*, Translated by D. Lewis. London, 1906.

*The Dark Night of the Soul*, Translated by D. Lewis. London, 1916.

*The Flame of Living Love*, Translated by D. Lewis. London, 1912.

*The Spiritual Canticle*, Translated by D. Lewis. London, 1909.

**Peers, Allison,** *Spanish Mysticism*, London, 1924.

**Teresa, St, Life.** Written by Herself, Translated by D. Lewis, 5th edition, London, 1916.

*The Book of the Foundations*, Translated by D. Lewis. London, 1913.

*The Way of Perfection*, Translated by the Benedictines of Stanbrook. London, 1911.

*The Interior Castle*, Translated by the Benedictines of Stanbrook, London, 1912.

*Letters*, 4 vols, Translated by the Benedictines of Stanbrook, London, 1919-24.

*Minor Works*, Translated by the Benedictines of Stanbrook, London, 1913.





## عرفان فرانسوی در قرن هفدهم

مادام آکاری<sup>۱</sup>، پی‌یر دو برول<sup>۲</sup>، قدیس فرانسوا دو سال<sup>۳</sup>، قدیسه شانتال<sup>۴</sup>، ماری دولنکارناسیون<sup>۵</sup> پاسکال<sup>۶</sup>، برادر لورنس<sup>۷</sup>، فنلون<sup>۸</sup>، جماعت اهل توکل<sup>۹</sup> به سختی می‌توان گفت که مشارکت‌های عمده فرانسوی در تاریخ عرفان، همچون انگلستان و اسپانیا، محدود به یک قرن خاص بوده است. با این وصف، دوره حیرت‌انگیزی که با زندگانی مادام آکاری (۱۵۶۶-۱۶۱۸م) آغاز می‌شود و با دوره مادام گوئیون<sup>۱۰</sup> (۱۶۴۸-۱۷۱۷م) پایان می‌پذیرد، دوره‌ای مشخص و به نحوه خاصی جالب‌توجه را در تاریخ معنوی مسیحیت فرانسه تشکیل می‌دهد. به‌رغم فساد و دنیاپرستی آشکار آن زمان، شبکه‌ای از معنویت با شخصیت‌هایی مقدس و بزرگ‌گه خورد و مورد حمایت واقع شد؛ و گزارش‌های سازنده و صمیمی‌ای از این

1. Madame Acarie
3. St. Francois de Sales
5. Madame Acarie
7. St. Francois de Sales
9. Quietists

2. Pierre de Berulle
4. St. Chantal
6. Pierre de Berulle
8. St. Chantal
10. Madame Guyon

شخصیت‌های بزرگ بر جای مانده است که ما را قادر می‌سازد به آنان بیش از قدیسان قرون وسطا نزدیک شویم. به نظر می‌رسد که فرانسه قرن هفدهم، مملو از عارفان گوناگون، از ساده‌ترین تا فرهیخته‌ترین آنان، بوده است. آنان همچون عارفان قرن چهاردهم ایتالیا و آلمان، به دور خود مریدانی گرد آورده و با تشکیل گروه‌هایی کوچک، خود را وقف نوعی فرهنگ و نظام کاملاً معنوی کرده بودند و در این فرهنگ و از طریق آن، علم حیات باطنی را مطالعه کرده، عمر خود را در آن مسیر صرف می‌کردند. این گروه‌ها با هم ارتباط نزدیکی داشتند و افراد و عوامل مهمی، همه آنها را تحت تأثیر قرار می‌دادند. در واقع تا آن زمان، جنبه اجتماعی حیات عارفانه، چندان غنا نیافته بود.

علاوه بر این، سه خصیصه دیگر از ویژگی‌های شاخص این مکتب است:

۱. از نظر تاریخی، این حقیقت که عرفان فرانسه به توکل‌گرایی تقلیل یافته بود، بیانگر افراط یک‌بعدی‌ای است که از ابتدا در آن موجود بوده است؛ یعنی این تمایل که تمام دین را به تسلیم بی‌قید و شرط به خدا فرو می‌کاهد و به راحتی، آن را به سوی آیین اهل تسلیم سوق می‌دهد. اما این خود یک خطای ارزشمند بود. این خطا انعکاس چرخش ادراک دینی به سمت پرستش خالصانه و به دور از توجه صرف به خود - که مایه افتخار و عظمت عارفان بزرگ فرانسوی است - می‌باشد. این معنویت خدامحور<sup>۱</sup> کراراً توسط آن مربیان معنوی و دارای نبوغ تعلیم داده می‌شد؛ کسانی که در آن زمان، چنان فراوان بودند که می‌توانیم از این خصیصه به عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی این مکتب یاد کنیم.



۲. عرفان فرانسه را اگر فرزند قدیسه ترزا ندانیم، دست کم می توانیم آن را فرزند تعمیدی<sup>۱</sup> او بنامیم؛ فرزندی که به ویژگی حیات بخش دوره فعالیتش شهادت می دهد. ظهور نوشته های قدیسه ترزا در فرانسه و تأسیس سازمان راهبه های کرمل در پاریس که خود قدیسه ترزا آنان را در علم عبادت، تربیت کرده بود، از عوامل قطعی توسعه عرفان در فرانسه بود. شخصیت های بزرگ این دوره به گونه ای مستقیم یا غیرمستقیم با فرقه کرمل در تماس بوده، از آن تأثیر می پذیرفتند و نمی توانیم تردید کنیم که ویژگی فعال، عینی و کاملاً مسیحی عرفان قدیسه ترزا، عاملی قدرتمند در تمایلات تسلیم گرایانه ذهن دینی فرانسوی بوده است.

۳. هرچند دیر یا زود، بسیاری از عارفان بزرگ فرانسوی وارد انجمن های دینی شدند یا آنها را شکل بخشیدند، رهبری این انجمن ها غالباً در دست افراد غیر روحانی بود. واژه «رسول»<sup>۲</sup> همچون واژه «کشیش»، به رسمیت شناخته شده و محترم بود. مادام آکاری، ام. دو بورنی<sup>۳</sup> – صاحب پرخواننده ترین نوشته های عرفانی – مادام گوئیون و بسیاری از عارفان دیگر به آموزش و هدایت نفوس می پرداختند و اعتقاد طبیعی و صحیح نیز این بود که آنان باید به همین گونه عمل می کردند. هیچ کس در زندگی یک کشاورز به نام بارب کومی نی<sup>۴</sup>، که بنا به قولی برای «پانزده سال فقط تحت ارشاد مسیح بود»، چیز غریبی نمی دید؛ او که حیات باطنی عارف پراحساس و مقدس، یعنی آنتوانت دو ژوزوس<sup>۵</sup> (متولد ۱۶۱۲م) را شکل داد و محور یک گروه معنوی گردید که پییر

1. god-child

2. Prophet

3. M. de bernieres

4. Barbe of Compiene

5. Antoinette de Jesus

کُندرن<sup>۱</sup> مشهور از آن بازدید کرد. مادام گوئیون بی‌رحمانه به عنوان «هدایتگر دوشس‌ها»<sup>۲</sup> معرفی شده است و تأثیر شدید برادر لورنس که از عوام<sup>۳</sup> فرقه کرم‌ل بود و زندگی خود را به عنوان یک پیش‌خدمت آغاز نمود و بیشتر دوران حیات خود را به عنوان آشپز صومعه سپری کرد، کاملاً مشهود است.

از دل تاریخ باشکوه این نهضت عظیم عرفانی، تنها می‌توان چند نام برجسته را برگزید و با نگاهی به حقایق، آشکار می‌گردد که برخی از مهم‌ترین آنان امروزه مجهول‌ترین آنان‌اند. رنسانس دینی فرانسه، اولین خیزش عرفانی خود را تا حد بسیاری، مدیون تأثیر یک انگلیسی فراموش شده به نام ویلیام فیچ<sup>۴</sup> (۱۵۲۰-۱۶۱۱ م) می‌باشد که اسم دینی او بندیکت کانفیلد<sup>۵</sup> است. وی در روستای اسیکس<sup>۶</sup> زاده شد و در میانهٔ عمر، در همان‌جا از زندگی دنیاپرستانه برید و به فرانسه مهاجرت کرد و در شصت سالگی به عنوان یک راهب، وارد فرقه کاپوسن<sup>۷</sup> شد. فیچ در بیست سال آخر عمر خود، در حالی که راهبی فرانسوی، پرشور و اهل تأمل و شعر بود، به عنوان یکی از عناصر بانفوذ معنوی زمان خود مطرح بود. او سیر و سلوک عرفانی را به پی‌یر دو برول، مؤسس کلیسای اراتوری<sup>۸</sup>، و مادام آکاری تعلیم داد. این شخص هدایت حیات درونی

1. Pere Condren

2. director of duchesses

3. lay طبقه عوام یا غیرروحانی کلیسا، در برابر طبقه کشیشان.

4. William Fitch

5. Benedict Canfield

6. Essex

۷. Capuchin: شاخه‌ای از فرقهٔ فرانسیسیان که پیروان آن، جامه‌هایی قهوه‌ای‌رنگ با باشلاق خالدار می‌پوشیدند. کاپوسن‌ها واعظانی مردم‌پسند بودند و معمولاً در معابر عمومی، با مردم بسیار گرم برخورد می‌کردند. نیز رک: فصل ۵.

8. Oratory



راهبان بندیکتی شهر مونمارتر<sup>۱</sup> را که صومعه آنان به یک صومعه نیروبخش در معنویت تبدیل گردیده بود، به عهده گرفت. کتاب او به نام قاعده کمال<sup>۲</sup> - که در سطح وسیعی در همان زمان منتشر شد - مورد استفاده دو نسل از عارفان قرار گرفت. از این رو، او همه ابعاد حیات دینی قرن هفدهم را درک کرد و با ملاحظه بُعد عرفانی این قرن می توانیم تا اندازه زیادی به اخلاف معنوی او بپردازیم.

این بُعد عرفانی، که با نام تعداد زیادی از افراد مهم، و تأثیر و تأثر گروه‌های عرفانی گوناگون در هم آمیخته است، در سه بخش، به بهترین وجه مورد بررسی قرار می گیرد: در قسمت نخست، عارفانی هستند که در ربع اول آن قرن نشو و نما کردند و همه آنان عمیقاً تحت تأثیر مادام آکاری، و اغلب اعضای حلقه معنوی او بودند. شخصیت‌های بزرگ و خلاق این دوره عبارت‌اند از شخص مادام آکاری و دختران کرملی او، برول و شاگردان و دستیاران او، که باید قدیس و نسان دو پُل<sup>۳</sup> (۱۵۸۱-۱۶۶۰م)، شارل دو کاندرون<sup>۴</sup> (۱۵۸۸-۱۶۴۱م)، قدیس فرانسوا دو سال (۱۵۶۷-۱۶۲۲م) و شاگرد او قدیس شانتال (۱۵۷۱-۱۶۴۱م) را از آن جمله برشمرد. در قسمت بعد، یعنی اواسط آن قرن، پاسکال (۱۶۲۳-۱۶۶۲م) و مکتب پورت رویال<sup>۵</sup> قرار دارد و نیز برخی عارفان طبقه اول عزلت‌گزین، که از جالب‌توجه‌ترین آنها ماری دو لنکارناسیون (۱۵۹۹-۱۶۷۲م) مشهور به ترزای فرانسه و برادر لورنس (۱۶۱۰-۱۶۹۱م) می باشند؛ و قسمت

۱. Montmartre، شهری در حومه پاریس.

2. *A Rule of Perfection*

3. St. Vincen de Paul

4. Charles de Condren

۵. Port Royal: نام صومعه مشهور راهبه‌های فرقه سیسترسی در پاریس است که با فعالیت قدیسیون در آن، در جهت تبلیغ یانسنیسم ادامه فعالیت داد.

سوم دوره‌ای است که با نهضت اهل توکل پایان می‌پذیرد و اکنون عمدتاً در ارتباط با مادام گوئیون (۱۶۴۸-۱۷۱۷م) و مناقشات تأسف‌بار منبعث از تعالیم او به ذهن متبادر می‌شود. این دوره با نام بزرگ فنلون (۱۶۵۱-۱۷۱۵م) به‌سرمی‌آید؛ او یکی از آن هدایتگران نفوس بود که سرشار از نیروی الهام هستند و نمونه‌ی اعلای دین فرانسوی محسوب می‌شوند.

مادام آکاری، که نفوذ جدی و قدسی او اولین بخش از این دوران حیرت‌انگیز را به شدت تحت تأثیر قرار داده است، با توجه به حقایق محض زندگی‌اش، اتهامات عجز و دوری از زندگی عملی را رد می‌کند؛ اتهاماتی که هنوز علیه عارفان اقامه می‌گردد. هرچند او در زمان کودکی آرزوی راهبه شدن داشت، اما این آرزوی او سرکوب شده بود و در شانزده سالگی، با فردی دنیاپرست، خوش‌گذران و ولخرج که کارهای پردردر او پیوسته مادام آکاری را رنج می‌داد، ازدواج نمود و دارای شش فرزند گردید.

نبوغ عرفانی او در بیست‌ودو سالگی متجلی شد و در ابتدا شکلی آشکارا خلسه‌آمیز به خود گرفت. اما خلسه‌های طولانی و سایر تجربه‌های غیرمعمول مادام آکاری، که تا حد زیادی بر دوستان و مریدانش تأثیر گذاشت، علت اساسی احترام و علاقه‌ما نسبت به او نیست. آنها صرفاً نشانه‌های بیرونی فنای او در خدا بود؛ فنایی چنان کامل و صمیمی که به تبع آن، تمام کردار و گفتار او با هدایتی نامشهود کنترل می‌شدند و به ابزارهای قدرتی نادیدنی مبدل می‌گشتند. او همیشه در صدد پنهان ساختن این نشانه‌های بیرونی از دیگران بود. یکی از شاهدان معاصر او گفته است: «فروتنی عمیق و شدید او حجابی بود که تقدس و



عظمت نفس او را مستور می داشت.»

مطابق گفته کسانی که او را می شناختند، «او به ندرت - دست کم در موضوعات مهم - با کسی به بحث می پرداخت مگر با یک شهود باطنی کاملاً به یاد مانده و حاضر در برابر خداوند؛ و اگر این شهود از میان می رفت، اندکی مکث می کرد، بدون اینکه به تلقی دیگرانی که با او سر و کار داشتند از این شهود، توجهی داشته باشد؛ گویی نمی دانست در کجاست». این حالت سرچشمه آن نبوغ عملی برای هدایت نفوس بود؛ یعنی موج معنوی قدرتمندی که همه افرادی که تحت تأثیر او بودند، آن را احساس می کردند و از مادام آکاری، یکی از شخصیت های بزرگ و خلّاق آن زمان را ساخت؛ گرچه او یک خط هم ننوشت و در پی آن نیز نبود که حوزه عمل خویش را گسترش دهد.

هرچند او از بیماری رنج می برد و با عصا راه می رفت و نیز مجبور بود بیشتر وقت خود را به انجام امور منزل و اداره امور شوهرش بپردازد، با این همه، «وجدان بیدار شهر پاریس» گردید - آهن ربایی که برای بیش از سی سال، همه آنانی که طالب حیات روح بودند، راه خود را قطعاً از طریق او می یافتند. وی گروه های زیادی از پیروانش را تشویق و ارشاد نمود و تحول درونی هزاران نفر و امدمدار او بود. فرانسوا دو سال دوست داشتنی و مؤدب، به عنوان مردی جوان به خانه او آمد و نخستین کشش قطعی برای رشد باطنی اش را در آنجا دریافت کرد؛ رشدی باطنی که یک کشیش خوشرو را به یک مرد صاحب عقل سلیم آمیخته با عبادت تبدیل کرد و او را برای درک و هدایت روح قدّیسه شانتال مهیا ساخت.

مادام آکاری در حالی که مدام از صومعه های شهر پاریس دیدار می کرد - جایی که شور و حرارت و زهد در زندگی، غالباً در سطح نازلی

بود - در همه جا شور و عشقی تازه نسبت به خدا می آفرید و نفوذ او را در پس هر رخدادی در زمینه احیای زندگی معنوی قرن هفدهم فرانسه می توان یافت. با این حال، این روح بزرگ، که همگان احترامی همراه با خشوع نسبت به او داشتند - احترامی که تنها قدّيسان می توانند آن را برانگیزانند - و کارهای نیک بی شمارش صرفاً تداوم ارتباط حیات باطنی او با خدا بود، همواره خلسه های خود را قطع می کرد تا در بازی های فرزنداناش شرکت جوید و هرگز در ابراز علاقه نسبت به جزئیات زندگی اطرافیاناش کوتاهی نمی کرد.

هنگامی که زندگی و آثار قدّیسه ترزا برای اولین بار به زبان فرانسوی ترجمه شد، مادام آکاری - که تقدیر آن بود که آرمان های قدّیسه ترزا را به مردم فرانسه معرفی کند و بدین طریق، به عرفان فرانسوی شور و حرارتی عطا کند که هرگز آن را از دست ندهد - زیاد تحت تأثیر قرار نگرفت. شاید وقتی به خاطر آوریم که بیشتر مطالب مطرح شده در این آثار، پیش تر در تجربیات او معمول بوده اند، فهم این امر آسان تر باشد. اما در دو رؤیای مکاشفه گونه اش که دوره های بحرانی حیات او را تحت تأثیر قرار داد، وی باور داشت که قدّیسه ترزا در صورت انسانی ظاهر شد و بشارت داد که این خواست خدا بوده است که او نظام اصلاح شده کرملیان را به پاریس بیاورد. بر این اساس، مادام آکاری به تشویق فرانسوا دو سال، برول و دیگر اعضای حلقه عرفانی خود، حرکتی را برای تأسیس صومعه ای کرملی آغاز نمود. او همچنین یک گروه از داوطلبان ورود به خدمت کلیسا را به خانه خود آورد و مدت چند سال به تربیت آنان پرداخت؛ همان کسانی که بعداً اولین راهبه های کرملی در فرانسه شدند. اینها راهبه هایی بودند که توسط این عارف حقیقتاً پیرو قدّیسه ترزا - که در عین حال، به



عنوان یک بانوی شوهردار زندگی می‌کرد - انتخاب و تربیت شده بودند. شاگردان مبتدی خود قدیسه ترزا، آن پیوند میان تقدّس و زندگی عملی را که وی چنان تأکیدی بر آن داشت، به وجهی کامل تر نشان دادند.

پس از مشکلات بی‌پایان، شش نفر راهبه اسپانیایی که دو نفر از آنان از مصاحبان قدیسه ترزا بودند، به منظور تضمین پیوند کامل با روح و روش عملی قدیسه ترزا، به فرانسه آورده شدند و بدین ترتیب، دوباره آن ویژگی تاریخی که همواره شاخصه عرفان اصیل جامعه مسیحی است، به نمایش گذاشته شد. اولین صومعه در سال ۱۶۰۴م در پاریس گشایش یافت و چهارده سال بعد، هنگامی که مادام آکاری چشم از جهان فرو بست، فرانسه دارای هفده صومعه از صومعه‌های اصلاح‌شده کرملی بود؛ جایی که حیات عرفانی به شکل خالص و ناب وجود داشت و اسرار آن نه تنها میان مبتدیان، که برای همه افرادی که به «محل مخصوص دیدار»<sup>۱</sup> در صومعه می‌آمدند و از پشت نرده‌ها با راهبه‌های مجرب به سخن می‌نشتند، ترویج می‌شد.

در تأسیس این صومعه‌ها، هدفی فراتر از افزایش صومعه‌های دینی برای بانوان، مورد نظر بود؛ هدف ظهور صومعه‌های واقعی در درون جامعه مسیحی فرانسه بود؛ صومعه‌هایی که در آنها حیات روح می‌توانست شکوفا شود و شعاع آن به دیگر نقاط ساطع گردد. به این طریق، زندگی حیات‌بخش قدیسه ترزا در محیط جدیدی ثمر می‌داد. آمدن آن شش راهبه کرملی، که با حکمت مقدس و اراده استوار مادام آکاری ارتباط نزدیکی داشت، مرحله دیگری از تجدید حیات معنوی‌ای بود که اولین مرحله آن در خانه او شکل گرفت و اولین تجلی خود را در

تأثیر شخصی خارق‌العاده او بر نفوس نمودار ساخت. او چهار سال آخر عمر خود، پس از مرگ شوهرش را در هیئت یک زن غیرراهبه متواضع و تحت سرپرستی یکی از دخترانش سپری ساخت؛ پایانی که در مقایسه با فعالیت‌ها و خلسه‌هایی که عموماً به خاطر آنها شهرت یافته است، به صورتی مطمئن‌تر به عظمت روح او گواهی می‌دهد.

هر سه دختر مادام آکاری راهبه‌های کرم‌لی گردیدند. مارگریت<sup>۱</sup> که جوان‌ترین آنها بود، شاید در بین عارفان این دوره، تنها کسی بود که به بهترین نحو، روح تعلیمات قدّیسه ترزا را به اصطلاحات فرانسوی ترجمه کرد.

او فردی شاد، سرزنده و صریح بود. آنانی که او را می‌شناختند، اظهار داشته‌اند که رفتار ساده، سخنان دل‌پذیر و انزجار او از افراط و تظاهر دینی، تجربه عرفانی و شهود فوق‌طبیعی او را - که حتی از تجربه عرفانی مادرش فراتر رفته بود - پنهان می‌نمود. این سخن او خطاب به راهبه‌ای که سعی کرده بود ظاهر پسندیده یک اهل ریاضت را از خود بروز دهد، که: «خود را احمق پنداشتن گناه نیست؛ اما تلاش برای اینکه خود را حقه‌جانب جلوه دهی، ممکن است گناه باشد. خود را به عادی بودن وادار!» برای قدّیسه ترزا خرسندکننده بوده، بهتر از هر خلسه و ریاضت شاق اثبات می‌کند که روح قدّیسه ترزا در بین راهبان کرم‌لی فرانسه احیا شده بوده است؛ وی می‌گوید: «حیات باطنی در کم‌سخنی و تمایل بسیار زیاد نسبت به خداوند است».

قدّیسه شانتال اولین تربیت عرفانی خود را از کرم‌لیان فرانسوی شهر



دیژون<sup>۱</sup> دریافت کرد. از این رو، فرقهٔ رهبانی او به نام «مکاشفه»<sup>۲</sup>، که از فرقه‌های مهم در عرفان فرانسوی به شمار می‌آید، از طرف یکی از اسلاف خود، به قدیسه ترزا مرتبط می‌شود و از طرف دیگر، به گروه گالیسیان پاک<sup>۳</sup> - آن‌طور که در شخصیت بنیان‌گذار آن، قدیس فرانسوا دو سال، و پی‌یر دو برول (۱۵۷۵-۱۶۲۹ م) نمودار گشته است - ربط پیدا می‌کند.

برول، که بنیان‌گذار انجمن اراتوری، و برای مدتی طولانی مرشد مادام آکاری نیز بوده است، نوشته‌های اندکی دارد؛ اما به خاطر نقشش به عنوان یک مؤسس دینی و مربی افراد بی‌شمار، یکی از مؤثرترین شخصیت‌های قرن هفدهم است که بر هر یک از عارفان بزرگ آن عصر تأثیر نهاده است. او به بهترین وجه، بُعد اعتقادی عرفان فرانسوی را عرضه کرد و الاهیات و حیانی را با آگاهی پرشور خود از خدا دگرگون ساخت.

در اثر تعالیم برول بود که ماهیت این نهضت، این چنین عمیق خدامحور شد و خدامحور باقی ماند. در حالی که در این انجمن، بسیاری از معلمان حیات عرفانی، تعالیم خود را با تزکیه، تکامل و اشراق نفس انسانی شروع می‌کردند، برول همیشه با خدا آغاز می‌کرد. در نظر او، پرستش، گام ابتدایی حرکت معنوی است و گرایش کامل به خداوند، همه آن چیزی است که در واقع، از بشر خواسته شده است. در هر جا که تأثیر برول بدان می‌رسید، این تعالیم ناب و رفیع، که از هر نوع آلودگی به اغراض نفسانی دینی برکنار بود، نتایج زیبا و بسیار نیکی را به ارمغان

1. Dijon

2. Order of the Visitation

3. pure Gallican school

می آورد و تا مدت ها بعد از مرگ او، به تأثیرگذاری بر الاهیات فرانسوی ادامه می داد. ما شکل گیری شخصیت فوق العاده حسّاس و در عین حال، همواره فعال قدّیس ونسان دوپّیل<sup>۱</sup> (۱۵۸۱-۱۶۶۰م) را تا حدود زیادی مدیون او هستیم؛ الگویی برای عارفان عامل که درباره او به حق گفته شده است: سخاوتمند بوده است، چون قدّیس بوده؛ و نه اینکه قدّیس بوده، چون خیر و سخاوتمند بوده است. قدّیس ونسان دوپّیل، که با قدّیس فرانسوا دو سال و قدّیسه شانتال ارتباطی صمیمی داشت، درباره برول - که فاقد عنوان «قدّیس» از سوی کلیسا بود - می گوید: «با این حال، او یکی از مقدس ترین افرادی است که تا کنون شناخته ام [...] او صاحب تقدسی راسخ است که نمی توانید آن را در جایی دیگر بیابید». این گونه اظهارات، روابط صمیمی و صادقانه موجود بین عارفان بزرگ فرانسوی را، که طبایع و وظایف گوناگون آنان در خدمت یک هدف قرار داشت، به ما می فهماند. در واقع، این روابط چنان نزدیک و صمیمی بوده است که هنگام بررسی هر کدام، مجبوریم احوال همه را مورد مطالعه قرار دهیم. برای مثال، تجربه معنوی ژان فرانسوا دو شانتال (۱۵۷۲-۱۶۴۱م) که مؤسس «فرقه مکاشفه» بوده است، از تجربه معنوی کرملیان فرانسه نشئت می گیرد و تحت تأثیر برول قرار دارد؛ در حالی که ارتباط صمیمانه و طولانی او با قدّیس فرانسوا دو سال یکی از جالب ترین و ظریف ترین مطالعات در زمینه ارتباط معنوی را در اختیار ما قرار می دهد (هرچند شخص اخیر به عنوان مربی و معلم نفوس عرفانی، با هیچ کس قابل مقایسه نیست، اما شاید نتوان او را عارف نامید).

عواملی که در شکل گیری شخصیت این بانوی عارف و فرقه او دخالت

1. St. Vincent de paul



داشتند، به طور چشم‌گیری گواه بر همکاری متقابل روح‌های انسانی‌ای است که برای وصول به یک هدف پنهان در تلاش بودند.

مادام شانتال بانویی اشراف‌زاده، جذاب، بسیار عاطفی و فطرتاً پرهیزگار بود که در وجودش یک نبوغ عرفانی برجسته با نوعی تعلق خاطر رقت‌انگیز به دوستی‌های انسانی، که تمام زندگی او را مزین ساخته بود، تعادل می‌یافت. در بیست سالگی با مردی که شدیداً مورد علاقه‌اش بود، ازدواج کرد و در بیست‌وهشت سالگی بیوه شد و روحیه پرشور او در مسیر معنویت وارد شد. پس از تحمل یک دوره پر رنج و مشقت معنوی، ابتدا تحت تأثیر قدیس فرانسوا دو سال قرار گرفت. این تأثیر، قریب به بیست سال، واقعیت حاکم بر زندگی شخصی او بود. سپس در سی و چهار سالگی، تحت تأثیر کرمیلان شهر دیژون - که در این زمان، تحت حاکمیت آن عیسوی<sup>۱</sup> سخت‌گیر و مقدس و مصاحب قدیسه ترزا، بود - قرار گرفت. این هدایت دوجانبه کاملاً با نیازهای او منطبق بود؛ در حالی که کرمیلی‌ها استعداد عرفانی در حال شکوفایی او را پرورش می‌دادند و مخاطرات روحش را برای وی توضیح می‌دادند، دوران‌دیشی و مهارت روان‌شناسانه قدیس فرانسوا و تأکید ملایم و در عین حال مداوم او بر لزوم تسلط بر نفس به عنوان امری مفید، پیش‌زمینه زهدگرایی معتدل را - که حیات عرفانی همواره به آن نیازمند است - به او می‌بخشید. کرمیلی‌ها راهی را که به کوهستان منتهی می‌شد، به او نشان دادند و قدیس فرانسوا توان معنوی او را برای صعود پرورش داد و تا پایان، به آموزش دقیق روح و شخصیت او ادامه داد. قدیس فرانسوا در سال ۱۶۰۷م، در زمانی که مادام شانتال برای مدت سه سال تحت هدایت او قرار داشت، می‌گوید:

«چه تفاوتی دارد که خدا از میان خار با ما سخن گوید یا از میان گل‌ها؟» و دوازده سال بعد، آنگاه که «این دختر بسیار محبوب» مادر مقدس فرقه «مکاشفه» شده بود، این باوقارترین هدایتگر خواستار آن بود که «همه امور با عشق و علاقه و نه با زور انجام شود» و همان تذکرات حیات بخش را ادامه می‌داد تا بر آخرین (مراحل) انکار نفس که برای قلب بشری او بسیار مشکل می‌نمود، اصرار ورزد: «دیگر درباره دوستی یا وحدتی که خدا در بین ما ایجاد کرده است و درباره فرزندان، قلبت، روح و در واقع، درباره هیچ چیز نیندیش؛ زیرا همه را به خدا بخشیده‌ای». در برابر این تربیت و حمایت صادقانه، قدیسه شانتال به روی مربی خود اقبالی از معنویت را گشود که او خود به تنهایی نتوانسته بود به آن دست یابد و با این کار، [قدیس فرانسوا دو سال] نویسنده کتاب مقدمه‌ای بر حیات عابدانه<sup>۱</sup> را قادر به نوشتن رساله درباره عشق به خدا<sup>۲</sup> نمود.

دوستی صمیمانه و طولانی آن دو، که یکی از زیباترین دوستی‌ها در تاریخ دینی است، باعث ایجاد فرقه «مکاشفه» شد؛ فرقه‌ای که کاملاً نمایانگر آرمان‌های هر دو نفر است. در این فرقه که به منظور فراهم ساختن مکانی برای آنان که به سمت زندگی معنوی کرمیلیان کشانده می‌شدند، اما طاقت تحمل ریاضت‌های جسمی آنان را نداشتند، ایجاد شده بود، تعادل توأم با رأفت و تأکید بر ضروریات، که مشخصه تعالیم قدیس فرانسوا بود، به پرستش عرفانی (مورد توجه) قدیسه شانتال روح بخشید. قدیس فرانسوا گفته است: «علاقه مندم که دختران اهل مراقبه را به خدا ببخشم» و قدیسه شانتال گفته است: «نظام (فرقه) ما کاملاً بر

1. An Introduction to the Devout Life

2. Treatise of the Love of God



حیات باطنی مبتنی است، اما به صورتی که هیچ دشواری بزرگی نمی‌تواند باعث روی‌گردانی ضعیفان و مانع از گرویدن آنان به آن شود؛ در آنجا آنها خود را وقف رسیدن به کمال عشق الهی می‌کنند.

این جداسازی حیات معنوی از مظاهر زهدگرایی، توسط متدینان آن زمان، که بنیان‌گذاران را به «ایجاد شیرخوارگاه و نه صومعه مذهبی» متهم می‌کردند، تقریباً به استهزا گرفته شد. در حقیقت، این کار، از حرکتی اصیل، رو به جلو و به سوی ظهور جمعی عرفان مسیحی خبر می‌داد؛ و اصالت و اهمیت قدیس فرانسوا و قدیسه شانتال در این واقعیت نهفته است که آنان این آرمان را درک کردند و به آن شکل بخشیدند. در ابتدا راهبه‌های فرقه مکاشفه اوقات خود را بین تأملات عرفانی و اعمال خیرخواهانه تقسیم می‌کردند و به عیادت بیماران و مستمندان می‌رفتند؛ اما به تدریج دریافته‌اند که به نوعی زندگی کاملاً اعتزالی توأم با عبادت کشانده شده‌اند و در سال ۱۶۱۵ م کاملاً در این زندگی محصور شدند. نظر ما نسبت به این تغییر به ارزش اجتماعی‌ای وابسته است که برای نوعی زندگی کاملاً معطوف به خدا قائلیم.

اثر قدیس فرانسوا تحت عنوان عشق خدا در همان حال که ارائه‌دهنده ثمرات همکاری او با اولین راهبه‌های فرقه مکاشفه است، تصویر روشنی از زندگی اسرارآمیز این گروه است. تحت رهبری حکیمانه او، آنچه به راحتی می‌توانست بستری مناسب برای تعصب داغ دینی بشود، به محفلی حقیقی برای عبادت عارفانه مبدل شد.

(یکی از راهبه‌های اولیه فرقه مکاشفه گفته است: پدر مقدس ما (قدیس فرانسوا) برای فزونی بخشیدن به تواضع، آرزو داشت که خواهران ما به نوبت، در خانه‌داری و آشپزی مشارکت داشته باشند. مادر مقدس ما (قدیسه شانتال) جز در مواقع بیماری،

آن‌گاه که نوبتش بود، هرگز خود را از آشپزی معاف نداشت [...] حقیقت آن است که آنچه اساساً قدیس فرانسوا دل‌نگران آن بود و بیش از همه بدان عشق می‌ورزید، این بود که به خوبی، دخترانش را به حیات باطنی حقیقی روح‌القدس — که همگان به آن سو کشیده شدند — پای‌بند سازد؛ به طوری که آنها برای خود، چیزی جز ریاضت، استغراق، سکوت و محو شدن در خدا نمی‌طلبیدند.

هنگامی که قدیسه شانتال نگرش اساسی خود را در عبارت زیر خلاصه می‌کند، خود، ثمرهٔ این تربیت متعادل و این زندگی توأم با تواضع و تبختر را به ما نشان می‌دهد: «تمایل تقریباً عمومی راهبه‌های فرقهٔ مکاشفه آن است که با تسلیم نمودن کامل نفس به مشیت مقدس خدا، به نوعی تجربهٔ ساده از حضور خدا نایل شوند».

این عبارات مسلماً یکی از مشهورترین و محبوب‌ترین عارفان فرانسه، یعنی برادر لورنس صاحب کتاب تجربهٔ حضور خدا<sup>۱</sup> را به یاد می‌آورد که در همان سالی که فرقهٔ مکاشفه تأسیس شد، پا به عرصه وجود گذاشت. گاه کتاب کوچک او به عنوان کتابی «ساده» توصیف می‌گردد؛ اما سادگی آن به خاطر مقام رفیع آن است. برادر لورنس از مراحل و ضوابطی که در زندگی اغلب عارفان برجستگی دارد، پرده بر نمی‌دارد. او از تحول ناگهانی خویش در هجده سالگی با ما سخن می‌گوید؛ تحولی که او را برای همیشه از دنیا و منافع شخصی جدا ساخت و وجودش را لبریز از محبت الهی کرد؛ و از اینکه او خدمتکار بوده است؛ خدمتکاری پردردسر که هر چیزی را می‌شکسته و آن‌گاه که راهبی از فرقه کرمیلان



گردیده، انتظار داشته است به کیفر خطاهایش رنج‌های زیادی را ببیند؛ و اینکه چهار سال عذاب فکری بسیاری را متحمل شده و بدین‌گونه با گذر از همه آنها به «رهایی کامل و لذت مداوم»<sup>۱</sup> رسیده است و این نشاط، او را در حین کار در آشپزخانه صومعه (کاری که طبعاً آن را دوست نمی‌داشت) و نیز در اوقات مخصوص عبادت، به یک اندازه تقویت می‌کرده است. در واقع، کار و تأملات معنوی به حدی با هم درآمیخته بودند که او تصمیم گرفت تفاوت زیادی میان آن دو در نظر نگیرد.

این رهایی و انعطاف‌پذیری روح - خصوصیتی که فرانسوا دو سال و لورنس، به یک اندازه بر آن تأکید می‌ورزند - در عمل، به معنای مرتبه‌ای از معنویت است که چندان حیرت‌انگیز نیست، اما بسیار کامل‌تر از تأملات جذبه‌ای و خلسه‌آمیزی است که از امور فعال و جدی به دور است. اینکه قدیسه ترزا خانه و زادگاه خود را ترک گفت تا انجمن‌های دینی را در سراسر اسپانیا بنیاد نهد؛ اینکه مادام آکاری از شور و جذبه خویش بیرون می‌آمد تا به بازی بچه‌ها بپیوندد و یا اینکه لورنس، بی‌آنکه به عنوان یک حرفه به خریدن شراب بپردازد، به بورگاندی<sup>۲</sup> می‌رود تا برای صومعه خود شراب بخرد و «بدون دغدغه خداوند را مورد خطاب قرار داده، می‌گوید: آنچه او در صدد انجامش بود، کاری بوده که خدا انجام داد»<sup>۳</sup> [...] و بعدها دریافت که وظیفه‌اش را به خوبی انجام داده است؛ تمامی این امور به‌رغم تنوعشان، گواه بر یک انقلاب

#### 1. Perfect liberty and Continual joy

۲. Burgundy منطقه‌ای در شرق فرانسه؛ این نام پس از فتح این شهر توسط قبایل ژرمن بورگاندی، در اوایل قرن پنجم میلادی به آن داده شد.

۳. شاید منظور از تهیه شراب توسط خداوند، اشاره به معجزه‌ای باشد که بنا به قول کتاب مقدس رخ داد و در آن، عیسی مسیح در مجلس عروسی، آب را به شراب تبدیل کرد.

واقعی در شخصیت انسانی است که کاملاً با عشق و قدرت الهی متحول شده است.

نامه‌های برادر لورنس، که غالباً در پیری و به درخواست کسانی نوشته شدند که از او طلب نصیحت می‌کردند، به غنایی که با آن، این حیات معنوی در وجود او پابرجا و تقویت شده بود، گواهی می‌دهند - زیرا او، همچون دیگر عارفان این دوره غنی، طالب حیات معنوی بود و شایستگی‌اش مورد توجه واقع شده و مریدان بسیاری را به دور خود جذب کرده بود. او در مورد خود می‌گوید:

اکنون چنان به «حضور الهی» خو گرفته است که در همه حال از آن مدد می‌گیرد. برای مدتی حدود سی سال، جان او چنان از لذت مدام و گاه متعالی، آکنده می‌شده که مجبور بوده است از اسباب و وسایلی مدد جوید تا آن را تعدیل بخشد و از ظهور بیرونی آن جلوگیری کند.

اگرگاه برای مدت نسبتاً طولانی، از آن حضور الهی غایب شود - که این امر غالباً زمانی اتفاق می‌افتد که به امور دنیوی خود سرگرم است - خدا پس از مدتی کوتاه باعث می‌شود وجودش در روح لورنس احساس شود تا او را به یاد آورد. او با پای‌بندی دقیق به این خواسته‌های درونی پاسخ می‌گوید: یا با ارتقای قلب خود به سوی خدا؛ یا با توجه عاشقانه و متواضعانه نسبت به او؛ یا با سخنانی که عشق در این مواقع به زبان می‌راند؛ همچون این جملات: خدای من، مرا بنگر که کاملاً از آن تو هستم؛ ای پروردگار، مرا لایق قلب خود گردان. و سپس در اثر آن، او احساس می‌کند که این خدای محبت از این چند کلمه مختصر راضی شده، در عمق و مرکز جان او سکنا گزیده و آرمیده است. تجربه این امور چنان اطمینانی به او می‌بخشد که مطمئن است هر اتفاقی بیفتد، خدا همواره در عمق جان او جای دارد و به هیچ



وجه در آن، تردیدی راه نخواهد یافت.

عارف دیگری که هرچند برای خوانندگان امروزی شناخته شده نیست، اما قدرت بیان بسیار بیشتری دارد و شاید این توجه تدریجی و آزادی نهایی از خود را، حتی به گونه‌ای روشن‌تر، متجلی می‌سازد، ماری گویارد<sup>۱</sup> یا مارتین است که بعداً ماری دولنکارناسیون (۱۵۹۹-۱۶۷۲م) نامیده شد. او در شهر تور<sup>۲</sup> و در طبقه بازرگانان متولد شد. در هجده سالگی ازدواج کرد و در بیست و یک سالگی، در حالی که یک فرزند داشت، بیهوش شد. در این زمان، اولین تجربه عرفانی بزرگ او به وقوع پیوست. این تجربه، بینش گسترده‌ای بود که نسبت به گناهکاری و نقص خود یافت؛ بینشی که وجودش را از محبت و پشیمانی آکنده ساخت. او بدین ترتیب، دوره زندگی پر مشغله‌ای را آغاز نمود که ده سال به طول انجامید. افراد خانواده را در فعالیت‌هایشان همراهی می‌کرد و در عین حال، همیشه همچون لورنس در «حضور خدا» بود و یا آن‌طور که خود معمولاً آن را به دقت شرح می‌دهد: «در یک حالت میل به خدا به سر می‌برد». این عبارت بیانگر اولین مرحله تکامل عرفانی اوست. چند سال آخر این مرحله، از بیست و هفت سالگی تا سی سالگی، دوره شور شدید عاطفی بود که با دو تجربه خلسه‌ای بزرگ، از سال‌های آغازین این دوره متمایز می‌گردد: یکی رقابت‌های سخت میان تأملات عرفانی و دل‌تنگی؛ و دیگری لذت شاعرانه<sup>۳</sup>، که غالباً تجلی خارجی می‌یافت و حالت نغمه‌سرایی ریچارد رول را به یاد ما می‌آورد.

1. Marie Guyard

2. Tours (شهری در فرانسه)

3. Fyrcal joy

در پایان این دوره بلوغ معنوی بود که مادام مارتین به آرزوی قلبی خود برای کسب یک زندگی کاملاً دینی نایل شد و راهبه فرقه ارسولین<sup>۱</sup> اگردید و نه سال بعد در رأس گروه کوچکی از خواهران راهبه، در نقش پیشگامان دینی و تعلیمی به کانادا رفت. این امر برای یک زن در آن زمان عملی مخاطره آمیز و شجاعانه بود. او در آنجا در حالی که با اعمال مشقت آمیز و نگرانی های دائمی احاطه شده بود، بقیه عمر خود را سپری کرد و نیز به کمال تدریجی نفس نایل آمد و این امر برای او، عنوان «ترزای فرانسه» را به ارمغان آورد. همانند اسلاف بزرگش، تجربه های خلسه آور او عملاً با شروع این دوره سازنده در زندگی اش، متوقف شد. در عوض، او به بسط حالتی پایدار و آرام از اتحاد با خدا پرداخت که در طول فعالیت های بی شمار و ظاهراً پریشان کننده و فراگیر زندگی اش، تداوم داشت. توصیفات او از این تکامل درونی شایستگی آن را دارد که با تکامل روحی بزرگ ترین قدّيسان عارف برابری کند. وی می گوید:

روح من روز به روز بیشتر به سادگی می گرایید و کمتر عملی بیرونی یا درونی را انجام می داد که عامل تشویش احساسات باشد؛ اما نفس من در اعماق وجود خود مدام این کلمات را نجوا می کرد: «محبوب من، تو چه مبارکی»، یا تنها این دو واژه را: «خدای من، خدای من!». این واژه های بنیادین، بدون هیچ احساسی کام مرا شیرین می کرد. پروردگار ما نیز تصرفات سهمگین و هیجان های پرشور را از من دور ساخت و از آن زمان تاکنون، نفس من در ژرفای خود، یعنی خدا، سکناگزیده است و این ژرفا در درون خود نفس است؛ جایی که خود نفس فوق جمیع احساس ها قرار دارد. این امر به حدی ساده و ظریف است

۱. Ursuline؛ فرقه ای از راهبه های ایتالیا که در سال ۱۵۷۳م توسط آنجلا مریسی مقدس شکل شد و پیروان آن امروزه در کانادا و آمریکا به خدمات فرهنگی و مذهبی مشغول اند.



که نفس من نمی‌تواند آن را بیان کند. انسان می‌تواند بخواند، بنویسد، کار کند، هر چه را اراده می‌کند، انجام دهد، و در عین حال، همواره در این دل‌مشغولی بنیادین ثابت بماند و روح هیچ‌گاه از اتحاد با خداوند دست برندارد. حتی عظمت‌های خداوندی نیز به هیچ وجه توجه او را به خود معطوف نمی‌کند، بلکه بدون توقف در آنها، در بساطت خود با خداوند باقی می‌ماند ....

زمانی که در خانه شروع به کار می‌کنم یا هنگامی که در باغ قدم می‌زنم، احساس می‌کنم که قلبم در فشار نیروهای مداوم محبت است؛ و گاه به نظر می‌رسد که این قلب باید از جا کنده شود و گویی از محل خود خارج گردد. اما هرچه جسم بیشتر در عذاب باشد، روح احساس قدرت بیشتری می‌نماید و بر انجام عمل خالصانه‌تر و دقیق‌تر، توانایی بیشتری می‌یابد؛ زیرا او با چیزی که او را متوقف کند، درگیر نیست و هیچ چیز را به حوزه حواس نمی‌فرستد، بلکه همه چیز را در ژرفای وجود خود محفوظ می‌دارد ....

این حالت سوم عبادت، عالی‌ترین حالت است [...] در این حالت، حواس چنان آزادند که نفس واصل به این حالت، می‌تواند بی هیچ آشفتگی، در همهٔ اموری که مقتضای وضعیتش است، فعالیت کند. این حالتی دائمی یا به عبارت بهتر، مستمر است که در آن، نفس در چنین حکمتی، در آرامش می‌ماند و هیچ چیز نمی‌تواند خاطر او را مشوش کند ....

اگر اشتغالات، چه ضروری و چه بی‌اهمیت، خیالاتی را در برابر ذهن بنهد، اینها فقط تکه ابرهای کوچکی هستند همانند ابرهایی که از روبه‌روی خورشید عبور می‌کنند و فقط برای لحظه‌ای نور خورشید را می‌پوشانند؛ و حتی در این لحظه نیز نور خدا در اعماق روح، که گویی انتظار می‌کشد، می‌تابد [...]. همچون

بانویی که در هنگام سخن گفتن با عاشق خود، کلامش قطع می‌گردد و با وجود این، باز به عاشق مورد خطاب خود می‌نگرد، روح هم‌گویی در سکوت انتظار می‌کشد و لحظه‌ای بعد، به حالت اتحاد صمیمی خود باز می‌گردد.

این سخنان که عمدتاً از نامه‌های او به پسرش دوم کلود،<sup>۱</sup> که زندگی نامه او را نگاشت، به دست آمده است، به صورت مفصل مطرح می‌شوند؛ زیرا آنها به خوبی تعمیق و گسترش نگرش معنوی، یعنی فهم بی‌وقفه و توأم با آرامش و ارتباطی را نشان می‌دهند که در آن، تأملات معنوی باید در معرض پیچیدگی حیات مسیحی قرار گیرد؛ چیزی که کلیسا در آن، مدیون عارفان بزرگ این زمان است. این عارفان علم عبادت را از آنچه قدّيسان قرون وسطا به جای گذاشته‌اند، فرا گرفته، غنی‌ترین معانی و مفاهیم آنها را برمی‌گیرند. آنها به معنای واقعی کلمه - کلمه‌ای که در معنای نادرست به کار می‌رفت - روان‌شناس هستند. زندگی ماری دو لنکارناسیون، دو ساحت دارد: «عابدانه و جمع‌گرایانه»؛ آن‌چنان که برول اظهار داشته بود، او تمامی مسئولیت و لذت یک انسان روحانی را دارا بود. حیات ماری و آموزه برول، عصاره عطیه این مکتب عارفان برای جامعه مسیحی است. ما در وجود معاصرین انگلیسی کاتولیک آنها، مثل عارف بندیکتی آگوستین بیکر<sup>۲</sup> (۱۵۷۵-۱۶۴۱م) و شاگرد او بانو گرتروود مور<sup>۳</sup> (۱۶۰۶-۱۶۳۳م)، دوباره این نوع نگرش معتدل را می‌یابیم؛ و از راه نوشته‌های این عارفان، که حیات دینی آنها اساساً از سرزمین فرانسه نشئت می‌گرفت، نبوغ عرفان فرانسه به نسل‌های بعدی اندیشمندان

1. Dom Claude

2. Augustine Baker

3. Dame Gertrude More



عارف انگلیسی رسید و آنان را تحت تأثیر قرار داد. تعالیم آگوستین بیکر در کتابی به نام حکمت مقدس<sup>۱</sup> جمع آوری شده است و هنوز هم این کتاب یکی از بهترین کتاب‌های راهنما برای دریانوردان کم‌تجربه (دریای سلوک) - دریایی که رویسبروک آن را «دریای بی‌کran و موج‌الاهی»<sup>۲</sup> می‌نامید - می‌باشد. در اینجا شور و حال قرون وسطا با حکمت بندیکتی<sup>۳</sup> در هم می‌آمیزد و با استعداد «شناخت جان‌ها» و هدایتگری نفوس، که ویژگی خاص عرفان فرانسه است، عجین می‌گردد.

عرفان در اواسط قرن هفدهم، نمایانگر بسط و نشر آموزه‌ای است که از سویی، توسط اولین «اوراتورین‌ها»<sup>۴</sup>، به‌ویژه برول و شاگرد بزرگش شارل دوکاندرن<sup>۵</sup> (۱۵۸۸-۱۶۴۱م) و اولیور<sup>۶</sup> اهل سنت سولپیس<sup>۷</sup> (۱۶۰۸-۱۶۵۷م) مطرح شد و از طرف دیگر، توسط قدیس فرانسوا دو سال تعلیم داده می‌شد. بهترین بیان این آموزه در عارفان منسوب به صومعه پورت رویال دیده می‌شود. داستان این رویش دین شخصی، مشهورتر از آن است که در اینجا نیازی به تکرار آن باشد. ریاضت‌های

1. *Holy Wisdom*

2. *The vast and stormy Sea of the Divine*

۳. *Benedictine wisdom* حکمت بندیکتی برگرفته از نظام بندیکتی است که در سال ۵۲۹ م توسط بندیکت نورسای مقدس در دیرش به نام «مونته کاسینو» تأسیس شد. این نظام در خلال قرون وسطا، در کار تبلیغ و انتشار فرهنگ، نقش مهمی را ایفا کرد و در حوالی سال ۱۴۰۰م دارای پانزده هزار دیر بود. این تعداد در اثر نهضت اصلاح‌طلبی و انقلاب فرانسه، به طور اساسی کاهش یافت. در عصر ناپلئون بناپارت، در خلال قرن‌های نوزدهم و بیستم، این نظام تجدید حیات کرد و در سال ۱۹۵۷م اعضای آن به بیش از دوازده هزار نفر در بیش از دویست دیر افزایش یافت. امتیاز نظام بندیکتی از دیگر نظام‌ها این است که این نظام بر جنبه عبادت تمرکزی خاص دارد و مراسم عشای رتانی را به زیبایی برگزار می‌کند.

4. *Oratorians*

5. *Charles de Condren*

6. *Oliver*

7. *St. Sulpice*

خالصانه این دین شخصی با یک شور و حال واقعاً عرفانی، که متأثر از بزرگان حیات عارفانه فرانسه بود، شیرین گردید. علاوه بر آن، نشان‌دهنده ثبات اجتماعی‌ای است که در این دوره، حتی متنوع‌ترین سالکان حقیقت را متحد ساخت. یانسنیسم<sup>۱</sup> در صومعه پورت رویال، اساساً نوعی افراط نامتعادل از آن احساس زنده مسئولیت آدمی و واقع‌نگری اوست که برای عارف امری طبیعی است و قدیس سیران<sup>۲</sup>، نامدارترین و بداقبال‌ترین نماینده آن مکتب - که به نظر می‌رسد در حیات پنهانی خویش، عارفی دل‌نگران بوده است - بر آن بود تا از قدیس فرانسوا دو سال پیروی نماید؛ هرچند به موفقیت نایل نشد.

جنبه واقعاً عرفانی صومعه پورت رویال در وجود دو شخصیت شدیداً متضاد مشهود است: روح عالی مره آنیس<sup>۳</sup> (۱۵۹۳-۱۶۷۱م) که از تعالیم برول و پیروان او تغذیه می‌کرد، بهترین سنت‌های معنویت فرانسوی، خدامحوری ممتاز و گرایش به تأملات انتزاعی آن را تداوم می‌بخشد. در جهت مقابل، پاسکال (۱۶۲۳-۱۶۶۲م) قرار دارد که از حملات عذاب‌آور و اضطراب عقلانی خود به دو طریق رهایی می‌جوید: یکی تجربه خلسه‌آمیز، که در کتاب معروف تعویذ<sup>۴</sup> مضبوط است و دیگری دل‌بستگی

۱. Jansenism، مکتب پیروان تعالیم کرنلیوس یانسن (Cornelius Jansen) هلندی که معتقد به تباهی و گناهکاری بشر و فیض سرشار الهی و بی‌ارادگی بندگان در مقابل گناه بود. عیسویان و پاپ دهم عقاید یانسن را مردود شناختند.

۲. St. Cyran (یا ژان دورگرهاران Jean Duvergier De Houranne)، مخالفی فرانسوی و رئیس یک صومعه طرفدار یانسنیسم است. او و دوستش کرنلیوس یانسن سعی در ایجاد اصلاحاتی در کلیسای کاتولیک رم داشتند. وی توسط کاردینال ریشل به اتهام بدعت محکوم شد و در ۱۶۳۸م به زندان افتاد و در ۱۶۴۳م درگذشت.



پرشور مسیحی محور، که در کتاب گران سنگ راز عیسی<sup>۱</sup> متجلی است. اینها دو فرصت بزرگ در زندگی عرفانی او هستند. در کتاب تعویذ یا تذکره<sup>۲</sup> - که آن را بر روی یک تکه پوست نوشت و از سال ۱۶۵۴م تا زمان مرگ خود به همراه داشت و خوش بختانه برای ما باقی مانده است - ما جملات ناقصی می‌یابیم که در آنها وی سعی نموده است خاطره «یقین و نشاط» تجلی فراگیر خدا را تجدید کند؛ تجلی‌ای که عطش او را برای درک آن واقعیت حیات بخش و آن «وجود جهانی»<sup>۳</sup> سیراب می‌کند. چنان که او در کتاب مواعظ<sup>۴</sup> اظهار می‌دارد: «ماهیت قلب، عشق ورزی است». وی در تذکره می‌گوید:

از حدود ساعت ده و نیم شب تا نیم ساعت بعد از نیمه شب  
می‌گفتم: سوختم! خدای ابراهیم! خدای اسحاق! خدای یعقوب!  
هیچ یک از فلاسفه و اندیشمندان عالم تو را نشناخته‌اند؛ اما من  
تو را شناختم! تو شادی، شادی، شادی، و سرچشمه نشاط  
هستی.

در تأملی تحت عنوان راز عیسی، صمیمیت و محبت، مکمل عبادت می‌شود. در این کتاب، همان جوهر عرفان مسیح محور از طریق چند جمله کوتاه برای ماکشف می‌گردد، که بابت آنها سحر قدسی مدیون هنر مکتوب<sup>۵</sup> نیست. برمون<sup>۶</sup> در مورد این شاهکار کوچک می‌گوید: «ما عالی تر از آن (آثار) بسیار می‌شناسیم؛ اما هیچ کدام تأثیرگذارتر از آن

1. *Mystere de Jesus*

2. *Memorial*

3. *Universal Being*

4. *Pensees*

۵. منظور از مکتوب، شعر، نمایشنامه نویسی، داستان نویسی و ... است.

6. *Bremond*

نیست». در پرتو این عطیه و نفوذ آن است که پاسکال - که از یک دیدگاه، ممکن است اندیشمندی تنها تلقی شود - در بین عارفان خلاق مسیحی، جایگاهی کسب می‌کند.

پایان قرن هفدهم میلادی، شاهد محو تدریجی این دوره مهم عرفانی بود و همانند اغلب دوره‌های انحطاط، در نتیجه افراط نامتعادل در بعضی ویژگی‌های اصولی، و تفریط در بعضی ویژگی‌های دیگر بود که فروپاشی روزافزون آن نمایان شد. آیین تسلیم، نهضت خاص دینی این زمان، نشان‌دهنده اهمیت بیش از حد آن عامل منفعل است که همواره در عرفان فرانسوی حضور داشته است و همچنین نمایانگر دوری آن از مجموعه گرایش‌هایی است که در مجموع، یک حیات معنوی سالم را شکل می‌دهند. مادام گوئیون<sup>۱</sup> (۱۶۴۸-۱۷۱۷م)، بانوی سخت‌کوشی که «مسلک اهل تسلیم» امروزه در سایه کتاب او به بهترین وجه شناخته می‌شود، در واقع، بعید است که عضو شاخص مسلک اهل تسلیم باشد. مسلک اهل تسلیم، که تقلیدی هجوآمیز از حیات عارفانه بود، ابتدا در قرن هفدهم، در شور و حرارت ناصواب خانم آنتوانت بورینان<sup>۲</sup> (۱۶۱۶-۱۶۸۰م) ظاهر شد و از طریق شاگرد او، پیترو پوئره<sup>۳</sup> (۱۶۴۶-۱۷۱۹م) و مالاوال<sup>۴</sup>، کشیش نایب‌نایب بندر مارسس<sup>۵</sup>، تداوم یافت. قبل از مادام گوئیون، کشیش اسپانیایی، مولینوس<sup>۶</sup> (۱۶۴۰-۱۶۹۷م) قرار دارد که به اتهام خطاهای اخلاقی واقعی یا فرضی نظریه‌اش در باب تسلیم، اعدام گردید.

1. Madame Guyon

2. Antoinette Bourignon

3. Peter Poiret

4. Malaval

5. Marseilles

۶. Molinos, مؤسس فرقه «تسلیم و توکل» است.



مسلك اهل تسليم، به رغم مبالغه‌های آشكار، اهميت تاريخي قابل توجهي دارد. اين فرقه بر خلق و خوي ديني كواكرهاى اوليه و بر ويليام بليك تأثير گذارد؛ هر چند اين تأثير هميشه به نفع آنان نبود. آن نهضت معنوي پرباري كه زمانى شخصيت برول، فرانسوا دو سال و معاصران آنان را شكل داده بود، در اين مسلك ضعيف، تصنعى و خجالتى شد. برجسته‌ترين مفسر آن، مادام گوئيون بداقبال، يكي از آموزنده‌ترين كاريكاتورها از تقدس واقعي را كه در سراسر تاريخ كليسا يافت مى‌شود، فراهم مى‌آورد - كاريكاتوري كه به علت قرابت فراوان با نمونه اوليه آن، بسيار گوياتر از نمونه‌هاى ديگر است. اما مادام گوئيون به خاطر به خود مشغول بودن<sup>۱</sup> مداوم و نداشتن عقل سليم، ممكن است عملاً بدل به قدس عارفى شده باشد، چنان كه در مورد خود تصور مى‌كرد؛ و چون معروف‌ترين كتاب او موسوم به طريقي آسان و كوتاه در عبادت<sup>۲</sup> هنوز بسيار مورد تحسين و مطالعه است و از آنجا كه نويسنده آن، اغلب در ميان طبقه عارفان بزرگ مسيحي جاى مى‌گيرد، به نظر مى‌رسد ارزش آن را داشته باشد كه به بعضى از ويژگي‌هاى زندگى و نظريه او كه معمولاً مورد غفلت قرار مى‌گيرد، توجه نماييم.

مادام گوئيون، از خانواده‌اى اصيل برخاسته بود و زيبا و بسيار جذاب بود. او در دوره بعد از عارفان بزرگ فرانسه پرورش يافت؛ دوره‌اى كه در آن، آثار آن بزرگان در سطحى وسيع مطالعه و تحسين مى‌شد و تمايل مصيبت‌بارى به تقليد از حيات عارفانه در امور كم‌اهميت‌تر آشكار شده بود. از اين رو، اشتياق طبيعى و ديني او، تا حد زيادى، مهياى پرورش و تربيت بود. يك ازدواج ناخوشايند تمايل او را به زهد بيشتر كرد. او به

1. self-occupation

2. *A Short and Easy Method of Prayer*

ریاضت‌های شاق روی آورد و بعد از فراگرفتن دعای ساده «سکوت باطنی»<sup>۱</sup> - دعایی که قدّيسان آن را زیاد می‌خواندند - از یک راهب که برای راهنمایی به نزدش می‌رفت، آن را بی‌درنگ در تمام جوهرهٔ حیات عرفانی وارد نمود. ثمرهٔ این کار ایجاد نوعی آیین انفعال و تسلیم نفس بود؛ آیینی که چنان افراط‌آمیز بود که به ناچار، از سوی تمامی معلمان دینی که در ارتباط با واقعیات روح بشری بودند، محکوم شد. مادام گوئیون، در اوج پیشرفت خویش، بر نوعی «بی‌تفاوتی مقدس»<sup>۲</sup> که برای به‌کارگیری ارادهٔ مجالی باقی نمی‌گذاشت، ندامت را نمی‌پذیرفت و حتی بهشت را بر جهنم ترجیح نمی‌داد، اصرار می‌ورزید. در هر حال، این حد از بیهودگی تدریجاً حاصل آمد و نشانهٔ افراط‌گری نقدناشدهٔ آموزه‌ای بود که در ابتدای مطرح شدن، آموزه‌ای مرسوم و بدون زیان قلمداد می‌شد. او که در بیست‌وهشت سالگی بیوه شده بود، تحت تأثیر زندگی قدّیسهٔ سانتال، سعی کرد آیندهٔ خویش را شکل دهد و متأسفانه در وجود پی‌یر لاکوم<sup>۳</sup> از فرقهٔ بارنابیت،<sup>۴</sup> شخصیتی را یافت که به نظر می‌رسید مقدر بود در آیندهٔ او نقش قدّیس فرانسوا دو سال ثانی را به خود بگیرد. به هر حال، قدّيسان جدید معمولاً علقهٔ شدیدی به خود و دیگران احساس می‌کردند که بعید است مرشدانشان بدان راضی بوده باشند. زمانی نگذشت که گوئیون که بسیار مورد احترام اشراف پرهیزگار بود، باور کرد که سنگ بنای جدید کلیساست و آن بانویی است که بنا به روایت

1. interior silence

2. Holy indifference

3. Pere La Combe

۴. Barnabites: یک گروه مذهبی کاتولیک در ایتالیا که در سال ۱۵۳۰م به وجود آمد. این گروه که وجههٔ رهبانی کمی داشت، به عنوان یک سازمان برای مبارزه با پروتستان‌ها، که از آیین کاتولیک روی گردانده بودند، ایجاد شد، اما نه در شکل مبارزهٔ مستقیم با آنان، بلکه به شکل ایجاد اصلاحاتی چند در آیین کاتولیک.



«مکاشفه یوحنا»<sup>۱</sup> جامه‌ای از خورشید پوشیده است. در عین حال، اتحاد باطنی او با پی‌یر لاکوم چنان کامل شد که خود اظهار داشت که قادر به تمایز لاکوم از خدا نیست. نیازی نیست که این داستان را به تفصیل ادامه دهیم؛ اما آن‌گاه که سعی ما بر این است که ارزش آثار معنوی او را ارزیابی کنیم، باید ویژگی‌های اصلی این داستان را به خاطر آوریم. این آثار به چهل جلد می‌رسد و هریک چندصد صفحه دارد و حداقل بعضی از آنها، بنا به گفته خودش، در یک حالت «الهام» یا «خودبه‌خودی» نوشته شده‌اند. کتاب طریق عبادت که برای خوانندگان جدید آشناست، معقول‌ترین و کوتاه‌ترین اثر اوست.

بعد از سال ۱۶۶۸م، هنگامی که مادام گوئیون تقریباً چهل ساله و در اوج شهرت دینی خویش بود، با روح فنلون ارتباط برقرار کرد و دریافت که «روح او در هماهنگی کامل با روح خودش قرار دارد». این یکی از معماهای تاریخ دینی است که این معلم پاک‌نیت اما مسلماً خوددرفرفته توانست آن محقق زبردست و مربی توانای نفوس را متقاعد کند که او واقعاً یک پیشگو و قدیسه است. احتمالاً فقدان حس شوخ‌طبعی، در ایجاد این وضعیت مصیبت‌بار و نتایج آن مؤثر بوده است. گرچه فنلون در کتاب مشهور خود به نام پندها<sup>۲</sup> به دفاع از فرقه اهل تسلیم برخاست و پس از آن، قدرت حاکمه کتاب مذکور را محکوم کرد، اما فرقه اهل تسلیم مورد حمایت او صورت بسیار ساده و بی‌زیانی از انفعال است که در واقع، از اصل عشق‌ورزی و تسلیم نامحدود به خدا - که مورد اعتقاد عملی و

تعلیم بزرگ‌ترین قدّيسان عارف بود - اندکی فراتر محسوب می‌شد. در عین حال، اظهارات افراطی و تند مادام گوئیون، روانی و صراحت لهجه روزافزون او، و به ویژه، فضای محنت‌زایی که این مناقشات را احاطه کرده بود، مانع از درک درست معنا و مفهوم واقعی آن شد. روش‌های ملایم‌تر هم بی‌فایده بود؛ مادام گوئیون و پی‌یر لاکوم به زندان افتادند و فنلون نیز که از دفاع جوانمردانه او برداشت غلط و سوءاستفاده شده بود، تضعیف و تحقیر شد.

با این همه، این دوره بزرگ عرفانی آشکارا پرعذاب، در وجود خود، بذره‌های حیات داشت. روح فنلون، در طول شانزده سال آخر عمرش که در انزوا سپری شد، در اثر سختی‌ها به معنویت‌گراییش پیدا کرد؛ شمار زیادتری از نامه‌های هدایت‌گرانه خود را به نگارش در آورد که سرشار از حکمت و پندهای حکیمانه درباره حیات عاشقانه و عابدانه بود و از این راه، او هنوز هم به تأثیر خود بر نفوس ادامه می‌دهد. از طریق این نامه‌ها روح برجسته عرفان فرانسه محفوظ ماند و در زمان‌ها و مکان‌هایی که ثمرات اساسی این روح ناشناخته مانده بود، به بار نشست. بدین ترتیب، فنلون به کواکبرهای قرن هجدهم، رهبران تجدید حیات انجیلی و تراکتریان‌ها<sup>۱</sup> متصل شده، آنان را تحت تأثیر خود قرار داد و نیز در کشور خود به تعلیم پیروان سنت عظیم «گالیکن‌ها»<sup>۲</sup> در حیات عرفانی پرداخت و هنوز این امر ادامه دارد.

۱. Tractarians؛ گروهی در کلیسای انگلیکان انگلستان که در قرن نوزدهم میلادی با نوشتن مقاله، رسالات و ... با تشکیلات پاپی (Papacy) و اعتقادات گروه کلیسای دانی (Low Church) مخالفت می‌کردند.

2. Gallicans



منابعی برای مطالعه بیشتر:

**Brémond, H.** *Histoire Littéraire du Sentiment Religieux en France*, 6 vols, Paris, 1923.

*St. Chantal*, Paris, 1912.

**Chantal, St, Jane Frances de**, *Her Spirit as shown in her Letters*, London, 1922.

**Fénelon.** *Spiritual Letters to Men*, Translated by Sidney Lear, London, 1880.

*Spiritual Letters to Women.*, Translated by Sidney Lear, London, 1906.

*Spiritual Letters to Ecclesiastics*, Religious, etc. London, 1892.

**Francois de Sales, St.**, *Introduction to the Devout Life*, Translated by Rev. A. Ross, London, 1925.

*Treatise of the Love of God.*, Edited by W. J. Knox Little, London, 1901.

*Spiritual Letters*, Translated by Sidney Lear, London, 1892.

**Guyan, Madame**, *A Short and Easy Method of Prayer*, London, 1900.

*Autobiography*, Translated by T. Allen, 2 vols, London, 1897.

**Huvelin Abbé**, *Quelques Directeurs d'Ames au XVII Siècle*, 3rd edition, Paris, 1923.

**Lewrence, Brother**, *The Practice of the Presence of God*, London, 1906.

**Pascal**, *Pensées, Fragments, et Lettres*, Paris, 1897.

**Sanders, E. K.** *Fénelon, his Friends and Enemies*, London, 1901.

*Angélique of Port Royal*, London, 1905, Vincent de Paul, London, 1913. *St. Chantal*, London, 1918.

## چند عارف پروتستان

بومه<sup>۱</sup>، آنجلوس سیلسیوس<sup>۲</sup>، شاعران عارف و افلاطونیان کمبریج،  
فاکس<sup>۳</sup> و کواکرها<sup>۴</sup>، ویلیام لو<sup>۵</sup>، هنری مارتین<sup>۶</sup>

به نظر بسیاری از خوانندگان، در این کتاب، حجم زیادی به عرفان کلیسای کاتولیک اختصاص داده شده است؛ به ویژه آنکه تأکید اصلاح طلبان پروتستان بیشتر بر دین شخصی بود تا دین نهادینه، و انتظار می‌رود این امر موجب تشویق رویکردی عرفانی به خدا گردیده و مکتب شکوفایی از عارفان را ایجاد کرده باشد. از شگفتی‌های تاریخ دین آن است که به نظر نمی‌رسد چنین اتفاقی افتاده باشد. حقیقت آن است که لوتر<sup>۷</sup> و جهه<sup>۸</sup> عرفانی خود را داشت. اصل «ایمان» لوتری، که سنگ بنای الاهیات اوست، بیشتر از سنخ تبعیت عرفانی از خداست تا صرف عقیده به خدا.

---

1. Boehme

3. Fox

5. William Law

7. Luther

2. Angelus Silesius

4. Quakers

6. Henry Martyn



لوتر عمیقاً تحت تأثیر کتاب الاهیات آلمان<sup>۱</sup> بود و در تعالیم عمومی اش، بسیاری از عقاید عارفان آلمان را تداوم بخشید. اما این جنبه از اصلاحات او با مرگش خاتمه یافت و عرفان هیچ‌گاه به طور واقعی، در جریان زندگی مسیحیان پروتستان – مگر به صورتی کم‌رنگ در پیروان کالوین<sup>۲</sup> – راه نیافت. دستاوردهای بزرگ عارفان قرون وسطا در یک فضای داخلی<sup>۳</sup> به انجام رسیده بود که گرچه گاه موجب آزار آنها می‌شد، مسلماً آنها را تغذیه می‌نمود، انضباط می‌بخشید، حمایت می‌کرد و توان معنوی آنان را برای اجابت کامل دعوت خدا آزاد می‌گذاشت. برعکس، عارفان پروتستان، بعد از دوره اصلاح دینی، ساکنان خانه‌ای هستند که در آن، عملیات ساختمانی هنوز ادامه دارد؛ به نظر می‌رسد که غالباً صدای چکش، سکوت آنها را در هم می‌شکند و جست‌وجوی اضطراب‌آور برای یافتن محیطی مناسب، به ایجاد حالت بی‌قراری در آنها می‌انجامد. آنان در دوره خودسازی، الزاماً فردگرا هستند و هیچ برنامه زاهدانه‌ای که بر آن تکیه کنند، ندارند؛ از این رو، شاهد مصیبت‌های معنوی جان بانیان،<sup>۴</sup> یا سر و صداهای دائمی، کشمکش‌ها، جنگ‌ها و تلاش‌هایی که یاکوب بومه، خود آنها را تحمل کرده و توصیف نموده است، هستیم. واضح است که فقدان یک سنت تقویت‌کننده و نیز ناآرامی دینی، این رنج‌ها و سختی‌ها را افزایش می‌داد و بر بسیاری از این قدّيسان و رسولان

#### 1. Theologia Germanica

۲. Calvinists؛ پیروان ژان کالوین (۱۵۰۹-۱۵۶۴م).

۳. منظور از فضای داخلی آن است که به دلیل مطرح نبودن مذاهب و افکار قوی در برابر مذهب کاتولیک، از مناقشات شدید بین مذاهب و ایجاد فضای ناآرام دینی خبری نبود.

۴. John Bunyan (۱۶۲۸-۱۶۸۸م)؛ یکی از رهبران نهضت تعمیدی که خود در بزرگسالی تعمید مجدد یافت. این نهضت معتقد است که از لحاظ تئوری، کشیش‌ها حق زیاده‌تری نسبت به اعضای جماعتشان ندارند. او کتابی دارد به نام سلوک سالک.

واقعی، زیان‌هایی وارد می‌ساخت. از آنجا که آنان هیچ بهره‌ای از دین ظاهری نمی‌یافتند، نسبت به آن دشمنی پیدا کرده، بین تجربه شخصی از خدا و «اشکال بیرونی» [دین] تقابلی نادرست بنیاد نهادند؛ بعضی به فرقه اهل تسلیم روی آوردند؛ دیگران در قلمرو نظر و تأمل سرگردان شده و عقاید عجیبی ابداع کردند و تجربه‌های شخصی خود را به جای کشف معتبر حقایق عینی پنداشتند. در نتیجه، بسیاری از این افراد، به تلخی، مورد آزار کلیساهای رسمی پروتستان — که نمونه‌های واقعی تازه به دوران رسیده‌ها بودند — قرار گرفتند. این کلیساها در برابر دعاوی روشن‌فکری فردی، خود را متعصب‌تر از رُم نشان دادند.

دوران پس از نهضت اصلاح، فرصت مغتنمی بود برای ابراز دیدگاه‌هایی دینی که اکثر آنها امروزه به فراموشی سپرده شده‌اند. اما بعضی از این نظریات شاهد و حاکی از یک تجربهٔ اصیل عرفانی‌اند و تأثیرات آنها، پس از مرگ صاحبانشان و برای مدتی طولانی، ادامه یافت. نمونهٔ بارز این افراد یاکوب بومه (۱۵۷۵-۱۶۲۴ م) می‌باشد که یکی از اصلی‌ترین و حیرت‌انگیزترین عارفان مسیحی است. او که یک دهقان‌زاده بود، در نزدیکی شهر گورلیتس<sup>۱</sup>، در حد فاصل بین ساکسونی<sup>۲</sup> و سیلیسیا<sup>۳</sup> متولد شد و قسمت عمدهٔ زندگی خود را در پیشه پینه‌دوزی گذراند. او از یک ساختار روانی غیر معمول برخوردار بود: یک رؤیایین اندیشناک که به راحتی به ورطهٔ حالات غیر ارادی می‌افتاد. اشتیاق دینی، از چنین خصوصیتی می‌تواند یک پیشگوی بزرگ بسازد. بومه از آغاز، شوق دینی داشت و حتی در طفولیت نیز در اشتیاق یافتن حقیقت خدا بود. تاریخچهٔ

1. Goerlitz

2. Saxony

3. Silesia



زندگی معنوی او، که بیشتر آن را می‌توان در یادداشت‌های شخصی کتاب‌های خودش یافت، بیانگر مراحل است که یک نابغه در عرفان از آن عبور کرده و در عین حال، به هیچ‌رو از شاکله<sup>۱</sup> کاتولیک سنتی متأثر نشده است. در نوجوانی، از کشمکش‌های درونی، تردیدهای عذاب‌آور و آرزوهای سرکش که همهٔ مریدان عرفا با آنها آشنا هستند، رنج بسیار می‌برد؛ وی می‌گوید: «من قبل از اینکه نشان درخشان خود را به‌دست آورم، از یک دوران طولانی و سخت کشمکش عبور نمودم». این مرحله از زندگی او، با بروز یک تجربهٔ عرفانی خاتمه یافت که طی آن، مدت هفت روز غرق در شادی و نشاط شدید «استغراق در انوار الاهی» به نظر می‌رسید. این رخداد که بومه آن را تقدّس واقعی خود می‌دانست، حدوداً در نوزده سالگی برایش اتفاق افتاد. اما شادی و آرامشی که از آن پس، تجربه نمود، توانست دغدغه‌های عقلانی او را، که همواره حول مسئلهٔ شرّ دور می‌زد، فرونشاند.

هنگامی که ژرفای عمیق این جهان هستی را دیدم و در آن تأمل کردم، در غمی بسیار سنگین و مالیخولیایی فرو رفتم و در روح خود، کل آفرینش این جهان را در نظر گرفتم. در آن حال، دریافتم که در همهٔ اشیاء، در جمادات، یعنی در چوب، سنگ‌ها، خاک و عناصر، همچون در انسان‌ها و حیوانات، خیر و شرّ، عشق و نفرت وجود دارد ...

اما هنگامی که از این مرحلهٔ عذاب و رنج، روح خود را ارتقا بخشیدم (زیرا بعد از آن، اصلاً چیزی دربارهٔ اینکه آن رنج و عذاب چه بود، نفهمیدم یا بسیار کم متوجه شدم)، روح خود را همچون یک طوفان یا هجوم سهمگین، مشتاقانه به سوی

خداوند عروج دادم و قلب و ذهن و افکار و اراده و نیت خود را مهیا ساختم تا به طور مداوم با عشق و رحمت خداوند دست و پنجه نرم کنند و از این کار دست برنداشتم تا اینکه او مرا برکت دهد؛ یعنی تا آن هنگام که با روح قدسی خود مرا منور سازد. شاید بدین سبب، مشیت او را دریابم و از غم خود رهایی یابم؛ و از آن پس بود که روح من توفیق یافت.

این جملات، به وضوح، به مکاشفه بزرگ خلسه آور او در سال ۱۶۰۰م اشاره دارد؛ زمانی که به یک ظرف مفرغی که نور خورشید را منعکس می ساخت، خیره شده بود و ناگهان به حالت جذبه در افتاد. آن گاه دری که از دیرباز در جست و جوی آن بود، گشوده شد و او یک بار و برای همیشه، در پانزده دقیقه به یقین عارفانه ناگفتنی نایل آمد.

من آنچه را که از وجود مطلق، ژرفای هستی و سرشت ذاتی خیر و شر دریافتم، بسی بیشتر و برتر از آن چیزی بود که سالیان متمادی در دانشگاه در این زمینه می آموختم. عظمت این پیروزی روح را نمی توانم بیان کنم [...] روح من در پرتو این نور الهی، از طریق همه مخلوقات، در همه مخلوقات و به واسطه همه مخلوقات، حتی در بوته و سبزه چمن، ناگهان خدا را دید و شناخت - دریافت که خدا کیست و چیست و مشیت او چیست - و ناگهان در آن نور ملکوتی اراده من آماده گردید تا با انگیزه قوی، وجود خدا را توصیف کند.

در این توصیف برجسته، که دوازده سال بعد از آن رخداد به نگارش در آمد، می بینیم که چه عنصر عقلانی و فلسفی بزرگی وارد عرفان بومه شده است. خواسته های معنوی او از آن حس ارتباط شخصی، که بسیاری



از قدّیسان را اقتناع کرده است، گذر می‌کند و به نگرشی جهانی می‌رسد که باید راه‌های وصول به خدا را توجیه کند. او حتی کامل‌تر از مایستر اکهارت<sup>۱</sup> نقش یک فیلسوف و عارف را ایفا می‌کند. در عبارت بعدی منقول از کتاب طلوع فجر،<sup>۲</sup> قالب تأمل ذهن او نمایان می‌گردد. همان‌گونه که جولیان نوروبیچی<sup>۳</sup> سال‌ها در معنای «تجلی محبت» خود اندیشید، بومه هم به سرعت متوجه شد که این مطلب را نمی‌تواند فوراً درک نماید: «تقریباً دوازده سال طول کشید تا استنباط دقیقی از آن به من عطا شد». به عبارت دیگر، او آن تجلی بی‌شکل، ولی متقاعدکننده مربوط به عالم هستی را، به تدریج، به صور ذهنی قابل فهم فروکاست.

چندان تردیدی نیست که این «فهم دقیق» به مدد خواندن کتاب‌هایی در باب کیمیاگری و جفر و رمل، که در آن زمان بسیار معمول بود و او بیشتر واژه‌های خود را از آنها برمی‌گرفت، به دست آمده است. در نتیجه، لازم است هنگام برخورد با مکتوبات حجیم و بسیار مشکل یا کوب بومه، عنصر مکاشفه اصیل را از آرا و عبارات اشاره‌دار مبتنی بر محفوظات ناخودآگاه مقتبس از گنجینه عمومی حکمت آلمانی، متمایز کنیم. شاید این وظیفه غالباً بی‌نتیجه به نظر آید و در واقع، شک داریم که آیا این کار همواره به طور کامل انجام می‌گیرد یا نه. با این وصف، اعترافات شخصی او، که در سرتاسر کتاب‌هایش پراکنده است، پیوسته عمق و سادگی روح او و اتکای کودکانه روحش بر «قلب خدا»<sup>۴</sup> - که او سعی می‌کرد خود را در آن جای دهد - را نشان می‌دهد. بومه به جهت تلفیق این احساس

۱. Meister Eckart. رک: فصل ۷.

2. Aurora

۳. رک: فصل ۶.

4. Heart of God

آرامش عمیق برخاسته از ارتباط شخصی با خداوند و نوعی یقین مطلق به اینکه واقعاً روش خلّاق خدا، یعنی طرح کلی جهان هستی، برایش منکشف شده، در بین عارفان بی نظیر است. این دو جنبه از تجربه به هم پیوسته‌اند و فقط افراد پاک‌دل حقایق نادیدنی این «ژرفای عظیم» را مشاهده می‌کنند:

خدا را در کجا می‌جوید؟ او را در جان خود بجوید که از طبیعت ازلی نشئت می‌گیرد؛ همان چشمه حیات‌بخش نیروهایی که در آن، اثر فعل الاهی هویدا است.  
 آه! کاش فقط قلمی در دست انسانی بودم و قادر بودم روح معرفت را بنگارم! ای کاش فقط می‌توانستم آن اسرار شگرف را، همچون کودکی که تازه زبان باز می‌کند، با لکنت زبان بیان کنم. این زبان الکن خاکی چه ناچیز می‌تواند آنچه را روح درک می‌کند، بیان کند.

در پایان این دوره دوازده‌ساله تفکر پیرامون آن مکاشفه بزرگ - دوره‌ای که ممکن است آن را دوره تربیت معنوی و فکری بنامیم - بود که «نیرویی شدید» او را وادار به نوشتن آنچه می‌دانست، نمود. ثمره این کار اولین کتاب او به نام طلوع فجر بود که بر اساس گزارش خودش که شواهد نیز آن را تأیید می‌کند، تا حد زیادی، محصول نگارشی غیر ارادی است: در اینجا، نوشتنی هنرمندانه و بر اساس فهم عبارات در کار نبوده، بلکه همه جملات بر اساس هدایت روح القدس که اغلب با سرعت و شتاب فراوان گذر می‌کرد، به نگارش در آمده است؛ به طوری که در بسیاری از کلمات، حروف ممکن است ناقص باشند و در بعضی جاها ممکن است حرف بزرگ واژه‌ای جا افتاده باشد. دست من نویسنده بنا به دلیلی که خود نمی‌دانستم،



اغلب می‌لرزید. هرچند من می‌توانستم با روشی دقیق‌تر و ساده‌تر بنویسم، اما علت (لرزش دست) آن بود که آتش سوزان غالباً به سرعت پیش می‌رفت و دست و قلم باید فوراً به دنبال آن می‌شتافتند؛ زیرا آن آتش سوزان همچون رگباری ناگهانی شروع می‌شود و پایان می‌پذیرد.<sup>۱</sup>

این ترکیب عجیب فلسفه، نجوم و الاهیات، که مسلماً ریشه واقعی آن در شناخت روح القدس است و تحت تأثیر القای الاهی به نگارش درآمده، ما را به تصور شدیداً ثنوی و در عین حال، اساساً افلاطونی بومه از واقعیت، آشنا می‌سازد؛ همان مفهومی که تحت سیطره دو اصل متخاصم قرار دارد: «ظلمت ابدی و نور ابدی» که در جهان محسوس و نفس زنده، مکنون هستند. تعجیبی ندارد که او در کتاب طلوع فجر از راست‌کیشی رایج تخطی کرد و در نتیجه، از نویسندگی منع شد. او به مدت شش سال ساکت ماند؛ اما انتشار اثر او به صورت دست‌نوشته، تحسین‌کنندگان و دوستان فرهیخته و برجسته و احتمالاً سرشناسی را به گرد او جمع کرد. در سال ۱۶۱۸م، وی به اصرار آنان دوباره به نگارش اقدام کرد و به تقویت وازه‌نامه ستاره‌شناسی و کیمیاگری - که کاری نافرجام، اما در امتداد پیشرفت عرفانی او بود - مشغول شد. از این زمان تا سال ۱۶۲۴م، او کتاب‌های بسیار زیادی نوشت که در نظر خودش، هر یک ده برابر عمیق‌تر از نوشته قبلی‌اش بود؛ زیرا رشد عرفانی او به کمال رسیده بود و با هر «بارقه» جدید درمی‌یافت که یافته‌های پیشین او تا چه حد خام و مبتنی بر گمان بوده‌اند.

۱. این حالت را «بارقه» گویند که همچون برقی در وجود آدمی زده می‌شود و درون را مسرور و به حرکت وامی‌دارد و می‌گذرد.

در سال ۱۶۲۰م او اظهار داشت که به «مرحله تابناک و دوست‌داشتنی» اشراق کامل و توأم با آرامش رسیده است و درخشان‌ترین و معنوی‌ترین آثار او، همچون شش نکته حکیمانه<sup>۱</sup>، گفت‌وگوهایی و رای حس<sup>۲</sup> و کتاب جالب راهی به سوی مسیح<sup>۳</sup> - با تأکید واقعاً عرفانی اش بر واقع‌گرایی دینی و مسئولیت شخصی نفس - همگی بعد از این تاریخ نوشته شده است. در این کتاب‌ها، افکار او گاه بیانی صریح و به نحو شگفت‌آوری روان می‌یابد و برای بسیاری از مردم طریقی را می‌گشاید که در طول آن، ایجاد آشتی و انطباق بین قدرت بی‌رحم طبیعت و صلح و مهربانی خدا ممکن به نظر می‌رسد: «در آنجا همه در محبت توأم با آرامش، به کاری مشغول‌اند و او را می‌طلبند».

زیرا همه چیز از خداست و در خداست: ظلمت و نور، عشق و غضب، آتش و نور؛ اما او خود را تنها به خاطر نور عشق خویش، خدا می‌نامد[...]. تمام تعالیم ما جز این نیست که چگونه انسان می‌تواند جهان نورانی خداوند را در وجود خود برافروزد. ما در خداییم و در او زندگی می‌کنیم؛ ما بهشت و دوزخ را در درون خود داریم. ما آن‌گونه که خود را می‌سازیم، هستیم: اگر از خودمان فرشته‌ای بسازیم و در نور و عشق خداوند، در وجود مسیح زندگی کنیم، آن‌گونه هستیم؛ اما اگر از خود شیطانی مغرور، گمراه‌کننده و تندخو بسازیم که تمامی عشق و فروتنی را فقط به حرص و طمع تبدیل کرده، تشنگی و ولع حریصانه‌ای پیدا می‌کند، پس آن‌گونه خواهیم بود.

سرانجام اینکه آموزه او تا آنجا که قابل تجزیه و تحلیل است، آموزه‌ای

1. *Six Theosophic Points*

2. *Super-sensual Dialogues*

3. *Way to Christ*



است در باب «اراده و طلب». انسان به وسیله تلاش (خود) و فیض (الاهی) دوباره زاده می‌شود و نجات می‌یابد. بر اوست که برای کسب «نشان درخشان»<sup>۱</sup> تلاش کند؛ ابتدا با غلبه بر نفس و سپس با تسلیم شورمندانه و فزاینده در برابر مشیت خدا «تا بدین طریق نیروهای پراالتهاب خود را کنترل و در خدمت نور قرار دهد». طفره رفتن از انجام این وظیفه، در خوش‌بینانه‌ترین دیدگاه، مساوی است با تبدیل شدن به «انسانی جدید و صرفاً تاریخی» و از دست دادن سعادت؛ زیرا به گفته او، بهشت و دوزخ در هر جایی موجودند و آن حالت فقط نتیجه چرخش تمایل انسان به طرف محبت الاهی یا به طرف غضب خداوند است که به بهشت یا دوزخ منتهی می‌شود.

بومه، به‌رغم استقلال کامل از دین رسمی و انتقاد صریح از «کلیساهای سنگی»<sup>۲</sup> و مراسم و آیین‌های آنها، به حق شایسته آن است که در میان عارفان مسیحی جای گیرد. بی‌تردید این موقعیت او به دلیل مساعدت عظیمی است که به توسعه تجربه معنوی مسیحی نموده است. او فردی خلاق بود. تأثیر او در طول یک قرن بعد از مرگش قویاً احساس می‌شد و این امر در انگلستان، بیش از دیگر کشورها، احساس می‌گردید؛ جایی که ابعاد خاصی از جنبش کواکرها و سپس تجدید حیات عرفانی مرتبط با ویلیام لو<sup>۳</sup> عمدتاً ثمره تعالیم اوست. بومه می‌گوید: «یک مسیحی اهل هیچ فرقه و گروهی نیست. او می‌تواند در بین همه فرقه‌ها رفت‌وآمد کند و در خدمات آنان حضور یابد، بدون اینکه به هیچ‌یک وابستگی داشته باشد». به نظر می‌رسد که این سرنوشت آموزه او بوده است. هرچند در نگاه

1. Noble garland

2. Churches of stone

3. William Law

نخست، ممکن است او «مبلغی تک و تنها» به نظر رسد، این انزوایی ظاهری و غیر واقعی است. او به رغم تجربه شهودی خود - و در بین عارفان مسیحی، به ندرت، عارفی یافت می شود که همچون او از ارتباطی مستقیم و روشن با عالم غیب برخوردار باشد - راه گریزی از تأثیر سنت در پیش ندارد. دو رشته از جریان های عرفانی در او به هم می پیوندند: از طرفی، او مسیر انتقال تعالیم عارفان پیشین آلمان - همچون اکهارت و تاولر - و نفوذ الاهیات آلمان بر جهان پروتستان است. احتمالاً این تعالیم از طریق مطالعه کتاب های والنتینه وایگل<sup>۱</sup> (۱۵۳۳-۱۵۸۸م) و مکتب فکری او به بومه رسیده و تأثیرپذیری او از والنتینه می توانسته است پایدار باشد. از طرف دیگر، بومه به خاطر مطالعه مکتوبات «هرمسی»<sup>۲</sup> و «تئوسوفی»<sup>۳</sup> رایج که تأثیر بسیار روشنی بر فکر او گذاشتند، از نسل پاراسلسوس<sup>۴</sup> و «فیلسوفان طبیعی» دوره رنسانس<sup>۵</sup> است. او سعی نمود از طریق برداشت های خود از این منابع، به مشاهدات معنوی خود شکلی عینی بخشد. وی به هنگام مرگ در سال ۱۶۲۴م، نه تنها از سوی الاهی دانان معاصر خود، بلکه از طرف فلاسفه و دانشمندان نیز عمیقاً مورد احترام بود. نفوذ او به کلیساهای اصلاح شده محدود نشد، بلکه با

1. Valentine Weigel

۲. hermetic literature مجموعه نوشته های یونانی در مصر، که بخش عمده آن درباره طالع بینی، سحر و کیمیاگری بود.

۳. Theosophy؛ فلسفه های اشراقگرانه که با تلفیق روش شهودی، عقلانی و علمی، می خواهند به شناختی از خداوند دست یابند. امروزه، به خصوص در آمریکا، نهضت جدیدی که تعالیم هندو و بودایی را نصب العین قرار داده، با این دیدگاه، در پی اخوت جهانی است.

۴. Paracelsus، کیمیاگر و فیزیک دان سوئسی (۱۴۹۳-۱۵۴۱م). او از کسانی است که در آثارش، اندیشه های تئوسوفی به چشم می خورد.

5. nature-philosophers of Renaissance



چرخش شگفت آور بخت به سود او، این تأثیر حتی به جهان کاتولیک نیز راه یافت. از بین آنانی که اولین جرعه‌های روشن فکری خود را مدیون نوشته‌های او هستند، می‌توان از یوهان شفлер<sup>۱</sup> (۱۶۲۴-۱۶۷۷م) نام برد که معمولاً به آنگلوس سیلیسیوس معروف است. او پسر یک اشراف‌زاده لهستانی و پزشک دربار امپراتور، فردریک سوم بود. کتاب لطایف الاهی<sup>۲</sup> نوشته شفлер، میزان تأثیر بومه بر افکار او را کاملاً بیان می‌کند؛ حتی بدون در نظر گرفتن ابیات معروفی که او به بومه تقدیم کرد:

ماهی در آب می‌زید، گیاه در خاک می‌روید  
 پرند در هوا زندگی می‌کند و خورشید در گنبد مینوی  
 سمندر در آتش سوزان پنهان می‌شود  
 و جایگاه یاکوب بومه قلب خداست!

با این حال، خصوصیت شدیداً فردی عرفان شفлер، در نهایت، به مرحله‌ای رسید که نمی‌توانست با آموزه‌های بومه اقناع شود. او برای همیشه آنها را ترک گفت و در سال ۱۶۶۱م وارد کلیسای کاتولیک شد و یک راهب فرانسیسی گردید. او در اشعاری که در طی این دوره پایانی حیات خود سرود، به عنوان وارث معنوی یاکوپونه تودی و عارفان بزرگ فرانسیسی جلوه می‌کند؛ عارفانی که بدین‌سان از طریق جریانات به‌هم‌پیوسته نفوذ معنوی، به ارتباط غیرمنتظره با بومه، این «فیلسوف توتنی»<sup>۳</sup> اهل گورلیتس، کشانده شدند. این سرود از سروده‌های معروف اوست:

1. Johann Scheffler

2. Divine Epigrams

3. Teutonic Philosopher

آه! خدای محبت، مرا چنان صورت دادی

که تصویری از الوهیت تو بر تن کنم!

ترجمه آثار بومه به زبان انگلیسی در سال ۱۶۴۴م شروع و در سال ۱۶۶۱م به اتمام رسید. همچون آلمان، که در آنجا ویژگی دنیوی و بی‌روح کلیسای رسمی موجب برانگیخته شدن واکنش عرفانی گردید، در انگلستان نیز آنانی که در آیین انگلیکن یا آیین پیوریتن<sup>۱</sup> تغذیه روحی مناسبی برای خود نیافتند، در لباس «جست‌وجوگرانی» درآمدند که در پی بیانی واضح‌تر از حیات معنوی، به تکاپو افتادند. این «جست‌وجو» در دو جهت اصلی در جریان بود: در یک طرف، شاعران عارفی همچون وون<sup>۲</sup>، هربرت<sup>۳</sup>، تراهرن<sup>۴</sup> و معاصران آنها، یعنی افلاطونیان کمبریج<sup>۵</sup>، جریانی را ارائه کردند که از سوی شورمندانی معتدل، موثر و فرهیخته - که مشخصاً

### 1. Puritanism

۲. Henry Vavghan (۱۶۲۱-۱۶۹۵م)؛ شاعر انگلیسی متولد ولز. اشعار مذهبی او، تا حدودی، تحت تأثیر جورج هربرت بوده است. وی دارای چند مجموعه شعر است که از جمله آنها می‌توان به *silix Scintillans*, *Sacred poems* and *Private Ejaculations* اشاره کرد.

۳. George Herbert (۱۵۹۳-۱۶۳۳م)؛ کشیش و شاعر انگلیسی که اشعارش از قوی‌ترین اشعار عرفانی در ادبیات انگلیسی است.

۴. Thomastrherne (۱۶۳۷-۱۶۷۴م)؛ شاعر، نویسنده و کشیش انگلیسی. اشعار او بیشتر در باب زهد و عرفان می‌باشد.

۵. Cambridge Platonists؛ گروهی از اندیشمندان فلسفی و دینی که از ۱۶۳۳ تا ۱۶۸۸م در دانشگاه کمبریج انگلستان پدید آمدند. آنان به تسامح و آزادی اراده معتقد بودند و از گزینش مضامین ارزشمند از هر فرقه مسیحی و حتی غیرمسیحی ابایی نداشتند و برای آشتی دادن عقل و ایمان می‌کوشیدند. آنان از جهت عقلی، متأثر از دکارت بودند و از جهت عرفانی، به نور درونی ناشی از تجربه بی‌واسطه دینی معتقد بودند. دیدگاه‌های اعتقادی آنان جهت‌گیری افلاطونی و حتی نوافلاطونی داشت. آنان با اقتدا به افلاطون، که می‌گفت «خداوند آنچه را که عدل است، انجام می‌دهد»، قائل به حسن و قبح ذاتی بودند.



مسیحی انگلیکن بودند - دنبال شد. در اینجا به نوشته‌هایی بسیار جالب و دارای شور و جذبه معنوی برمی‌خوریم که در عین حال، شواهد کمی از تجربه و تلاش دست اول در آنهاست. با این حال، این افراد، بیش از آنکه جست‌وجوگر حقیقت باشند، چشنده حقیقت هستند. فقط می‌بایست فلسفه شیرین افلاطونی تراهرن و عقل‌گرایی پارسایانه ویچکوت<sup>۱</sup> را با واقع‌گرایی شدید رویسبروک، یا حتی با آتش و ابر بومه مقایسه کنیم تا پی ببریم که باید با حاصل زیبایی عظیم، و نه با ماده خام حیات واقعی سر و کار داشته باشیم.

افلاطونیان افرادی بسیار فرهیخته و از نظر معنوی بسیار مستعد بودند. آنان فلوطین، دیونیسوس آریوپاگوسی و بسیاری از آثار معتبر عرفان قرون وسطا را می‌شناختند و تکریم می‌کردند. آثاری که در این دوره، به طور مرتب، منتشر و در مقیاس وسیع مطالعه می‌شدند، بسیاری از نویسندگان دینی را، که البته نمی‌توان آنان را عارف به حساب آورد، تحت تأثیر قرار می‌دادند. اما همان‌طور که آگوستین قدیس، مدت‌ها قبل، در رابطه با اسلاف آنان گفته بود، این نویسندگان «رؤبای سرزمین صلح را به ما نشان می‌دهند، ولی راهی به سوی آن نیستند».

نوشته‌های آگوستین بیکر و شاگرد او، بانو گرتروود مور<sup>۲</sup>، راه امیدوارکننده‌تر دیگری را نشان می‌دهند که افرادی که در پی کسب تجربه روشنی از خدا بودند، آن را در پیش گرفتند؛ اما این آثار تداوم و غنای عرفان سنتی کاتولیک را نشان می‌دهند، نه مشارکت دنیای پروتستان را. درون این دنیای پروتستان، تنوع و تعدد تجربه‌های معنوی به ناآرامی

۱. Whichcote، مؤسس گروه افلاطونیان کمبریج.

2. Dame Gertrude More

عمومی شهادت می‌داد و بسیاری از این تجربه‌ها شدیداً تحت تأثیر آثار بومه بود. در آلمان، فرقه‌ای از طرفداران بومه<sup>۱</sup> کوشیدند با نفی آیین‌ها و تبلیغ مسیحی، تعالیم استاد خود را تداوم بخشند. در انگلستان، دکتر پوردیج<sup>۲</sup> (۱۶۰۸-۱۶۹۸م) و دستیارش، خانم جین لید<sup>۳</sup> (۱۶۲۳-۱۷۰۴م) که پیشگو و اهل مکاشفه آخرالزمانی<sup>۴</sup> بود، آموزه بومه را به ناخوشایندترین و پیچیده‌ترین صورت، احیا نمودند. پردیج که در اصل، یک روحانی بود، به اتهام بدعت معزول شد. فرقه او و «انجمن فیلادلفیا»<sup>۵</sup> که از آن سر برآورد، به همراه دیگر گروه‌های تئوسوفی و سرّی و اشراقی این دوره پراشوب، از بین رفتند و اثر ارزشمندی از خود به جای نگذاشتند.

در هیچ‌یک از این گروه‌ها، تجدید حیات واقعی در طریق دین عرفانی فراهم نشد. بر خلاف این گروه‌ها و نیز بر خلاف ظاهرگرایی کلیسای رسمی، در سراسر انگلستان، گروه‌های «جست‌وجوگران»<sup>۶</sup> یا منتظران معنویت به وجود آمده بودند. این اصطلاح اولین بار در سال ۱۶۱۷م بر آنان اطلاق شد. این افراد که وجه تمایز آنان، از یک سو، گرایش شدید به فرقه اهل تسلیم، و از سوی دیگر، عقیده به اشراق فردی و دشمنی حاصل از آن نسبت به دین ظاهری بود - آن‌طور که ویلیام پن<sup>۷</sup> بعدها در مورد آنها گفت - «تمام کلیساها و مجامع ظاهری را رها کرده و همچون

1. Behmenists

۲. Pordage، مؤسس انجمن فیلادلفیا. او با ایجاد این انجمن به رستگاری تمام فرزندان آدم ابوالبشر بشارت داد.

3. Jane Lead

4. apocalyptic

5. Philadelphian Society

6. Seekers

۷. William Penn (۱۶۴۴-۱۷۱۸م)، بنیان‌گذار انگلیسی ایالت پنسیلوانیا در آمریکا.



گوسفندان بدون چوپان سرگردان شده... به دنبال محبوب خود می‌گشتند؛ اما نتوانستند آن‌گونه که قلوب آنان طالب شناخت او بود، او را بیابند. اینان در حالی که تحت تأثیر مکتوبات عرفانی اهل تسلیم، که در آن زمان رواج داشت، قرار گرفته بودند، ریاضت‌های سختی را به جان می‌خریدند و به صورت منظم، جلساتی را برای انجام دادن عبادت آرام و بی‌هیاهو تشکیل می‌دادند. اهمیت آنان در تاریخ مسیحیت در این واقعیت نهفته است که آنان فضایی معنوی به وجود آوردند که نبوغ عرفانی جورج فاکس<sup>۱</sup> (۱۶۲۴-۱۶۹۱م) در آن بالنده شد و نیز شکل‌گیری «انجمن دوستان»<sup>۲</sup>، که تجربه‌ای عظیم در عرفان جمعی بود، در اثر آن بود. این تجربه عظیم، تا حد زیادی، بیانگر موفقیت اعضای انجمن - با رهبری جورج فاکس - در کشف گنجینه‌ای بود که در پی آن بودند.

هرچند به سختی می‌توان مدعی شد که روش فرقه کواکرها، دین را در تمامیت خود به نمایش می‌گذارد و یا به همه حوایج پیچیده روان انسان‌ها پاسخ می‌دهد، باز این روش، دست‌کم در دوران عظمت خود، و هنوز هم در وجود بزرگ‌ترین شخصیت‌های خود، به نتایج پرباری گواهی می‌دهد که می‌توان در نتیجه نوعی درون‌گرایی سخت مسیحی به دست آورد و نشان می‌دهد که چگونه مردان و زنان ساده ممکن است بتوانند در تجربه‌های اساسی زندگی معنوی سهیم باشند و به درک مستقیم خداوند نایل آیند، به انجام اعمال شجاعانه دست یازند و با نتیجه‌گیری‌های فیلسوفان عارف به رقابت برخیزند. تمام این امور، در نهایت، از خلاقیت شخص جورج فاکس نشئت می‌گیرد؛ او یکی از شخصیت‌های بزرگ و حیات‌بخشی بود که گاه واسطه عنایت

1. George Fox

2. The Society of Friends

روح القدس به انسان‌ها قرار می‌گیرند.

فاکس در خانواده‌ای صنعتگر متولد شد و در فضای سخت‌گیر و بی‌روح «پیوریتن‌ها» رشد نمود؛ فضایی که نمی‌توانست ولع فطری او برای درک واقعیت معنوی را اقناع کند. در نوجوانی، نوعی دلهره و اشتیاق درونی برای کسب اطمینان در خود احساس کرد که این حالت، خصیصه نابغه‌ای دینی است که «حیات دوباره» یافته است. در نوزده سالگی، خانه و کاشانه را رها کرد و در لباس یک «جست‌وجوگر» جسمش را نیز به دنبال روحش کشاند. لقب جست‌وجوگر، به طور دقیق، به کسان بسیاری اطلاق می‌شد که در جست‌وجوی خود برای یافتن یک منزلگاه معنوی، در کشور سرگردان بودند. او می‌گوید: «به هنگام نخستین دوره تصرفات الهی در دل و جانم، من محاط در غم و اندوه بودم». این دوره تضاد و تشویش، سه سال طول کشید و با یک تجربه مهم خلسه‌آمیز و معروف به سر آمد؛ تجربه‌ای که با تجربیات قدیس فرانسیس و قدیس آگوستین - که به واسطه آن حیاتی دوباره یافتند - قابل مقایسه بود و برای همیشه به او یقین مطلق بخشید. او می‌گوید:

آه! آن‌گاه ندایی شنیدم که گفت: «کسی هست همچون عیسی مسیح، که بتواند از وضع تو سخن بگوید» و زمانی که آن را شنیدم، قلبم مالا مال از شادی و لذت گردید [...]. هنگامی که خداوند تصرف می‌کند، چه لزومی به اجازه دیگری است؟ و با تجربه به این امر واقف گردیدم [...] و بعد، خداوند با مهربانی مرا هدایت کرد و محبت خود را به من نمایاند؛ محبتی که بی‌نهایت و ازلی، و برتر از همه آگاهی‌هایی بود که انسان در حالت عادی بدان دست می‌یابد یا از لابه‌لای تاریخ و کتب می‌تواند به دست آورد.



با توجه به زندگانی بعدی فاکس، نمی‌توان تردید داشت که عبارت فوق توصیف یک تحول اصیل عرفانی است: گشوده شدن «چشمی که به ابدیت می‌نگرد». در واقع، این نخستین «گشودگی»، یا ادراکات خلسه‌آمیز ناگهانی بود که به ساختار روانی غیرمتعارف او شهادت می‌دهد و زندگی رسولی او را تقویت کرد. احتمالاً در سال بعد بود که در یک جذبۀ طولانی، تحقق آگاهی او از این درجات نوین - که گفته شده چهارده روز طول کشیده است - کامل شد و در طی این جذبۀ، کل حالات جسمانی او تغییر کرد و پس از آن، اظهار داشت که از یک «اقیانوس ظلمت و مرگ عبور داده شده و به عظمت و بی‌کرانگی عشق الاهی - که در قالب کلمات قابل‌وصف نیست - وارد شده است [...]» اقیانوس بی‌کرانی از نور و عشق که بر اقیانوس ظلمت پرتو افکنده است». این عبارات، به طور اجتناب‌ناپذیر، ما را به یاد بومه می‌اندازد که آثارش مورد علاقهٔ شدید کواکرها‌ی اولیه بود و زمانی که فاکس خاطرات روزانه‌اش را می‌نگاشت، باید آنها را شناخته باشد. «فتوحات» دیگری نیز وجود دارد که ویژگی‌های آنها به مشاهدات تصویری بومه از واقعیت، بسیار نزدیک است:

همه چیز، تازه بود و تمام خلقت، برای من، رنگ و بوی دیگری غیر از سابق داشت؛ فراتر از آنکه کلمات بتوانند آن را بیان دارند [...] راز خلقت بر من گشوده شد و به من نشان داده شد که چگونه به همه چیز، نامی بر اساس طبیعت و قابلیت آنها داده شده بود.

با این عبارات، که همگی به نخستین مرحله رشد و تکامل او تعلق دارند، ثابت می‌شود که فاکس انسانی اهل مکاشفه بوده است؛ اما زندگی

مبتنی بر تعالیم حواریون بود که از این تجربه‌ها و به مدد آنها بسط و توسعه یافت و برای او جایگاهی والا در بین عارفان خلاق مسیحی به ارمغان آورد. او در دوره‌ای از ظاهرگرایی خشک و بی‌روح دینی، احساس حیات‌بخش حضور خدا را - که خود آن را کسب کرده بود - زنده کرد. همچون پولس قدیس که از «کثرت مکاشفات»<sup>۱</sup> گذر کرد و به مرحله دشوار تبلیغ سیار پا نهاد، و همچون قدیسه ترزا، که از زندگی توأم با تأمل گذشت و به کار سخت اصلاح دینی پرداخت، فتوحات جذبه‌آمیز فاکس نیز او را برای تبلیغ سیار آماده ساخت. این دوره چهل سال به درازا کشید و غالباً اذیت‌ها، خطرات و مشکلاتی را به همراه داشت. فاکس، از جمله، دیدارهایی از هلند، آلمان و برمودا داشت و دو سال در آمریکا اقامت کرد و به هر جا که وارد می‌شد، به تأسیس گروه «دوستان» یا «فرزندان نور»<sup>۲</sup> - نامی که در ابتدا به آن خوانده شدند - می‌پرداخت. او با این مریدان همدلی معنوی بسیار نزدیکی داشت و حتی گاه همچون کاترین سی‌ینایی - که از افکار فرزندانش آگاهی داشت - به کمک تله‌پاتی، از تحولات درونی مریدانش آگاه می‌شد. او در حالی که این قدرت معنوی را با عقلی سلیم و توانایی ظریفی که اغلب در خود قدیسان است، عجین ساخته بود، گروه‌های تحت امر خود را با دقت و موفقیت - همچون پولس قدیس سازمان‌دهی می‌کرد، هم‌رنگ روح خود می‌ساخت و تحت تأثیر نیروی شگفت‌آور خود قرار می‌داد. کسانی که توسط او متحول شدند، از همه طبقات اجتماع بودند و اولین همراهان او، همچون اولین همراهان قدیس فرانسیس، فرهیخته‌ترین و ساده‌ترین مردم بودند.

او گرچه از تعلیم و تربیت اندکی برخوردار بود و نیز در شیوه برخورد،



اغلب فردی خشن و کم تحمل بود، اما نمونه‌ای ممتاز از «توانایی و قدرت روح القدس» بود و بسیاری از شواهد موجود به تأثیر وسیع او - که ناشی از شخصیت متحول شده اوست - گواهی می‌دهد. ویلیام پن درباره او چنین گفته است: «خاشع‌ترین، زنده‌ترین و محترم‌ترین کالبدی که تا کنون لمس نموده یا مشاهده کرده‌ام، بدن او در هنگام دعا بود».

گواه مشابه دیگری که اکنون ممکن است خصلت «مینوی» او خوانده شود، از دانشجویان او در کمبریج به جا مانده است که به قصد حمله به او گرد هم جمع آمده بودند؛ اما ناگهان فریاد برآوردند: «آه! او می‌درخشد، او نورافشانی می‌کند!» و صدمه‌ای به او نرساندند - داستانی که باید با گزارش‌های مؤکد و بدون توضیح از درخشندگی غیرمعمولی که در زندگی عارفان اولیه مشاهده می‌کنیم، مقایسه شود. این تکامل تنها در بعد حیات ظاهری او نبود. فاکس در سال ۱۶۵۲م، در حالی که از طرف یک گروه جنایتکار مورد حمله قرار گرفته و بی‌هوش بر زمین رها شده بود، تأثیر آن موهبت شفابخش را که برای شفای دیگران به کار می‌برد، تجربه کرد: «نیروی خداوند در وجود من بیرون جهید و نیروهای فرح‌بخش جاودانه مرا سرمست نمود». او در برابر حیرت دشمنانش، بی هیچ صدمه‌ای، روی پاهای خویش از زمین برخاست. با این همه، اسرارآمیزتر این است که این مرد، گرچه از تأثیر سنت‌های زاهدانه قرون وسطا به دور مانده بود، احساس می‌کرد که مانند برخی از قدّيسان کاتولیک، فراخوانده شده تا بار غم و غصه گناهان دنیا را بر دوش خود تحمل کند. یکی از معاصرانش درباره او گفته بود: «هر جا پا نهد، شرارت را تحمل می‌کند».

هرچند باید به این امر اذعان داشت که تأکید کواکرها بر تجربه درونی صرف و آیین دین‌ورزی توأم با سکوت و انکار کامل ظواهر دین، در عمل به معنای تنزل غنای کامل انسان در نظام مسیحی است که بر پیوند نزدیک

امور باطنی و ظاهری دین نظر دارد، اما آشکارا این اصرار مجدد بر امور غیر مرئی، چیزی است که - اگر قرار باشد واقعیات حیات معنوی پابرجا بمانند - همیشه مورد نیاز است.

بدین گونه فاکس و اولین همراهانش، به رغم مبالغه‌هایی که در آموزه‌شان شده است، حقیقتاً باید همچون اولین فرانسیسیان، از جمله عارفان بازسازی‌کننده جامعه مسیحی به حساب آیند. جدایی آنان از جریان اصلی مسیحیت و طرد کامل روش‌های عبادت، انتقادی ضمنی از نهادهای مسیحی پیرامون آنان بود و نمی‌توان انکار کرد که این نهادها در شرایط نامساعدی قرار داشتند. در یک جامعه مسیحی زنده، لزومی نداشت موضع فاکس و هم‌فکرانش چندان تفاوتی از موضع برادر لورنس داشته باشد؛ زیرا اگر هنوز هم قالب‌های ظاهری برای انتقال ارزش‌های معنوی وجود می‌داشت، اصرار بر روی‌گردانی از آنها به حداقل رسیده بود. گستره بسط حیات عرفانی جمعی - آن هم با عمیق‌ترین و خالص‌ترین شکل - در جوامع اولیه کواکرها نشانه آن است که انگلستان همچون فرانسه، در این دوران، توانایی یک تجدید حیات اصیل معنوی را داشت. اما علاقه مردم انگلیس به فرقه‌ها و تمایل به فردگرایی و آزادی در اینجا، به عنوان عامل کنترل‌کننده در ظهور و تجلی خارجی‌اش، جانشین علاقه مردم لاتین‌زبان به نظم و ترتیب شد.

با وجود این، بدون درک تشابه و همسانی بسیار عقاید بنیادین کواکرها و عقاید قدیسان بزرگ فرانسه همان زمان، غیرممکن است بتوانیم گزارش‌های دست اول از ایمان و زندگی آنها را، که کاملاً مبتنی بر اصل تسلیم عاشقانه و تجربه حضور خداست، مطالعه کنیم. در موارد بسیاری، تأملات کواکرها و عارفان کاتولیک به هم نزدیک می‌شود. این نکته حائز اهمیت است که معنویت کواکرها در نسل بعد، نه تنها از نوشته‌های بومه و



شاگردانش و متقدمان بر او، بلکه از استادان بزرگ عرفان سستی، خصوصاً توماس ای. کمپیس<sup>۱</sup> و فنلون، تغذیه کرد. در این مکتوبات، انجمن دوستان همان اصولی را یافتند که بر اعمال دینی آنها حاکم شد و از طریق آنها، آنان به جریان بزرگ تاریخی معنویت مسیحی پیوستند.

این نویسندگان، روح مشتاق و عاشق جان وولمن<sup>۲</sup> (۱۷۲۰-۱۷۷۲م) را تغذیه کردند - کسی که آگاهی عمیق عرفانی او از وحدت محبت خدا و انسان، او را به تقبیح شدید و غیرمتعارف از بردگی و حتی «دل مشغولی و دلسوزی» برای حیوانات، که مشخصه فرانیسیس‌ها بوده و در آن زمان در محیط او بی نظیر بود، سوق داد. وولمن در دفترچه خاطرات روزانه خود می‌گوید:

سابقاً متقاعد شده بودم که دین واقعی عبارت است از نوعی حیات درونی که در آن، دل نسبت به خدای خالق به ابراز عشق و احترام می‌پردازد و می‌آموزد که نه تنها نسبت به آدمیان، بلکه نسبت به حیوانات نیز به عدالت و نیکی رفتار کند [...] و از آنجا که با نفخه‌الاهی، شعله حیات در تمام حیوانات و مخلوقات ذی‌شعور وجود دارد، اظهار محبت نسبت به خدای نادیده و در کنار آن، رفتار توأم با بی‌رحمی و سنگ‌دلی نسبت به جانوران کوچکی که از او حیات گرفته‌اند، تناقضی را در خود دارد.

این محبت شدید نسبت به ثبات و پایداری، یعنی این تقدیر که حیات

۱. Thomas a Kempis (۱۳۸۰-۱۴۷۱م)، متأله آلمانی و برجسته‌ترین نماینده نهضت مذهبی موسوم به Modern Devotion و مؤلف کتاب بسیار معروف تقلید از مسیح. وی بر سادگی و صمیمیت مسیحیان اولیه تأکید داشت و بیشتر عمرش را مصروف مطالعه، استنساخ، تعلیم و تصحیح متون مقدس کرد.

2. John Woolman

بیرونی و شهود درونی باید با هم همخوانی داشته باشند، یکی از ویژگی‌های ممتاز عرفان وولمن است - یعنی هدفی همچون عجیب‌ترین و جسورانه‌ترین کارهای او. وولمن با ایجاد ارتباط تعمیدی میان مسائل اجتماعی و شهود باطنی خویش از اراده و محبت الاهی، در واقع، اولین عارف امروزی است که ارتباطی نزدیک را میان «عمل ناب روح‌القدس» و اشتیاقی در دل و جان خود به اینکه مردم می‌توانند به طهارت روح، جسم، خانه و جامعه‌هایشان برسند، یافته است.

گرچه او در مورد خود می‌گوید که «از طریق توجه بسیار مداوم به ندای آن چوپان واقعی [...] روح من چنان در احاطه آن نور، و تسلای ملکوتی بود که کارهایی بسیار دشوار برای من سهل و آسان شدند»، اما وی نمی‌توانست در این مراوده شخصی آرام و قرار داشته باشد. این تسلای روحی، او را به مبارزه پرشور علیه بردگی، ظلم و تجمل‌پرستی طبقه مرفه‌کشان و در نتیجه آن، دشمنی کواکرها و ثروتمند آمریکایی را برانگیخت که به خاطر اصرار مداوم او بر بازگشت به ساده‌زیستی از دست‌رفته اعضای اولیه «انجمن دوستان»، شدیداً خشمگین شده بودند. او می‌گوید:

بار این فساد و تباهی، آن‌چنان بر دوش من سنگینی می‌کند که قلبم به شدت، مشتاق یک اصلاح است: ما می‌توانیم از اشیا به نحو درست استفاده کنیم، در جایی که از حداقل امکانات برخورداریم؛ و بر آن کوه مقدس سکنا‌گزینیم که در آنجا اشیا نه صدمه می‌زنند و نه فساد می‌آورند.

به خاطر مصایب بردگان بخش کشاورزی، او از خوردن شکر خودداری می‌کرد و از قاشق‌های نقره‌ای استفاده نمی‌کرد، چون جزو



وسایل تجملی بود. چون پوشیدن لباس‌های رنگارنگ، ریاکارانه بود، او لباس‌های بی‌رنگ و ساده می‌پوشید. در نتیجه، با وجود تقدّس واقعی او، غرابت ظاهری‌اش در برخی اجتماعات، توجه جوانان را به خود معطوف می‌کرد و حتی باعث تغییر حالت و سیمای برخی از آنان می‌شد. با این حال، همه این عجایب از اعتقاد عارف به ویژگی آیینی امور ظاهری، اتحاد اسرارآمیز همه ابعاد زندگی در خدا، نشئت می‌گرفت.

به موازات بلوغ روحی و ولمن، روحیه تسلیم و ریاضت‌کشی او نیز فزونی می‌یافت. او نیز همچون جورج فاکس احساس می‌کرد که فراخوانده شده تا غم و اندوه جهان را تحمل کند. او درباره تجربه‌ای که دو سال پیش از مرگ، برایش رخ داد، می‌گوید:

بین جنوب و شرق، توده انبوهی به رنگ تیره و تار مشاهده نمودم و آن‌گاه دریافتم که این توده عظیم آدمیانی بودند که در نهایت عسرت و فلاکت به سر می‌بردند و فهمیدم که با آنها باید همدم باشم. پس از آن، امکان نداشت خود را به عنوان موجودی جدا یا متمایز از آنان در نظر بگیرم.

مسلماناً در اینجا پیوند میان شهود عمیق اتحاد عرفانی و آن هیجانات مشخصاً مسیحی در باب شفقت و محبت رهایی‌بخش را می‌یابیم که در اثر آن، او در سال‌های آخر حیات مخلصانه خود، بدون مضایقه، آرامش درونی مورد علاقه‌اش را در پای رفع نیازها و ناراحتی‌های همه موجودات زنده ریخت.

نور معنویت حقیقی کواکرها، که هم باطنی و هم ظاهری بود، از وولمن گذر کرد و به سلسله‌ای از جان‌های قدسی و سخت‌کوش رسید.

این نور دوباره در وجود استفن گرله<sup>۱</sup> (۱۷۷۳-۱۸۵۵م)، همان مبلغ خستگی‌ناپذیر نظریه «نور درونی»، دیده می‌شود؛ و نیز در الیزابت فرای<sup>۲</sup> (۱۷۸۰-۱۸۴۵م) مصلح قهرمان زندان‌ها که در سکوت، قدرت اسرارآمیزی یافت تا «چیزهای ناخوشایند را همچون چیزهای خوشایند دوست بدارد». اینها همگی ما را نسبت به ویژگی همواره حیات‌بخش روح القدس، که جورج فاکس آن را مطرح و به آن خدمت کرد، متقاعد می‌کند.

گرچه تأثیر یاکوب بومه در کواکرها و دیگر حامیان درون‌گرایی دینی - از سایر فرقه‌ها - و بعدها در عرفان کاملاً غیرکلیسایی ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷م) به بهترین وجه روشن است، اما آن نابغه پرتوان نیز در تجدید حیات عرفان کلیسای انگلیکن سهم بود. تعالیم او از طریق تفاسیر پیرو بزرگش، ویلیام لو<sup>۳</sup> (۱۶۸۶-۱۷۶۱م)، نقش احیاکننده و نوآور خود را در کسالت‌بارترین لحظات این دوره، در نهادگرایی انگلیسی ایفا کرد. نوشته‌های عرفانی اندک ویلیام لو در دوره آخر زندگی‌اش نگاشته شد؛ زیرا تأثیر بومه بر او در دوره میانسالی‌اش رخ داد. از آنجا که لو وابسته به گروه «کلیسای عالی»<sup>۴</sup> بود و نسبت به عقل‌گرایی دینی افلاطونیان کمبریج‌همدلی اندکی از خود نشان می‌داد، نظریه «نور درونی» حضور فراگیر و ازلی خدا، در تعالیم او، همچون نقش محوری این نظریه در

1. Stephen Grellet

۲. Elizabeth Fry. رک: فصل ۲ (پاورقی).

3. William law

۴. High Church: گروهی از پیروان کلیسای انگلیکن انگلستان که بر شعایر و اقتدار اسقفان و کشیشان و همچنین بر انجام اعمال عبادی و مناسک نزدیک به آموزه‌ها و شعایر مسیحیت قدیم، خصوصاً کلیسای رُم، تأکید دارند.



تعالیم کواکرها، اهمیت دارد. وی می‌گوید:

تنها یک راه رستگاری برای همهٔ انسان‌ها وجود دارد و آن، حیات خدا در روح انسان است [...] شما دین واقعی ندارید و پرستندهٔ یکتاخدای راستین نیستید، مگر از طریق روح محبت که خود خداست و در وجود شما زندگی و عمل می‌نماید [...]. بنابراین به درون خویش توجه کنید. همه آنچه درون شماست، حضور و قدرت خدا در جانتان را به شما ثابت خواهد کرد و شما را وامی‌دارد که آن حضور و قدرت را دریابید و احساس کنید، با همان اطمینانی که افکارتان را می‌یابید و احساس می‌کنید.

همین واقع‌گرایی روشن و خلل‌ناپذیر و همین طلب حیات و رشد منسجم و حقیقی روح، که مبتنی بر تغییر جهت در اراده و آمال روح است، به نوشته‌های عرفانی لو نیروی انگیزش و طراوت می‌بخشد؛ زیرا او به جهت اصرارش بر اراده به عنوان «تنها عامل مؤثر در طبیعت»، همانند قدیس آگوستین است. او راه شهود تعمیق‌یافته و بسیار ژرف از خدا و نیز ارتباط خدا و روح را از بومه فراگرفت و در پرتو این شهود توانست حقایق دیرینهٔ عرفان مسیحی را بیان کند. تردیدی نداریم که او آن تحول درونی را تجربه کرده است؛ تحولی که خود با شور و هیجان، آن را اظهار می‌دارد؛ تحولی که باعث شد زندگی کشیشی باشکوه گذشته‌اش را کنار گذاشته، به انسانی قدیس و منزوی و راهنمای نفوس تبدیل گردد و کتاب‌های روح محبت<sup>۱</sup> و روح عبادت<sup>۲</sup> را بنویسد. لو از طریق این دو کتاب کوچک، که محصول تفکرات ژرف اوست و ارتباط سرّی خود با خدا را

در آنها آورده است، بسیاری از افراد را تحت تأثیر قرار داد و هنوز هم به نفوذ خود ادامه می‌دهد. آثار او مورد بررسی و تحسین رهبران احیای انجیلی<sup>۱</sup> قرار گرفت و گوهر عرفانی موجود در این نهضت، بخشی از ارتباط خود با آموزه‌های مهم سنتی در باب حیات باطنی را مدیون اوست.

از آنجا که نهضت احیای انجیلی اساساً بازگشتی به واقع‌گرایی دینی، و به‌ویژه بازگشت به تدین پرشور فردی بود که همواره بخشی از حیات سرّی کلیسا را شکل داده است، انتظار می‌رود که آن را مهد عارفان بیاییم؛ اما با تأسف چنین نبوده است. با وجود این، ما در انسان‌های بزرگی که این حیات از آنان شکوفا گشت، باز هم شاهد آن کیفیت خاص از تقدس، رقت قلب، بی‌آلایشی، جسارت و گشودگی‌ای هستیم که محصول ویژه عرفان مسیح‌محور است. نمونه بارز و زیبایی نیروی تحول‌ساز این نهضت را در هنری مارتین<sup>۲</sup> (۱۷۸۱-۱۸۱۲م) می‌یابیم. مطالعه احوال این اندیشمند و عارف تقریباً از یادرفته، که در فضایی نسبتاً خصمانه نسبت به آرمان‌های مذهب کاتولیک، از تجربه مشابهی برخوردار بود و از روش‌های انضباطی‌ای مشابه عارفان قرون وسطا متأثر بود، به خوبی می‌تواند تحقیق ما را در عرفان پروتستان کامل کند. در اینجا می‌توانیم وحدت جوهری آن را با تجلیات موثق مسیحی در باب حیات معنوی درک کنیم.

مارتین در ترورو<sup>۳</sup> زاده شد و در فضای دینی رنگ گرفته از تعالیم

1. Evangelical Revival

2. Henry Martyn

3. Truro



وسلی<sup>۱</sup> پرورش یافت. او شخصی زیرک، بسیار حساس و متزلزل بود و شخصیتی مشخصاً دینی نداشت. تحول درونی او در شهر کمبریج و بیشتر تحت تأثیر چارلز سیمون<sup>۲</sup> رخ داد. سیمون که شخصی عارف، شدیداً مسیح‌محور، پرانرژی و یک نسل مسن‌تر از مارتین بود و به خاطر نظریاتش آزارهای زیادی را متحمل شده بود، یکی از رهبران بزرگ نهضت انجیلی بود. مارتین، گرچه از نظر فکری تحت تأثیر وسلی بود و تأثیر عظیم زندگی دیوید برینرد<sup>۳</sup> بر او، در پیشرفت معنوی‌اش ارزش به سزایی داشت، اما اساساً فرزند روحانی سیمون محسوب می‌شود.

مارتین با توان عقلی استثنایی و لطافت طبع و به واسطه احساس معنوی روبه‌رشد، که اکنون مضاعف شده بود، نمونه بارزی از آن نوع تقدس برجسته‌ای است که معاصر فرانسوی او، ژان نیکولاس گرو<sup>۴</sup> (۱۷۳۱-۱۸۰۳ م) عارف پیرو افلاطون، و بعدها اندیشمند پارسا، اسقف هاولین<sup>۵</sup> (۱۸۳۹-۱۹۱۰ م) نیز به آن تعلق داشتند؛ نحوه‌ای تقدس که در آن فعالیت‌های یک ذهن نقاد و کنج‌کاو با نگرش ستایشگر، متواضع و ساده یک روح تلفیق شده است. در بیست و یک سالگی، رتبه ممتاز را در ریاضیات کسب کرد و به او وعده یک منصب دانشگاهی داده شد. دو سال بعد بدان مقام نایل شد و به دنبال تمایل روزافزون به خدمت و انجام وظیفه، به عنوان یکی از دستیاران چارلز سیمون به انجام امور کلیسایی همت گمارد؛ هرچند این امر با طبع خجول و مشکل‌پسند او به شدت مغایر بود. در این حال، او مطالعه جدی زبان‌های شرقی را نیز آغاز کرده

1. Wesley

2. Charles Simeon

3. David Brainerd

4. Jean-Nicholas Grou

5. Abbe Huvelin

بود؛ کاری که در مدت باقی ماندهٔ عمرش موجبات شادابی و علاقه‌مندی او را فراهم ساخت. مهم‌تر آنکه او به عنوان فرزند دین‌داری شدیداً پروتستانی، با استفاده از ریاضت‌های جسمانی‌ای که پیوسته برای قدّيسان جذابیت دارد، شروع به تأدیب تن خود نمود. در سال ۱۸۰۵م، در حالی که به انزوای بیشتری روی آورده بود، به عنوان مبلغ دینی به هندوستان سفر کرد. تنها یادداشت‌های معنوی نوشته‌شده در این سال‌ها، حیات حقیقی و سرچشمهٔ انگیزهٔ او برای از خودگذشتگی‌هایش را نشان می‌دهد. ما در فقره‌های متوالی آن، رشد و تعمیق روحی و تجربه فراگیر او از خدا را می‌بینیم:

قوّه خیال من با خود بال‌هایی برمی‌گیرد و به فضایی پر می‌کشد که در آنجا بتوانم در خلوت، با خدای خود به گفت‌وگو بنشینم [...] این جهان چیست؟ مصاحبت دینی چیست؟ اشیا بدون خدا چه مفهومی برای من دارند؟ وقتی که نگاه او را از دست می‌دهم، همه چیز حالت هیاهو و شلوغی به خود می‌گیرد. ملال‌انگیزترین وادی، با اندکی از حضور او، به بهشتی بدل خواهد شد [...] من نیازمند چنین خلوتی با خدا بودم [...] گاه به نظرم حیرت‌انگیز می‌رسید که انسان‌های دارای احساساتی همچون احساسات من، با بدنی همچون بدن من و دیگر ویژگی‌های مشابه من، از آن وجود مقدس و قابل‌ستایش، که روح من همهٔ شادی خود را در آن می‌یابد، چیزی نمی‌دیدند و نمی‌شناختند.

این جملات از دورهٔ دانشگاهی او برگزیده شده است؛ زمانی که مجبور بود استهزا و سرزنش هم‌ردیفان متفکر خویش را نسبت به آنانی که دین را جدی می‌گرفتند، تحمل کند. در طی سفر نه‌ماههٔ او به



هندوستان، که به جهت داشتن مسئولیت ارشاد مصاحبی خشن در کشتی، با مشقات جسمانی و تنهایی معنوی شدیدی روبه‌رو بود، نمودی عمیق از حیات عرفانی او به وقوع پیوست. در آن مدت نه تنها لذت شادی‌های تجربه عرفانی، بلکه فهم تازه‌ای از چیزی بسیار بزرگ‌تر و موثق‌تر از این شادی‌های عاطفی به ذهنش خطور کرد. در توضیح لذت‌های ناشی از تجارب عرفانی، وی می‌گوید: «حلاوت متعالی امتیاز همیشه با خدا بودن، که در نظرم بسیار بزرگ بود، به خاطر فرمان مقدس به اینکه «عواطف خود را معطوف به عالم بالا کن» نبود؛ بلکه از آن رو بود که برای نخستین بار، تفاوت میان حلاوت محسوس در دین و توفیقات حقیقتاً ارزشمند را دریافتم».

بدین سان کسی که در سال ۱۸۰۶م به کلکته رسید، پیش‌تر به چیزی شبیه بلوغ معنوی رسیده بود؛ واقعیتی که به زودی مورد تأیید آنانی که قادر بر درک آن بودند، قرار گرفت. در طی شش سال باقی‌مانده عمرش، رشد و تکامل او در زمینه محبت سرشار، سادگی و تدین، همچون قدّيسان بود. در توصیفات تأثرآور او از تلاش‌های جان‌فرسا، اما غالباً بی‌ثمرش برای تعلیم و جذب نفوس، و توصیف نفوذ فراگیر روح عاشق و فارغ از خویش او، ما روش‌ها، اشتیاق‌ها و توفیقات تمام عارفان رسولی کلیسا، از فرانسیس اهل آسیزی تا قدّيسان کواکر را دوباره می‌یابیم. مارتین می‌گفت: «ای کاش تمام وجودم در اراده خداوند محو می‌شد» و به نظر می‌رسد که ما محقق شدن این آرزو را در گزارش‌های معاصران او می‌بینیم. یکی از افرادی که او را می‌شناخته، گفته است: «درخشش روح او نظر هر شاهد و ناظری را به خود جلب می‌کند»؛ و دیگری می‌گوید: «او در اعلا درجه عشق می‌درخشد و به نظر می‌رسد که شکوهی ملکوتی

دارد، به گونه‌ای که به شکل زایدالوصفی، ذهن را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

با وجود این، او این تفوق معنوی را با آن توان وسیع و انعطاف‌پذیر ورود کامل و آسان به هر مرحله و لحظه زندگی درهم آمیخت، که این امر بالاترین فیض برای افرادی است که واقعاً در محضر خدا هستند. او توانست از کارهای دشوار کشیشی خود در یک کلیسای کوچک انگلیسی - هندی آن دوره، به کار بزرگ و جذاب ترجمه عهد جدید به زبان‌های هندی، عربی و فارسی روی آورد - و در انجام آن، هر چیزی که نازل‌تر از دقیق‌ترین مراحل علمی بود، او را راضی نمی‌کرد - و از این کار مجدداً به معاشرتی شغف‌انگیز با کودکان و حیوانات پرداخت؛ کاری که به واسطه آن همواره مورد تحسین قرار می‌گرفت. او در هنگام بیماری «دوست داشت با سگی کوچک یا بهتر از همه، با کودکی بازی کند». دوستانش او را چون قدیسی می‌ستودند و در نظر دیگران انسانی شادمان و فرهیخته بود.

آخرین سال‌های عمر کوتاه و پرفراز و نشیب مارتین ویزگی حماسی و رمانتیکی دارد که او را با مبلغان بزرگ عارفی همچون قدیس فرانسیس خاویئر<sup>۱</sup> - که او را بسیار تحسین می‌کرد و به احوالش غبطه می‌خورد - و قدیس شارل فوکالد<sup>۲</sup>، عارف و مبلغ بی‌باک در کشور صحرا، پیوند می‌دهد. هنگامی که به واسطه بیماری از هند خارج شد، نتوانست آرام بگیرد، بلکه با مشقت فراوان خود را به ایران رساند تا از دانشمندان (مسیحی)

۱. St. Francis Xavier (۱۵۰۶-۱۵۵۲ م)، متولد اسپانیا وی در هنگام تحصیل در پاریس تحت تأثیر عقاید ایگناتیوس لویولایی قرار گرفت و از مبلغین فعال فرقه یسوعی در

کشورهای مختلف، از جمله کنیا، سومالی و ژاپن بود.

۲. St. Charles de Foucauld، رک: فصل ۱۲.



ایرانی بخواهد ترجمه او از کتاب مقدس را بازیینی و اصلاح کنند. ما در نامه‌های او به تصویری روشن و بهت‌انگیز از زندگی او در شهر شیراز برمی‌خوریم. آن کشیش نحیف، ساعی و متین نهضت انجیلی، اکنون ملبس به لباس ایرانی شده و عادات و رفتار محلی را در پیش گرفته بود. او می‌گوید: «چون جای ندارم، هنگام نوشیدن شیر و آب نغمه‌سرایی می‌کنم».<sup>۱</sup> او در حالی که به تنهایی و بی هیچ واژه در بین جمعیتی از مسلمانان متخاصم به تبلیغ ایمان مسیحی می‌پرداخت، «در یک طمأنینه تا حدی سحرآمیز» به سر می‌برد و از سوی اکثر افراد معنویت‌گرا در میان مسلمانان، به عنوان یک عضو جامعه جهانی قدّيسان تلقی شده بود. مذاکرات عمیقی بین این مبلغ مسیحی و عارفان صوفی مسلمان، که او آنها را با نکته‌سنجی «متدیست‌های شرق»<sup>۲</sup> می‌خواند، به وقوع پیوست. مارتین می‌گوید: «گاه بر آن می‌شوم که همه آنچه درباره خلوتگاه حریم (دل) می‌دانم، به آنها بگویم و اینها چیزهایی است که مورد علاقه آنهاست». «آن محبت آشکار، با حلاوت و استوار» که زحمات و تلاش‌های مارتین را شکوه می‌بخشید و تقویت می‌کرد، اکنون از حصارهای عقیدتی گذر کرده، این جست‌وجوگران مختلف آن حقیقت یگانه را به یکدیگر می‌شناساند. وظیفه او به انجام رسید؛ او در یک وضعیت رو به مرگ عزم انگلستان کرد و بعد از سفری همراه با مشقات

۱. شاید منظور وی جای کشور هند باشد و هنری مارتین اشاره به دوری خود از آن دیار دارد.

۲. The Methodists of the East. در اینجا نویسنده، صوفیان سیار را به اعضای کلیسای متدیست تشبیه می‌کند که در نتیجه احیای مذهبی بزرگی که به وسیله جان وسلی (۱۷۰۳-۱۷۹۱م) و همکارانش در انگلستان پایه‌گذاری شد، به وجود آمد. وسلی در عین حال که کشیش کلیسای انگلستان بود، خویشتن را به عنوان مبلغ سیار انجیلی وقف کرد.

جسمانی و لذات معنوی، سرانجام در کمال تنهایی و غربت، در سی و یک سالگی، در شهر توکات<sup>۱</sup> از دنیا رخت بربست.

---

۱. Tokat منطقه‌ای است در شمال شرقی آسیای صغیر.



منابعی برای مطالعه بیشتر

- Boehme, Jacob**, *The Aurora*, Translated by J. Sparrow, London, 1914.
- Six Theosophic Points*, Translated by J. R. Earle, London, 1919.
- The Way to Christ*, London, 1911.
- Confessions of*, Edited by W. Scott Palmer, London, 1920.
- Braithwaite, W.** *The Beginnings of Quakerism*, London, 1912.
- Christian Life, Faith, and Thought, being the first Part of the Book of Christian Discipline of the Religious Society of Friends*, London, 1922.
- Emmott, E. B.**, *A Short History of Quakerism*, London, 1923.
- Fax, George**, *Journal*, Edited from the MSS, by N. Penney, Cambridge, 1911.
- Jones, Rufus**, *Spiritual Reformers in the 16th and 17th Centuries*, London, 1914.
- Law, William**, *Liberal and Mystical Writings*, Edited by W. Scott Palmer, London, 1908.
- Padwich, C.**, *Henry Martyn, Confessor of the Faith*, London, 1922.
- Woolman, John**, *Journal and Essays*, Edited by A. M. Gummere, London, 1922.

## نتیجه‌گیری: عارفان جدید

جوزوئه بورسی<sup>۱</sup>، جی. دابلیو. راونتري<sup>۲</sup>، لوسی گریستین<sup>۳</sup>، شارل فوکالد<sup>۴</sup>، سادهو ساندرسینگ<sup>۵</sup>

واقعیت عجیب آن است که آن کسانی که زندگی عارفان بزرگ جهان مسیحیت را مطالعه و آنان را تحسین می‌کنند، پیوسته تصور می‌کنند که تجربه‌های آنان تماماً به گذشته تعلق دارد: عارفان جدید - اگر اصلاً وجود داشته باشند - باید به گونه‌ای دیگر باشند و آنان باید میل خود را به خدا به صورتی دیگر بیان کنند. با این حال، در واقع، اگر جامعه مسیحی یک واقعیت زنده و ماندگار و یک موجود حقیقی باشد، عنصر عرفانی حیات جمعی آن نیز باید ماندگار باشد و در هر زمان، عطیه یقین و شادمانی فوق‌طبیعی را در معرض عام قرار دهد. به علاوه، این عنصر عرفانی ویژگی‌های تبدل‌ناپذیر معینی را خواهد داشت؛ زیرا منشأ این عنصر، تجربه روح آدمی از خدای تغییرناپذیر است. ممکن است ظهور خارجی

1. Giosue Borsi

2. J.W.Rowntree

3. Lucie Christine

4. Charles de Foucauld

5. Sadhu Sundar Singh



عنصر عرفان تغییر کند؛ اما جوهرهٔ آن همواره یکی است. در واقع، این نتیجه را ما در بررسی تاریخ مسیحی در طی قرون دریافته‌ایم؛ یعنی پولس قدیس با هنری مارتین همکاری دارد و فاصلهٔ زمانی میان این دو، با مردان و زنانی پر شده است که در همان حیات، قدرت و مکاشفه با آن دو سهیم‌اند؛ همان سنت‌ها را پذیرفته، غنی ساخته، منتقل می‌سازند و با یک زبان از نفس سخن می‌گویند.

نشان دادن استمرار این سنت، وقتی که به زمان خود قدم می‌گذاریم، مشکل‌تر می‌شود. کسانی که دارای تجربهٔ بسیار عمیق‌تری هستند، تمایل بسیار کمتری برای آشکار کردن آن برای جهانیان - مگر به صورت غیر مستقیم - دارند. عبارت «اسرار من از آن من است»<sup>۱</sup> همواره حداقل تا حدی، دربارهٔ عارف حقیقی صائب است؛ یعنی عارفی که معاصران او می‌توانند ماهیت حیات باطنی او را تنها از روی آثار آن حیات حدس بزنند. حقیقت آن است که پاره‌ای آثار منتشره از افرادی موسوم به «عارفان معاصر»، با تسلیم‌گرایی خام آنها و پرحرفی‌های کم‌عمق و نیز با ادعای غیرمسیحی آنان مبنی بر داشتن یک صمیمیت انحصاری و اشراف‌گونه با خدا، ما را مأیوس می‌کند و دیگر ضرورتی برای مطرح شدن این اعتقاد بدبینانه که جامعهٔ مسیحی دیگر قادر نیست انسان‌هایی توانا در داشتن تجربه‌ای بی‌واسطه و حیات‌بخش از غنا و محبت الاهی به وجود آورد و پیروراند، باقی نمی‌گذارد. در هر دوره‌ای، تعداد قدیسان ناشناخته باید به طور قابل توجهی از قدیسانی که نام و افکارشان ضبط و ثبت شده است، فزون‌تر باشد و حتی آن کسانی که بی‌وقفه تمام وقتشان را صرف مطالعه آثار معنوی می‌کنند، نمی‌توانند به طور کامل، میزان عرفان

واقعی موجود و تعداد زنان و مردانی را که زندگی شان حول محور ارتباط آگاهانه با خدا سپری می شود، دریابند.

در عین حال، اینجا و آنجا در مکتوبات معاصر، شواهد دست اولی می یابیم از وجود این نوع حیات و به وقوع پیوستن این نوع تکامل معنوی؛ یعنی آن تسلیمی که ناشی از قدرت معنوی است. کسانی که خاطرات روزانه زیبا و انسانی موسوم به توکل یک سرباز خدا<sup>۱</sup> - که توسط یک افسر جوان ایتالیایی در خلال جنگ جهانی اول و در سنگر نوشته شد و پس از مرگ قهرمانانه اش پیدا شد - را خوانده اند، نمی توانند شک کنند که در این خاطرات، اولین قدم های پرشور و در عین حال، گاه توأم با تردید یک انسان را که به راه قدّیسان فراخوانده شده است، می بینند. حتی اگر برای تأثیر محسوس آگوستین قدّیس، دانه و پاسکال احترام کاملی قائل باشیم، در این خاطرات، کسی را می یابیم که در داشتن روحیه ندامت و محبت پرشور با آنان سهم است و اندکی از تجربه عمیق آنان را داشته است. در این خاطرات روزانه، یک بار دیگر، سنت قدیم کاتولیک دریاب حیات معنوی، شادابی خود را اثبات می کند. این سنت را یک شخص معنوی کاملاً جدید<sup>۲</sup> پذیرفته و دوباره بیان کرده است: یک جوان روشن ضمیر، یک شاعر و اندیشمند که در محیطی غیرروحانی رشد کرده و در عین حال، از فعل ازللی خداوند عمیقاً آگاه است.

خداوندا، تو بی واسطه با من سخن می گویی. قلب من مالا مال از وجود توست. بی هیچ تلاشی، قلب من سراسر و به یکباره از تو پر می شود. تو را در خود احساس می کنم. تویی که با من چنین سخن می گویی: دل قوی دار، پسر محبوب من، دل قوی

1. A soldier's Confidences with God

۲. اشاره به افسر مذکور و کنایه از عارف قرن بیستم در برابر عارفان متقدم.



دار؛ زیرا تو را دوست دارم و تو نیز طالب من هستی. دیگر هیچ مترس و تردید مکن. گره آخرین طناب را بگشا و خود را به دریا فکن و حتی نیم‌نگاهی به عقب مگردان.

در سویی دیگر، جان ویلهلم راونتری (۱۸۶۸-۱۹۰۵م) از فرقه کواکرها، همین واقعیت‌گرایی معنوی بی‌واسطه را به همان صورتی که الهام‌بخش اعضای اولیه «انجمن دوستان» بود، ادامه می‌دهد؛ و در زمانی که در معرض کوری زودهنگام قرار داشت، از آن حمایت می‌کند. وی به ما می‌گوید که چگونه در حالی که جلسه‌ای را - که در آن، عبارت فوق بیان شده بود - ترک می‌کرد، «ناگهان احساس کرد محبت الاهی او را در برگرفته، گویی یک وجود مرئی او را در خود پیچیده، و نشاطی بی‌مانند که تا آن زمان هرگز با آن آشنا نبود، تمام وجودش را پر ساخته بود». در عبارت دیگری، با صراحتی کمتر سخن می‌گوید، اما الفاظ، آشکارا نشان‌دهنده تجربه عمیق شخص گوینده است؛ «روح سراسر در نور و عشق و آرامش غیرقابل بیان» مستغرق بود. این تجربه‌ها توسط کسانی که می‌توانیم آنان را عرفای پولسی بنامیم، تجربه شده است؛ کسانی که برایشان شهود و حیات مسیحی یک چیز است. او اضافه می‌کند:

می‌گویی من یک زندگانی فرضی را به داستان کشیده‌ام؛ نه، آن داستان یک زندگی واقعی است. تو می‌گویی من به زبان عرفانی سخن گفته‌ام؛ من می‌گویم: آری، نمی‌توان لحظات متعالی را در چارچوب زبان خشک الاهیات محدود کرد و واژه‌ها قادر به بیان آن نیستند. تو می‌گویی که این تجربه نتیجه امری ذهنی است که در طول سال‌ها به عمل در آمده است؛ من می‌گویم: نه، کسی این اعتقاد را دارد که یک بار در آنجا بوده و کشف‌هایش را در زمین

مقدس<sup>۱</sup> از پای در آورده است — حقیقت بسیار نیرومند، و تأثیر آن بسیار ژرف است....

شواهدی از این نوع احتمالاً — و با گذشت زمان، قطعاً — چندین برابر خواهد بود. شواهدی که تا کنون در معرض افکار عمومی قرار گرفته اند، برای اثبات هویت و تداوم تجربه عرفانی مسیحی کفایت می کنند. زندگی سرّی مبلغان و سیّاحان سرسختی همچون دیوید لیوینگستون<sup>۲</sup> (۱۸۱۳-۱۸۷۳م) یا ویکوت دو فوکالد<sup>۳</sup> و زنان فداکاری همچون مادر جنت استوارت<sup>۴</sup> (۱۸۵۷-۱۹۱۴م) یا ماری اسلسر<sup>۵</sup> (۱۸۴۷-۱۹۱۵م) که آشکارا در پرتو قوّت و روح عبادت، کارهای ظاهراً فوق طاقّت بشری انجام دادند و یا تأملات گوشه نشینانه کسانی همچون الیزابت دولا ترینیت<sup>۶</sup> (۱۸۸۰-۱۹۰۶م) و ترز دو لیزیو<sup>۷</sup> معروف به «فرزند عیسی» (۱۸۷۳-۱۸۹۷م) که اخیراً به مقام قدّیسی نایل شده، و یا حیات کسانی که از لادری گری<sup>۸</sup> به مسیحیت تغییر کیش دادند، همچون مادلین سمر<sup>۹</sup> (۱۸۷۴-۱۹۲۱م) که به نحو اسرار آمیزی با تجربه های عرفانی قدّیسان آشنا شد، جملگی عیان کننده یک نیرو و جاذبه اند که با آن نیرو و جاذبه ای

۱. منظور حضرت موسی و بیرون آوردن کفش به فرمان الاهی است.

2. David Livingstone

3. Vicomte de Foucauld

4. Mother Janet Stuart

5. Mary Slessor

6. Elizabeth de la Trinite

۷. Therese de l'Enfant Jesus. قدّیسه ترز دو لیزیو راهبه ای فرانسوی بود که در لیزیو تعلیم و تربیت یافت و در ۱۸۸۳م وارد دیر کرملیان شد. او یکی از محبوب ترین قدّیسان فرانسه و معروف به «گل کوچک عیسی» است. زندگی نامه خود نوشت او نمودار سیرت نیک و عشق الاهی اوست. در تصاویرش با آغوش پر از گل ترسیم می شود.

8. agnosticism

9. Madeleine Semer



که در عهد جدید آشکار شد، همسان است. در اینجا معرفی سه شخصیت مختلف زمان ما، که تجربه عرفانی آنان در عمق، توان و نیروی متحول‌کننده، با معیارهای کلاسیک عرفان قابل مقایسه است، برای روشن شدن این حقیقت مفید خواهد بود. اولین شخصیت، بانویی است که یادداشت‌های معنوی<sup>۱</sup> او پس از مرگش، تحت نام مستعار لوسی کریستین (۱۸۴۴-۱۹۰۸م) چاپ شده است و شخصیت بعدی، زاهد صحرا، شارل دو فوکالد بی‌باک (۱۸۵۸-۱۹۱۶م) است و شخصیت آخر، که هنوز در قید حیات<sup>۲</sup> است، مبلغ تغییرکیش داده هندی به نام سادهو ساندرسینگ است. لوسی کریستین یک زن فرانسوی از طبقه مرفه بود که در بیست‌ویک سالگی ازدواج کرد و مادر فداکار پنج فرزند گردید. همچون مادام آکاری، شرایط زندگی لوسی با این دیدگاه که پرداختن به مسائل عرفانی مستلزم نادیده گرفتن خانواده و وظایف روزمره زندگی است یا مستلزم کناره‌گیری اختیاری از دنیاست، تناقض داشت. در واقع، ره آورد توجه ما به او عمدتاً کشف این نکته است که این بانوی عمیقاً عاطفی، حساس و باهوش، که یکی از آرزوهایش این بود که «عادی به نظر آید» و غالباً مشغول انجام امور منزل بود و با رغبت در زندگی اجتماعی شرکت می‌کرد، پیوسته از یک تجربه سری از خدا بهره‌مند بود؛ تجربه‌ای که در ویژگی‌ها همسان و در غنا قابل قیاس با تجربه‌های عارفان بزرگ است. وی به طور کامل، در سرگرمی‌ها و علایق فرزندانش شرکت می‌جست؛ نمایش‌هایی را که فرزندانش بازیگر آن بودند، می‌نوشت و روی صحنه می‌برد؛ از دوستان آنان پذیرایی می‌کرد؛ با تمایل طبیعی خود به خلوت‌گزینی مقابله می‌کرد

#### 1. Spiritual Journal

۲. زمان تألیف کتاب سال ۱۹۲۵م است و شخصیت مذکور در سال ۱۹۲۹م در گذشته است.

و بر آن مسلط بود و از امور جزئی و مزاحمت‌های زندگی روزمره متنفر بود. با وجود این، او یک بار می‌گوید: «روح من خود را در حالی یافت که در بی‌کرانگی خدا برده شده بود؛ نه اینکه فقط به قلمروی جدید وارد شده باشد، بلکه گویی حیات خود را از کف داده، در درون خود بی‌انتهایی به سر می‌برد».

آن هنگام که حیات عرفانی لوسی کریستین آغاز گشت، او چیزی از نوشته‌های عرفانی نمی‌دانست و نسبت به نام‌های مراتب ذکر و اتحادبی‌اطلاع بود و از آن مکاشفات روشنی که خود با چنان دقت و طراوتی توصیف می‌کند، خبری نداشت. بنابراین او همچون تعداد اندکی از عرفای سنتی، ما را نسبت به واقعیت عینی این تجربه‌ها مطمئن می‌سازد؛ یعنی استقلال تجارب عرفانی از اشارات پنهانی دین قرون وسطا. در نظر مردم، او فقط چهرهٔ یک مسیحی کاتولیک پرشور و کامل فرانسوی با دل‌بستگی خاص به آیین عشای ربّانی را داشت.

دوستانش در وجود او، نوعی زیبایی روبه‌رشد روح را دریافتند؛ نیرویی قوی و آرامش‌بخش؛ عاملی خاموش که بارها غیرمؤمنان را به سوی خدا کشاند. اما تنها پس از مرگش بود که یادداشت‌هایش، که او برای سال‌های متمادی به درخواست محرم اسرار و مربی معنوی‌اش آنها را حفظ کرده بود، زیبایی و وسعت تجربهٔ عرفانی او را عیان ساخت؛ تجربه‌ای که این بانوی بی‌ادعا را در خانوادهٔ معنوی جولیان نوروچی، آنجلا فولینیوی و قدیسه ترزا قرار می‌دهد.

لوسی کریستین طبیعتی عمیقاً دینی داشت و نشانه‌ای که بتوانیم آن را تحول در تجربه‌های او بنامیم، وجود ندارد؛ اما ورود او به حیات عرفانی، که تقریباً درسی سالگی رخ داد، ناگهانی و ظاهراً غیرمترقبه بود. وی



می‌نویسد:

امروز صبح، در حالی که در باب کتاب تقلید از مسیح تفکر می‌کردم — کاری که در مدت سیزده سال اخیر به انجام آن انس داشتم — ناگهان در برابر چشم باطنم این کلمات را دیدم: «فقط خدا». گفتن اینکه کسی کلماتی را ببیند، دشوار است؛ اما برایم مسلّم است که از درون خود این کلمات را دیدم و شنیدم، اما نه از طریق دیدن و شنیدن حسی. و بعد از آن، احساس کردم که کلمات، آنچه را تجربه کردم چه بد بیان می‌کنند؛ گرچه خاطره آن بسیار واضح در یادم مانده است. این کلمات در همان لحظه، نور و جاذبه و قدرت بود: نوری که به من نشان داد چگونه می‌توانم در دنیا به طور کامل خود را تنها به خدا وابسته کنم و دیدم که تا پیش از این، به خوبی، معنای این جمله (فقط خدا) را نفهمیده بودم؛ جاذبه‌ای که توسط آن قلبم مقهور و مشعوف شده بود؛ قدرتی که عزم زیاد در انجام کاری را به من الهام می‌کند و به طریقی وسایل انجام آن کار را در اختیارم می‌گذارد؛ زیرا خاصیت این کلمات الهی انجام دادن چیزی است که آنها می‌گویند و اینها اولین مواهبی بودند که خداوند به من عطا فرمود و رحمت او آنها را نقطه آغاز یک زندگی نوین ساخت. اما خداوند! بنگر، من متعهد شده‌ام از کارهای باطنی تو بگویم و از همان ابتدا احساس می‌کنم که کلمات عاجز از انجام این کارند. به نظرم می‌آید آنها وضع نشده‌اند که چنین چیزهایی را بیان کنند [...] و از آنجا که در اطاعت از توست که من می‌نویسم، پس تو خود مراقبت کن که به اشتباه نیفتم و به این مخلوق ناچیز فقیر خود، وسیله بیان آنچه را که از فهم طبیعی و ناچیز انسان بسیار دور است، عنایت کن.

از این لحظه مکاشفه تا آخر زندگی، وجود لوسی کریستین حول محور

نوعی آگاهی روشن از حضور خدا، یعنی «جاذبه مقاومت ناپذیر و نامرئی» این حضور الاهی قرار داشت که با گذشت زمان شدت می یافت و او را در حالی که به وظایف خانه داری می پرداخت، در بر می گرفت و وامی داشت که «کارهای کوچک روزانه را هم با عشق» انجام دهد. گاه این شیوه آگاهی او را رها می کرد و در آن اوقات، او تنهایی و تیرگی را تجربه می کرد که اینها بهایی است که همه عرفا در ازای وجد و شادی شان می پردازند؛ اما غالباً مصاحبت الاهی به قدری وجود او را با وجد پر می ساخت که برایش پنهان داشتن نشاط خلسه آمیزش سخت می نمود. وی می نویسد:

راه من بسیار ساده است: روح من با نگاهی به عشق میان خود و خدا، در خدا زندگی می کند؛ با نگاه، خدا خودش را به من می دهد و من خودم را به او. این حالت دائمی من است که خدا مرا در آن نهاده است. من نه می توانم و نه می خواهم توجه خود را از آن حالت، به دلیل رنج و مرارت، بازگردانم. رنج را به عنوان جزء لاینفک عشق می پذیرم، همان طور که آواز از صدا بر می آید، رنج نیز از عشق زاییده می شود ...

اکنون دو روز است که خدا، هر بار که به کلیسا می روم، احساس حضور خود را به من عنایت می کند؛ احساسی که نمی توانم بیان کنم و این احساس را فوق هر تصویری می یابم. گرچه این احساس هیچ شکلی ندارد، ولی یک بصیرت کامل است و در عین حال، وحدت نیز هست. من در خدا غوطه ورم. خدا را به حدی محسوس می بینم که یقین و تعلق به آن بصیرت، بیشتر از یقین و تعلق چشم ها به روز روشن است و در همان دم خدا در وجود من است؛ او با من متحد است؛ در من رسوخ می کند؛ از هوایی که تنفس می کنم به من نزدیک تر است. اتحاد او با من از اتحاد نفس با تنم - که به واسطه نفس می زید - بیشتر است. من در او مستغرقم. دیگر نمی دانم که هستی من از چه وجودی



برمی‌خیزد. به نظرم می‌آید که به حیاتی دیگر منتقل شده‌ام؛ قلمروی دیگر که این زمین نیست و چنین انفصالی قابل‌وصف نیست. آنجا وجد و مستی است. در آنجا نفس به گونه‌ای خدا را می‌شناسد که هیچ گفتاری نمی‌تواند او را به او بشناساند و نتیجه آن، عطش پرشوری است که همه نفوس را در برابر خداوند حقیر می‌شمرد.

این عبارات که به نحو اتفاقی از یادداشت‌های روزانه او اخذ شده است، بی‌تردید او را در میان عرفای جامعه مسیحی جای می‌دهد. هرچند در نگاه اولیه ممکن است به نظر آید که از جنبه خلّاقانه حیات کاملاً عرفانی دیگران، به مقدار کمی در زندگی او به چشم می‌خورد و پیوند عمیق او با خدا نتایج اندکی در عالم خارج به جا گذاشته است، اما زمان ثابت کرده که او از آن دسته کسانی است که اسقف مقدس هاولین، از معاصران لوسی کریستین، درباره آنان گفته است: «آنان با سرشتشان نیکی می‌کنند نه با اعمالشان». لوسی کریستین می‌گوید:

در پی آنم که بفهمم چگونه می‌توانم خداوند را بیشتر محبوب مردم کنم؛ چگونه می‌توانم متانت و حلاوت و آرامش غیر قابل‌بیان را برای آنان آشکار سازم [...] و چگونه روح‌القدس را اطاعت کنم؛ چگونه می‌توانم آتشی را که در جانم احساس می‌کنم، که گویی می‌خواهد خود را به من تسلیم سازد، برای مردم آشکار کنم؛ چگونه می‌توانم به تمام انسان‌ها بگویم که چه آتشی جان مرا در بر گرفته است. برای این منظور، راهی بهتر و قوی‌تر از راه مهربانی نیافته‌ام.

اما فراتر از این تأثیر نافذ و آرام، یادداشت‌های روزانه او به هزاران

خواننده ثابت کرده که چگونه یک زندگی کامل توأم با عبادت و تأمل عرفانی، به رغم انجام تمام وظایف عادی زندگی بشری، برای مردان و زنان امکان‌پذیر است؛ اینکه داشتن عمیق‌ترین معرفت از خدا حق مخصوص طبقه‌ای خاص یا پاداش کسانی است که علایق طبیعی خود را فرونشانده‌اند، چقدر نادرست است. همچنین او بر رابطه تنگاتنگ میان جنبه ظاهری و باطنی دین‌گواهی می‌دهد و به آسانی و بی هیچ احساس تناقضی، از اشکال ظاهری و عبادی به پرستش بی‌شکل و توأم با سکوت راه پیدا می‌کند و در روند پیشرفت حیات معنوی خود، معنا و حقیقت بیشتری در آموزه‌های مهم مسیحیت می‌یابد.

دامنه حیات عرفانی او وسیع بود: از یک سو با آنکه به لحاظ عاطفی «مسیح‌محور» بود، از ادراکات مهم مابعدالطبیعی برخوردار بود. برای مثال، این عبارت او که می‌گوید: «در حالی که گذشت زمان در کار نیست، نه گذشته هست و نه آینده، اما یک لحظه پایان‌ناپذیر و بی‌همتا است» که ویژه والاترین حالات تأملات عرفانی است: آن احساس از هستی بی‌زمان خدا که «مطلق‌تر از آن است که ما می‌شناسیم، به گونه‌ای که وقتی او خود را بر نفس آدمی متجلی می‌سازد، نفس نمی‌تواند در اینکه این تجلی خود خداست، شک کند». در میان عارفان گذشته تاریخ، و نه در میان عارفان امروز، افراد اندکی را می‌توان یافت که بتوانند با قدرت او در انتقال این یقین، برابری کنند. ابتلائات و محرومیت‌های زندگی‌اش و سال‌های زیادی که با ضعف تدریجی بینایی — که به نابینایی او انجامید — سپری شد، نتوانست آن «مشاهدات ساده و آشکار» را تیره سازد.

در همین ایام نابینایی و در حالی که غرق در اندوه بود، می‌گوید: آنجا که همه براهین قاصر می‌شوند، جایی که نفس به قدری در رنج و زحمت است که حتی نمی‌تواند آنچه او را به زحمت و



رنج انداخته، توصیف کند، آنجا حضور الاهی پدیدار می‌گردد و به ناگاه حیرانی و سرگردانی روح پایان می‌پذیرد و آرامش توأم با نور دوباره متولد می‌شود.

تقابلی آشکارتر از آنچه میان لوسی کریستین و عارف معاصرش ویکوت شارل دو فوکالد وجود دارد، نمی‌توان تصور کرد: اگر تجربه عرفانی او ثمره یک زندگانی کاملاً مسیحی بود، تجربه فوکالد ثمره توبه و خود را قربانی تحولی بزرگ کردن بود؛ اگر او تنها از طریق نوشته‌هایش سخن می‌گوید، فوکالد اساساً از طریق فعالیت‌هایش سخن می‌گوید؛ اگر زندگی ظاهری لوسی کریستین، عادی و فارغ از حادثه بوده است، زندگی فوکالد از عجیب‌ترین و رمانتیک‌ترین نمونه‌هایی است که برای دنیای جدید شناخته شده است.

وی فردی تنبل، متکبر و بی‌بندوبار بود و در حالی که هنوز نوجوان بود، ایمانش را از کف داد و برای سیزده سال با دین بیگانه گردید. با ورود به ارتش، به عنوان یک جوان دوست‌داشتنی اما به شدت تنبل، دوستدار ادبیات و عاشق غذاهای خوب شناخته شد. به علت اعمال غیراخلاقی از واحد نظامی اخراج شد. در سال ۱۸۸۲م، وقتی بیست و چهار ساله بود، به اردوگاه فرانسویان در الجزایر آمد. آن‌گاه ناگهان این روح فطرتاً ماجراجو به روی واقعیات زندگی چشم باز کرد و این نخستین دعوت واقعی او به عمل کردن، موجب تحول اخلاقی - و نه دینی - گشت. وی به ارتش بازگشت و سختی‌های زندگی در صحرا را بدون دل‌نگرانی برای جان خود - بلکه با نگرانی بی‌حد برای جان مردان تحت امرش - پذیرفت و به همین دلیل، بسیار مورد علاقه نیروهایش بود. سال بعد برای سفر به اعماق صحرای مراکش پیش‌قدم شد و همین عمل، او را در زمره

بزرگ‌ترین سیاحان آفریقا قرار داد. وی در لباس مبدل و به عنوان یک یهودی مراکشی، برای مدت یازده ماه در معرض خطر بود و به شهرهایی قدم می‌گذاشت که هیچ اروپایی جرئت پا نهادن به آنجا را نداشت. در ۱۸۸۵م به دلیل اشتیاق روزافزون خود به انزوا، سکوت و ساده‌زیستی در زندگی، به یک سفر جست‌وجوگرانه چهارماهه در بیابان جنوبی الجزایر کشانده شد و بعد از آن، به انجام دعوت دینی خود مصمم شد.

به نظر می‌رسد که در خلال این سفرهای انفرادی بوده که افکار او ابتدا به سمت خدا میل کرده است: احساس تقابل میان دیدگاه خودش و دیدگاه‌های مردم مسلمانی که به طور غریزی، همهٔ امور را به خدا منتسب می‌کردند و مسئله برجستهٔ زندگی‌شان نمازهای روزانه بود، افکار او را تحت تأثیر قرار داد. در سال ۱۸۸۶م بدون آرامش درونی و با تمجید و استقبال مردم پاریس، به آنجا بازگشت و اسقف هاولین را ملاقات کرد؛ آن مربی بزرگ قدیسان که صرفاً تعلیم نمی‌داد، بلکه خود «دین» بود و دوران درخشانی از زندگی‌اش را وقف تحصیل علم کرده بود تا کشیش یک کلیسای کوچک در پاریس شود؛ زیرا «می‌خواست در جان‌ها بنویسد». فوکالد با گذشته‌ای گناه‌آلود و بی‌توشهٔ ایمان، خود را در حضور انسانی ممنوع که ظاهری متین و باطنی ریاضت‌کشیده داشت و در توان جسمی و فکری با خودش برابری می‌کرد، دید؛ مردی که به روحی مقدس مبدل شده بود و زندگی‌اش یک سره هم‌دردی با ضعفا و دردمندان بود. تأثیر این دیدار عمیق بود و فوکالد، چند هفته پس از ملاقاتش، خود را تسلیم هاولین کرد و دوباره به کلیسا بازگشت.

وقف کامل خود در راه آنچه به عهده می‌گرفت و بی‌توجهی به رفاه شخصی و توان حیرت‌انگیز در تحمل سختی‌ها، که از فوکالد یک سیاح



بزرگ ساخته بود، اکنون در مسیری دینی به کار گرفته می شد. سال ها بعد او آشکار ساخت که در روز پس از تغییر کیش، احساس کرده که از سوی مسیح مورد خطاب واقع شده است تا نحوه زندگی او، یعنی فقر و فروتنی، را در پیش گیرد و او نیز بی هیچ وسوسه ای آن را پذیرفته است. پس از سفری به سرزمین مقدس<sup>۱</sup> تصمیم گرفت زندگی ای دینی پیشه کند و از این رو، به فرقه «ترابی ها»<sup>۲</sup> وارد شد. ورود به این فرقه به معنای قبول طاقت فرساترین زندگی ای بود که جامعه مسیحی کاتولیک امروز می تواند به فرزندان خود عرضه بدارد. در طول شش سالی که او به عنوان راهب، اکثر اوقات خود را در صومعه محقرانه اکبس<sup>۳</sup> در سوریه گذارند، این ماجراجوی تغییرکیش داده، به سرعت، در کسب قدرت معنوی رشد کرد. وی می گوید: «خدا سبب شد در تنهایی و سکوت تسلایی را بیابم که هیچ گاه نداشتم؛ من پیوسته با اویم و با کسانی که دوستشان دارم». در صومعه اکبس، او به زودی چهره یک قدیس را به خود گرفت. یکی از کسانی که در آنجا او را می شناخت، می گوید: «او به خدا اعتقاد ندارد - بلکه خدا را می بیند». او بدون اینکه دل آزرده و پریشان حال شود، ریاضت می کشید و به نظر می رسید بدون هیچ مشکلی و با کم ترین مقدار غذا و خواب - که برای دیگران ناممکن بود - زندگی را می گذراند.

اما حتی این زندگی ایثارگرانه نیز نتوانست رضایت خاطر او را فراهم آورد. او مشتاق یک تنهایی بزرگ تر و تحقیر بیشتر خود بود و سرانجام با

1. Holy Land

۲. Trappist؛ یک شاخه اصلاحی در فرقه سیستریان در مذهب کاتولیک، که توسط رانسه (Rance) در شهر نورماندی و در صومعه تراپ (La Trappe) ایجاد شد. این گروه به انجام ریاضات شاقه به منظور تأدیب نفس قائل بودند.

3. Akbes

کسب اجازه جدایی از فرقه خود، به ناصره<sup>۱</sup> رفت. در آنجا به تقلید از حیات باطنی مسیح، به مدت سه سال در فقری حقیرانه در باغ صومعه «پور کلارس»<sup>۲</sup> روزگار گذراند و در قبال کار، غذایی دریافت می کرد و تمام اوقات فراغت را به عبادت و مطالعه اختصاص می داد. قدیس یوحنا زربین دهان، قدیسه ترزا و قدیس یوحنا صلیبی نویسندگان عارفی بودند که به تبعیت از آنان، او نفس خود را شکل داد. آن سیاح مشهور و آن نجیب زاده برجسته و بی بندوبار، اینک در موقعیت مردی با پیشه ای عجیب و ظاهری آواره بود؛ اما آواره ای که تمام وجودش از محبت و آرامش منور بود؛ زیرا «در هر لحظه، چه در عبادت و مطالعه و چه در فعالیت و هر کار دیگری، با خدا متحد بود».

در سال ۱۹۰۰م، فوکالد به سفارش بزرگان دینی، به رم رفت تا برای کسب منصب کشیشی تحصیل کند. سال بعد بزرگترین آرزویش جامه عمل پوشید و به عنوان یک زاهد مبلغ به همان بیابانهای شمال آفریقا - که با تمام وجود آنها را دوست می داشت - بازگشت. در خلال خلوت گزینی ای که برای انتصاب خود داشت، احساس کرد که شبانی او باید «برای بیمارترین گوسفندان» و «محرومترین انسانها» باشد، و با شناخت اینکه مردم قبایل صحرای الجزایر محرومترین مردم هستند، تصمیم گرفت در نهایت فقر در میان آنها زندگی کند و انجیل را نه با کلام، که با زندگی خود اشاعه دهد. دیدگاه او ساده و متأثر از تعالیم حواریون بود. در پاسخ دعوت برای بازگشت به سرزمین مقدس به عنوان یک کشیش، او پاسخ داد: «انسان نباید به آنجا که زمینش بیشترین تقدس را دارد، برود؛ بلکه باید آنجا برود که جانها بیشترین نیاز را دارند».



پس از سه سال گوشه‌نشینی در صومعه کوچک خود - در بنی آبس<sup>۱</sup>، صومعه برادری - فوکالد دوست داشت خود را «برادر همگان» بداند اشتیاق قدیمی سیاح دیروز، شور و ذوق قدیس امروز را استحکام بخشید. از آنجا که همه تلاش‌هایش برای ترغیب دیگران به پیوستن به یک زندگی توأم با سختی و ریاضت شکست خورده بود، در کمال تنهایی، راه جنوب و منطقه «تامان‌راست»<sup>۲</sup> در صحرا را در پیش گرفت. در اینجا او به مثابه یک زاهد، در میان قبایل «توارگ»<sup>۳</sup> تا زمان ترور شدنش در سال ۱۹۱۶م زندگی کرد. متانت، عشق‌ورزی و خوش‌برخوردی، رویه‌های این زاهد بیابان‌گرد و عارف پیشرفته بود؛<sup>۴</sup> به طوری که مسلمانان متعصب و بدگمان، سریعاً با محبت، به او روی آوردند؛ همان‌طور که پیش‌تر سربازان بی‌دین مستقر در پادگان بن عباس به او عشق می‌ورزیدند. مسلمانان که در وجود او «یک انسان قدسی» را می‌دیدند، او را «شارل پارسا»<sup>۵</sup> نام نهاده بودند و هنگام بروز هر مشکلی به او رجوع می‌کردند و هنگام بیماری از او پرستاری می‌کردند. فوکالد، همچون هنری مارتین، گرو<sup>۶</sup> و دیگر عارفان محقق، به اهمیت انضباط فکری برای سلامت حیات نفس واقف بود و در طول مدت عزلت‌گزینی، بسی‌وقفه بر روی یک فرهنگ لغت زبان «تماچک»<sup>۷</sup> و امور دیگر کار می‌کرد. وی با استفاده از تیزهوشی و تجربه خاص خود، در جهت تأثیر گذاشتن بر امر تغییر دین مردم شمال آفریقا تلاش می‌کرد. به اعتقاد او، این کار باید بیشتر با نفوذ تدریجی در میان

1. Beni Abbes

2. Tamanrasset

3. Touareg

4. This Ferocious ascetic and advanced contemplative

۵. Marabout Charles (مأخوذ از کلمه عربی مرابط به معنای راهب و پارسا).

6. Grou

7. Tamachek

مردم و هدایت آنان به سوی حیات مسیحی توأم با محبت و دعا صورت گیرد. او می‌گوید: «من باید با فراموش کردن کامل خود، بهترین کار را برای (نجات) ارواح این مردم غیرمسیحی به کار گیرم»؛ و بهترین ابزارهایی که او برای این امر سراغ داشت، استفاده از نیروهای خالصانه معنوی - مثل عبادت، توبه، انجام اعمال نیک، مهربانی و تهذیب فردی - بود. وی می‌گوید: «با به کار بردن این امور و انجام آنها توسط خودم می‌کوشم تا دیگران را به کاربرد آنها وادارم».

جنبه عرفانی زندگی او عمیقاً پوشیده ماند و اساساً به کمک تأثیرات بیرونی اش شناخته شد. اما نامه‌ها و تأملات او، که پس از مرگش چاپ شده است، بخشی از آن احساس عمیق و واقع‌بینانه از مصاحبت الاهی را آشکار می‌کند؛ احساسی که تنهایی را برایش به بزرگ‌ترین منبع شور و نشاط تبدیل کرد و ظهور برجسته آن را در مراسم عشای ربانی متبلور می‌دید؛ زیرا او قبل از هر چیز، عارفی مسیح‌محور و پای‌بند به آیین‌ها بود. او به خواهرش می‌نویسد: «وقتی که عاشقیم، بیشتر از آنکه برای خود زندگی کنیم، برای محبوبمان زندگی می‌کنیم؛ و هر چه بیشتر عاشق باشیم، بیشتر پایه‌های زندگی مان را در کسی (یا چیزی) که به او عشق می‌ورزیم، قرار می‌دهیم»؛ و در نامه‌ای دیگر از صومعه خودش در صحرا به یک دوست می‌نویسد: «از اینکه بدون هیچ دوست یا پشتیبان روحی، تنها هستم، نگران مباش؛ من در یک آرامش بزرگ درونی به سر می‌برم. از این تنهایی رنج نمی‌برم و برایم شیرین است؛ زیرا من آیین عشای ربانی را دارم [...] خوشحالم و چیزی کم ندارم». وی در نامه‌ای که در اول دسامبر ۱۹۱۶م، تنها چند ساعت قبل از شهادتش نوشته است، می‌گوید:

وقتی کسی بتواند درد و رنج را تحمل کند و عشق بورزد، کار بیشتری هم می‌تواند انجام دهد؛ می‌تواند بالاترین کارهای



ممکن را در جهان انجام دهد. ما وقتی درد می‌کشیم، آن را احساس می‌کنیم؛ ولی وقتی عاشقیم، این‌گونه نیست که همواره آن را احساس کنیم و این، درد و رنج مضاعف است. اما ما می‌دانیم که می‌خواهیم عاشق باشیم و این خواهش درونی بر عشق‌ورزی، خود عین عشق‌ورزی است.

مشارکت چنین زندگی‌ای در گنجینهٔ جمعی جهان مسیحی البته نمی‌تواند تنها با موفقیت‌های بیرونی‌اش سنجیده شود. نادیده گرفتن زندگانی فوکالد برای عرف، کار ساده‌ای است. تعداد کسانی که به واسطهٔ او به آیین مسیحیت درآمدند، اندک بود؛ هرچند احتمالاً هر کسی که با او در تماس بود، از تأثیر روح عاشق و متواضع او دور نماند. اما کار واقعی او، همچون کار لوسی کریستین، در بین کسانی انجام پذیرفت که هرگز آنها را ندید و زندگی فوکالد به آنان ثابت کرد که عشق به خدا هنوز هم نیروی الهام‌بخش برای داشتن زندگی‌های توأم با فداکاری و قربانی کردن قهرمانانه آن را دارد و قابل مقایسه با زندگی کسانی است که در تاریخ قدّيسان، ما را به حیرت و خجلت وامی‌دارند.

آخرین نمونهٔ ما که برخوردار از این نیروی مداوم معنوی است، سادهو ساندرسینگ است که به خوبی برای همهٔ محققان انگلیسی تجربهٔ دینی شناخته شده است. از آنجا که وی هنوز در قید حیات است،<sup>۱</sup> البته نمی‌توانیم چشم‌اندازی از مسیر معنوی او ارائه کنیم؛ تنها می‌توانیم ویژگی‌هایی از او را که تاکنون در نیاکان معنوی‌اش مورد مطالعه قرار دادیم، در محیطی جدید نظاره کنیم. تنها از دیدگاه سنت نیست که سادهو

۱. این کتاب در سال ۱۹۲۵م منتشر گردیده و این عارف در آن زمان هنوز زنده بوده است.

مورد توجه ما قرار گرفته است؛ او به عنوان اولین عارف هندی از نوع مسیح‌محور، اهمیت خاص خود را دارد. او از دوران کودکی، در یک فرهنگ کهن دینی پرورش یافت که بی‌چون و چرا واقعیت وجود خدا و نیاز آدمی به او را پذیرفته بود. به عنوان یک پسر بچه، آیین یوگا را - که از روش‌های قدیمی عرفان هندی است - آموخت و بدین ترتیب، هنر تمرکز حواس را فرا گرفت. این هنر در طول مدت حیات مسیحی‌اش به او کمک بسیار کرد. اما خدا باوری آیین هندو، حتی در بهترین صورتش، در سیراب ساختن عطش او برای ایجاد ارتباط شخصی با خدا ناکام ماند؛ در حالی که در مورد آیین مسیحیت، او همچون پولس قدیس، از مسیحی شدنش، به جز انزجار و تنفر احساس دیگری نداشت. تغییر کیش او به مسیحیت که به طور غیرمنتظره - و در حالی که شانزده سال بیشتر نداشت و آشفته‌گی دینی‌اش به حد اعلای رسیده بود - رخ داد، بی‌اختیار ما را به یاد وضعیت آن حواری<sup>۱</sup> بزرگ می‌اندازد. ساده‌گو که تقریباً ناامید و مأیوس شده بود، برای کسب یقین نسبت به خدا، در حال عبادت بود. وی می‌گوید:

در ساعت چهاروسی دقیقه بعد از ظهر چیزی دیدم که ابداً سابقه‌ای ذهنی از آن نداشتم. در اتاقی که مشغول عبادت بودم، نور عظیمی دیدم. تصور کردم اتاق آتش گرفته است. به اطراف نگاه کردم؛ اما اثری از آتش نیافتم. بعد به ذهنم آمد که این نور باید پاسخی از سوی خدا به من باشد. آن‌گاه همان طور که دعا می‌کردم و به آن نور خیره شده بودم، هیئت عیسی مسیح را دیدم [...] سپس این فکر به ذهنم خطور کرد که عیسی مسیح نمرده است، بلکه زنده است و این باید خودش باشد. پس به پایش

۱. منظور پولس رسول است.



افتادم و در سایه آن، این آرامش شگرف را به دست آوردم؛  
آرامشی که هیچ جای دیگری نمی توانستم به دست آورم.

به خاطر ایمان تازه اش، او خیلی زود مورد آزار و شکنجه قرار گرفت. خانواده اش که از ثروتمندان فرقه سیک<sup>۱</sup> و دشمن مسیحیت بودند، ابتدا سعی کردند او را به زور به آیین خانوادگی بازگردانند و چون موفق نشدند، تلاش کردند مسمومش کنند و سرانجام او را از خانه بیرون کردند تا طعم فقر را بچشد. او به یک سادهوری مسیحی<sup>۲</sup> یا «انسان مقدس» تبدیل شد؛ در حالی که خود را وقف عبادت و تأمل کرده بود. از روستایی به روستایی دیگر سرگردان بود و از راه صدقه امرار معاش می کرد. سپس به عضویت یک مؤسسه دینی در هند درآمد که در راستای اهداف مسیحیت فعالیت می کرد؛ زندگی تبلیغی و سیار فرانسیس قدیس - که برایش احترام عمیقی قائل بود - و ریچارد رول را در محیطی شرقی در پیش گرفت. همچون فرانسیس قدیس، او یک مبلغ غیرکشیش باقی ماند. کوشش او برای تربیت پیروان فرقه های مختلف، او را به این باور رساند که چقدر میان دیدگاه و روحیه او با ساختار کلیسایی مسیحیت جدید مغایرت وجود دارد. او در سازمان های دینی هیچ جاذبه ای برای خویش نمی بیند و احساس نمی کند که لازم است گروهی از شاگردان را به دور خود جمع کند یا کلیسایی را بنا نهد. همچنین انحصارگرایی متقابل جوامع مختلف مسیحی، برای او غیرقابل فهم است. او هنگامی که به موضع غیرفرقه ای کشیده شد، به نحو قاطعی اظهار می داشت: «فرزندان خدا

1. Sikh

۲. در آیین هندو، انسان پاک و مقدس را سادهور می گویند.

بسیار عزیز، ولی بسیار عجیب‌اند؛ بسیار خوب، اما شدیداً تنگ‌نظرند». حقیقت آن است که حیات عرفانی ساده‌و از چشمه‌ای سیراب می‌شود که از مناقشه‌های الاهیاتی فاصله زیادی دارد؛ حیات عرفانی او اساساً مولود یک عرفان بی‌واسطه شخصی نشئت‌گرفته از عهد جدید، و تداوم‌بخش سنت پولسی است که ارتباطی بی‌واسطه با مسیح بزرگ دارد. شاید امروزه بازگشتی کامل به شرایط اولیه، برای عارفی که در دامن مسیحیت به دنیا آمده است و در واقع، برای ذهن انسان غربی، ناممکن باشد. آن سادگی و شادابی که توسط آن، سخنان پولس قدیس به واسطه این آخرین خلف معنوی‌اش جامه عمل پوشید، تا حدودی، نتیجه پیوستگی میان این روح شرقی و یک ایمان شرقی است. سهم بزرگ ساندرسینگ در تجربه عرفانی مسیحیت، از آنجا ناشی می‌شود که هر کجا شرایط ضروری فراهم باشد، پر رمز و رازترین نویده‌های انجیل، هنوز هم به طور واقعی، صورت عملی به خود می‌گیرد؛ و این امر از ساندرسینگ شخصیتی می‌سازد که سزاوار است بررسی ما درباره «عارفان جامعه مسیحی» با او به انجام رسد.

تجربه عرفانی ساده‌و، همچون تجربه پولس هم مسیح‌محور و هم توأم با خلسه است. او نیز از فراوانی «مشاهدات و الهامات» سخن می‌گوید؛ اتهاماتی که خود به کمک آنها، نیرو، حیات و معرفتی تازه از جهان معنوی به دست می‌آورد. او با اصطلاحات برگرفته از نامه‌های پولس — گرچه نه خطاب به عموم — از حقایقی که به او در «آسمان سوم» الهام شده است، سخن می‌گوید؛ جایی که هر چیزی بی‌وقفه به پرستش مشغول است و کسی محبت و مکنونات قلبی خویش را مخفی نمی‌دارد. وی می‌گوید:



غالباً هنگامی که از حالت خلسه بیرون می‌آیم، فکر می‌کنم همه مردم باید کور باشند که آنچه را من می‌بینم، نمی‌بینند. همه چیز کاملاً واضح و نزدیک است [...] به هیچ زبانی نمی‌توان آنچه را من در عالم معنا می‌بینم و می‌شنوم، بیان کرد.

با وجود این، یک احساس صمیمی از استقرار حق تعالی در وجودش، این دریافت‌های متعالی را اعتدال می‌بخشد. اگرچه آسمان سوم غیر قابل وصف است، اما او انتظار دارد که در قلب هر مسیحی، آسمان اول را که همان آرامش و نشاط باطنی است، همچنان که در وجود خویش یافته است، بیابد: «من پرسیدم، مقرر خداوند کجاست؟ او در کجا استقرار دارد؟ آنان به من پاسخ دادند که او در قلب هر که دوستش دارد، جای دارد». عبادت و تأمل روزانه - که هیچ‌گاه کمتر از دو ساعت نبود و غالباً چهار ساعت یا بیشتر طول می‌کشید - نوید این تجربه است که او آنها را همچون نفس کشیدن برای ادامه حیات خود لازم می‌شمرد. به علاوه، زندگی او نشانگر حیاتی پر فعالیت و حتی پر مخاطره است. وی به غیر از فعالیت‌های دینی در هند، سفرهای تبلیغی پر خطری را هم به تبت و هیمالیا انجام داد و آزار و اذیت‌ها را تحمل نمود و به صورت معجزه‌آسایی از مرگ‌رهایی یافت. بنابراین شاید نسبت به دیگر عرفای تاریخ مسیحیت، وابستگی کمتری به سنت مکتوبات کلیسا داشته باشد و اگر از کتاب مقدس و کتاب تقلید از مسیح<sup>۱</sup> - که تأثیر زیادی بر او دارند - بگذریم، وی از راه و روش خود، به یک تجربه و نظرگاه معنوی رسیده است؛ یعنی رابطه دوطرفه با خدا، که اصولاً با تجربه و دیدگاه‌های دیگر

۱. Imitation of Christ؛ کتابی مربوط به قرن چهارده یا پانزده میلادی و منسوب به توماس

افراد بزرگ خانواده «عارفان مسیحیت» همسان است. همچون آنان، او یک زندگی متعادل آمیخته با کار و تأملات عرفانی دارد و به نظر می‌رسد قادر است ادراک پرشور خود از حق تعالی را به دیگران تسری بخشد. از این جهت، او در روزگار ما همچون قدّيسان قرون اولیّه مسیحیت، به وضوح، بر واقعیت دو عنصر تجربه و توان معنوی، که عارفان بزرگ مسیحی را به «اعضای حیات بخش کلیسای مقدس»<sup>۱</sup> بدل می‌کند، گواهی می‌دهد.



منابعی برای مطالعه بیشتر:

Bazin, R, *Charles de Foucauld*, London, 1923.

Borsi, G, *A Soldier's Confidences with God*, New York, 1918.

Klein, F, *Madeleine Sémer, Convertie et Mystique*, 16th edition, Paris, 1924.

Lucie-Christine, *Spiritual Journal of*, London, 1915.

Rowntree, J. W, *Mah's Relation to God*, London, 1917.

Streeter, B. H. and A. J. Appasamy, *The Sadhu: a Study in Mysticism and Practical Religion*, London, 1921.



## نمایه

|                                   |                                |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶    | آ                              |
| ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸      | آبای اولیه یسوعی، ۲۳۱          |
| ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۳      | آبای صحرا، ۷۳، ۷۴              |
| ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۰      | آبای کلیسا، ۷۱، ۹۷             |
| ۲۲۳، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۱۵، ۳۰۴           | آپولون، ۵۸                     |
| آگوستین بیکر، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۲       | آتن، ۶۵                        |
| آلبرتوس کبیر، ۱۷۸                 | آدورنا، کاترین، ۲۱۴            |
| آلکانتارایی، پیترو، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸ | آرنالدو، ۱۳۴، ۱۳۷              |
| آلمان، ۱۷۷، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۹۱، ۲۹۷    | آسیای صغیر، ۵۲، ۷۲، ۳۱۱        |
| آمبروز، ۷۹، ۸۳                    | آفریقا، ۵۹، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵ |
| آمریا، ۴۴                         | ۸۶، ۸۷، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸          |
| آمریکا، ۲۹، ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۷    | آکسفورد، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴         |
| آموزه انجیلی، ۱۴۰                 | آکوییناس، ۷۵، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۸۶    |
| آنتونی، ۷۳، ۸۴                    | ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۴۳                  |
| آنجلافلینیوی، ۱۵، ۳۵، ۱۱۹         | آگوستین، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۰، ۳۲    |
| ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴      | ۴۰، ۴۹، ۵۴، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۷۸ |



|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| اسپانیا، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۲،    | ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،   |
| ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۶۳، ۳۰۹              | ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۹، ۲۱۲، ۳۱۹         |
| اسپلو، ۱۳۶                      | آنجلامریسی، ۲۶۶                 |
| استراسبورگ، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶       | آنسلم، ۹۸، ۱۵۸                  |
| استوارت، جنت، ۳۱۷               | آولانا، فوتته، ۹۷               |
| استیا، ۸۵، ۹۷                   | آویلا، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۴۱       |
| استیفان، ۴۷، ۴۸، ۴۹             | آویلائی، خُوان، ۲۲۸             |
| اسحاق، ۶۱، ۲۷۱                  | آوینیون، ۱۵، ۲۰۴، ۲۱۰           |
| اسفار خمسہ، ۴۰                  | ۱                               |
| اسکات، جان، ۹۲                  | ابراہیم (پیامبر)، ۶۱            |
| اسکندر مقدونی، ۶۵               | آبرلند، ۱۸۴                     |
| اسکندریہ، ۷۱                    | ابر نادانی، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۹، |
| اسلامبول، ۹۲                    | ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴                   |
| اسلسر، ماری، ۳۱۷                | اینر، کریستینا، ۱۸۴             |
| اسماعیل، ۶۱                     | اتحاد الاهی، ۲۳۸، ۲۴۱           |
| اسیکس، ۲۵۰                      | اتحاد با خدا، ۵۵، ۱۱۱، ۲۶۷      |
| اشعیا، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵       | اتحاد باطنی، ۲۷۵                |
| اصلاح دینی، ۲۴                  | اتحاد عرفانی، ۳۰۲               |
| اعترافات، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۴،   | احیای انجیلی، ۳۰۵               |
| ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۷۰                 | ادوارد اول، ۱۵۳                 |
| اعمال رسولان، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰،   | ادوارد سوم، ۱۶۸                 |
| ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۵                  | ارادہ الاهی، ۴۸، ۵۲، ۱۰۲، ۲۰۶   |
| افلاطون، ۳۴، ۲۹۱، ۳۰۶           | ارتدوکس، ۷۴                     |
| افلاطونیان کمبریج، ۲۷۹، ۲۹۱،    | ارسطو، ۳۳، ۷۵، ۸۳، ۱۴۹          |
| ۲۹۲                             | ارسولین، ۲۶۶                    |
| اکبس، ۳۲۶                       | ارمیای نبی، ۴۱، ۴۴              |
| اکهارت، (مایستر)، ۹۴، ۱۷۷، ۱۷۸، | اریگنا، ۱۷۸                     |
| ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵،   |                                 |

- ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۹،  
 ۲۰۰، ۲۸۴، ۲۸۹  
 الاهیات آلمان، ۱۸۴، ۲۸۰  
 الاهیات آلمانی، ۱۷۷  
 الاهیات جزمی، ۱۸  
 الاهیات طبیعی، ۱۸  
 الاهیات عرفانی، ۱۸، ۷۲، ۱۰۶،  
 ۱۵۹، ۲۱۸  
 الاهیات وحیانی، ۲۵۷  
 الجزایر، ۸۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷  
 الهامات، ۱۴۵، ۲۱۳  
 الیزابت استاگلین، ۱۹۲، ۱۹۶  
 الیزابت دولا ترینیت، ۳۱۷  
 الیزابت فرای، ۵۹، ۳۰۳  
 ام. دو بورنی یر، ۲۴۹  
 انشادها (تاسوعات)، ۸۲  
 اناجیل هم‌نوا، ۳۹، ۴۵  
 انبیای بنی اسرائیل، ۴۱، ۴۶، ۴۸  
 انجمن اراتوری، ۲۵۷  
 انجمن دوستان خدا، ۲۴، ۱۹۰  
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۶  
 انجمن فیلادلفیا، ۲۹۳  
 انجمن نام مقدس، ۳۲  
 انسان کامل، ۲۱، ۳۴، ۸۲  
 انطاکیه، ۷۴  
 انکار نفس، ۲۳۲، ۲۶۰  
 انگلستان، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۹، ۹۸  
 ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۷۷، ۲۴۰، ۲۴۷
- ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۱۰  
 انگلیکن، ۲۹۱  
 ائیت، ۲۱۸  
 اوراتورین‌ها، ۲۶۹  
 اورشلیم، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۶۵  
 اوروسکو، ۲۲۴  
 اورینگن، ۷۱، ۷۲  
 اوسونا، ۲۲۸  
 اوفیدایی، کنراد، ۱۲۵  
 اولیور، ۲۶۹  
 اومبریا، ۱۳۴  
 اویکن، ۷۸  
 اهل تسلیم، ۲۵، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۳  
 ایتالیا، ۱۵، ۲۵، ۵۸، ۸۵، ۹۷، ۱۰۶  
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۷۷  
 ۲۱۰، ۲۴۸، ۲۶۶، ۲۷۴  
 ایران، ۳۰۹  
 ایگناتیوس، ۱۹، ۵۹، ۲۰۳، ۲۲۳  
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱  
 ۲۴۳، ۳۰۹  
 ایلیا، ۴۱
- ب  
 باتلر، ۷۵  
 بارسلونا، ۲۲۵  
 بارناایت، ۲۷۴  
 باسل، ۱۸۶  
 باطن‌بینی، ۱۸۳



|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| بانیان، جان، ۲۸۰             | بورسی، جوزوئه، ۳۱۳            |
| باواریا، ۱۸۳                 | بورگاندی، ۲۶۳                 |
| برمودا، ۲۹۷                  | بورینان، آنتوانت، ۲۷۲         |
| برمون، ۲۷۱                   | بومه، یاکوب، ۲۰، ۲۷۹، ۲۸۰     |
| برنارد، ۵۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵ | ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸  |
| ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ | ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶  |
| ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸ | ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴                 |
| ۱۶۳، ۱۸۶                     | بونائتورا، ۱۴۹                |
| بروکسل، ۱۹۶                  | بیت اللحم، ۷۴                 |
| برول، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸     | بیت عنیا، ۸۷                  |
| ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳           |                               |
| برونو، ۲۴۰                   | پ                             |
| بریتانیای کبیر، ۱۰۹          | پاپ دهم، ۲۷۰                  |
| بریجت، ۲۰۴                   | پاراسلسوس، ۲۸۹                |
| برینرد، دیوید، ۳۰۶           | پاریس، ۵۹، ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۷۸      |
| بساطت ذات، ۱۹۹               | ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۰۹  |
| بلژیک، ۱۷۷                   | ۳۲۵                           |
| بلیک، ویلیام، ۴۰، ۲۷۳، ۳۰۳   | پاسکال، ۱۱۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۷۰    |
| بندتو، ۵۸                    | ۲۷۲، ۳۱۵                      |
| بندیکت، ۵۸، ۷۵               | پتینانو، پی‌یر، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷ |
| بندیکت کانفیلد، ۲۵۰          | ۱۳۲                           |
| بنی آبس، ۳۲۸                 | پتینانوی، ۱۲۷                 |
| بنیادها، ۲۳۵                 | پردیج، ۲۹۳                    |
| بنی اسرائیل، ۱۰۱، ۱۱۲        | پروتستان، ۲۰۴، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰  |
| بنیامین صغیر، ۱۰۷            | ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۵            |
| بنیامین کبیر، ۱۰۷            | پروکلوس، ۹۲                   |
| بنینکاسا، کاترین، ۲۰۶        | پطرس، ۵۲، ۲۱۱                 |
| بورخای حکیم، ۲۲۷             | پُل، وَنسان دو، ۲۵۱، ۲۵۸      |

- پنسیلوانیا، ۲۹۳  
 پِن، ویلیام، ۲۹۳، ۲۹۸  
 پوئاره، پیتر، ۲۷۲  
 پورت رویال، ۲۵۱  
 پوردیج، ۲۹۳  
 پِولس، ۷، ۲۴، ۲۸، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۳۱  
 پیتر، ۲۲۸  
 پیوریتن، ۲۹۱، ۲۹۵  
 ت  
 تئودوریک، ۱۲۹  
 تئودوزیوس، ۷۹  
 تئوسوفی، ۲۸۹  
 تامان راست، ۳۲۸  
 تاولر، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۸۹  
 تأملات انتزاعی، ۲۷۰  
 تأملات جذبه‌ای، ۲۶۳  
 تأملات عرفانی، ۸۷، ۱۱۴، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۲۳، ۳۳۵  
 تأملات معنوی، ۲۶۳، ۲۶۸  
 تبت، ۳۳۴  
 تثلیث، ۱۸، ۱۳۶، ۲۱۳  
 تجربه عرفانی، ۶۴، ۱۰۸، ۲۵۶، ۳۱۹  
 تجربه‌های سری، ۶۴  
 تجربه انجیلی، ۳۲  
 تجربه بی‌واسطه، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۴۰، ۴۲، ۷۰، ۸۸، ۹۷  
 تجربه جمعی، ۱۸۴  
 تجربه حضور خدا، ۲۶۲  
 تجربه دینی، ۱۱، ۲۵، ۳۱، ۱۷۹، ۳۳۰  
 تجربه شهودی، ۲۸۹  
 تجربه معنوی، ۱۷۸، ۲۵۸  
 تجسد، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۰۲  
 تجلی، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۳، ۴۷، ۴۲، ۱۵۶، ۳۲۳  
 تجلیات عشق الاهی، ۱۶۹  
 تجلی محبت، ۲۸۴  
 تدهین، ۱۳۹  
 «تراپی‌ها»، ۳۲۶  
 تراهرن، ۲۹۱، ۲۹۲  
 تر تولیان، ۷۲  
 ترزا، ۱۹، ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۵۵، ۸۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۳۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۹۷، ۳۱۹



|                                       |                                                          |
|---------------------------------------|----------------------------------------------------------|
| ۳۲۷                                   | ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۱                             |
| ترزای فرانسه، ۲۵۱، ۲۶۶                | ۲۴۲                                                      |
| ترک تعلقات، ۶۰، ۷۱                    |                                                          |
| ترک نفس، ۶۴، ۱۴۰                      | ج                                                        |
| تُرُوبادور، ۱۲۱                       | جامعه قدّيسان، ۲۳                                        |
| تُرورو، ۳۰۵                           | جتسيماني، ۱۲۳                                            |
| تزکيه، ۲۳، ۳۳، ۷۴، ۱۰۸، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۲۰ | جذبّه، ۱۸، ۴۱، ۵۳، ۵۴، ۱۵۳، ۲۹۶، ۲۸۳، ۲۴۳، ۲۳۱، ۱۸۶، ۱۸۰ |
| تسالونيا، ۷۹                          | جروم، ۱۵۲                                                |
| تسليم، ۲۳۸، ۲۷۲، ۲۹۴                  | جماعت اهل توکل، ۲۴۷                                      |
| تعميد، ۴۷                             | جماعت عيسوی، ۱۹، ۵۹، ۲۲۶                                 |
| تعميدی، ۲۸۰                           | ۲۲۷                                                      |
| تعويذ يا تذکره، ۲۷۱                   | جماعت يسوعی، ۲۴۰                                         |
| تقدّس، ۲۹، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۷۴، ۸۵         | جنگ های صليبي، ۱۸۵                                       |
| ۱۰۴، ۱۳۵، ۱۹۷، ۲۵۲، ۲۵۵               | جنوآ، ۲۱۶، ۲۱۷                                           |
| تقرّب، ۱۴۲                            | جولييان، ۳۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰                               |
| تقليد از مسيح، ۳۳۴                    | ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳                                            |
| تکامل معنوی، ۴۶، ۶۱، ۷۴، ۳۱۵          | چ                                                        |
| تماچک، ۳۲۸                            | چلستينو، ۱۳۹                                             |
| تن تاب، ۱۱۴                           | ح                                                        |
| توبه، ۷۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۵۳          | حزقيال نبی، ۴۱                                           |
| ۲۱۲، ۲۱۶، ۳۲۴، ۳۲۹                    | حضور الاهی، ۲۱۷، ۲۶۴، ۳۲۱                                |
| توتونیک، ۱۸۵                          | ۳۲۴                                                      |
| تورگارتون، ۱۶۴                        | حضور خدا، ۱۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۱                              |
| توکات، ۳۱۱                            | ۱۸۷، ۳۲۱                                                 |
| تولدو، ۲۳۳، ۲۴۱                       | حکمت جاودانه، ۱۸۸                                        |
| تولوز، ۲۴                             |                                                          |
| تهذيب، ۳۴، ۳۵، ۴۶، ۵۲، ۷۶، ۸۸         |                                                          |

|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| خ                            | حلول در خدا، ۱۰۷               |
| خشیت، ۳۳، ۴۴، ۶۱، ۹۲         | حواریون، ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۶۵، ۱۲۳   |
| خلسه، ۱۳، ۲۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۹ | ۱۶۶، ۲۹۷، ۳۲۷                  |
| ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۸، ۱۰۷، ۱۲۴ | حیات، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶       |
| ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۳ | ۲۳۴، ۲۳۱                       |
| ۱۸۴، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳ | حیات باطنی، ۱۹، ۴۱، ۵۱، ۵۵، ۶۲ |
| ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵ | ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۸۷، ۹۸، ۱۲۳، ۱۵۷   |
| ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶ | ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۹   |
| ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۹۵ | ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۱۴                  |
| ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۴           | حیات خدا، ۳۰۴                  |
| خلوت‌گزینی، ۱۶۶              | حیات درونی، ۳۰۰                |
| خوئان اهل لوس آنجلس، ۲۲۴     | حیات روح، ۲۵۳، ۲۵۵             |
| خواهران تواب پیرو قدّیس      | حیات روحانی، ۲۳۰               |
| دومینیک، ۲۰۵                 | حیات رهبانی، ۷۶                |
| خوف، ۸۲، ۱۳۴، ۱۴۰            | حیات سُرّی باطنی، ۱۹           |
| د                            | حیات عرفانی، ۱۳۲، ۱۹۱، ۱۹۶     |
| دامیان، پیتِر، ۹۷            | ۲۰۳، ۲۳۲، ۲۵۹، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۳۳   |
| دانه، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۳، ۳۱۵     | حیات معنوی، ۱۳، ۲۷، ۲۸، ۳۴     |
| داود، ۱۷۲، ۲۳۹               | ۴۶، ۵۷، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۹۰     |
| دایسمان، ۵۰                  | ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۲   |
| دربارۀ ایمان، ۷۹             | ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱   |
| درون‌گرایی، ۲۹۴              | ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۵   |
| در یک شب ظلمانی، ۲۴۱         | ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹   |
| دکارت، ۲۹۱                   | ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۲   |
| دمشق، ۴۰، ۴۴، ۶۱             | ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۲۳        |
| دنيس، ۱۹۴                    | حیرت، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳   |
|                              | ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۵  |
|                              | ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۹۷             |



۲۱۵، ۲۳۹، ۲۶۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۴

۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۲

رول، پیرو، ۱۶۷

رول، ریچارد، ۱۹، ۲۱، ۳۲، ۷۳

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۰۴

۳۳۲

رویسبروک، ۱۴، ۳۲، ۳۳، ۶۵، ۹۲

۱۰۰، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۶

۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۱۷

۲۲۴، ۲۶۹، ۲۹۲

رهایبی کامل، ۲۶۳

رهبانی، ۲۵۷

ریاضت، ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۲

۲۵۶، ۲۶۲، ۲۷۴، ۳۲۸

ریاضت‌های معنوی، ۲۲۵، ۲۲۶

ریچارد، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷

۱۰۸، ۱۱۱، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۰۰

۲۶۵

ریشل، ۲۷۰

رؤیت باطنی، ۱۹۹

ز

زبان اُک، ۱۲۱

زوزو، ۴۸، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲

۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۴

دوبرول، پی‌یر، ۲۴۷، ۲۵۰

دو ژوزوس، آنتوانت، ۲۴۹

دوستان خدا، ۷۰، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴

۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۴

دولنکارناسیون، ماری، ۲۴۷، ۲۵۱

۲۶۵، ۲۶۸

دوم کلود، ۲۶۸

دومینیکن، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶

دومینیکیان، ۱۵، ۲۴، ۵۸، ۲۴۰

دوناتیان، ۸۷

دیژون، ۲۵۷

دیونسیوس آریوپاگوسی، ۶۹، ۹۲

۹۳، ۹۴، ۱۳۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۸

۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۹۲

ر

رانسه، ۳۲۶

راونا، ۹۷

راونتری، جان ویلهلم، ۳۱۳، ۳۱۶

راه کمال، ۲۳۵

رایموندو، فرا، ۲۰۷

راینلند، ۱۸۳

رم، ۵۹، ۲۵۱، ۲۷۰

رمزآلود، ۱۸۰

رواقیون، ۳۴

روبر، ۱۰۸

روح القدس، ۲۴، ۴۱، ۵۶، ۵۷، ۱۱۲

۱۲۶، ۱۳۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۱۱

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| سومالی، ۳۰۹                     | زهدگرایی، ۷۴، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۸۲  |
| سونیس، ۱۹۶                      | ۱۹۰                          |
| سیانوس، پوتتی، ۸۴               |                              |
| سیانوس، سمپلی، ۸۳               | ژ                            |
| سیتو، ۱۰۸                       | ژاپن، ۳۰۹                    |
| سیراخ، ۱۴۰                      | ژیل، ۱۲۵                     |
| سیران، ۲۵۱، ۲۷۰                 |                              |
| سیسترسی، ۱۰۹، ۲۵۱، ۳۲۶          | س                            |
| سیسترسیان، ۱۰۸                  | سادهو ساندرسینگ، ۳۱۳، ۳۱۸    |
| سیک، ۳۳۲                        | ۳۳۳، ۳۳۰                     |
| سیلیسیا، ۲۸۱                    | ساره، ۶۱                     |
| سیلیسوس، آنگلوس، ۲۷۹، ۲۹۰       | ساکاس، آموناس، ۷۱            |
| سیمون، چارلز، ۳۰۶               | ساکسونی، ۲۸۱                 |
| سی‌ینا، ۱۲۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶      | سالک، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۷۶، ۱۶۵    |
|                                 | سالکان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۱   |
| ش                               | ۱۵۹، ۱۶۵                     |
| شائول، ۴۹                       | ساندرسینگ، ۳۳۳               |
| شانتال، ژان فرانسوادو، ۲۴۷، ۲۵۱ | سرافین، ۴۳                   |
| ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲    | سرودهای روحانی، ۲۴۴          |
| ۲۷۴                             | سسلیلیا فلورانسی، ۱۳۲        |
| شفلر، ۲۹۰                       | سلوک، ۲۷، ۳۳، ۷۵، ۱۲۳، ۱۲۵   |
| شفلر، یوهان، ۲۹۰                | ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۲، ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۴۴ |
| شلی، ۱۵۷                        | ۲۸۰                          |
| شهود، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۴۰، ۴۲     | سمر، مادلین، ۳۱۷             |
| ۴۴، ۵۰، ۵۶، ۶۵، ۷۶، ۸۱، ۸۶، ۹۹  | سموئیل، ۴۱، ۱۰۱              |
| ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵    | سوئیس، ۱۸۳، ۲۴۰              |
| ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۰۶، ۲۰۷    | سوریه، ۳۲۶                   |
| ۲۵۳، ۲۵۶، ۳۰۲، ۳۱۶              | سولپیس، ۲۶۹                  |



|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| شهود باطنی، ۲۵۳، ۳۰۱         | ظلمت باطنی، ۲۳۶              |
| شهود بی واسطه، ۱۰۲           |                              |
| شهود درونی، ۳۰۱              |                              |
| شهود عرفانی، ۹۰              |                              |
| شیراز، ۳۱۰                   |                              |
| شیطان، ۱۳۳                   |                              |
| ص                            |                              |
| صحرا، ۳۰۹                    | عبادت ذهنی، ۲۲۷              |
| صخره‌های نه گانه، ۱۸۴        | عبادت عرفانی، ۲۳۴            |
| صعود از مونت کرمل، ۲۴۲       | عربستان، ۵۲، ۸۵              |
| صعود روح، ۹۳                 | عروج ذهن، ۱۰۶                |
| صلیب، ۵۰، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۱ | عروج روح، ۲۶، ۹۲             |
| ۱۹۳، ۱۸۵، ۱۴۸                | عروج روحانی، ۱۴۱             |
| صومعه اکبس، ۳۲۶              | عزالت، ۲۳، ۵۵، ۷۴، ۱۲۰، ۱۲۵  |
| صومعه بندیکتی، ۱۰۳           | ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۲۵ |
| صومعه پورت رویال، ۲۶۹، ۲۷۰   | ۲۳۲، ۲۳۵                     |
| صومعه پورکلارس، ۳۲۷          | عشای ربّانی، ۲۱۵، ۲۱۹        |
| صومعه سنت ویکتور، ۹۷، ۱۰۵    | عشق ابدی، ۱۴۲                |
| ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۰      | عشق الاهی، ۲۹۶، ۳۱۷          |
| صومعه قدّیس ژوزف، ۲۳۲، ۲۳۵   | عشق خدا، ۲۶۱                 |
| صومعه هلفلد، ۱۰۳، ۱۰۴        | عهد جدید، ۳۳، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۷۱ |
| صومعه تجسّد، ۲۳۲، ۲۴۱        | ۱۴۶، ۳۱۸، ۳۳۳                |
| صومعه سنت دمیانو، ۵۰         | عهد قدیم، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵ |
| طریق عبادت، ۲۷۵              | ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۷۲                |
| طلوع فجر، ۲۸۴                | عید پاک، ۳۱                  |
| ظ                            | عید صعود مریم، ۱۲۴           |
| ظلمت الوهی، ۹۲               |                              |

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| فرانکفورت، ۱۸۵                 | غ                               |
| فردریک سوم، ۲۹۰                | غزل سلیمان، ۱۱۲، ۲۴۱            |
| فروریوس، ۸۲، ۸۳                | غزل غزل‌ها، ۱۱۲                 |
| فلاندرز، ۱۷۷، ۱۸۱              | غلاطیه، ۵۲، ۶۰                  |
| فلورانس، ۱۵، ۲۴، ۱۰۶           |                                 |
| فلوین، ۳۴، ۷۱، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۹۲  | ف                               |
| ۲۹۲                            | فاکس (جورج)، ۲۱، ۲۴، ۲۹، ۵۶     |
| فنون، ۲۰، ۳۱، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۷۵    | ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸    |
| ۳۰۰، ۲۷۶                       | ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳                   |
| فوکالد، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۴     | فرانسوا دو سال، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳   |
| ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰             | ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳    |
| فوکالد، ویکوت دو، ۳۱۷، ۳۲۴     | ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴                   |
| فولینیو، ۱۵، ۳۵، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۱ | فرانسه، ۲۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱  |
| ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷                  | ۱۷۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰    |
| فولینیوی، آنجلا، ۱۳۱           | ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۹۹    |
| فیچ، ویلیام، ۲۵۰               | ۳۱۷                             |
| فیض، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۴        | فرانسیس خاویئر، ۳۰۹             |
| ۲۷۰، ۲۸۸، ۳۰۹                  | فرانسیس (قدیس)، ۱۹، ۲۹، ۴۴      |
| فیضان، ۱۵۶                     | ۴۸، ۵۰، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱      |
|                                | ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷    |
| ق                              | ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۳    |
| قرنتیان، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۴    | ۱۷۷، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۹۵    |
| قسططنیه، ۱۴۵                   | ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۳۲                   |
| قلب خدا، ۲۸۴                   | فرانسیسیان، ۲۴، ۳۵، ۴۴، ۵۸، ۱۱۹ |
| قلب مقدس، ۱۰۴                  | ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱    |
| قلعه درونی، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱ | ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۸    |
| قواعد اولیه سلوک، ۱۲۵          | ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۲۸، ۲۵۰    |
| قواعد رهبانی اگوستین، ۱۰۵، ۱۶۴ | ۲۹۹                             |



|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| قواعد سیر و سلوک، ۷۵           | کرنلیوس یانسن، ۲۷۰            |
| ک                              | کرواسی، ۱۱۰                   |
| کاپوسن، ۲۵۰                    | کریستین، لوسی، ۱۹، ۳۱۳، ۳۱۸   |
| کاترین جنوبی، ۱۶، ۳۰، ۳۲، ۶۵   | ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۳۰       |
| ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹             | کلر، ۱۲۶                      |
| کاترین سی‌ینایی، ۱۵، ۳۲، ۴۲    | کلروو، ۵۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲      |
| ۱۱۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۹۷        | کلکته، ۳۰۸                    |
| کاتولیک، ۱۱۹                   | کلمنت اسکندران، ۷۱            |
| کارتوزی، ۲۴۰                   | کلمه خدا، ۱۱۳، ۱۱۴            |
| کاساله، ابریتنو، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱ | کلن، ۱۷۸، ۱۸۶                 |
| ۱۳۲، ۱۴۰                       | کلیسای اراتوری، ۲۵۰           |
| کاستلو، ۲۱۴                    | کلیسای باسیلیکا، ۱۳۶، ۱۳۷     |
| کاسین، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۹۱  | کلیسای جامع قدیس گودول، ۱۹۶   |
| ۱۱۲                            | کلیسای عالی، ۳۰۳              |
| کاسینو، مونت، ۵۸               | کلیسای متدیست، ۳۱۰            |
| کالون، ۲۸۰                     | کمال الاهی، ۱۳۸، ۲۱۴          |
| کانادا، ۲۶۶                    | کمبریج، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۶    |
| کاندرن، شارل دو، ۲۵۱، ۲۶۹      | کمپیس، توماس ای، ۳۰۰، ۳۳۴     |
| کتاب مقدس، ۲۴، ۲۸، ۴۰، ۴۴، ۶۵  | کمدی الاهی، ۱۰۶               |
| ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲    | کُندر، پی‌یر، ۲۵۰             |
| ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۶۳، ۲۷۵، ۳۱۰   | کُنستانتیل، ۹۲                |
| ۳۳۴                            | کنیا، ۳۰۹                     |
| کرمل، مونت، ۲۲۳، ۲۷۷، ۲۴۰      | کواکرها، ۲۱، ۲۴، ۳۵، ۱۸۳، ۲۷۹ |
| کرملیان، ۵۵، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۹     | ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳  |
| ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۶۲، ۳۱۷             | ۳۰۴، ۳۱۶                      |
| کرملیان شهر دیژون، ۲۵۹         | کولومبینی، جووانی، ۲۰۴        |
| کرملیان فرانسه، ۲۵۸            | کومپی‌نی، بارب، ۲۴۹           |
|                                | کوه ورن، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵        |

لطف، ۱۴، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۶۲، ۷۸

۸۷، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳

۱۸۰، ۲۰۶

لوئی چهاردهم، ۲۰

لوتر، ۱۸۵، ۲۷۹

لورنس، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۲

۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۹

لولارد، ۱۶۴

لولاردها، ۱۵۸

لو، ویلیام، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۴

لید، جین، ۲۹۳

لیزیو، ترز دو، ۳۱۷

لیوینگستون، دیوید، ۵۹، ۳۱۷

م

مادام آکاری، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷

۲۶۳، ۳۱۸

مادام شانتال، ۲۵۹

مادام گوئیون، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰

۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶

مادام مارتین، ۲۶۶

مادر مقدس، ۲۰۶

مارتا، ۸۷

مارتین، هنری، ۲۶۵، ۲۷۹، ۳۰۵

۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۸

مارسی، ۲۷۲

مارگارت، ۱۸۴

گ

گالیتوس، ۷۱

گالیسیان پاک، ۲۵۷

گالیکنها، ۲۷۶

گرترودمور، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۸۹، ۲۶۸

۲۹۲

گرله، استفن، ۳۰۳

گرو، ۳۲۸

گرو، ژان نیکولاس، ۳۰۶

گروندیل، ۱۹۶

گرهاران، ژان دور، ۲۷۰

گریگوری، ۱۵۱، ۱۶۳

گریگوریوس هفتم، ۹۷

گریگوری یازدهم، ۱۵، ۳۲، ۱۴۶

۲۱۰

گروتی، ۲۰۴

گفت و شنود الاهی، ۲۱۳

گفت و گو، ۴۲، ۷۰

گوئیون، ۲۷۴

گوتیک، ۲۴، ۱۴۹، ۱۶۸

گورلیتس، ۲۸۱، ۲۹۰

گویارد، ماری، ۲۶۵

گیبر، ۹۹

ل

لئو، ۱۲۵

لاکوم، پی‌یر، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶



|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| ماریت، ۲۵۶                      | مریم، ۸۷، ۱۰۹، ۱۲۳               |
| ماری، ۲۶۸                       | مزامیر، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۱۵۲          |
| مافت، ۵۳، ۵۴                    | مسیح، ۹، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۱۹      |
| مالاوال، ۲۷۲                    | ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۹، ۴۴، ۴۶   |
| مالاولتی، فرانسسکو، ۲۰۷         | ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸   |
| مانرسا، ۲۲۵                     | ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۱۰۴      |
| مانویت، ۷۳                      | ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲     |
| متجسد، ۳۳، ۳۲، ۳۰               | ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹     |
| متدیست‌های شرق، ۳۱۰             | ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰     |
| متودیسیم، ۲۹                    | ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۱۰، ۲۱۴     |
| متی، ۴۹، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۸۰          | ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۸۷     |
| محبت الاهی، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۲۰       | ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۳     |
| ۳۱۶، ۳۱۴، ۲۸۸، ۲۲۶              | ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳          |
| محبت خدا، ۱۱۶                   | مسیح تاریخی، ۱۹                  |
| محبت لاهوتی، ۱۸۰                | مسیح روی زمین، ۲۱۰               |
| محمد، ۱۴                        | مسیح محور، ۵۱، ۹۰، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۷۷ |
| محو شدن در خدا، ۲۶۲             | مسیحیان ارتدکس روسیه، ۱۸۵        |
| مدرسه عالی تسلیم کامل، ۱۸۳، ۱۹۱ | مسیحی محور، ۲۷۱                  |
| مراتب چهارگانه محبت سوزان، ۱۰۷  | مشتیلد، ۱۰۴، ۱۸۹                 |
| مراتب عبادات، ۷۵                | مشتیلد (اهل گلدبورگ)، ۲۱         |
| مراحل معنوی، ۱۳۴                | مشتیلد (اهل ماکدبورگ)، ۱۰۳       |
| مراحل نهایی تهذیب، ۱۳۹          | مشتیلد (اهل مگبورگ)، ۱۰۴         |
| مراقبان، ۱۱۹                    | مشتیلد (اهل هکبرن)، ۱۰۳، ۱۰۴     |
| مراقبه، ۲۲۸                     | مصر، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۴      |
| مراکش، ۳۲۴                      | مصیبت مسیح، ۱۲۳، ۱۲۴             |
| مرسوین، رولمن، ۱۸۴              | معاد، ۱۸                         |
| مرقس، ۴۹، ۱۲۳، ۱۴۸              | معبد، ۵۳، ۵۸                     |
| مره آنیس، ۲۷۰                   | معراج، ۸۵                        |

|                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| ۲۶۳، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷           | معنویت خدامحور، ۲۴۸               |
| نشاط باطنی، ۲۳۳، ۳۳۴         | مکاشفات، ۲۳، ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۵۵       |
| نشاط روح‌بخش، ۱۵۷            | ۵۶، ۷۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۳۸        |
| نشاط معنوی، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۶    | ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۶۹، ۱۸۳      |
| نوافلاطونی، ۱۷۸              | ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۱      |
| نوافلاطونیان، ۳۴             | ۲۳۲، ۲۳۸، ۳۱۹                     |
| نور باطنی، ۲۴، ۱۸۳           | مکاشفات عرفانی، ۱۱۲               |
| نور خدا، ۲۶۷                 | مکاشفه، ۱۸، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۳    |
| نور درونی، ۲۹۱، ۳۰۳          | ۵۴، ۸۱، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۳         |
| نور عشق، ۲۸۷                 | ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۴      |
| نورفک، (شهر)، ۱۶۸            | ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۸۴، ۲۹۶ |
| نورمندی، (شهر)، ۳۲۶          | مکنونات الاهی، ۲۱۳                |
| نور ملکوتی، ۲۸۳              | ملکوت، ۴۹                         |
| نورویچی، جولیان، ۱۳۹، ۱۴۵    | مواعظ، ۲۷۱                        |
| ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۰۳، ۲۱۲ | مولینوس، میگل، ۲۵، ۲۷۲            |
| ۲۱۳، ۲۸۴، ۳۱۹                | مونتانوس، ۷۲                      |
| نولادر، ۲۴۰                  | مونمارتر، ۲۵۱                     |
| نومیدیا، ۸۶                  | مونیکا، ۸۳، ۸۵، ۸۶                |
| و                            | موهبت، ۵۷، ۱۰۰                    |
| وایگل، والتینه، ۲۸۹          | میزان کمال، ۱۶۵                   |
| وحدت وجود، ۱۷۹               | میلان، ۸۳                         |
| ورونیکا، ۱۱۰                 | ن                                 |
| وسلی، جان، ۲۹، ۳۰۶، ۳۱۰      | ناسوتی، ۲۰۷                       |
| ولز، ۲۹۱                     | نامتناهی، ۱۴، ۳۰، ۳۳، ۶۴، ۱۲۱     |
| ولگات، ۱۵۲                   | نایتینگل، فلارنس، ۱۰۱             |
| وولمن، جان، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲    | ندامت، ۳۴، ۷۹                     |
| وون، ۲۹۱                     | نشاط، ۷۷، ۷۹، ۱۲۱، ۱۵۳، ۱۵۷       |



|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| ی                                | ویچکوت، ۲۹۲                   |
|                                  | ویکتور، ۹۸                    |
| یاکوپونه، ۳۳، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۲،      | ویکتورینوس، ۸۳                |
| ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،    | ویکلیف، جان، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸،   |
| ۱۳۱، ۱۴۲، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۹۰          | ۱۶۴                           |
| یان رویسبروک، ۱۹۶                | وینکن، ۱۶۷                    |
| یانسنیسم، ۲۵۱، ۲۷۰               | ه                             |
| یسوعی، ۳۰۹                       | هاجر، ۶۱                      |
| یسوعیان اولیه، ۲۲۸               | هانری اول، ۹۸                 |
| یعقوب، ۵۲، ۲۷۱                   | هاولین، ۱۳۱، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۲۵    |
| یقین، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۴۱، ۴۵، ۴۸،    | هبوط، ۱۸                      |
| ۵۵، ۸۱، ۹۷، ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۶۸،       | هربرت، جورج، ۲۹۱              |
| ۱۷۹، ۲۷۱، ۲۹۵، ۳۲۱               | هرمسی، ۲۸۹                    |
| یوحنا، ۳۱، ۷۱، ۸۳، ۸۷، ۲۳۹،      | هلفد، ۹۷                      |
| ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴          | هلند، ۱۴، ۱۷۷، ۲۹۷            |
| یوحناى زرین دهان، ۷۴، ۳۲۷        | همپولی، ۱۵۲                   |
| یوحناى صلیبی، ۳۴، ۲۲۳، ۲۲۸،      | هندوستان، ۳۰۷، ۳۰۸            |
| ۳۲۷                              | هیپو، ۸۶، ۸۷                  |
| یوحناى صلیبی، ۱۹، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۱، | هیکل، ۴۳                      |
| یوحناى قدیس، ۲۴، ۲۳۹             | هیلتون، والتیر، ۳۱، ۱۴۵، ۱۴۹، |
| یورکشایر، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴          | ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، |
| یوگا، ۳۳۱                        | ۱۶۷، ۱۷۰                      |
| یوهانس، ۱۷۷                      | هیلدگارد، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱،   |
| یهودا اسخریوطی، ۱۲۳              | ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۴، |
| یهودیه، ۴۱                       | ۲۰۵، ۲۱۲                      |
| یهوه تمایل، ۴۱                   | هیمالیا، ۳۳۴                  |
| یهوه صبايوت، ۴۳                  | هیو، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۶۰            |